



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

با پیشوا بیان هدایتگر

نگارش: آیت الله العظمیٰ آقا سید محمد باقر
آیت الله العظمیٰ آقا سید محمد باقر

آیت الله العظمیٰ آقا سید محمد باقر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با پیشوایان هدایتگر

نویسنده:

السید علی الحسینی الميلانی

ناشر چاپی:

الحقایق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	با پیشوایان هدایتگر
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	مقدمه
۱۲	سخن مرکز
۱۳	پیش گفتار
۱۴	بخش یکم: در سایه سار زیارت جامعه
۱۴	چیستی معنای زیارت
۱۵	زنده بودن امامان
۱۶	زیارت انبیا و حجت های الهی زیارت خدا
۱۷	شبهه ای واهی
۱۸	هدف از زیارت
۱۸	چرایی تأکید فراوان بر زیارات
۱۹	معرفت و شناخت ائمه از دیدگاه روایات
۲۰	مقام صالحان و شایستگان
۲۱	آداب زیارت در مکتب اهل بیت
۲۲	زیارت جامعه کبیره
۲۲	سند زیارت جامعه کبیره
۲۳	صحت سند زیارت جامعه
۳۱	استدلال یا استشهاد دانشمندان به زیارت جامعه
۳۴	بی نیازی زیارت جامعه از سند
۳۵	زیارت جامعه در گفتار دانشمندان
۳۸	غلو چیست؟

- ۳۸ غلو از دیدگاه روایات
- ۳۹ نه غلو و نه تقصیر
- ۴۱ غلو از دیدگاه علامه مجلسی
- ۴۳ شناخت حقیقی
- ۴۴ محورهای زیارت جامعه
- ۴۴ بخش دوم: سلام‌هایی از روی معرفت
- ۴۴ زیارت جامعه کبیره
- ۴۵ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبَوَّةِ
- ۴۶ معنای سلام
- ۴۷ معنای اهل بیت
- ۴۸ چرا «اهل بیت النبوة»؟
- ۵۳ نبوت پیامبر گرامی پیش از همه انبیا
- ۵۵ جایگاه رسالت
- ۵۵ محل آمد و شد فرشتگان
- ۵۷ جایگاه فرود وحی
- ۵۹ معدن رحمت و مهرورزی
- ۵۹ رحمت الهی
- ۶۰ رحمت الهی از دیدگاه قرآن
- ۶۱ ارزش دانش
- ۶۲ خازنان علم و دانش
- ۶۲ قبح تقدم مفضول بر فاضل
- ۶۲ علم رسول الله نزد ائمه
- ۶۴ علم غیب
- ۶۵ حقایق قرآن

- ۶۶ نهایت بردباری
- ۶۶ تفاوت حلم با صبر
- ۶۷ پیشوایان معصوم در بالاترین رتبه حلم و بردباری
- ۶۸ نگاهی به حلم و بردباری پیامبر خدا
- ۶۸ حلم و بردباری امام حسن
- ۶۸ اعتراف دشمن
- ۶۹ حلم و بردباری دیگر ائمه
- ۶۹ بنیان های کرامت و بزرگواری
- ۶۹ معنای کرم
- ۷۰ منشأ شرافت
- ۷۰ پیشوایان به سوی کمالات
- ۷۱ پیشوایان اُمت ها
- ۷۱ اعتراف غاصبان ستم گر
- ۷۲ امامت معنوی
- ۷۲ صاحبان نعمت ها
- ۷۳ معنای ولی نعمت بودن
- ۷۴ عنصرهای نیکان
- ۷۵ پیروان واقعی
- ۷۶ اساس و ستون های خوبان
- ۷۶ ائمه، ستون معرفت و عبادت
- ۷۸ معنای سیاست و سیاست گذار
- ۷۹ معنای عباد
- ۸۲ تجلی سیاست ائمه در زمان امام عصر
- ۸۳ سیاست در علم و تربیت

۸۳	پایه های استوار شهرها
۸۶	امان زمینیان
۸۷	آثار معنوی وجود اهل بیت
۸۷	آثار دیگر
۹۰	درهای ایمان
۹۴	علی باب الدین
۹۷	اهل بیت و امتحان مردم
۹۸	معنای امانت
۱۰۰	اشاره ای به عصمت ائمه
۱۰۰	چگونگی امانت سپاری
۱۰۳	خلاصه دودمان پیامبران
۱۰۴	زبدگان فرستادگان
۱۰۵	عترت پیامبر
۱۰۹	واژه «خیره»
۱۱۲	معنای ربّ
۱۱۳	امامان هدایت گر
۱۱۶	برتری ائمه بر پیامبران
۱۱۷	هدایت گر هر گروهی
۱۱۸	اختلاف اُمت
۱۱۹	چراغ های تاریکی
۱۲۱	نگاهی به وصایای پیامبر خدا
۱۲۳	پرچم های تقوا
۱۲۵	صاحبان خرد در اعلا درجه
۱۲۹	وارثان پیامبران

- ۱۳۵ نمونه های برتر
- ۱۳۷ معنای دعوت
- ۱۴۰ حجّت های خدا
- ۱۴۱ لزوم حجّت به قاعده لطف
- ۱۴۴ جایگاه های شناخت خدا
- ۱۴۶ معنای برکت
- ۱۴۷ معنای حکمت
- ۱۵۰ حافظان سرّ خدا
- ۱۵۴ منظور از کتاب خدا
- ۱۵۶ اوصیای پیامبر خدا
- ۱۶۵ ذرّیه در لغت و عرف
- ۱۶۶ اولاد پیامبر خدا و آیه مباهله
- ۱۶۷ انکار دشمنان
- ۱۷۰ اضافه واژه «ذرّیه» به «رسول الله»
- ۱۷۱ فراهوانان به سوی خدا
- ۱۷۲ امام حسن و هدایت مرد شامی
- ۱۷۴ روش های دعوت مردم
- ۱۷۵ رسانندگان به مرضات خدا
- ۱۷۶ خوابیدن حضرت علی به جای حضرت رسول
- ۱۷۷ فرق دلیل با هادی
- ۱۷۸ استواران در امر خدا
- ۱۷۹ معنای «امر الله»
- ۱۸۰ کاملان در محبّت خدا
- ۱۸۳ محبوب خدا و پیامبرش

۱۸۴	خالصان در توحید خدا
۱۸۷	آشکار کنندگان امر و نهی الهی
۱۸۹	ولایت ائمه بر احکام شرعی
۱۹۳	دیدگاه بزرگان و دانشمندان
۱۹۵	بندگان گرامی خدا
۲۰۱	مناقبی دیگر
۲۰۲	پیشوایان هدایت گر
۲۰۵	اهل الذکر
۲۰۹	ذخیره الهی
۲۱۳	جایگاه علم خدا
۲۱۴	حجت های الهی
۲۱۶	راه خدا
۲۲۱	نور خدا
۲۲۲	برهان های الهی
۲۲۳	بخش سوم: گواهی و شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر او
۲۲۳	در محضر معصوم
۲۲۳	شهادت نخست
۲۲۶	کلمه «وحده»
۲۲۶	کلمه «لا شریک له»
۲۲۶	شهادت فرشتگان
۲۲۸	صاحبان علم
۲۲۹	خدای عزیز و حکیم
۲۳۰	شهادت دوم
۲۳۰	پیامبر بنده خداست

۲۳۲ رسالت هدایت گر

۲۳۳ آیین همگانی

۲۳۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

با پیشوایان هدایتگر

مشخصات کتاب

عنوان قراردادی: زیارتنامه جامعه کبیره. شرح
 عنوان و نام پدید آور: با پیشوایان هدایت گر: نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره/ علی حسینی میلانی؛ تدوین و ویرایش هیئت
 تحریریه مرکز حقایق اسلامی.
 مشخصات نشر: قم: مرکز حقایق اسلامی ۱۳۸۸ -
 مشخصات ظاهری: ج.
 فروست: مرکز حقایق اسلامی؛ ۱۱۰؛ ۱۳۲.
 شابک: ج. ۱. ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۱۱-۸؛ ج. ۲. ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۳۱-۶؛ ج. ۳. ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۵۷-۶
 وضعیت فهرست نویسی: فاپا
 یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: Ali Husayni Milani. Along with guiding leaders a new glance
 یادداشت: ج. ۲. (چاپ اول: ۱۳۸۹).
 یادداشت: ج. ۳. (چاپ اول: ۱۳۹۰) (فیپا).
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.
 موضوع: زیارتنامه جامعه کبیره -- نقد و تفسیر
 موضوع: زیارتنامه‌ها
 شناسه افزوده: حسینی میلانی، علی ۱۳۲۶ -
 شناسه افزوده: مرکز الحقائق الاسلامیه
 رده بندی کنگره: BP۲۷۱/۲۰۴۲۲ ح/۵۴ ۱۳۸۸
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۷
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۲۹۶۶۵

مقدمه

سخن مرکز

با پیشوایان هدایت گر
 نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره جلد اول آیت الله سید علی حسینی میلانی بسم الله الرحمن الرحیم با پیشوایان هدایت گر
 نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره
 سخن مرکز
 ... از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و
 ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر و الامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.
 مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پربار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق،

ترجمه، تدوین و نشر آثار معظّم له، آن‌ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد. کتاب با پیشوایان هدایت‌گر (در سه جلد) یکی دیگر از آثار آن معظّم له است. این کتاب با نگرشی نو به شرح و توضیح زیارت جامعه کبیره پرداخته است که در شب‌های ماه مبارک رمضان از سال ۱۴۲۷ تا سال ۱۴۲۹ هجری جلساتی تحت عنوان «درس‌هایی در شرح زیارت جامعه کبیره» در مرکز حقایق اسلامی و به درخواست جمعی از طلاب حوزه علمیه قم و دیگر علاقه‌مندان ارائه فرمودند که پس از تدوین، نگارش و دیگر مراحل فنی به صورت کنونی در اختیار پژوهش‌گران و دوستان اهل بیت علیهم السلام قرار می‌گیرد. امید است دو جلد دیگر نیز به زودی آماده شود.

این پژوهش کوشیده تا با تکیه بر اندیشه و تأمل در مضامین والا و مفاهیم بلند این زیارت در پرتو آیات قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام و با بیانی بسیار ساده راه تازه‌ای برای شناخت مقام و عظمت اهل بیت علیهم السلام بگشاید تا پژوهندگان حقیقت‌پیش از پیش با اهل بیت علیهم السلام آشنا شوند و راه مستقیم آن بزرگواران را بیمایند. امید است که این تلاش مورد پسند و خشنودی بقیّه الله الأعظم، حضرت ولی عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

پیش‌گفتار

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين المعصومين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين من الأولين والآخرين
پیش‌گفتار

بی تردید، بهترین راه برای شناخت هر فردی خود اوست، به این معنا که اگر بتوانیم از حالات، ویژگی‌ها و کردارهای او به شخصیت واقعی او پی ببریم و یا اگر به گفته او در معرفی خودش اعتماد کنیم، به دیگری مراجعه نباید کرد. از این رو، حالات و کمالات پیشوایان معصوم علیهم السلام را از طریق خودشان باید به دست آورد که خود معرف و شناسای خودشان هستند. یکی از راه‌های شناخت آن بزرگواران، اندیشه و تأمل در دعاها و زیارت‌هایی است که از شخص آنان صادر شده است. اگر ما در مفاهیم والا و این دعاها و زیارت‌ها تدبّر کنیم و بیندیشیم، به یقین شناخت و معرفت ما به آن بزرگواران بیشتر خواهد شد. همه می‌دانیم زیارت‌های بسیاری با مضامین عالی و گوناگون برای حضرات معصومان علیهم السلام نقل شده است، زولی در این بین، چند زیارت، شاخص هستند که به آن‌ها توجه ویژه می‌شود. از این زیارت‌ها چند زیارت را می‌توان نام برد: یکم. زیارت امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز غدیر خم: این زیارت، سلسله‌ای از معارف والا، حقایق و مطالبی اعتقادی را در بر دارد.

دوم. زیارت عاشورا: با این زیارت، امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و سایر ایام زیارت می‌شود که آثار و برکات بسیاری دارد. بزرگان ما به صدور این زیارت شریفه یقین دارند، به گونه‌ای که برخی از آنان در این مورد فرموده‌اند: اگر کسی زیارت عاشورا را نپذیرد، می‌توان گفت اساساً شیعه نیست. ۱

بنابراین، بزرگان همواره به آن توجه داشته‌اند. کسی که زیارت عاشورا را می‌خواند، به طور طبیعی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام، معرفت می‌یابد، ولایت او تقویت می‌گردد، از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بیزار می‌گردد که اگر ولایت، بدون برائت باشد، اثری نخواهد داشت.

سوم. زیارت آل یاسین: این زیارت برای توجه، توسل و ایجاد ارتباط با ساحت قدس حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی

فرجه الشریف است که در این خصوص بسیار مؤثر است.

چهارم. زیارت جامعه ائمه المؤمنین علیهم السلام، معروف به زیارت جامعه کبیره.

بدیهی است که هر یک از این زیارت‌ها شایسته شرح و توضیح جداگانه‌ای است. از این رو، شرح‌های بسیاری در این زمینه از دیرباز نگارش یافته که نام برخی از آن‌ها در خصوص زیارت جامعه ذکر خواهد شد.

امتیاز زیارت جامعه در این است که هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام و نیز همه آن‌ها را می‌شود با آن زیارت نمود و از نظر محتوا مشتمل مطالبی است که اگر در جاهای دیگر وجود داشته باشد به صورت پراکنده است. البته اهتمام بزرگان از قدیم الایام به این زیارت از جهت حفظ کردن، خواندن و یا شرح نوشتن و نیز کلماتی که در عظمت آن گفته اند کاشف از برجستگی این زیارت در بین زیارت‌ها می‌باشد.

و از آن‌جا که در زمان ما توجه به معارف کم‌گشته، بلکه در بعضی از معارف متعلق به اهل بیت علیهم السلام تشکیک و یا شبهه افکنی می‌شود، لازم دانستم فرصت شب‌های ماه مبارک را معتمن شمرده و در این باره با کمک آیات قرآن مجید و روایات وارده از اهل عصمت علیهم السلام مذاکره‌ای داشته باشم.

و از این‌که به این کار موفق شدم و فی‌الجمله خدمتی صورت گرفته از خداوند متعال و عنایات حضرت ولی عصر علیه السلام شکرگزار هستم، و دوستانی را که تقبل زحمت نموده و مطالب را تدوین کرده اند دعا می‌نمایم.

علی حسینی میلانی

۱. ابواب الجنان (مخطوط): ۳۲۸ تألیف فقیه پرهیزگار و جلیل‌القدر شیخ خضر شلال (متوفای ۱۲۵۰ هـ). وی می‌گوید: «قد یکون المنکر لها خارجاً عن المذهب».

بخش یکم: در سایه سار زیارت جامعه

چیستی معنای زیارت

بخش یکم

در سایه سار زیارت جامعه چیستی معنای زیارت

واژه «زیارت» از «زور» گرفته شده است، ابن فارس واژه‌شناس معروف، در کتاب معجم مقاییس اللغه می‌نویسد:

الزاء والواو والراء، أصل واحد يدلّ علی الميل والعدول؛

این واژه که از حروف «ز»، «و» و «ر» تشکیل شده، نشان‌دهنده تمایل و عدول است. حال‌زایر نیز از همین مقوله است؛ چرا که وقتی فردی به زیارت فرد دیگری می‌رود، تمایل به سوی او یافته و از دیگران عدول می‌کند. زایر یعنی کسی که به یک طرف میل پیدا می‌کند و از ماسوای آن عدول می‌نماید. پس واژه «زور» به معنای میل و عدول است. برای مثال، زایری که به آستان بوسی و زیارت امام رضا علیه السلام شرف‌یاب می‌شود، در واقع به حضرتش میل نموده و خود را با تمام وجود در محضر آن حضرت می‌بیند و از ماسوای آن بزرگوار عدول و اعراض کرده است.

محدث بزرگوار شیخ طریحی در مجمع البحرین می‌نویسد: در دعایی آمده است:

اللهم اجعلني من زوارك؛

خدایا! مرا از زایران خود قرار بده.

این دعا چه معنایی دارد؟ چرا که خدای تعالی جسم نیست تا مکانی خاص و جهتی معین داشته باشد.

معنای دعا چنین است: خدایا! مرا آن چنان قرار بده که فقط به تو تمایل و توجه داشته باشم.

وقتی انسان به خدا تمایل نمود، در واقع از ماسوای حضرت باری تعالی اعراض و عدول کرده است و از کسانی شده که به آن درگاه باشکوه پناه آورده، از او یاری طلبیده و کاری با ماسوای او ندارد.

صاحب مجمع البحرین در ادامه می نویسد: در حدیث آمده است:

من فعل کذا فقد زار الله فی عرشه ۳۶

هر که فلان عمل را انجام دهد، خدا را در عرش خودش زیارت کرده است.

یعنی خدا را قصد کرده و به او تمایل نموده و از ماسوای خدا عدول و اعراض کرده است.

به سخن دیگر، اثر این عمل چنین است که خدای تعالی این شخص را به خود اختصاص می دهد، تمایل او را به سوی خودش قرار داده و او را از ماسوای خود منقطع می نماید.

زیارت در حقیقت، حضور حقیقی زائر نزد زیارت شونده است. از این رو، در بعضی کلمات آمده: «الزیارة حضور الزائر عند المذور».

بعضی گمان می کنند که این حضور همان حضور ظاهری جسمی است و حال این که روایاتی برای زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام از راه دور داریم که نشان می دهد مراد حضور واقعی قلبی است که همان «میل» و «توجه» است و تحقق عنوان «زیارت» و ترتب آثار آن دایر مدار حضور و توجه باطنی است؛ از این رو خیلی از اوقات انسان در زیارت گاه حضور بدنی دارد، اما چون قلب او و فکرش در جای دیگر است اثری بر آن حضور بار نمی شود.

به راستی چه مقام والا و باشکوهی است که تمام تمایل و توجه انسان فقط به سوی خداوند متعال باشد، به گونه ای که همواره به طرف حضرت حق حرکت کند، ماسوای او را پشت سر قرار دهد و از هر آن چه جز اوست عدول نماید که در نتیجه چنین انسانی مخلص و خالص در خداوند متعال می گردد. اگر خداوند این کار را با انسانی انجام دهد و او را بپذیرد، او را از «مخلصین» (خالص شدگان) برای خود قرار داده است.

این چه مقام والایی است؛ مقامی که تمام تلاش گران راه توحید در پی آن بوده اند و اساساً هدف همین بوده است!

۱. معجم مقاییس اللغة: ۳ / ۳۶.

۲. مجمع البحرین: ۲ / ۳۰۴.

۳. همان.

زنده بودن امامان

زنده بودن امامان

اکنون به اجمال باید یادآور شد که بر حسب دلالت آیات و روایات و ادله دیگر ما معتقدیم که انبیای الهی و اوصیای آن ها زنده هستند. آن بزرگواران زایران خویش را می شناسند و به آن ها عنایت دارند.

در کامل الزیارات آمده است: حضرت امام صادق علیه السلام درباره حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود:

وَإِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى زَوَّارِهِ، فَهُوَ أَعْرَفُ بِهِمْ وَأَسْمَاءُهُمْ وَأَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَمَا فِي رِحَالِهِمْ مِنْ أَحَدِهِمْ بَوْلْدَةٍ، وَإِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ وَيَسْأَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ وَيَقُولُ لَهُ: أَيُّهَا الْبَاكِي! لَوْ عَلِمْتَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ لَفَرَحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا حَزَنْتَ، وَإِنَّهُ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَخَطِيئَةٍ ۱۶

آن بزرگوار به زایران خود می نگرد و به اسامی آن ها، پدرانشان و آن چه در باره ایشان دارند، آگاه تر از آنان به فرزندانشان

است. آن حضرت به گریه کنندگان خود می‌نگرد و برای آنان درخواست آمرزش می‌کند و از پدر بزرگوارش نیز می‌خواهد که برای آنان طلب آمرزش کند و به گریه کنندگانش می‌فرماید: ای کسی که برای من گریه می‌کنی! اگر بدانی خداوند چه نعمت‌هایی برای تو آماده کرده، به یقین سرور و شادی تو بیش از اندوهت خواهد بود. به راستی که خداوند متعال تمام گناهان و لغزش‌های تو را می‌آمرزد!

البته این اعتقاد و نقل این روایات اختصاص به ما ندارد؛ بلکه اهل سنت نیز به زنده بود انبیاء و اولیاء معتقدند، و حافظ جلال‌الدین سیوطی در این مسئله کتاب نوشته، آن‌ها از رسول الله صلی الله علیه و آله احادیثی نقل کرده‌اند از جمله آن که آن حضرت فرمود:

من زارنی بعد وفاتی... ۲.

و در حدیث دیگری فرمود: من سلم علی من عند قبری سمعته... ۳.
از گروه وهابیت که چشم پوشیم، این عقیده همه مسلمانان است.

شاید جامع‌ترین سخن در این مورد کلام شیخ مفید رحمه الله باشد که فرموده است:

وإن رسول الله والأئمة من عترته خاصة، لا يخفى عليهم بعد الوفاة أحوال شيعتهم في دار الدنيا بإعلام الله تعالى لهم ذلك، حالاً بعد حال، ويسمعون كلام المناجی لهم في مشاهدتهم المكرمة العظام، بلطفه من لطائف الله تعالى ينبئهم بها من جمهور العباد وتبلغهم المناجاة من بعد، كما جاءت به الرواية ۴.

به راستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان از عترت آن بزرگوار - به خصوص - پس از وفاتشان از حالات شیعیان‌شان آگاه بوده و احوال آن‌ها برایشان مخفی نیست؛ زیرا که خداوند متعال آن‌ها را لحظه به لحظه از حال شیعیان‌شان آگاه می‌کند. آنان سخن کسی را که در کنار قبور گرامی آن‌ها به نجوا می‌پردازد به عنایت ویژه‌ای از عنایت‌های خاص خدا می‌شنوند که خداوند بدین وسیله آن‌ها را از عموم بندگان ممتاز ساخته و مناجات شیعیان را از راه دور به آن‌ها می‌رساند، آن‌سان که در روایت آمده است.

۱. کامل الزیارات: ۲۰۶، باب ۳۲، حدیث ۲۹۲، الامالی، شیخ طوسی: ۵۵، حدیث ۷۴.

۲. کامل الزیارات: ۴۵، حدیث ۱۸، تلخیص الحبیر: ۴۱۷ / ۷.

۳. اوائل المقالات: ۷۳، حدیث ۴۹.

۴. همان: ۷۲.

زیارت انبیا و حجت‌های الهی زیارت خدا

زیارت انبیا و حجت‌های الهی زیارت خدا

محدث جلیل‌القدر شیخ صدوق رحمه الله این‌گونه روایت می‌کند:

زيارة الله زيارة أنبيائه وحججه صلوات الله عليهم، من زارهم فقد زار الله عزوجل ۱.

زیارت خدا، همان زیارت پیامبران و حجت‌های اوست. هر که آنان را زیارت کند، در واقع خدای تعالی را زیارت کرده است.

آری، زیارت پیامبران و پیشوایان معصوم علیهم السلام، همان زیارت خدای تعالی است؛ چرا که در حدیثی می‌خوانیم که حضرتش می‌فرماید:

من أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم فقد عصى الله و من تابعهم فقد تابع الله عزوجل ۲.

هر که از آنان فرمان برد، در واقع از خدا فرمان برده است و هر که از فرمان آنان سرپیچی کند، در واقع از فرمان خدا سرپیچی نموده است و هر که از آنان پیروی نماید، در حقیقت از خدا پیروی کرده است.

چنین ارتباطی میان خدای متعال از طرفی و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت آن حضرت از طرف دیگر وجود دارد. با توجه به معنایی که از زیارت مطرح شد، اگر کسی بخواهد خداوند متعال را زیارت کند، بایستی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام را زیارت نماید که البته توجه به این حضرات و اعراض از ماسوای آن‌ها، توجه به خدا و اعراض از ماسوای اوست.

۱. من لا یحضره الفقیه: ۲ / ۹۲ و ۹۳، حدیث ۱۸۲۴.

۲. همان: ۲ / ۹۳.

شبهه ای واهی

شبهه ای واهی

بنابر آن چه بیان شد، زیارت ائمه اطهار علیهم السلام در حقیقت زیارت خدای تعالی است و مجاز را در این حقیقت و واقعیت راهی نیست.

یکی از معاصران - به نقل نشریه ای - چنین می‌پندارد که زیارت ائمه اطهار، محبت به ائمه اطهار است. به تعبیر او، عشق به ائمه اطهار، عشق مجازی است و عشق حقیقی، همان عشق به خداوند متعال است.

این گفتار - بنابر تحقیق - بر خلاف مفاد روایات و همه ادله ای است که در دست داریم.

بنابر ادله روشن، کسی که امام علیه السلام را زیارت کند، خدا را زیارت کرده است، پس کسی که می‌خواهد خدا را زیارت نماید، سیدالشهداء علیه السلام و امام رضا علیه السلام و... را زیارت نماید، آن گاه که آن بزرگواران را زیارت کند، خدا را زیارت کرده است. همه اش حقیقت است. اصلاً میان ائمه اطهار علیهم السلام و خداوند متعال، عالم حقیقت است و برای مجاز در این عرصه راهی نیست. به طور کلی چنین نسبتی وجود ندارد که دوستی با اهل بیت علیهم السلام مجازی باشد تا به دوستی خداوند متعال برسیم.

مگر دوستی اهل بیت غیر از حبّ خدای تعالی است؟

مگر اطاعت آنان غیر از اطاعت خداست؟

مگر عصیان و نافرمانی از آنان، غیر از عصیان و نافرمانی از خداوند متعال است؟

مگر پیروی از آنان غیر از پیروی از خداوند متعال است؟ شیخ صدوق درباره زیارت معتقد است:

زیارة الله زیارة انبیائه و حججه صلوات الله علیهم من زارهم فقد زار الله عزوجل ۱

زیارت خدای تعالی زیارت پیامبران و حجّت‌های اوست، هر که آنان را زیارت کند، خدای تعالی را زیارت کرده است.

این واقعیت و حقیقتی است که مجاز ندارد، آن سان که اطاعت و عصیان از آنان اطاعت و عصیان از خدای تعالی است.

کوتاه سخن این که منظور از زیارت، توجه داشتن و تمایل یافتن است، تمایلی که توأم با عدول و اعراض از غیر خداست.

بنابراین، زیارت خدا در حقیقت، زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام و میل به امام زمان علیه السلام همان میل به خدای تعالی است و به یقین، وقتی انسان واقعاً میل به خدا داشت، با این میل از غیر خدا عدول و اعراض کرده است.

آن چه بیان شد، معنای زیارت از نظر لغوی بود و روشن شد که از دیدگاه قرآن^۲ و روایات نیز زیارت به همین معنا آمده است و با توجه به روایاتی که گذشت، واژه زیارت در دعاها و زیارت‌ها به همین معنا آمده است.

بنابراین، بین منظور شارع مقدّس از کلمه زیارت و مفهوم آن در اصل وضع لغوی اختلافی وجود ندارد.

۱. همان.

۲. برای آگاهی بیشتر به کتاب المفردات فی غریب القرآن، واژه «زور» مراجعه شود.

هدف از زیارت

هدف از زیارت

با توجه به معنایی که از زیارت بیان شد، هدف و حکمت از زیارت نیز روشن گردید. حکمت زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و پیشوایان معصوم علیهم السلام و تحمّل این همه رنج‌ها، هزینه اموال و صرف وقت‌ها همه روشن می‌شود و از طرفی، علت آن همه تأکیدی که بر زیارت ائمه اطهار علیهم السلام - به ویژه زیارت سالار شهیدان امام حسین علیه السلام در کربلا و امام رضا علیه السلام در طوس - شده، معلوم می‌گردد.

بدیهی است که عقاید و هابیان پنداری بیش نیست، گرچه پاسخ آنان را خواهیم داد، اما اکنون سخن ما بر اساس روایاتی است که از امامان معصوم علیهم السلام در این باره وجود دارد.

بنابر معنای یاد شده از زیارت، هدف از این زیارت‌ها، قصد کردن، توجه کامل و حضور قلب نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام و در خدمت آن بزرگواران بودن است.

به عبارت دیگر، انسان با این زیارت‌ها خود را وقف این خط و مسیر می‌کند و از خطوط و مسیرهای دیگران عدول و اعراض می‌نماید.

ما به زیارت آن بزرگواران می‌رویم تا خدا را زیارت کنیم، یعنی در خدمت خدا باشیم، او را قصد نماییم و به او توجه نماییم و از دیگران عدول کنیم. با توجه به این هدف و حکمت می‌بینیم در عبارات اذن ورود به حرم‌های مطهر - چنان که در کتاب‌های دعا و زیارت آمده است - به خدای تعالی خطاب می‌کنیم و می‌گوییم:

اللهم انک اکرم مقصود و اکرم مأتی وقد أتیتک متقرباً إليك بابت نبيک ۱

خداوند! به راستی که تو گرامی‌ترین هدف و گرامی‌ترین میزبان هستی که من به درگاه تو آمدم تا به وسیله فرزند پیامبر تو، مقرب درگاه تو گردم.

آری، ما در زیارت امام کاظم علیه السلام مثلاً به هنگام اذن ورود خدای تعالی را این گونه مورد خطاب قرار می‌دهیم که مقصد من تو هستی و به سوی تو آمده‌ام و فرزند دختر پیامبرت را وسیله تقرب به تو قرار داده‌ام.

عبارت دیگری در اذن دخول حرم آمده که دلالتش بر آن چه گفتیم واضح تر است:

الحمد لله الذي من علينا بحكم يقومون مقامه لو كان حاضراً في المكان ۲

سپاس خدایی را که با حاکمانی که اگر خدا مکانی داشت آنان قائم مقام او بودند بر ما منت گذارد.

بنابراین، هدف از زیارت که به معنای توجه است توأم با روی گردانی از غیر، همانا توجه تمام به سوی خداوند متعال و روی گردانی از غیر اوست.

۱. بحار الانوار: ۹۹ / ۱۴، حدیث ۹.

۲. همان: ۹۹ / ۱۱۵.

چرایی تأکید فراوان بر زیارت

چرایی تأکید فراوان بر زیارت

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا برای زیارت ائمه علیهم السلام - به ویژه زیارت امام حسین علیه السلام - این همه تأکید

شده است؟ چرا باید هر شب جمعه برای زیارت سیدالشهداء به کربلا رفت و زیارت را تکرار کرد؟

پاسخ این پرسش نیز روشن شد؛ چرا که با یک مرتبه زیارت، به همان اندازه ارتباط و تمایل و عدول از غیر پیدا می‌شود که اگر این عمل تکرار شود، ناگزیر در نهاد انسان ملکه نفسانی می‌شود و جزو واقعیت و حقیقت او می‌گردد و انسان خواسته و ناخواسته در زمره عدول کنندگان از غیر و قصد کنندگان خداوند متعال و ائمه اطهار علیهم السلام می‌شود.

به سخن دیگر، انسان بر اثر این زیارت و تکرار آن، حالت انقطاع از دیگران پیدا می‌نماید و ممخض در زیارت شونده می‌گردد و به جایی می‌رسد که هرگز مال، مقام و اغراض دنیوی دیگر نتوانند او را از این شخص جدا کنند و به جاهای دیگر متمایل نمایند. آری، انسان نیازمند است که به این درجه از ارتباط برسد؛ چرا که او هر لحظه در معرض خطر است و امکان دارد به سبب کمترین خوف از کسی یا طمع به او و یا به اسباب دیگر، ارتباطش با این جایگاه هدایت کم شود، یا کم‌ترین ارتباطی با جاهای دیگر پیدا نماید.

بنابراین، تکرار و کثرت بخشیدن به زیارت و ادامه آن و همواره حاضر شدن در بارگاه پیشوایان معصوم علیهم السلام، این اثر را در پی خواهد داشت که ناگزیر زایر انقطاع پیدا می‌کند و اگر انقطاع او حقیقی گردد، دیگر مطمئن خواهد شد و راه عدول و انحراف بسته خواهد شد و به راستی این حالت چه قدر ارزشمند است!

معرفت و شناخت ائمه از دیدگاه روایات

معرفت و شناخت ائمه از دیدگاه روایات

هر یک از ما به ائمه اطهار علیهم السلام به اندازه گستره فکری، فهم و درک خود معرفت داریم؛ ولی برای شناخت امامان معصوم علیهم السلام در روایات معرفتی تأکیدهای ویژه ای وجود دارد.

در روایتی که در کتاب کافی نقل شده، این گونه می‌خوانیم:

زراره گوید: به امام باقر علیه السلام عرضه می‌داشتم:

أخبرنی عن معرفة الإمام منكم واجبه علی جمیع الخلق؟

آیا شناخت امام از شما خاندان بر همه مردم لازم است؟

حضرتش فرمود:

إنَّ الله عزوجل بعث محمداً صلى الله عليه وآله إلى الناس أجمعين رسولاً - وحجته لله على جميع خلقه في أرضه فمن آمن بالله وبمحمد رسول الله واتبعه وصدقته فإن معرفة الإمام منا واجبه عليه؛

به راستی که خداوند متعال حضرت محمد صلی الله علیه وآله را برای همه مردم به عنوان پیامبر و حجّت خود در روی زمین و برای تمامی آفریدگانش برانگیخت. پس، هر که مؤمن به خدا و به محمد رسول الله باشد و از او متابعت کرده و او را تصدیق نماید، معرفت امام از ما اهل بیت نیز بر او واجب است.

روی این نکته ای که تأکید شده، اگر معرفت مقامات و حقانیت امام علیه السلام بر تک تک ما واجب باشد، باید در پی معرفت باشیم و اگر معرفت داریم، بایستی در پی افزایش آن باشیم.

و جالب است که این مضمون از فرمایشات رسول اکرم و اهل بیت در کتب اهل سنت نیز روایت شده، حافظ طبرانی به سند خود از امام مجتبی علیه السلام آورده که رسول الله صلی الله علیه وآله در حدیثی فرموده:

والذی نفسی بیده لا ینفع عبداً عمله إلا بمعرفة حقنا. ۲

اگر وظیفه ما چنین مقرر شده و اگر این زیارت‌ها این اثر را در پی دارد، پس بایستی به این زیارت‌ها ملتزم بود؛ چرا که زیارت

جنبه مقدّمیت را برای آن امر واجب دارد.

در روایت دیگری جابر گوید: از مولایم امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَيَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَرَفَ إِمَامَهُ مَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ. وَمَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَلَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ مَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ فَإِنَّمَا يَعْرِفُ وَيَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ؛^۳

تنها کسی به خدای تعالی شناخت دارد و او را می پرستد که خدا را بشناسد و امامش را از ما خاندان بشناسد. کسی که خدا را نمی شناسد و با امامی از خاندان ما اهل بیت نیز آشنا نیست، در واقع غیر خدا را می شناسد و می پرستد.

با توجه به این روایت زیبا، اگر معرفت به ائمه علیهم السلام نباشد، عبادت غیر الله خواهد بود. از این رو معرفت امام واجب است تا عبادت خدا انجام پذیرد. از طرفی، اگر زیارت امام علیه السلام موجب معرفت امام است، پس بایستی به زیارت رفت.

روی همین اصل بعضی از فقهای ما فتوا می دهند که قدر متیقن این است که زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در کربلا در طول عمر برای کسی که تمکن دارد یک مرتبه واجب است.

شیخ بزرگوار ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات، روایات بسیاری را در این زمینه نقل کرده است. از این رو در زمان های قدیم مردم با همه سختی ها برای زیارت به کربلا می رفتند و علما و فقهای ما نه تنها آن ها را منع نمی کردند، بلکه تشویق هم می نمودند زیرا تحمیل این مسیر موجب افزایش معرفت به امام علیه السلام است و افزایش معرفت امام، همان عبادت خدای متعال است.

در روایت جالب دیگری می خوانیم که حضرتش می فرماید:

إِنكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَلَا تَعْرِفُوا حَتَّى تَصَدَّقُوا وَلَا تَصَدَّقُوا حَتَّى تَسْلَمُوا؛^۴

شما هرگز در زمره شایستگان قرار نخواهید گرفت مگر معرفت داشته باشید و معرفت نمی یابید مگر به مقام تصدیق برسید و به مقام تصدیق نمی رسید مگر تسلیم باشید.

۱. الکافی: ۱ / ۱۸۱ - کتاب الحجّة - باب معرفة امام، حدیث ۳.

۲. المعجم الاوسط: ۳ / ۱۲۲ - ۲۲۵۱.

۳. همان: حدیث ۴.

۴. همان: ۱۸۱ و ۱۸۲، حدیث ۶.

مقام صالحان و شایستگان

مقام صالحان و شایستگان

با توجه به این روایت نورانی، این پرسش مطرح است که صالحان چه کسانی هستند؟ این مقام و مرتبه، چه مرتبه ای است که حضرت ابراهیم دعا می کند و از خداوند این مقام را درخواست می نماید! چنان که در قرآن مجید آمده که گفت:

(رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ)؛^۱

و حضرت یوسف نیز گفت:

(تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ)؛^۲

آری، معرفت و شناخت بسیار مهم است و همان پیشینه مرتبه و مقام صالحان و شایستگان است. انسان با زیارت ائمه علیهم السلام و ابراز خضوع و فروتنی به مقام عصمت و طهارت علیهم السلام، به مقام تسلیم می رسد و وقتی انسانی به مقام تسلیم رسید، معرفتش فزونی می یابد و با فزونی معرفت، به مقام صالحان و شایستگان دست می یابد.

در کتاب کافی در بخش معرفت و شناخت امام علیه السلام، حدیث نورانی دیگری از پیشوای ششم امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرتش می فرماید:

أبی الله أن یجری الأشياء إلاّ- بأسباب، فجعل لكلّ شیء سبباً وجعل لكلّ سبب شرحاً وجعل لكلّ شرح علماً وجعل لكلّ علم باباً ناطقاً، عرفه من عرفه وجهله من جهله، ذاک رسول الله صلی الله علیه وآله ونحن ۳۱

خداوند همه اشیا را با اسباب آن به جریان افکنده است از این رو برای هر چیزی سببی و برای هر سببی شرحی و برای هر شرحی علمی و برای هر علمی دری گویا قرار داده است. هر که آن را شناخت که شناخت و هر که نسبت به آن جهل ورزید، جاهل شد و آن در، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و ما اهل بیت هستیم.

کوتاه سخن آن که انسان به برکت حضور - روحی و جسمی یا فقط روحی در زیارت های از راه دور - در پیش گاه ائمه علیهم السلام به مقام تسلیم به خدا، رسول و اهل بیت و انقطاع و عدول از دیگران می رسد و البته این مقام با تکرار و مداومت بر زیارت ها به دست می آید.

امکان دارد برخی از اشخاص با یک مرتبه زیارت به این مرحله برسند ولی چنان که بیان کردیم ناگزیر از تکرار، تأکید و مداومت هستیم، تا آثار زیارت ائمه علیهم السلام بر ما مترتب شود که نتیجه آن، زیارت خداوند متعال خواهد بود.

بنابراین چه در مورد زیارت بیان شد، منظور از زیارت همان معنای لغوی آن است که عبارت از میل به فردی که توأم با عدول و اعراض از غیر باشد. چنین زیارتی به دو وجه انجام می پذیرد:

۱. زیارت جسمی و روحی.

آن چه در درجه اول مورد امر واقع شده، همین وجه است. در این زمینه گویند:

الزیارة: حضور الزائر عند المزور

زیارت: حضور به تمام معنا در نزد زیارت شونده است.

یعنی انسان با تمام وجود نزد او حضور داشته، روحاً و جسماً در محضر بوده باشد.

۲. زیارت روحی فقط.

یعنی وقتی قدرت زیارت به معنای سابق نباشد، انسان از دور می تواند زیارت کند و ارتباط روحی برقرار نماید و برای همین، زیارت نمودن معصومین علیهم السلام از راه دور وارد شده است.

۱. سوره الشعراء (۲۶): آیه ۸۴.

۲. سوره یوسف (۱۲): آیه ۱۰۲.

۳. الکافی: ۱ / ۱۸۳، حدیث ۷.

آداب زیارت در مکتب اهل بیت

آداب زیارت در مکتب اهل بیت

آن چه در این مقام مهم است این که زیارت اشخاص فرق می کند. اگر انسان به زیارت شخص عادی برود، خود را در حدّ مقام و شخصیت او آماده می کند و اگر مقام او بالاتر باشد، انسان خود را بیشتر آماده می نماید هم از نظر ظاهری خود را مرتب می نماید و هم از نظر باطنی و درونی.

انسان پیش از آن که به دیدار بزرگی برود، به طور معمول برخی از آداب را مراعات می نماید. برای نمونه، به هنگام دیدار از سلطانی پیش از رسیدن به نزد او خود را آماده می کند که چگونه با او برخورد کند، چگونه سلام نماید، چگونه احوال پرسى کند،

در برابر پرسش او چگونه پاسخ دهد و چگونه در حضور او بنشیند و

در مکتب اهل بیت علیهم السلام پس از فراخوانی و تأکید بر اصل زیارت ائمه - که زیارت آنان زیارت خداست یعنی اقبال، حضور و اعراض از غیر - به آداب زیارت پرداخته شده است.

البته در صدور بخش بسیاری از زیاراتی که وارد شده، هیچ شک و تردیدی نیست. آداب ویژه ای در این زیارت ها - یعنی زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام و زیارت ائمه اطهار علیهم السلام - لحاظ و رعایت شده است. انسان باید برای زیارت آمادگی داشته باشد که حضرات علیهم السلام، چگونگی این آمادگی را بیان فرموده اند. برخی از آداب چنین است:

۱. زائر پیش از آغاز سفر زیارتی غسل کند.

۲. در طول سفر از سخنان بیهوده، مخاصمه و مجادله پرهیزد.

۳. پیش از مشرف شدن به حرم مطهر غسل نماید.

۴. لباس های نو و پاکیزه بپوشد.

۵. به هنگام مشرف گام های خود را کوتاه بردارد....

البته دعوت ایشان به زیارت خودشان، راه دادن انسان به حضور، آموزش آداب دیدار، تعلیم سخن گفتن با آنان، چگونگی حالات ظاهری و باطنی، همه از باب لطف و از مصادیق قاعده لطف ۱ و از طبع بزرگ منشی و عظمت و شکوه اهل بیت علیهم السلام است. ۱. گفتنی است که ما در بحث امامت به طور مفصل قاعده لطف را بیان کرده ایم.

زیارت جامعه کبیره

زیارت جامعه کبیره

زیارت جامعه کبیره از زیارت های مهم است که ما شکی در صدور آن نداریم. پیش از بررسی سند آن باید به چرایی نامیدن این زیارت به زیارت جامعه پاسخ گفت. پاسخ روشن است چرا که همه پیشوایان معصوم علیهم السلام با آن زیارت می شوند. اما آیا با زیارت جامعه شخص پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت ولی عصر علیه السلام را می توان زیارت کرد؟ پاسخ این پرسش را با تحقیق و تأمل لازم در عبارات این زیارت می توان به دست آورد.

سند زیارت جامعه کبیره

سند زیارت جامعه کبیره

این زیارت بایستی از نظر سندی بررسی شود، گرچه ما اطمینان داریم که این متن از امام هادی علیه السلام صادر شده است. برای تثبیت این نظر مطالبی را بیان می نمایم تا موجب یقین همگان به صدور این متن از امام علیه السلام باشد. محدث بزرگوار شیخ صدوق رحمه الله این زیارت را در دو کتاب از مصنفات خود آورده است یکی کتاب من لایحضره الفقیه و دیگر کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام می نویسد:

حدَّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه ومحمد بن أحمد السنانی وعلی بن عبدالله الوراق والحسین بن ابراهیم بن أحمد بن هشام المکتب، قالوا: حدَّثنا محمد بن أبی عبدالله الکوفی وأبو الحسین الأسدی قالوا: حدَّثنا محمد بن إسماعیل المکی البرمکی قال: حدَّثنا موسی بن عمران النخعی قال: قلت لعلی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن

الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام:

عَلَّمَنِي يَا بْن رَسُولَ اللَّهِ! قَوْلًا أَقُولُهُ بَلِيغًا كَامِلًا إِذَا زَرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ... ۱

اما در کتاب من لا يحضره الفقيه آمده است:

روی محمد بن إسماعيل البرمكي قال: حدّثنا موسى بن عبدالله النخعي، قال: قلت لعلی بن محمد... علیهم السلام. ۲

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۳۰۵، حدیث ۱.

۲. من لا يحضره الفقيه: ۲ / ۶۰۹، حدیث ۳۲۱۳.

صحت سند زیارت جامعه

صحت سند زیارت جامعه

چنان که خواهد آمد، بزرگان فقها و محدثان، زیارت جامعه را صحیح دانسته اند، و نیز به عبارت های آن در کتاب های خود در

مباحث گوناگون استدلال نموده اند. اکنون لازم است به چند نکته اشاره شود:

نکته یکم: شیخ صدوق رحمه الله در مقدمه کتاب من لا يحضره الفقيه می گوید: من مطابق روایاتی که در این کتاب آورده ام،

فتوا می دهم و آن ها را بین خود و خدای خود حجت می دانم.

این سخن در بین فقها خاستگاه بحث بزرگی شده چرا که با تحقیق و مراجعه به کتاب های فتوایی شیخ صدوق رحمه الله همانند

المقنع و الهدایة روشن می شود که نه تنها شیخ صدوق رحمه الله طبق همه روایات کتاب من لا يحضره الفقيه فتوا نداده بلکه در

مواردی خلاف آن ها فتوا داده است.

با توجه به التزامی که شیخ صدوق رحمه الله در سرآغاز کتاب من لا يحضره الفقيه دارد، چگونه مخالفت او را در کتاب های

فتوایی می توان توجیه کرد؟

دانشمندان محقق در توجیه این عمل کرد نظرهای گوناگونی ارائه کرده اند، آن چه محلّ حاجت است این که: علامه مجلسی

رحمه الله می نویسد: شیخ صدوق رحمه الله از این التزام در اثنای همان کتاب دست برداشته و عدول کرده است. ۱ آقای حکیم

رحمه الله علیه در مستمسک عروة الوثقی ضمن اشکال به علامه مجلسی رحمه الله علیه - که اشکال هم وارد است - مطلب مفیدی

می آورد و می گوید: اگر شیخ صدوق واقعاً از تعهد خود عدول کرده، باید مشخص کند که در کدام بخش از کتابش عدول

نموده است. به سخن دیگر، اگر از التزامش عدول کرده باید همان جا تذکر دهد تا خواننده متوجه عدول او گردد که اگر این

عدول را تذکر ندهد، تدلیس خواهد بود و این امر قبیحی است و شأن شیخ صدوق رحمه الله بزرگ تر از تدلیس است. ۲

بنابراین، سخن علامه مجلسی رحمه الله دلیلی ندارد بلکه دلیل بر خلافش است. بر اساس این تحقیق، هر روایتی که در کتاب من

لا يحضره الفقيه از اشخاص نقل شده است باید مورد اعتماد باشد و همه راویان زیارت جامعه نزد شیخ صدوق رحمه الله علیه ثقه

خواهند بود، و همین برای ما کافی است.

نکته دوم: اصطلاح «صحیح» در روایات نزد قدمای علمای ما با اصطلاح متأخران تفاوت دارد. آنان هر روایتی را که وثوق به صدور

آن داشتند، صحیح می دانستند و بر آن اثر مترتب می کردند، و این اصطلاح هم چنان مورد عمل همه فقها و محدثان بوده تا زمان

سید ابن طاووس رحمه الله که ایشان یا علامه حلی اصطلاح صحیح را بر حدیثی نهادند که راویان آن مورد وثوق باشند. ما این

موضوع را در بعضی از مباحثمان تحقیق کرده ایم و یادآور شده ایم که جمعی از محدثان متأخر نیز بر اصطلاح جدید بوده اند. ۳ از

این رو مرحوم محدث نوری بر مرحوم مجلسی در کتاب مرآة العقول و مرحوم محدث جزائری در شرح تهذیب الاحکام به دلیل

بررسی روایات آن دو کتاب بر اساس اصطلاح متأخران انتقاد نموده است. ۴

این هم وجه دیگری برای صحت زیارت جامعه نزد مرحوم صدوق و قدما و عموم محدثان. نکته سوم: شیخ صدوق رحمه الله در بین بزرگان علمای ما این امتیاز را دارد که به بلاد مختلف مسافرت نموده و با فقها و محدثان مذاهب دیگر مذاکرات علمی داشته است. وی از آنان حدیث اخذ کرده و احادیث اهل بیت علیهم السلام را نیز برای آنان روایت نموده و در بلاد منتشر کرده است. به همین روی، علمای مذاهب دیگر نیز از شمار مشایخ او بوده اند. به این جهت اگر از شخصی روایت بسیار کرده باشد و در پی نام او گفته باشد «رضی الله عنه»، گویند که آن شیخ امامی اثنا عشری مورد وثوق است.

در تنقیح المقال آمده است:

وقد قالوا: إن ذكر الثقات مشايخهم مقروناً بالرضيعة والرحمة قرين للمدح، بل هو عدیل للتوثيق. قال المحقق الداماد رحمه الله: إن لمشايقنا الكبار كالصدوق رضي الله عنه مشيخة يلتزمون إرداف تسميتهم بالرضيعة أو الرحمة لهم، فأولئك أثبات أجلاء، والحديث من جهتهم صحيح معتمد عليه، نص بالتوثيق أو لم ينص. ۵.

با نگاه به کتاب های شیخ صدوق رحمه الله، می بینیم مشایخ روایت زیارت جامعه از کسانی هستند که وی از آنان بسیار روایت کرده و درباره آنان «رضی الله عنه» گفته است:

علی بن أحمد الدقاق، در این منابع آمده است:

الأمالی: ۳۰۹، ۳۳۴، ۴۵۱، ۷۶۸،

التوحيد: ۴۸، ۵۶، ۵۷، ۶۰،

الخصال: ۵۴۳،

علل الشرائع: ۱ / ۱۳۱، ۱۷۵، ۱۷۶،

عيون أخبار الرضا عليه السلام: ۲ / ۳۱۵،

كمال الدين: ۵۲۰ و

من لا يحضره الفقيه: ۴ / ۴۴۵ و ۴۷۶.

محمد بن أحمد السناني، در این منابع آمده است:

الأمالی: ۴۱۰، ۷۵۵،

الخصال: ۵۴۳،

علل الشرائع: ۱ / ۱۳۱، ۱۷۵، ۱۷۶ و

من لا يحضره الفقيه: ۴ / ۴۷۶.

علی بن عبدالله الوراق، در این منابع آمده است:

علل الشرائع: ۱ / ۱۳۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۴۰ و

كمال الدين: ۵۲۰.

حسین بن ابراهیم المکتب، در این منابع آمده است:

علل الشرائع: ۱ / ۶۷ و

الخصال: ۵۴۳.

نکته چهارم: وقتی شیخ صدوق رحمه الله برای روایات من لا يحضره الفقيه چنان شأنی را قائل باشد و از مشایخ خود چنان تعبیر نماید، و در مقابل هیچ گونه جرحی درباره شیخ مورد نظر وجود نداشته باشد، قطعاً آن شیخ که مورد رضایت بوده و در کتاب

مزبور از او حدیث نقل شده، مورد وثوق خواهد بود.

نکته پنجم: تعدد راوی در هر طبقه موجب مزید وثوق به صدور و راویان حدیث خواهد بود.

مرحوم شیخ صدوق به توسط چهار نفر از مشایخ خود زیارت جامعه را روایت کرده است.

۱. علی بن احمد بن محمد دقاق

صاحب کتاب تنقیح المقال عبارت یاد شده را در ذیل نام او گفته است، و همین برای ما - مخصوصاً با توجه به مطالب دیگر - کافی است.

۲. محمد بن احمد السنانی

وی نواده «محمد بن سنان» است، از این روی به «سنانی» ملقب شده است. در تنقیح المقال آمده است:

يمكن عد الرجل في الحسان نظراً إلى استفادة كونه إمامياً من عدم غمز الشيخ رحمه الله في مذهبه واستفادة المدح المعتد به فيه من إكثار الصدوق رحمه الله الرواية عنه مترحماً. ۶

۳. علی بن عبدالله الوراق

در تنقیح المقال آمده است:

روى عنه الصدوق رحمه الله مترحماً عليه. ۴۷. حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب

در تنقیح المقال آمده است:

قال في التعليق: إنه يروى الصدوق رحمه الله عنه مترحماً، وأقل ما يستفاد منه حسن حاله. ۸

پس، ملاحظه می کنید هیچ گونه جرحی در این اشخاص وجود ندارد و ترخم و ترضی شیخ صدوق بر آن ها دلیل بر حسن حال؛ بلکه وثاقت آنان می باشد. در تنقیح المقال آمده است:

إنه لا يخفى عليك إمكان استفادة وثاقة الرجل، نصوا على توثيقه أم لا، من أمور... منها: ترخم الإمام عليه السلام على رجل أو ترضيه عنه أو نحو ذلك، فإنه لا يعقل صدور ذلك منه إلا بالنسبة إلى ثقة عدل. بل الترخم والترضی ونحوهما من المشايخ يفيد ذلك، كما لا يخفى على الفطن اللبيب. ۹

و از جمله شواهد این که ترخم و ترضی بزرگان نزد علما بر حسن بلکه وثاقت دلالت دارد، استدلال مرحوم آقای خوبی به روایت «حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب» - یکی از مشایخ چهارگانه شیخ صدوق در زیارت جامعه - می باشد، ایشان در ترجمه «محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ملقب به دیباجه» می فرماید:

ويدل على ذمه أيضاً عدة من الروايات:

منها: ما رواه الصدوق عن أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني ...

ومنها: ما رواه عن الحسين بن ابراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب رضى الله عنه قال: حدثنا علي بن ابراهيم بن هشام... ۱۰

پس اگر توثیق «حسین بن ابراهیم» نزد ایشان تمام نبود هرگز نمی گفتند: «ویدلُّ...».

اینک تعدادی از روایاتی را که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب های خود از مشایخ یاد شده آورده نقل می کنیم، تا در ضمن معلوم شود که در نقل چه مضامین بلندی، بزرگان بر راویان مذکور اعتماد کرده اند:

حدیث یکم.

حدثنا محمد بن أحمد السناني رضى الله عنه، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد، عن علي بن سالم، عن أبيه، عن أبان بن عثمان، عن أبان بن تغلب، عن عكرمة، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

قال الله جلّ جلاله: لو اجتمع الناس كلّهم على ولاية عليّ ما خلقت النار. ۱۱

حدیث دوم.

حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب رحمه الله، قال: حدّثنا محمّد بن جعفر الأسدي الكوفي، قال: حدّثني موسى بن عمران النخعي، عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلي، عن عليّ بن أبي حمزة، عن أبيه، عن الصادق جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه، عن عليّ عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

إذا كان يوم القيامة يؤتى بك يا عليّ على ناقه من نور، وعلى رأسك تاج له أربعة أركان، على كلّ ركن ثلاثة أسطر: لا إله إلا الله، محمّد رسول الله، عليّ وليّ الله، وتعطى مفاتيح الجنّة، ثمّ يوضع لك كرسي يعرف بكرسي الكرامة فتقعد عليه، ثمّ يجمع لك الأولون والآخرون في صعيد واحد، فتأمر بشيعتك إلى الجنّة، وبأعدائك إلى النار، فأنت قسيم الجنّة، وأنت قسيم النار، ولقد فاز من تولاك، وخسر من عاداك، فأنت في ذلك اليوم أمين الله، وحجّة الله الواضحة. ۱۲

حدیث سوم.

روى محمّد بن أبي عبد الله الأسدي الكوفي، عن موسى بن عمران، عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلي، عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزة حدیث تفسیر قوله تعالى: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ) ۱۳ بالإمامه، جعلها الله عزّ وجلّ في عقب الحسين عليه السلام باقية إلى

يوم القيامة. ۱۴

حدیث چهارم.

وروى محمّد بن أبي عبد الله الكوفي، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمّه الحسين بن يزيد، عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزة، عن أبيه، عن يحيى بن أبي القاسم، عن الصادق جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الأئمة بعدى اثنا عشر أولهم عليّ بن أبي طالب، وآخرهم القائم، فهم خلفائي وأوصيائي وأوليائي وحجج الله على أمتي بعدى، المقرّ بهم مؤمن، والمنكر لهم كافر. ۱۵

حدیث پنجم.

عن محمّد بن أحمد السناني رضی الله عنه، عن محمّد بن أبي عبد الله الأسدي الكوفي، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلي، عن عليّ بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام، قال:

إنّ الله تبارك وتعالى لا يوصف بزمان، ولا مكان، ولا حركة، ولا انتقال، ولا سكون، بل هو خالق الزمان والمكان والحركة والسكون والانتقال، تعالى عما يقول الظالمون علواً كبيراً. ۱۶

حدیث ششم.

حدّثنا محمّد بن أحمد السناني رضی الله عنه، قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الأسدي الكوفي، قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمّه الحسين بن يزيد، عن عليّ بن سالم، عن أبيه، عن سعد بن طريف، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام:

يا عليّ، أنت إمام المسلمين، وأمير المؤمنين، وقائد الغرّ المحجّلين، وحجّة الله بعدى على الخلق أجمعين، وسيد الوصيّين، ووصي سيّد النبيّين.

يا علي، إنّه لمّا عرج بي إلى السماء السابعة، ومنها إلى سدره المنتهى، ومنها إلى حجب النور، وأكرمني ربّي جلّ جلاله بمناجاته، قال لي: يا محمّد؟

قلت: لئيك ربّي وسعديك، تباركت وتعاليت.

قال: إنّ عليّاً إمام أوليائي، ونور لمن أطاعني، وهو الكلمة التي ألزمتها المتّقين، من أطاعه أطاعني، ومن عصاه عصاني، فبشّره بذلك.

فقال علی علیه السلام: یا رسول الله، بلغ من قدری حتی اذکر هناک؟

فقال: نعم یا علی! فاشکر ربک.

فخر علی علیه السلام ساجداً شکراً لله علی ما أنعم به علیه، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: ارفع رأسک یا علی، فإن الله قد باهی بک ملائکته. ۱۷ حدیث هفتم.

حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل رحمه الله، قال: حدّثنا محمد بن أبی عبدالله الكوفی، قال: حدّثنا موسی بن عمران النخعی، عن عمّه الحسین بن یزید النوفلی، عن علی بن سالم، عن أبیه، عن ثابت ابن أبی صفیة، عن سعید بن جبیر، عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

من سرّه أن یجمع الله له الخیر کلّه فلیوال علیاً بعدی، ولیوال أولیاءه، ولیعاد أعداءه. ۱۸ حدیث هشتم.

حدّثنا الشیخ الجلیل أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی رضی الله عنه، قال: حدّثنا علی بن أحمد بن موسی الدقاق رضی الله عنه، قال: حدّثنا محمد بن أبی عبدالله الكوفی، قال: حدّثنا موسی بن عمران النخعی، عن عمّه الحسین بن یزید النوفلی، عن علی بن حمزة، عن یحیی بن أبی إسحاق، عن الصادق جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه، عن أبیه علیهم السلام، قال: سئل النبی صلی الله علیه وآله: أين كنت و آدم فی الجنة؟

قال: كنت فی صلبه، وهبط بی إلى الأرض فی صلبه، وركبت السفینه فی صلب أبی نوح، وقذف بی فی النار فی صلب أبی إبراهیم، لم یلتق لی أبوان علی سفاح قطّ، ولم یزل الله عزّ وجلّ یقلنی من الأصلاب الطیبة إلى الأرحام الطاهرة هادياً مهدياً، حتی أخذ الله بالنبوّة عهدی، وبالإسلام میثاقی، ویتنّ کلّ شیء من صفتی، وأثبت فی التوراة والإنجیل ذکری، ورقی بی إلى سمائه، وشقّ لی اسماً من أسمائه الحسنی، أمّتی الحمّادون، فذو العرش محمود وأنا محمّد. ۱۹ حدیث نهم.

حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه، قال: حدّثنا محمد بن أبی عبدالله الكوفی، عن موسی بن عمران النخعی، عن عمّه الحسین بن یزید النوفلی، عن علی بن سالم، عن أبیه، عن أبی حمزة الثمالی، عن سعد الخفّاف، عن الأصبغ بن نباته، عن عبدالله بن عبّاس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لما عرج بی إلى السماء السابعة، ومنها إلى سدره المنتهی، ومن السدره إلى حجب النور، نادانی ربّی جلّ جلاله:

یا محمّد! أنت عبدی وأنا ربّک، فلی فاضع، وإیای فاعبد، وعلی فتوکل، وبی فتق، فإنّی قد رضیت بک عبداً وحیباً ورسولاً ونبیاً.

وبأخیک علی خلیفه وباباً، فهو حجّتی علی عبادی، وإمام لخلقی، به یعرف أولیائی من أعدائی، وبه یتمیز حزب الشیطان من حزبی، وبه یقام دینی، وتحفظ حدودی، وتنفذ أحكامی، وبک وبه وبالائمة من ولده أرحم عبادی وإمائی.

وبالقائم منکم أعرأرضی بتسییحی وتهلیل و تقدیسی وتکبیری وتمجیدی، وبه أطهر الأرض من أعدائی، وأورثها أولیائی، وبه أجعل کلمة الذین کفروا بی السفلی، وکلمتی العلیا، وبه أحيی عبادی وبلادی بعلمی، وله أظهر الكنوز والذخائر بمشیئتی، وإیاه أظهر علی الأسرار والضمائر یاراتی، وأمدّه بملائکتی لتویده علی إنفاذ أمری، وإعلان دینی، ذلک ولیی حقاً، ومهدی عبادی صدقاً. ۲۰ حدیث یازدهم.

حدّثنا علی بن أحمد بن محمد رضی الله عنه، قال: حدّثنا محمد بن أبی عبدالله الكوفی، قال: حدّثنا موسی بن عمران النخعی، عن عمّه الحسین بن یزید، عن الحسن بن علی بن أبی حمزة، عن أبیه، قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام: لأیّ علّمة دفنت فاطمة علیها السلام باللیل ولم تدفن بالنهار؟

قال: لأنّها أوصت أن لا یصلی علیها الرجلان. ۲۱

مرحوم شیخ صدوق زیارت جامعه را به توسط مشایخ چهارگانه یاد شده از:

محمد بن ابی عبدالله الکوفی و ابوالحسین الاسدی

روایت نموده است.

عبارت وی هر چند در تعدد ظهور دارد زولی مرحوم نجاشی و در پی ایشان جمع کثیری از بزرگان به اتحاد قائلند یعنی محمد بن ابی عبدالله الکوفی، خود ابوالحسین اسدی است و اسم کامل وی عبارت است از: ابوالحسین محمد بن جعفر بن عون الاسدی الکوفی.

ما می گوئیم: اگر این نظر تمام است، پس این راوی ثقة است چنان که خواهد آمد و اگر مغایرت هست، پس وثاقت «ابوالحسین اسدی کوفی» کافی است.

مرحوم آقای خوبی که قائل به اتحاد می باشد، در ترجمه «محمد بن جعفر بن عون» می گوید:

قال النجاشی: محمد بن جعفر بن محمد بن عون الأسدی، أبو الحسین الکوفی: ساکن الری، يقال له: محمد بن أبی عبدالله، كان ثقة، صحيح الحديث، إلا أنه روى عن الضعفاء، وكان يقول بالجبر والتشبيه، وكان أبوه وجهاً، روى عنه أحمد بن محمد بن عيسى، له كتاب الجبر والاستطاعة.

أخبرنا أبو العباس بن نوح، قال: حدثنا الحسن بن حمزة، قال: حدثنا محمد بن جعفر الأسدی، بجميع كتبه، قال: ومات أبو الحسین محمد بن جعفر، ليلة الخميس لعشر خلون من جمادى الأولى سنة اثنتي عشرة وثلاثمائة، وقال ابن نوح: حدثنا أبو الحسن بن داود، قال: حدثنا أحمد بن حمدان القزويني، عنه بجميع كتبه.

وقال الشيخ (۶۶۰): «محمد بن جعفر الأسدی: يكنى أبا الحسين، له كتاب الرد على أهل الاستطاعة، أخبرنا به جماعة عن التلعكبري، عن محمد بن جعفر الأسدی».

وقال في رجاله، في باب من لم يرو عنهم عليهم السلام (۲۸): «محمد بن جعفر الأسدی، يكنى أبا الحسين الرازي، كان أحد الأبواب». وقال في كتاب الغيبة: «وقد كان في زمان السفراء المحموديين أقوام ثقات، ترد عليهم التوقيعات من قبل المنصوبين للسفارة من الأصل، منهم أبو الحسين محمد بن جعفر الأسدی رحمهم الله».

أخبرنا أبو الحسين بن أبي جيد القمي، عن محمد بن الوليد، عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن صالح بن أبي صالح، قال: سألت بعض الناس في سنة تسعين ومائتين قبض شيء فامتنعت من ذلك، وكتبت أستطلع الرأي فأتاني الجواب: «بالري محمد بن جعفر العربي فليدفع إليه، فإنه من ثقاتنا».

الغيبة: في ذكر السفراء المحموديين الثقات الذين ترد عليهم التوقيعات. الحديث ۱، ثم ذكر الشيخ عدة روايات متعلقة بذلك، ثم قال: «ومات الأسدی على ظاهر العدالة ولم يطعن عليه، في شهر ربيع الآخر سنة اثنتي عشرة وثلاثمائة». الغيبة: الموضع المذكور.

أقول: الروايات الدالة على وكالة محمد بن جعفر الأسدی كثيرة. ۲۲

سپس ایشان با دلایل گوناگون قول نجاشی را به این که محمد بن جعفر به جبر و تشبیه قائل بوده رد می نماید.

به هر حال، همه به وثاقت «محمد بن جعفر أبو الحسین الاسدی» قائل هستند، و این برای ما کافی است.

محمد بن اسماعیل البرمکی

مرحوم نجاشی وی را صریحاً توثیق کرده و گفته است:

كان ثقة مستقيماً. ۲۳

مرحوم علامه حلی گفته است:

اختلف علماءنا في شأنه، فقال النجاشي: إنه ثقة مستقيم. وقال ابن الغضائري: إنه ضعيف. وقول النجاشي عندي أرجح. ۲۴

بزرگان علما، آرای منقول از ابن غضائری را قابل معارضه با نظرات مثل نجاشی و شیخ طوسی نمی دانند.

موسی نخعی

درباره نام «موسی نخعی» چنان که پیداست، بین نقل کتاب من لا یحضره الفقیه و عیون الاخبار اختلاف وجود دارد. از این رو بحث می شود که آیا «موسی بن عمران نخعی» و «موسی بن عبدالله نخعی» یک شخص هستند یا دو فرد. در این جا دو احتمال وجود دارد:

یکم. احتمال دارد در این جا تصحیف شده باشد یعنی در نوشتن موسی بن عمران نخعی با موسی بن عبدالله نخعی اشتباه رخ داده و در واقع «موسی بن عبدالله نخعی» درست است.

گواه بر صدق این احتمال همان است که شیخ طوسی رحمه الله این روایت را از شیخ صدوق رحمه الله در کتاب تهذیب الاحکام از «موسی بن عبدالله نخعی» نقل کرده است. بنابراین اشتباه در نوشتار از ناسخان کتاب بوده است. روی این اصل، موسی بن عبدالله تعیین پیدا می کند.

دوم. احتمال دارد هر دو اسم درست باشد چرا که هنگام ذکر راوی گاهی نام راوی به پدرش و گاهی به جدش نسبت داده می شود.

این امر در اسانید دیگر نیز اتفاق افتاده است. در تحقیقی که در مورد یکی از راویان انجام شد، نام او به چهار صورت در اسناد روایات آمده بود. یک بار نامش ذکر شده بود، بار دیگر با لقب از او یاد شده بود، بار سوم منتسب به جدش و بار چهارم منتسب به پدرش شده بود. ۲۵

بنابراین دو احتمال، می توان نتیجه گرفت که موسی بن عبدالله و موسی بن عمران هر دو نام یک نفر است.

البته موسی بن عمران نخعی در کتاب های تفسیری، فقهی و... بسیار روایت دارد و کتاب های بسیاری در کتاب معجم رجال الحدیث نام برده شده که روایات موسی بن عمران نخعی را آورده اند، از جمله:

من لا یحضره الفقیه،

تهذیب الاحکام،

الاستبصار،

التوحید،

علل الشرائع،

معانی الأخبار،

کمال الدین و... .

بنابراین نام موسی بن عمران نخعی به عنوان یکی از محدثان و راویان شیعه به طور فراوان در کتاب های ما ذکر شده است. این نخستین جهت توثیق این راوی.

جهت دوم. موسی بن عمران از رجال کتاب کامل الزیارات است. شیخ بزرگوار ابن قولویه رحمه الله در مقدمه کتاب خود می نویسد: روایاتی که در این کتاب می آورم همه از مشایخ ثقات هستند. از همین رو، آقای خوبی رحمه الله به وثاقت همه رجال کتاب کامل الزیارات قائل شد و بنابر آن در موارد بسیاری فتوا داد. برخی از اساتید ما نیز به پیروی از آقای خوبی رحمه الله همین مبنا را قائل شدند.

البته آقای خوبی در اواخر ایام زندگی اش از این مبنا دست برداشت و نظرش عوض شد که منظور از مشایخ ثقات، مشایخ و اساتید بلا واسطه ابن قولویه رحمه الله هستند، نه رجال دیگر کتاب.

بنابراین، موضوعی که بایستی بررسی کرد این است که آیا ابن قولویه رحمه الله فقط مشایخ خود، یا همه رجال کتاب را توثیق کرده است؟

اگر پس از بررسی این گونه نظر بدهیم که عبارت ابن قولویه رحمه الله در توثیق همه رجال ظهور دارد، جهت دوم توثیق موسی بن عمران - عبدالله - نخعی خواهد شد.

جهت سوم. در پژوهشی دیگر در کتاب من لا - یحضره الفقیه، به توثیق دیگری برای موسی بن عمران دست یافتیم. شیخ صدوق رحمه الله در کتاب الوصیة پس از نقل روایاتی می نویسد:

وقد أخرجت الأخبار المسندة الصحيحة في هذا المعنى في كتاب «كمال الدين وتمام النعمة» ۲۶

در این معنا، در کتاب کمال الدین وتمام النعمة احادیث مسند ۲۷ صحیح آورده ام.

وی این روایات را به کتاب کمال الدین حواله می کند و به صحت آن ها تصریح می نماید، و یکی از راویان آن روایات، موسی بن عمران نخعی است.

جهت چهارم. یکی از علمای بزرگ ما شیخ طبری رحمه الله در کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی می نویسد:

ولا أذكر فيه إلا المسند من الأخبار عن المشايخ الكبار وثقات الأخبار ۲۸

در این کتاب حدیثی را ذکر نکردم مگر این که مسند بوده روایت هایی از مشایخ بزرگ و افراد صالح مورد وثوق و اطمینان.

و یکی از راویان این کتاب موسی بن عمران نخعی است.

جهت پنجم. کلام عالم بزرگوار ابن مشهدی است. وی در مقدمه کتاب المزار خود می نویسد:

فإني قد جمعت في كتابي هذا من فنون زيارات للمشاهد المشرفات... وما يلجأ إليه من الأدعية عند المهمات، مما اتصلت به من ثقات الرواة إلى السادات ۲۹

من در این کتاب کیفیت زیارت مشاهد مشرفه... و نیز دعاهایی را جمع آوری نمودم، به سندی که به واسطه راویان مورد وثوق از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.

موسی بن عمران یکی از راویان این کتاب است.

جهت ششم. وی از رجال تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که آن بزرگوار رجال این کتاب را توثیق کرده است.

جهت هفتم. در تنقیح المقال پس این که گوید: وی راوی زیارت جامعه است می نویسد:

وفي روايته لها دلالة واضحة على كونه إمامياً صحيح الاعتقاد، بل في تلقين مولانا الهادي عليه السلام شهادة على كون الرجل من الحسان، مقبول الرواية لهم، وعدم ذكره في كتب الرجال غير قادح فيه. ۳۰

جهت نهم. مرحوم آقای خویی رحمه الله در کتاب معجم رجال الحدیث می گوید:

۱۲۸۴۷ - موسی بن عمران:

روی عن الحسين بن يزيد، وروی عنه موسی بن عمران. تفسیر القمی: سورة النحل، فی تفسیر قوله تعالى: (أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ).

وروی عن الحسين بن يزيد النوفلي، وروی عنه محمّد بن أبي عبدالله. الكافي: الجزء ۴، كتاب الحج ۳، باب استطاعته الحج ۳۰، الحدیث ۵.

ثم إنه روى الكليني، عن محمّد بن أبي عبدالله، عن موسی بن عمران، عن عمّه الحسين بن عيسى بن عبدالله، عن علي بن جعفر. الروضة: الحدیث ۱۴۱.

كذا في المرأة أيضاً، والظاهر أن فيه تحريفاً، فإنّ الحسين بن عيسى بن عبدالله لا يكون عمّاً لموسى بن عمران، بل عمّه الحسين بن يزيد بقرينة سائر الروايات، والصحيح: موسی بن عمران، عن عمّه الحسين، عن عيسى بن عبدالله، والله العالم.

أقول: هذا متحد مع من بعده.

۱۲۸۴۸ - موسی بن عمران النخعی:

روى عن الحسين بن يزيد، وروى عنه محمد بن أبى عبدالله الكوفى. كامل الزيارات: الباب (۹)، فى الدلالة على قبر أمير المؤمنين عليه السلام، الحديث ۷.

وروى عن الحسين بن يزيد عمه، وروى عنه محمد بن أبى عبدالله الأسدى. مشيخة الفقيه: فى طريقه إلى يحيى بن عباد المكى.

وروى عنه محمد بن أبى عبدالله الكوفى، الفقيه: الجزء ۴، باب الوصية من لدن آدم عليه السلام، الحديث

استدلال یا استشهاد دانشمندان به زیارت جامعه

استدلال یا استشهاد دانشمندان به زیارت جامعه

از جمله مواردی که در کتاب های علمای ما به زیارت جامعه استدلال و استشهاد شده، تفسیر آیه عجیبی است که معانی بسیاری

دارد و مقام بزرگی برای ائمه علیهم السلام بیان می کند، آن جا که می فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) ۱

بلکه آنان بندگان گرامی اند که در گفتار از او پیشی نمی گیرند و طبق فرمان او عمل می نمایند.

* صاحب تفسیر نور الثقلین در ذیل این آیه شریفه می نویسد:

وفى عيون الأخبار فى الزيارة الجامعة للأئمة عليهم السلام المنقولة عن الجواد عليه السلام: السلام على الدعاء إلى الله... وعبادة

المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون ۲

در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام در زیارت جامعه ای که از امام جواد علیه السلام نقل شده است ۳ چنین آمده است: سلام بر

فراخوانان به سوی خدا... و بندگان گرامی که در گفتار از او پیشی نمی گیرند و طبق فرمان او عمل می نمایند.

این نویسنده به این زیارت اعتماد کرده و بخشی از آن را برای تفسیر آیه مبارکه نقل نموده است.

* فیض کاشانی رحمه الله نیز در تفسیر صافی روایتی را از امام علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

نحن كلمة التقوى وسبل الهدى والمثل الأعلى ۴

ما کلمه تقوا، راه هدایت و مثل اعلا هستیم.

وی پس از نقل این روایت نورانی به عبارتی از زیارت جامعه استشهاد می کند و می نویسد:

وفى الزيارة الجامعة الجوادية عليه السلام: السلام على أئمة الهدى... وورثة الأنبياء والمثل الأعلى ۵

در زیارت جامعه آمده است: سلام بر پیشوایان هدایت... وارثان پیامبران و مثل های والا.

* شیخ حویزی در تفسیر نور الثقلین در ذیل آیه مبارکه (يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ) می نویسد:

وفى عيون الأخبار فى الزيارة الجامعة للأئمة عليهم السلام: السلام على الدعاء إلى الله... ۶

در مورد دیگری به عبارت دیگری از این زیارت اشاره می کند و می نویسد:

فى عيون الأخبار فى الزيارة الجامعة: خلقكم الله أنواراً وجعلكم بعرضه محدقين ۷...

در عیون اخبار الرضا علیه السلام، در زیارت جامعه می خوانیم: خداوند شما را نورهایی آفرید و به گرد عرش خود محیط قرار داد.

در جای دیگر می نویسد:

وفى الزيارة الجامعة: السلام على أئمة الهدى ۸...

در زیارت جامعه آمده است: سلام بر پیشوایان هدایت گر....

وی در ذیل آیه شریفه تطهیر نیز به فرازی از این زیارت استدلال می‌کند و می‌گوید:

وفی الزيارة الجامعة: عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن... ۹

در زیارت جامعه آمده است: خداوند شما را از لغزش‌ها نگاه داشت و از فتنه‌ها ایمن ساخت... .

هم‌چنین در مورد دیگری می‌نویسد:

فهل فصل الخطاب إلا معرفة اللغات؟ وفيه في الزيارة الجامعة: «وفصل الخطاب عندکم...» ۱۰

آیا فصل و ممتاز کننده کتاب جز آشنایی به لغات است؟ در زیارت جامعه آمده است: «و ممتازگر حق از باطل نزد شماست».

وی در همین بخش به عبارت دیگری از این زیارت اشاره می‌کند و می‌گوید:

وفی من لا يحضره الفقيه: في الزيارة الجامعة...: «وإياب الخلق إليکم وحسابهم علیکم...» ۱۱

در کتاب من لا يحضره الفقيه، در زیارت جامعه آمده است: «بازگشت خلق به سوی شماست و حساب خلق، نیز با شماست».

* محدث فقیه، شیخ حرّ عاملی رحمه الله در وسائل الشیعه در ذیل روایتی می‌نویسد:

فيه دلالة على رجعة النبي صلى الله عليه وآله والأئمة عليهم السلام وفي الزيارة الجامعة ما هو أوضح من ذلك... ۱۲

این فراز بیان گر رجعت و بازگشت پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام است و در زیارت جامعه عبارتی آمده

که از این بیان روشن تر است... .

* شیخ حسن بن سلیمان حلّی رحمه الله در کتاب المحتضر از امام هادی علیه السلام این گونه روایت می‌کند:

آتاکم الله ما لم يؤت أحداً من العالمين... ۱۳

آن چه خداوند به شما عنایت فرمود به هیچ یک از جهانیان عطا نکرد.

* علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار به زیارت جامعه استدلال می‌کند و نسخه ای را بر نسخه ای دیگر ترجیح می‌دهد و می‌گوید:

الأصوب أن يكون «معروفين» بدل «معترفين» كما سيأتي في الزيارة الجامعة... ۱۴

صحیح این است که واژه «معروفین» به جای واژه «معترفین» باشد، آن سان که در زیارت جامعه خواهد آمد.

* و حید بهبهانی رحمه الله زیارت جامعه را ارسال مسلم نموده و در مورد ائمه علیهم السلام می‌گوید:

مع أنهم عليهم السلام كما ذكروا في زيارة الجامعة الكبيرة: «فجاهدتم في الله حق جهاده حتى أعلنتم دعوته...» ۱۵

با این توصیف، ائمه علیهم السلام همان گونه اند که در زیارت جامعه آمده است که در راه خدا آن گونه که شایسته جهاد برای

اوست، جهاد کردید تا دعوتش را آشکار ساختید».

* میرزای قمی رحمه الله در کتاب غنائم الأيام می‌نویسد:

وما ورد في الزيارة الجامعة الكبيرة يشملهم جميعاً... ۱۶

و آن چه در زیارت جامعه آمده است همه آن بزرگواران را فرا می‌گیرد.

* شیخ اعظم انصاری رحمه الله در کتاب الطهارة می‌گوید:

ويؤيد العموم الرواية المشهورة الواردة في الزيارة الجامعة، لكنها مختصة بزيارة خاصة... ۱۷

مؤید عموم، روایت مشهوری است که در زیارت جامعه آمده است و ولی این ویژه زیارت خاصی است.

* فقیه همدانی در مصباح الفقیه در بخش غسل های مستحبی می‌نویسد:

... أو ورد في خصوص زيارة مثل الرواية المشهورة الواردة في زيارة الجامعة التي يزار بها كل إمام، الأمرة بالغسل... ۱۸

از موارد غسل در خصوص زیارت، همانند روایت مشهوری است که در زیارت جامعه وارد شده است و همان زیارتی که هر امامی

را می‌توان با آن زیارت کرد و دستور غسل نیز دارد.

* صاحب تفسیر المیزان نیز به این زیارت اشاره می‌کند و می‌گوید:

وفي «الفتیة» عن الهادی علیه السلام فی الزیارة الجامعة: ۱۹

در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام هادی علیه السلام نقل شده که حضرتش در زیارت جامعه فرمود...

* در مصباح الفقاهه آقای خوئی رحمه الله در ذیل این مسئله که آیا کسی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی می‌ورزد و محارب

است، پاک است یا نجس؟ می‌نویسد:

ویدلّ علیه أيضاً قوله علیه السلام فی الزیارة الجامعة: «ومن جحدکم کافر...» ۲۰

کلام امام علیه السلام در زیارت جامعه بر این مطلب دلالت دارد که «هر کس شما را انکار کند کافر است».

وی در جای دیگری می‌نویسد:

... كما ورد فی وجوب إطاعتهم و فی عدّة موارد من الزیارة الجامعة ذکر ذلک: ۲۱

... همان طور که درباره وجوب اطاعت امام‌های معصوم علیهم السلام روایاتی وارد شده و در تعدادی از فرازهای زیارت جامعه نیز

ذکر گردیده است.

او هم چنین در کتاب الطهارة می‌فرماید:

إنّ المخالف لهم کافر، وقد ورد فی الزیارة الجامعة: ۲۲

همان گونه که در زیارت جامعه آمده است، مخالفت کننده با آنان کافر است.

* استاد ما مرحوم آقای گلپایگانی قدس سرّه در بحث نجاست کفار به زیارت جامعه استدلال کرده که:

وفي الزیارة الجامعة: «من حاربکم مشرک» ۲۳

و در زیارت جامعه آمده: «هر که با شما سر ستیز داشته باشد مشرک است».

* در صراط النجاة نیز آمده است:

ولذا ورد فی الزیارة الجامعة أنّهم الباب المبتلی به الناس: ۲۴

از این رو، در زیارت جامعه آمده است که آن بزرگواران همان دری هستند که مردم به آن وسیله آزمایش می‌شوند.

با توجه به این همه استشهاد، چون اندکی بیندیشیم، معلوم می‌شود که اگر وثوق و اعتماد به ثبوت صدور این زیارت از امام علیه

السلام نبود، این استدلال‌ها در کتاب‌های تفسیری، حدیثی، فقهی و... معنا نداشت و بسیار بعید است که این بزرگان به آن چه

اعتقاد به صدور و ثبوت سند آن نداشته باشند، استدلال و یا حتی استشهاد کنند.

از طرفی، این زیارت مورد توجه بسیار بزرگان ما بوده تا جایی که جمعی از آنان آن را شرح کرده‌اند، به بیان لغات، مفاهیم و

معانی والای آن پرداخته‌اند و وقت، نیرو و امکانات صرف کرده‌اند. همه این‌ها قرینه‌ای قوی می‌تواند باشد که این بزرگان

معتقد به صدور این زیارت بودند.

با نگاهی گذرا به کتاب ارزشمند الذریعة إلى تصانیف الشیعه اثر شیخ ما، شیخ آقابزرگ تهرانی رحمه الله متوجه خواهیم شد که

چه قدر شرح بزرگ و کوچک بر این زیارت به رشته تحریر در آمده است. این کتاب بیش از بیست شرح را برای این زیارت آمار

داده است.

از سوی دیگر، دانشمندان بزرگی هم چون مجلسی اول، مجلسی دوم، سید جزایری، شیخ بحرانی نویسنده کتاب الحدائق، و شیخ

بهایی رحمه الله به این زیارت توجه کرده‌اند و در ضمن شرح تهذیب الاحکام و من لا یحضره الفقیه این زیارت را نیز شرح

نموده‌اند.

۱. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۶ و ۲۷.
۲. تفسیر نور الثقلین: ۳ / ۴۲۱، حدیث ۴۱.
۳. در نسبت زیارت جامعه به امام جواد علیه السلام که در چند کتاب دیگر نیز آمده، اشتباهی رخ داده است؛ چرا که این زیارت از امام هادی علیه السلام می باشد.
۴. تفسیر الصافی: ۴ / ۱۳۰.
۵. همان.
۶. تفسیر نور الثقلین: ۳ / ۴۲۱، حدیث ۴۱.
۷. همان: ۳ / ۶۰۸، حدیث ۱۸۳.
۸. همان: ۴ / ۱۸۰، حدیث ۴۶.
۹. همان: ۴ / ۲۷۱، حدیث ۸۸.
۱۰. همان: ۴ / ۴۴۴، حدیث ۱۲.
۱۱. همان: ۵ / ۵۶۹، حدیث ۳۳.
۱۲. وسائل الشیعه: ۱۴ / پاورقی ۵۷۹.
۱۳. المحتضر: ۲۶، حدیث ۲۱ و ۲۱۹، حدیث ۲۸۲.
۱۴. بحار الانوار: ۹۷ / ۲۰۴، حدیث ۱.
۱۵. الرسائل الفقهيّه: ۱۷۹.
۱۶. غنائم الایام: ۱ / ۲۶۵.
۱۷. کتاب الطهاره، شیخ انصاری: ۲ / ۳۲۹.
۱۸. مصباح الفقیه: ۱ ق ۲ / ۴۳۸.
۱۹. تفسیر المیزان: ۲۰ / ۲۷۷.
۲۰. مصباح الفقاهه: ۱ / ۵۰۴.
۲۱. همان: ۳ / ۲۸۱.
۲۲. کتاب الطهاره، خویی: ۲ / ۸۴.
۲۳. نتائج الافکار فی نجاسه الکفار: ۱۹۰.
۲۴. صراط النجاه: ۳ / ۴۱۹، سؤال ۱۲۲۵.

بی نیازی زیارت جامعه از سند

بی نیازی زیارت جامعه از سند به رغم آن که پیش تر در مورد سند این زیارت تحقیق شد و آن را اثبات کردیم، باید گفت در مواردی اصلاً به سند نیاز نیست؛ به این معنا که وقتی سخنی از گوینده ای دریافت کنیم و از مذاق او آگاهی داشته باشیم و سطح اندیشه، علم، سبک کلام او را از جهت فصاحت، بلاغت، ادبیات بشناسیم، از طرفی معانی و مفاهیم والا و مطالبی که در سخن گوینده است، حقایقی باشند که دست بشر عادی به آن نمی رسد، در این گونه موارد شکی در صدور سخن نداشته و به دنبال سند نمی گردیم.

به سخن دیگر، کلامی که از جهت سبک، لحن، اسلوب ادبی، فصاحت و بلاغت و از جهت محتوا در سطح بالا و دارای حقایق و

واقعیت‌هایی است که بشر عادی را توان رسیدن به آن نیست، نیازی به سند ندارد و به یقین از معصوم علیه السلام است. برای نمونه، دعای کمیل، دعای صباح به یقین از امیر مؤمنان علی علیه السلام و دعای عرفه از امام حسین سیدالشهداء علیه السلام صادر شده اند؛ چه سند داشته باشند و چه سند نداشته باشند. بنابراین، اگر ما اندک آنسی با کلمات اهل بیت علیهم السلام داشته باشیم و با سبک عبارات و اسلوب کلام آن بزرگواران آشنا باشیم، به سند نیاز نخواهیم داشت و کلام والای آنان را خواهیم شناخت.

از این رو، آن گاه که از برخی از بزرگان دانشمندان در مورد برخی از روایات، دعاها و زیارت‌ها پرسیده می‌شد، پاسخ می‌دهند: قوت متن برای اطمینان به صدور این‌ها از معصوم علیه السلام کافی است. هنگامی که از شیخ محمد حسین کاشف الغطاء رحمه الله در مورد یکی از دعاها می‌پرسند، با صراحت پاسخ می‌دهد: قوت متن کاشف از قطعیت صدور آن از معصوم است، گرچه سندی نداشته باشیم.^۱

همین قوت متن، کبرای منطبق بر زیارت جامعه می‌گردد و بنابر همین اصل، هنگامی که از سید بزرگوار، فقیه، محدث، عارف به کلمات اهل بیت علیهم السلام سید عبدالله شبر رحمه الله در مورد زیارت جامعه می‌گوید:

وإن فصاحة ألفاظها وبلاغه مضامينها تنادي بصدورها عن ينابيع الوحي والإلهام؛^۲

به راستی که فصاحت و آژگان و فرازها، بلاغت مضمون‌ها و عبارات‌های زیارت جامعه حاکی از آن است که این زیارت، از چشمه‌های وحی و الهام جوشیده است.

بنابر آن چه بیان شد، تردیدی نیست که زیارت جامعه از زیاراتی به شمار می‌رود که از اهل عصمت صادر شده است.

و این که عبارت‌های این زیارت یا مفاهیم و مدلول‌های آن‌ها در روایات معتبر دیگر آمده است، تا جایی که برخی از عبارت‌ها و مدلول‌های آن‌ها در روایات اهل سنت نیز وارد شده است. شاهد صدق دیگری بر اطمینان و یقین ما به صدور این زیارت از آن مقام مقدس می‌باشد.

۱. ر.ک: الفردوس الأعلى: ۷۶.

۲. الانوار اللامعه فی شرح الزيارة الجامعة: ۱۸.

زیارت جامعه در گفتار دانشمندان

زیارت جامعه در گفتار دانشمندان

علامه بزرگوار مجلسی اول رحمه الله در این زمینه می‌نویسد:

ولمّا وقفتی الله لزيارة أمير المؤمنين عليه السلام وشرعت في حوالى الروضة المقدسة في المجاهدات وفتح الله على بركة مولانا صلوات الله عليه أبواب المكاشفات التي لا تحتملها العقول الضعيفة، رأيت في ذلك العالم - وإن شئت قلت: بين النوم واليقظة - عندما كنت في رواق عمران جالساً، أتى بسر من رأى، ورأيت مشهدها في نهاية الارتفاع والزينة، ورأيت على قبريهما لباساً أخضر من لباس الجنّة، لأننى لم أر مثله في الدنيا، ورأيت مولانا مولى الأنعام صاحب العصر والزمان عليه السلام جالساً، ظهره على القبر ووجهه إلى الباب، فلما رأته شرعت في الزيارة بالصوت المرتفع كالمدّاحين، فلما أتممتها قال عليه السلام: نعمت الزيارة؛

آن گاه که به عتبات مشرف شدم، در نجف اشرف در کنار مرقد مطهر امیر مؤمنان علی علیه السلام شروع به مجاهده و تلاش برای خودسازی نمودم. خداوند متعال به برکت مولایمان - درود خدا بر او باد - درهای مکاشفه‌هایی را برای من گشود که خردهای ناتوان را یارای تحمل آن‌ها نیست. در عالم مکاشفه - یا بین بیداری و خواب - دیدم که در سامرا در حرم عسکریین علیهما السلام، در رواق عمران هستم. دیدم که روضه آن دو بزرگوار در نهایت بلندی بوده و آرزین شده است. بارگاه نورانی آن دو امام همام با

پارچه ای سبزی از پارچه های بهشتی پوشیده شده بود و من چنین پارچه هایی را در دنیا ندیده بودم. در آن جا خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام شرف یاب شدم. آن حضرت کنار ضریح مطهر نشسته بود و رو به طرف درب بود. با صدای بلند - به سان مداحان - شروع به خواندن زیارت جامعه کردم.

وقتی پایان یافت حضرتش فرمود: چه زیارت خوبی است؟

قلت: مولای! روحی فداک! زیاره جدک وقد اشرت إلی نحو القبر؟

عرض کردم: آری، جانم به فدای شما! زیارت جد بزرگوار شماست و اشاره به قبر مطهر نمودم.

قال: نعم، أدخل!

فرمود: آری، وارد شو.

از این رو مجلسی رحمه الله در روضه المتقین در اعتبار زیارت جامعه می نویسد:

والحاصل أنه لا شك أن هذه الزيارة من أبي الحسن الهادي سلام الله عليه بتقرير صاحب عليه السلام وأنها أكمل الزيارات وأحسنها، بل بعد تلك الرؤيا كنت أكثر الأوقات أזור الأئمة عليهم السلام بهذه الزيارة في العتبات العالیات، ما زرتهم إلا بهذه الزيارة ۲

کوتاه سخن این که تردیدی نیست که این زیارت با تقریر حضرت صاحب الزمان علیه السلام از امام هادی علیه السلام صادر شده است. این زیارت کامل ترین و بهترین زیارت هاست. من پس از این رؤیا بیشتر اوقات ائمه علیهم السلام را با این زیارت، زیارت می نمایم و در عتبات عالیات فقط با این زیارت، زیارت می نمایم.

این سخن بزرگی هم چون مجلسی اول رحمه الله است که از نظر همه ما مورد احترام است. گذشته از قضیه مکاشفه ای که اشاره کرده، ایشان این زیارت را کامل ترین و بهترین زیارت می داند.

علامه بزرگوار مجلسی دوم رحمه الله نیز در این زمینه می نویسد:

وإنما بسطت الكلام في شرح تلك الزيارة قليلاً إن لم استوف حَقَّها حذراً من الإطالة، لأنها أصحَّ الزيارات سنداً وأعمَّها مورداً وأفصحها لفظاً وأبلغها معنى وأعلاها شأناً ۳

این که اندکی این زیارت را شرح و بسط دادم، گرچه به طور کامل - به جهت پرهیز از طولانی شدن - حَقِّش را ادا نکردم؛ چرا که آن زیارت از نظر سند صحیح ترین، از نظر مورد فراگیرترین، از نظر متن فصیح ترین، از نظر معنا رساترین و از نظر شأن والاترین زیارت ها است.

این سخن نیز شاهد دیگری از علامه مجلسی رحمه الله است. بنابراین، اگر ما در چنین مواردی به بزرگی هم چون علامه مجلسی مراجعه نکنیم و کلام او برای ما در شناخت روایتی، دعایی و زیارتی حجت نباشد، چنین عالم و دانشمندی که با این همه زحماتی که کشیده و آشنایی که با روایت ها، دعاها و زیارت ها دارد، چه نفعی به ما خواهد داشت؟

از هر رو، علامه مجلسی رحمه الله از بزرگان و خبره های این وادی است که هیچ کسی برای او ایرادی نگرفته و سخنی درباره او نیست و نباید هم باشد.

سید عبدالله شبر از علمای دیگری به شمار می رود که در این زمینه اظهار نظر کرده است - وی فقیه و محدث بزرگوار بوده و با علامه مجلسی رحمه الله و سید نعمت الله جزایری رحمه الله معاصر و تقریباً در یک طبقه بوده اند - وی در آغاز شرح خود بر زیارت جامعه می نویسد:

إنَّ زيارة الجامعة الكبيرة أعظم الزيارات شأنًا وأعلاها مكانةً ومكاناً، وإنَّ فصاحةً ألفاظها وفقراتها وبلاغه مضامينها وعباراتها تنادي بصدورها من عين صافية نبعث عن ينباع الوحي والإلهام، وتدعو إلى أنَّها خرجت من ألسنة نواميس الدين ومعامل الأنام فإنَّها فوق

کلام المخلوق و تحت کلام الخالق الملک العلام، قد اشتملت على الإشارة إلى جملة من الأدلّة والبراهین المتعلقة بمعارف أصول الدین و أسرار الأئمة الطاهرين و مظاهر صفات رب العالمین، وقد احتوت على ریاض نصره و حدائق خضره مزینة بأزهار المعارف و الحکمة محفوفة بثمار أسرار أهل بیت العصمة، و قد تضمنت شطراً و افرأً من حقوق أولى الأمر الذین أمر الله بطاعتهم و أهل البیت الذین حث الله على متابعتهم و ذوی القربی الذین أمر الله بمودّتهم و أهل الذکر الذین أمر الله بمسألتهم، مع الإشارة إلى آیات فرقائیة و روایات نبویة و أسرار إلهیة و علوم غیبیة و مکاشفات حقیة و حکم ربانیة... ۴

به راستی زیارت جامعه کبیره از مهم ترین زیارت ها و برترین آن ها از جهت مقام و اهمیت است و فصاحت الفاظ و فرازهایش و بلیغ بودن معانی و عباراتش، حکایت از آن می کند که این زیارت از چشمه زلال - که از منابع وحی و الهام سرچشمه گرفته - صادر شده و از زبان دانایان و نوامیس دین و بزرگان مردم، خارج شده است.

پس این زیارت، برتر از کلام مخلوق و پایین تر از کلام خالق است و شامل بعضی از دلیل ها و برهان های مربوط به شناخت اصول دین و اسرار امامان پاک و مظاهر صفات پروردگار جهانیان است.

و هم چنین دارای باغ های خوش منظر و بوستان های سرسبزی است که با شکوفه های معارف و حکمت آراسته شده و با میوه های اسرار اهل بیت عصمت علیهم السلام همراه می باشد.

این زیارت، شامل بخش کاملی از حقوق «اولوا الامر» است که خداوند مردم را به فرمان برداری و پیروی از ایشان امر کرده. و نیز شامل حقوق «ذوی القربی» و «اهل الذکر» است که خداوند مردم را به پرسش مسائل از آنان امر فرموده است.

این زیارت به آیات قرآنی، روایات نبوی، اسرار الهی، علوم غیبی، مکاشفات حقیقی و حکم ربانی اشاره دارد. به راستی آن گاه که بزرگان در موردی سخن گویند، سنجیده و حساب شده می گویند. اگر مدحی، ذمی، قیدی، امری، کتابی، روایتی و حدیثی بخواهد از یک بزرگی صادر شود، همه این ها سنجیده و دقیق خواهد بود چرا که اینان به آن چه می گویند التفات دارند، و حکیمانه است.

سید شبر در این گفتار، عبارت جالبی دارد که معمولاً در مورد کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام گفته شده که می گوید:

فإنها فوق کلام المخلوق و تحت کلام الخالق؛

پس این زیارت برتر از کلام مخلوق و پایین تر از کلام خالق است.

یا در مورد دیگری گوید: مطالب این زیارت، مطالب حقه ای است با برهان های معارف اصول دین.

آری، این ها بخشی از سخنانی است که بزرگان دانشمند در شأن زیارت جامعه ایراد کرده اند. به نظر می رسد این گونه تعبیرها و توصیف ها در مورد زیارت جامعه دو جهت داشته باشد: یکم. اثبات این زیارت

آنان با این توصیف بیان می دارند که آری این زیارت دارای این گونه حقایق است. البته در این باره به صورت اختصار مطالبی بیان خواهد شد.

دوم. دفع توهم

به نظر می رسد توصیف بزرگان به جهت دفع توهمی باشد که درباره زیارت جامعه است، شاید برخی گویند که در زیارت جامعه درباره ائمه علیهم السلام غلو شده است.

محدث قمی رحمه الله در مفاتیح الجنان در بیان این که چرا دستور داده اند قبل از زیارت جامعه صد مرتبه تکبیر گفته شود می نویسد:

شاید - چنان که مجلسی اول گفته - وجه تکبیر این باشد که اکثر طابع مایلند به غلو، مبدا از عبارات امثال این زیارت به غلو افتند، یا از بزرگی حق سبحانه و تعالی غافل شوند، یا غیر این ها. ۵

در این اخیر نیز از برخی شنیده می شود که می گویند: زیارت جامعه دربارہ ائمه علیهم السلام غلو دارد. برخی دیگر این روزها شیعه را به دو گروه تقسیم کرده اند: غالی و غیر غالی؛ گویی تشیع نیز به دو گونه تقسیم می گردد!! البته آنانی که به زیارت جامعه و بعضی مطالب آن معتقد نباشند، حتی در صورت انکار باز هم شیعه محسوب می شوند و از تشیع خارج نیستند، هر چند مقصّر شمرده شوند. روی این جهت یکی از مقدمات بحث ما تحقیق در مورد غلو است.

۱. لوامع صاحبقرانی: ۸ / ۶۶۴.

۲. روضه المتقین: ۵ / ۴۵۲.

۳. بحار الانوار: ۹۹ / ۱۴۴.

۴. الانوار اللامعه فی شرح الزیارة جامعه: ۳۰.

۵. مفاتیح الجنان: زیارت جامعه کبیره.

غلو چیست؟

غلو چیست؟

بدون تردید ائمه علیهم السلام غالیان را طرد و تکفیر می کردند و شیعیان را همواره از غالیان و تماس با آن ها بر حذر می داشتند. غلو چیست و چه کسانی غالی هستند؟ یکی از بخش های بحث امامت در کتاب های حدیثی و کلامی، «نفی الغلو فی النبی و الائمه علیهم السلام» است.

غلو از دیدگاه روایات

غلو از دیدگاه روایات

روایات بسیار جالبی در کتاب بحار الانوار در مورد غلو از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و معصومان علیهم السلام وارد شده است. در روایتی از پیامبر خدا می خوانیم که حضرتش می فرماید:

لا ترفعونی فوق حقی، فإنّ الله تبارک تعالی اتخذنی عبداً قبل أن یتخذنی نبیاً ۱۷

مرا بیش از آن چه هستم بالاتر نبرید؛ چرا که خدای تعالی پیش از آن که مرا به پیامبری برگزیند، به بندگی برگزیده است. این روایت نشان می دهد که برخی از مردم در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به الوهیت آن حضرت معتقد شدند و نیز از این روایت معنای غلو معلوم می شود.

در روایت دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده که آن حضرت می فرمود:

اللهم انی بریء من الغلاة کبراءه عیسی بن مریم من النصارى. اللهم اخذلهم ابدأ ولا تنصر منهم أحداً ۲۷

خدایا! من از غالیان، به سان دوری عیسی بن مریم از نصارا دور هستم. خدایا! همواره آنان را خوار گردان و کسی از آنان را یاری نکن.

در روایت دیگری، حضرت ولی عصر علیه السلام می فرماید:

تعالی الله عز وجل عما یصفون سبحانه و بحمده، لیس نحن شرکائه فی علمه ولا فی قدرته ۳۷

خداوند متعال از آن چه توصیف می کنند فراتر است. پاک و منزّه است و مورد ستایش است. ما نه در علم و دانش او شریک هستیم و نه در قدرت و توان مندی او.

هم چنین امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

إياكم والغلو فينا، قولوا: إنا عبيد مربوبون، وقولوا في فضلنا ما شئتم ۴؛

هرگز در مورد ما غلو ننمایید. بگویید: ما بندگان تربیت یافته خدا هستیم و در مورد برتری ما آن چه خواستید بگویید. بدیهی است که این روایات به ما میزان می دهند، که در این باره به کلام علامه مجلسی رحمه الله خواهیم پرداخت. در روایتی حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

فمن ادعى للأبياء ربوبية أو ادعى للأئمة ربوبية أو نبوة أو لغير الأئمة إمامة فنحن منه برآء في الدنيا والآخرة ۵؛

هر کس برای پیامبران مقام ربوبیت یا برای یکی از ائمه مقام ربوبی یا پیامبری، یا برای غیر امامان مقام امامت و پیشوایی ادعا کند، ما از او در دنیا و جهان آخرت بیزار هستیم. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

وإياكم الغلو كالغلو من النصارى، فإني بريء من الغالين ۶؛

مبادا به سان نصارا غلو کنید. به راستی که من از غلو کنندگان بیزارم. در روایت دیگری راوی از امام رضا علیه السلام می پرسد:

يا بن رسول الله! فإن معي من ينتحل مولاتكم ويزعم أن هذه كلها صفات علي عليه السلام وأنه هو الله رب العالمين.

فلما سمعها الرضا عليه السلام ارتعدت فرائضه وتصبب عرقاً وقال: سبحان الله عما يقول الظالمون الكافرون علواً كبيراً. أو ليس كان علي عليه السلام آكلًا في الآكلين فشارباً في الشاربين؟ ۷؛

ای فرزند رسول خدا! من با کسی آشنا هستم که موالات شما را به خود می بندد و پندارش این است که همه این ها، صفات علی علیه السلام است و او همان خدا و پروردگار جهانیان است.

هنگامی که امام رضا علیه السلام این سخن را شنید، اعضای بدنش لرزید و عرق بدن مبارکش را فرا گرفت و فرمود: پاک و منزّه است خداوند متعال و بلندمرتبه از گفتار ستم گران و کفرورزان. مگر نه این است که علی علیه السلام با غذاخوردگان غذا می خورد و با آشامندگان می آشامید؟!؛

آری، او انسانی هم چون بقیه مردم بود. گفتمی است که در این زمینه روایات جالب دیگری نیز وجود دارد.

۱. بحار الانوار: ۲۵ / ۱۳۴، ۲۶۵ و ۲۷۲.

۲. الامالی، شیخ طوسی: ۶۵۰، حدیث ۱۳۵۰.

۳. الصحيفة الهاديّة والتحفّة المهدية: ۲۳۶.

۴. الخصال: ۶۱۴، بحار الانوار: ۱۰ / ۹۲ و ۲۵ / ۲۷۰.

۵. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ۱ / ۲۱۷، بحار الانوار: ۲۵ / ۱۳۴ و ۲۷۱.

۶. الاحتجاج: ۲ / ۴۳۸، بحار الانوار: ۴ / ۳۰۳ و ۲۵ / ۲۷۳.

۷. همان: ۲۵ / ۲۷۵.

نه غلو و نه تقصیر

نه غلو و نه تقصیر

برای شناخت ائمه عليهم السلام باید مقامات و منازل آن بزرگواران را از خودشان بیاموزیم نه غلو و نه تقصیر چرا که هم تقصیر حرام است و هم غلو. امام باقر علیه السلام به ابوحمزه ثمالی می فرماید:

يا أبا حمزة! لا تضعوا علياً دون ما رفعه الله ولا ترفعوا علياً فوق ما جعل الله ۱؛

ای اباحزمه! علی علیه السلام را پایین تر از جایگاهی که خداوند قرار داده قرار ندهید و فراتر از مقام والایی که خداوند قرار داده قرار ندهید.

به عبارت دیگر، بیش از آن چه هست نگویید و از آن چه هست پایین نیاورید.

آن حضرت در روایت دیگری می فرماید:

فَإِنَّ الْغَلَاءَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ، يُصْعَقُونَ عِظْمَهُ اللَّهُ وَيَدْعُونَ الرَّبَّ يُبَيِّنُ لِعِبَادِ اللَّهِ. وَاللَّهُ، إِنَّ الْغَلَاءَ شَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا؛^{۲۷}

به راستی غالیان بدترین آفریدگانند. آنان عظمت و شکوه خدا را کوچک می شمارند و ربوبیت را برای بندگان خدا ادعا می کنند. به خدا سوگند! غالیان از یهودیان، مسیحیان، مجوسیان و شرک‌ورزان بدترند.

روایت بسیار جالبی وجود دارد که آن حضرت می فرماید:

كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهُ عَبْدًا لِلَّهِ صَالِحًا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛^{۳۷}

به خدا سوگند! علی بنده صالح خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

آن گاه در ادامه عبارت خیلی مهمی می فرماید:

مَا نَالَ الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ؛^{۴۷}

او به این مقام در نزد خداوند نایل نشد، مگر با اطاعت از خدا و رسول او.

به راستی چه کرامتی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام از طریق عبودیت و عبادت به این مقام رسیده اند؟

با توجه به این روایات، ائمه علیهم السلام در برابر غالیان و غلوچین برخوردار می نمودند. از طرفی با عنایت به این روایات، معنای غلو نیز معلوم می شود که همان اعتقاد به نبوت و الوهیت امام و اعتقاد به الوهیت پیامبر است یعنی انسان به شأن نبی و امام بیش از آن چه هست معتقد شود، یا او را شریک خداوند بداند؛ از این رو باید معتقد بود که ائمه و پیامبر هرگز اله، رب و شریکان خداوند متعال نبوده اند. آنان در خدا حلول نکرده اند و با او اتحاد ندارند.

این است معنای غلو چنان که از روایات فهمیده می شود و اعتقاد به یکی از این امور مصداق غلو درباره نبی و امام به شمار می آید؛ ولی خود روایات که می فرمایند: این ها را نگوئید، می فرمایند: آن چه می توانید در فضل و برتری ما بگوئید. ما را بنده آفریده شده و تربیت یافته خداوند بدانید. اما - چنان که خواهد آمد - می فرمایند: به شأن و مقام ما نزد خدا نمی توانید پی ببرید.

آری، با حفظ عبودیت، هر چه می توانید در فضل و برتری ائمه اطهار علیهم السلام بگوئید که هیچ فردی به کرامت خدایی نایل نشد، مگر به سبب اطاعت و عبودیت و تعبد.

در همین زیارت جامعه نیز بدان اشاره شده که «و عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون» که این معنا - چنان که در جای خود خواهد آمد - از قرآن مجید اخذ شده است، آن جا که می فرماید:

(عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِه یَعْمَلُونَ)؛^۵

آنان بندگان شایسته او هستند که هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و پیوسته به فرمان او عمل می کنند.

کوتاه سخن این که با حفظ عبودیت و مخلوقیت هر چه می توانید در مورد آنان بگوئید. و این چیز اندکی نیست.

به راستی کرامت از پیش گاه خدا چیست؟ این چه مقامی است که آن حضرات به جایی رسیدند که «لا یفعلون إلا ما یأمرون».

در روایت صحیح - بلکه از طرق عامه هم متواتر - آمده که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله درباره حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إِنَّه لَا یَفْعَلُ إِلَّا مَا یَأْمُرُ بِهِ؛^{۶۷}

به راستی علی جز آن که به او دستور داده می شود، انجام نمی دهد.

ما غلو نمی کنیم و از غلو نهی شده ایم تا بگوییم: امام، پیامبر است؛ چه رسد که بگوییم: امام خدا و ربّ است؛ بلکه آنان عبد و بنده خدا هستند؛ اما بنده هایی که به چنین مقامی رسیده اند. اگر بگوییم: کسی بر اثر بندگی خداوند مورد تفضّل خدا قرار گرفته، آیا این غلو است؟

۱. همان: ۲۵ / ۲۸۳ و ۳۹ / ۲۰۶.

۲. الامالی، شیخ طوسی: ۶۵۰، حدیث ۱۳۴۹، بحار الانوار: ۲۵ / ۲۶۵ / ۲۸۴.

۳. بحار الانوار: ۲۵ / ۲۸۶.

۴. همان: ۲۵ / ۲۸۷.

۵. سوره انبیاء (۲۱): آیات ۲۶ و ۲۷.

۶. ر.ک: محاضرات فی الاعتقادات: ۱ / ۱۶۰.

غلو از دیدگاه علامه مجلسی

غلو از دیدگاه علامه مجلسی

علامه مجلسی رحمه الله پس از نقل روایاتی چند در مورد غلو، به گفتاری از دانشمندان در معنای غلو می پردازد و می نویسد: شیخ صدوق رحمه الله می گوید:

اعتقادنا فی الغلاة والمفوضة أنهم كفّار بالله تعالى وأنهم أشرّ من اليهود والنصارى والمجوس... واعتقادنا فی النبی والأئمة علیهم السلام أنّ بعضهم قتلوا بالسیف وبعضهم بالسّم وأنّ ذلك جرى علیهم فی الحقیقه وأنهم ما شبّه أمرهم؛ اعتقاد ما درباره غالیان و تفویض کنندگان این است که آنان به خدای سبحان کفر ورزیده اند و همانان از یهودیان، مسیحیان و مجوسیان بدتر هستند....

و اعتقاد ما درباره پیامبر و ائمه علیهم السلام این است که برخی از آنان با شمشیر کشته شده اند، برخی دیگر مسموم شده اند و در حقیقت درباره آنان چنین جاری شده است و امر آنان مشتبه نشده است.

از این عبارت معلوم می شود که چنین سخنانی در آن زمان ها نیز بوده است. در قصّه حضرت عیسی علیه السلام نیز همین مطلب آمده است که قرآن می فرماید:

(وَلَكِنْ شَبَّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّمَّنْهُ مِمَّا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * يَلِ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) ۲

بلکه امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره او اختلاف کردند، درباره آن در شک بوده و هیچ گونه علمی به آن ندارند و تنها از پندارهای بی اساس پیروی می کنند. به یقین او را نکشتند؛ بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد و خداوند توانای حکیم است. حضرت عیسی و ائمه علیهم السلام حقیقتاً مقتول شده اند. آنان انسان بودند، مثل دیگر افراد بشر؛ یعنی موت و حیات بر اینان عارض می شود، مثل دیگر افراد بشر و غلو در این زمینه ممنوع است.

آن گاه علامه مجلسی رحمه الله گفتار مفصّلی از شیخ مفید رحمه الله نقل می کند، سپس می گوید:

إعلم أنّ الغلو فی النبی والأئمة علیهم السلام إنّما یكون بالقول بألوهیّتهم أو بكونهم شركاء لله تعالى فی المعبودیة أو فی الخلق والرزق، أو أنّ الله تعالى حلّ فیهم أو اتّحد بهم... أنّهم كانوا أنبیاء... أو القول بأنّ معرفتهم تغنی عن جمیع الطاعات ولا تکلیف معها بترك المعاصی. والقول بكلّ منها إلحاد وكفر وخروج عن الدین، كما دلّت علیه الأدلّة العقلیة والآیات والأخبار السالفة وغيرها ۳

بدان که غلو درباره پیامبر و ائمه علیهم السلام منحصر است در این که کسی قائل به الوهیت آنان یا شریک بودن آنان با خداوند متعال در معبود بودن، آفرینش، رزق و روزی بشود، یا بگوید خداوند در آن بزرگواران حلول کرده است، یا خداوند متعال با آنان متحد شده... یا بگوید ائمه، پیامبر هستند، و یا بگوید شناخت آنان انسان را از همه اطاعات بی نیاز می سازد و با وجود این تکلیفی به ترک گناهان نیست. همه این مطالب الحاد، کفرورزی و خروج از دین است؛ آن سان که دلیل های عقلی و آیات قرآنی و روایات گذشته و... بیان گر این معناست.

علاّمه مجلسی رحمه الله پس از تعریف غلو می نویسد:

ولكن أفرط بعض المتكلمين والمحدثين، لقصورهم عن معرفة الأئمة عليهم السلام وعجزهم عن إدراك غرائب أحوالهم وعجائب شئونهم، فقد حوا في كثير من الرواة الثقات لنقلهم بعض غرائب المعجزات، حتى قال بعضهم: من الغلو نفى السهو عنهم، أو القول بأنهم يعلمون ما كان وما يكون وغير ذلك؛ ۴

برخی از علمای کلام و حدیث در غلو راه زیاد روی و افراط پیموده اند و بی جهت سخن گفته اند؛ چرا که آنان از شناخت ائمه علیهم السلام قاصر بودند و از درک احوال غریب و شئون عجیب آن بزرگواران ناتوان بودند؛ از این رو آنان بیشتر راویان مورد اعتماد را قدح نموده اند و در وثاقت آنان که برخی از معجزه های غریبی را از ائمه علیهم السلام نقل کرده اند، خدشه نموده اند تا جایی که برخی را که قائل به عدم سهو پیامبر شده اند و یا قائل شده اند که آنان از آن چه در گذشته رخ داده و در آینده اتفاق خواهد افتاد آگاهند و مواردی از این قبیل را به غلو محکوم کرده اند.

علاّمه مجلسی رحمه الله در مورد سهو پیامبر، به نظر مرحوم صدوق رحمه الله اشاره می کند. این نظریه از مثل مرحوم صدوق رحمه الله افراطی است که بر اثر عجز از درک برخی حقایق پدید آمده است.

گفتنی است که ما در بحث عصمت ۵ نظریه مرحوم صدوق را نقد و بررسی کرده ایم و گفته ایم که اگر شیخ صدوق رحمه الله قائل است که نفی سهو از معصوم غلو است، در واقع این سهوی از خود شیخ صدوق رحمه الله است. ما با کمال احترام، تعظیم و تجلیلی که از ایشان داریم - و باید هم داشته باشیم - بنابر تقلید نداریم؛ چرا که اعتقادات ما دایره مدار ادله قطعی عقلی و نقلی است. از این رو علاّمه مجلسی رحمه الله با این که شأن شیخ صدوق رحمه الله را بیش از ما می داند و بیشتر از ما از مقام او آگاه است، می گوید: برخی راه افراط و زیاده روی پیموده اند.

بنابراین، اعتقاد ما این است که ائمه علیهم السلام «یعلمون ما کان وما یکون؛ آنان به آن چه بوده و خواهد بود آگاهند». اگر کسی این عقیده را غلو بداند اشتباه کرده است؛ بلکه مطلب بالاتر از این ها است، چنان که در روایتی آمده:

لا تقولوا فینا ربّاً وقولوا ما شئتم ولن تبلغوا؛ ۶

ما را خدا قرار ندهید و هر چه خواستید بگویید که هرگز به مقام ما راه نخواهید یافت.

چرا که عقول شما قاصر است که به آن مقاماتی که ما دارا هستیم برسند. در روایت دیگری آمده است:

إنّ أمرنا صعب مستصعب لا یحتمله إلاّ ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان؛ ۷

به راستی که امر ما سخت و سنگین است و رسیدن و معتقد شدن به آن چه ما داریم سخت است. کسی را توانایی حمل آن نیست، مگر فرشته مقرب یا نبی مرسل یا بنده مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده است.

علاّمه مجلسی رحمه الله در ادامه می نویسد:

فلا بدّ للمؤمن المتدین أن لا- یبادر بردّ ما ورد عنهم من فضائلهم ومعجزاتهم ومعالی أمورهم إلاّ إذا ثبت خلافه بضرورة الدین أو بقواطع البراهین أو بالآیات المحکمة أو بالأخبار المتواترة؛ ۸

بنابر آن چه بیان شد، بر مؤمن دین مدار شایسته است که روایاتی که در فضایل، شگفتی ها و معجزه ها اهل بیت علیهم السلام

صادر شده و روایاتی را که بیان کننده کارها و رفتارهای والای آن هاست، فوری رد نکند، مگر خلاف آن با ضرورت دینی، دلیل های محکم، آیات محکم قرآنی و روایات متواتر ثابت گردد.

بنابراین، اگر راویان مورد وثوق و معتبر ما در کتاب هایشان مطالبی را از مقامات، فضایل، معجزه ها و عظمت شأن ائمه علیهم السلام نقل کنند، مؤمن متدین - گذشته از غیر مؤمن غیر متدین که بی میزان و بی معیار و مطابق با هوای نفس حرف می زند - حق ندارد آن را رد کند.

برخی از افراد گاهی که در موضوعی نمی توانند تعقل کنند و یا چون آن را بعضی از مردم خوش آیند نمی بینند، می گویند: این دروغ است. چنین حالتی و یا سخنی با ایمان و تدین سازگار نیست. از این رو باید گفت غلو و تقصیر هر دو حرامند و باید به گونه ای بود که نه از مقصیران به شمار رویم و نه از غالیان؛ نه به سان افرادی که ائمه علیهم السلام را بیش از آن چه هستند بالا می برند و نه مانند افرادی که شأن ائمه علیهم السلام را از آن چه هستند پایین می آورند.

از طرفی، بر ائمه علیهم السلام نمی توان دروغ بست. این که می فرمایند: «در مورد ما هر چه می توانید بگویید» به این معنا نیست که شما آزادی هر چه دلتان می خواهد بگویید، گرچه دروغ باشد.

خود عبارت «قولوا فینا ما شئتم؛ آن چه خواستید درباره ما بگویید» قرینه متصله است که نباید به آنان دروغ بست. چیزی که دلیل ندارد و خلاف واقع است، نباید به آن بزرگواران نسبت داد.

برای نمونه، اگر کسی بی دلیل بگوید: امام علیه السلام هر شب در ماه مبارک رمضان به پنجاه هزار نفر غذا و افطاری می داده، دروغ است و آن را به امام علیه السلام نمی توان نسبت داد.

بنابراین، نه باید به راه غلو رفت و نه به راه تقصیر، همان گونه که اگر طبق سند معتبری مطلب حقیقی درباره ائمه علیهم السلام برسد، باید آن را پذیرفت، اگر دروغ باشد، نباید آن را پذیرفت.

پس انسان در مقام مدح و ستایش ائمه علیهم السلام باید طوری باشد که به آن چه در شأن ایشان وارد شده معتقد شود و این امر مهمی است، گرچه عقل او به آن جا که باید نخواهد رسید و هر چه به او می رسد، برای فهم آن نیز باید به خود آنان مراجعه نماید.

۱. الاعتقادات فی دین الامامیه: ۹۷، به نقل از بحار الانوار: ۲۵ / ۳۴۲.

۲. سوره نساء (۴): آیات ۱۵۷ و ۱۵۸.

۳. بحار الانوار: ۲۵ / ۳۴۶.

۴. همان: ۲۵ / ۳۴۷.

۵. این پژوهش در شمار سلسله پژوهش های اعتقادی است که پس از تحقیق چاپ خواهد شد.

۶. بحار الانوار: ۲۵ / ۳۴۷.

۷. همان.

۸. همان.

شناخت حقیقی

شناخت حقیقی

بهترین راه شناخت حقیقی از مقامات علمی، ورعی، تقوایی و فضیلتی فرد خود فرد است. اگر راست گو باشد، خودش بهترین معرف خود است، نه این که پس از مرگش برای او فضایل و مناقب بسازند و یا از قول کسی که از دنیا رفته نقل کنند و در کتاب

مطالبی بنویسند که در دوران زندگی اش از او شنیده نشده است.

روی این اصل، بهترین معرّف برای شناخت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام خود آن بزرگواران هستند. مگر نه این است که معرّف باید از معرّف اجلی باشد؟

از این رو درباره آن چه از طریق اساتید، مشایخ، بزرگان راویان و محدّثان به دست ما رسیده، باید به خودشان مراجعه کرد و این همان معنای «قولوا فینا ما شئتم» است؛ چیزی میان غلو و تقصیر.

محورهای زیارت جامعه

محورهای زیارت جامعه

با تأمل در متن زیبای زیارت جامعه، متوجه می شویم که این زیارت از چند محور اساسی تشکیل شده است:

۱. سلام ها

پرواضح است، اگر کسی نزد کسی برود نخست سلام می کند. البته بیان خواهد شد که سلام بر معصوم با سلام بر غیر معصوم فرق دارد؛ چرا که در آن عبارت ها با ذکر برخی از خصوصیات اهل بیت علیهم السلام بر آنان عرض سلام می نمایم. در این باره نیز باید سلام هایی باشد که از خودشان به ما رسیده است.

۲. شهادت ها

پس از سلام دو شهادت را بر زبان جاری می کنیم:

یکم شهادت بر یگانگی خداوند متعال؛

دوم شهادت بر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله.

۳. شهادت ثالثه

این شهادت درباره خود ائمه علیهم السلام شروع می شود که می خوانیم:

وأشهد أنّکم الأئمّة الراشدون المعصومون المکرمون المقربون... .

و گواهی می دهم که شما پیشوایان هدایت یافته، معصوم، بزرگوار مقرب... هستید.

البته این شهادت غیر از شهادت به ولایت علی علیه السلام است که در اذان و اقامه می گوییم: «أشهد أنّ علیاً ولی الله؛ بلکه در این مورد به ولایت، مقامات، فضایل و مناقب فراوانی از اهل بیت علیهم السلام شهادت می دهیم.

۴. عرضه اعتقادات بر معصوم

در این زیارت انسان اعتقادات خود را بر ائمه علیهم السلام عرضه می دارد.

۵. دعا و توسّل

پس از عرضه مبانی اعتقادی به محضر امام علیه السلام، دست توسّل به حضرتش دراز می کند و از آن حضرت یاری می طلبد و او را شفیع قرار می دهد و به وسیله آن بزرگوار به خدای متعال توجه می جوید.

بنابراین، پس از اذن دخول، عرض سلام، وارد شدن، شهادتین گفتن، ابراز شهادت ثالثه، عرضه اعتقادات و مبانی آن ها و توسّل به محضر ایشان، چند دعا می نمایم. این ها محورهای اساسی زیارت جامعه است.

بخش دوم: سلامهایی از روی معرفت

زیارت جامعه کبیره

بخش دوم

سلام هایی از روی معرفت زیارت جامعه کبیره بسم الله الرحمن الرحيم
 السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَمَهْبِطِ الْوَحْيِ وَمَعْدِنِ الرَّحْمَةِ وَخُزَّانِ الْعِلْمِ وَمُنْتَهَى الْجِلْمِ وَأُصُولِ
 الْكُرَمِ وَقَادَةَ الْأَمَمِ وَأَوْلِيَاءِ النَّعَمِ وَعَنَاصِرِ الْأَبْرَارِ وَدَعَائِمِ الْأَخْيَارِ وَسَاسِيَةِ الْعِبَادِ وَأَزْكَانِ الْبِلَادِ وَأَبْوَابِ الْإِيمَانِ وَأَمْنَاءِ الرَّحْمَانِ وَسِيَلَةَ
 النَّبِيِّينَ وَصَفْوَةَ الْمُرْسَلِينَ وَعِثْرَةَ خَيْرِهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ.

السَّلَامُ عَلَى أَيْمَةِ الْهُدَى وَمَصَابِيحِ الدُّجَى وَأَعْلَامِ التَّقَى وَذَوَى النَّهْيِ وَأَوْلِي الْحُجَى وَكَهْفِ الْوَرَى وَوَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمَثَلِ الْأَعْلَى
 وَالِدَعْوَةِ الْحُسْنَى وَحُجَجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ.

السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَمَسَاكِينِ بَرَكَةِ اللَّهِ وَمَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَحَفَظَةِ سِرِّ اللَّهِ وَحَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ وَأَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَذُرِّيَةِ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ.

السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَالْإِدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاتِ اللَّهِ وَالْمُسْتَقْرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَالتَّيَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ
 وَالْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ وَعِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ.

السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الدُّعَاةِ وَالْقَادَةِ الْهُدَاةِ وَالسَّادَةِ الْوَلَاةِ وَالذَّادَةَ الْحُمَاءِ وَأَهْلِ الذِّكْرِ وَأَوْلِي الْأَمْرِ وَبَقِيَّةِ اللَّهِ وَخَيْرِيَّتِهِ وَحَزْبِهِ وَعَيْتِهِ عَلَيْهِ
 وَحُجَّتِهِ وَصِرَاطِهِ وَنُورِهِ وَبُرْهَانِهِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ رُبِهِ نَامِ خَدَاوَنْدِ بَخْشَايِشِ كَرِ مَهْرِبَانِ

سلام بر شما ای خاندان نبوت، جایگاه رسالت، محل فرود فرشتگان، جایگاه نزول وحی، کان و معدن رحمت و مهرورزی، گنجینه
 داران دانش، نهایت بردباری، بنیان های کرامت، پیشوایان امت ها، صاحبان نعمت ها، عنصرهای نیکان، اساس و ستون های خوبان،
 سیاست گذاران بندگان، پایه های استوار شهرها، دروازه های ایمان و امینان رازهای خدای رحمان، چکیده دودمان پیامبران،
 برگزیده فرستادگان و عترت و خاندان پیامبر برگزیده پروردگار جهانیان رحمت و برکات خدا بر شما باد.

سلام بر پیشوایان هدایت گر، چراغ های فروزان در تاریکی ها، نشانه های پرهیزکاری، صاحبان خرد، دارندگان عقل، پناهگاه
 مردمان، وارثان پیامبران، نمونه برتر و دعوت نیکو، حجت های خداوند بر مردم دنیا و آخرت رحمت و برکات خدا بر شما باد.
 سلام بر جایگاه های معرفت خدا، و جاهای برکت، معدن های حکمت خدا، رازداران خدا، حاملان کتاب خدا، جانشینان پیامبر
 خدا و ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و رحمت و برکات او بر شما باد.

سلام بر فراخوانان به سوی خدا، راهنمایان بر خشنودی خدا، استواران در اوامر خدا، کاملان در دوستی خدا، خالصان در توحید
 خدا، آشکار کنندگان امر و نهی خدا، بندگان گرامی او، همان هایی که در گفتار بر او پیشی نگیرند و به فرمان او عمل کنند
 رحمت و برکات خدا بر شما باد.

سلام بر امامان دعوت گر، پیشوایان راهنما، سروران سرپرست، حامیان دین خدا، اهل ذکر، صاحبان امر، آیات باقی مانده خدا،
 برگزیده و حزب او، جایگاه دانش او و حجت، راه، نور و برهان او رحمت و برکات خدا بر شما باد.

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ:

سلام بر شما ای خاندان نبوت.

شرف یاب خدمت امام علیه السلام می شویم، نخست سلام می کنیم.

انسان به هر جایی که وارد می شود، ادب را رعایت می کند. این که گفتیم «انسان» برای این است که ادب داشتن رسم انسانیت
 است؛ لذا این معنا در همه اقوام و ملل وجود داشته که البته گوناگون است و در اسلام سلام کردن ادب ملاقات و تحیت است... .

گرچه اکنون در جامعه ما سلام اندکی کم رنگ شده، نه فقط سلام کردن بلکه جواب سلام نیز به تدریج دارد فراموش می شود. از آداب اسلام است که انسان به هر جا که وارد می شود، به گونه ای که بشنوند، سلام کند. در هنگام ورود به خدمت ائمه علیهم السلام، کیفیت سلام را خود حضرات از باب لطف به ما یاد داده اند که چگونه بر آنان سلام کنیم؟ چه تعبیری مناسب است؟ موارد، کیفیت، خصوصیت ها را معین کرده اند.

معنای سلام

معنای سلام

سلام یعنی چه؟ سلام در عرف مسلمانان، در مکتب اهل بیت علیهم السلام نوعی از انواع تحیت و ادب و احترام است، و «سلام» در لغت عرب ضدّ جنگ و اختلاف و نزاع است. وقتی می گوییم: سلام علیکم، یعنی اعلام محفوظ بودن طرف مقابل از هر گونه بدی از سوی ما.

سلام از اسامی خداوند متعال است. ۱. دو تعبیر در قرآن مجید وجود دارد:

۱. سلام، آن جا که می فرماید:

(إِذَا جَاؤَهَا وَفَتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ) ۲

آن گاه که به بهشت می رسند و درهای بهشت گشوده می شود، خازنان آن گویند: سلام بر شما، پاک شدید، پس برای همیشه وارد آن شوید.

۲. تحیت، آن جا که می فرماید:

(تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ... ۳)

تحیت آنان روز ملاقات سلام است.

پس هر عمل، حرکت و گفتاری که انسان برای احترام دیگری انجام می دهد تحیت است. این عمل گاهی با دست روی سینه گذاشتن، گاهی با دست روی سر نهادن، گاهی با بلند شدن به پای کسی و گاهی با یک دسته گل به کسی دادن محقق می شود. بنابراین نسبت بین سلام و تحیت عموم و خصوص مطلق است، هر سلامی، تحیت است ولی هر تحیتی، سلام نیست.

از قرآن و روایات استفاده می شود که «تحیت» و احترام و ادب اهل بهشت به هم دیگر «سلام» است، از این رو در اسلام «سلام»، تحیت قرار گرفت تا اشاره ای باشد به اهل بهشت بودن مسلمانان.

البته سلام در اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام از نظر فقهی دارای احکام و آدابی است که صیغه سلام، ابتدای به سلام و این که رد آن چگونه باید باشد به آن اشاره شده است.

در هنگام وارد شدن بر امام علیه السلام، چون واردشونده اهل بهشت است و کسی که بر او وارد می شوند شخصیتی است که ورود بر او، ورود بر خداست، پس تحیت، همان «سلام» خواهد بود.

آن گاه باید بحث شود که:

اولاً: «اهل بیت» یعنی چه؟

ثانیاً: چرا به هنگام ورود به امام علیه السلام فرمود گفته شود: «یا اهل بیت النبوة»؟ چرا فرمود: «اهل بیت النبی»، «اهل بیت الرسول» و «اهل بیت محمد»؟

پرواضح است که کلام خداوند، کلام پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام بلکه کلام هر حکیمی گرچه غیر معصوم باشد نکته دارد و حساب شده است.

از طرفی «یا» واژه «ندا» است، آن گونه که در کتاب های لغت و نحو و عوامل ملاً محسن آمده: «یا» برای ندای قریب و بعید وضع شده است. بنابراین، ما با زیارت جامعه می توانیم معصوم علیه السلام را از دور و نزدیک زیارت و خطاب کنیم، البته اگر از نزدیک باشد که روح و جسم در حضور امام علیه السلام است، چه بهتر.

۱. سوره حشر (۵۹): آیه ۲۳.

۲. سوره زمر (۳۹): آیه ۷۳.

۳. سوره احزاب (۳۳): آیه ۴۴.

معنای اهل بیت

معنای اهل بیت

عنوان اهل بیت در قرآن و سنت، جنبه اصطلاحی یافته است. این است که گفته می شود: قرآن مجید برای خود لغت خاصی دارد؛ ضمن این که به زبان عربی مبین است.

«اهل بیت» در کتاب و سنت به گونه ای اصطلاح شده که گویی لقب، عنوان و - به قول امروزی ها - تابلویی برای پیامبر خدا، امیر مؤمنان علی مرتضی، صدیقه طاهره فاطمه زهرا و ائمه علیهم السلام شده است. خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام از اهل بیت هستند. البته این بحث در جایگاه خود به تفصیل بیان شده است.

از جمله موارد طرح مقصود از عنوان «اهل بیت» تفسیر آیه تطهیر است، آن جا که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ۱

خداوند فقط می خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را به طور کامل پاک سازد.

ما به طور مفصل این مطلب را در ذیل آیه بحث کرده ایم. ۲۰ این جا نیز جای بحث است که مراد از «اهل بیت» کیست؟ آیا آن گونه که بعضی از سنی ها نوشته اند معنای لغوی مراد است یعنی کسانی که در آن خانه زندگی می کنند تا شامل زنان، کنیزها و غلام ها نیز شود؟ یا مراد از اهل بیت چیز دیگری است؟

منظور از «اهل بیت» در آیه مبارکه معنای لغوی نیست. قرآن کریم درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

(وَسَارَ بِأَهْلِهِ) ۳

و همراه خانواده اش حرکت کرد.

معلوم است که فقط عیالش همراهش بوده است و دیگر کسی نبوده، پس معنای لغوی مراد است و این غیر از عنوان «اهل بیت» می باشد. لذا برخی خلط مبحث کرده و می گویند: کلمه «اهل» فقط بر زن اطلاق می شود.

آری، واژه «اهل» بر زن اطلاق شده و کسی منکر این معنا نیست. اما عنوان «اهل بیت»، علمیت پیدا کرده و عنوان مشیر قرار گرفته، جعل ثانوی پیدا کرده و اصطلاح شده است.

به سخن دیگر، این عنوانی است که مصداقی در لسان کتاب و سنت جز محمد و آل محمد، یعنی حضرات اهل عصمت علیه وعلیهم السلام ندارد. اگر ذریه آن حضرت نیز ملحق شود، از باب (أَلْخَفْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) ۴ است یعنی از باب الحاق است و گرنه در حال اطلاق افراد دیگری مراد نیست و تفصیل این مطلب در آینده خواهد آمد، ان شاء الله.

۱. سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۳.

۲. رک: نفحات الازهار: ۲۰ / ۷۳، آیه تطهیر.

۳. سوره قصص (۲۸): آیه ۲۹.

۴. سوره طور (۵۲): آیه ۲۱ «فرزندانشان را به آن‌ها ملحق می‌کنیم».

چرا «اهل بیت النبوة»؟

چرا «اهل بیت النبوة»؟

پیش‌تر این پرسش مطرح شد. این پرسش را به چهار وجه می‌توان پاسخ داد که هر کدام به کتاب و سنت مستند است و احتمال دارد هر یک از آن‌ها مراد باشد و شاید هر چهار وجه مراد باشد.

وجه یکم. از نظر لغوی واژه «بیت» با واژه «دار» فرق دارد. بیت اخص از دار است. ترجمه فارسی «بیت» اتاق و «دار» خانه است. در واقع، خانه متشکل از اتاق و متعلقات آن است.

از طرفی، چه «بیت» باشد و چه «دار»، بایستی آن مکان، در، دیوار، سقف و حصار داشته باشد، هر چند حصار از پارچه یا از مواد نایلونی باشد. خانه یا اتاق، چون حصار دارد، محل آسایش، استقرار و زندگی انسان است، حتی چادرنشینان نیز در چادرهایشان استقرار دارند و زندگی می‌کنند. این حصار از غیر محفوظ است و از بیگانگان مستور. در غیر این صورت، به آن جا بیت اطلاق نمی‌شود.

اگر دقت کنیم می‌بینیم که در معنای این لفظ استقرار داشتن هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی لحاظ شده است؛ آن‌سان که انسان در اتاق از نظر جسمی و روحی آرامش دارد و از بیگانگان، غارت‌گران، دشمنان و حیوانات مصون و محفوظ است.

از همین روی واژه «بیت» بر امور معنوی نیز صدق می‌کند. گاهی می‌گویند: فلانی از بیت علم و تقواست. مراد استقرارِ علم و تقوا در آن جاست و گرنه علم و تقوا جایی را پر نمی‌کند تا بگوییم مکان لازم دارد؛ از این رو معنای روایتی که می‌فرمایند: «ونحن بیت الله؛ ما خانه خدا هستیم» روشن می‌شود.

در ادامه همان روایت آمده است:

نحن... بیت الرحمة؛

ما... بیت رحمت هستیم.

این نیز به همان معنایی است که بیان شد و در همین زیارت جامعه خواهیم خواند که از ائمه علیهم السلام به «معدن رحمت» تعبیر شده که نکته‌ای دارد.

با توجه به این مقدمه، اگر می‌گوییم ائمه علیهم السلام بیت نبوت هستند؛ یعنی حقایق، اسرار و مطالب ویژه‌ای که به افراد دیگر بیان نشده؛ چرا که استعداد و تحمل آن‌ها را ندارند، در وجود ائمه علیهم السلام است.

حدیث‌های بسیاری در کتاب‌های شیعه و سنتی نقل شده که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله جلسه‌های ویژه‌ای با امیر مؤمنان علی علیه السلام داشتند که به طور کلی هیچ‌کسی در آن جا نبوده و حضرتش مطالبی را به حضرت علی علیه السلام بیان می‌داشته‌اند که به احدی نگفته‌اند و شریکی در آن مطالب و جلسات نداشته‌اند.

از این رو با استظهاری که از واژه «بیت» و فرق آن با «دار» و ویژگی آن شد، روشن گردید که مراد از «اهل بیت النبوة» همان است که بگوییم ائمه علیهم السلام محل استقرار حقایق نبوت و حفظ اسرار آن هستند که در این زمینه روایات بسیاری در کتاب‌های شیعه و سنتی نقل شده است.

به آن چه که اشاره کردیم بزرگان علمای اهل سنت در کتاب‌های حدیثی خود تصریح می‌کنند. حافظ سمهودی در شرح حدیث: «إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي» می‌گوید:

الَّذِينَ وَقَعُوا الْحَثَّ عَلَى التَّمَسُّكِ بِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ النَّبَوِيِّ وَالْعَتْرَةِ الطَّاهِرَةِ، هُمُ الْعُلَمَاءُ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، إِذْ لَا يَحِثُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وآله وسلم ۳ علی التمسک بغیرهم، وهم الذین لا یقع بینهم و بین الکتاب افتراق حتی یردا الحوض، ولهذا قال: «لا تقدّموهما فتهلکوا ولا تقصروا عنهما فتهلکوا ولا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم» ۴

کسانی از اهل بیت پیامبر و عترت پاک که مردم بر تمسک کردن بر آن‌ها تشویق و تحریک شده‌اند، همان عالمان به کتاب خدا هستند چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تمسک به غیر آنان تشویق نکرده است. همان‌هایی هستند که تا کنار حوض میان آنان و کتاب جدایی نخواهد بود. از این رو پیامبر فرمود: «از آنان پیشی نگیرید که هلاک خواهید شد و درباره آنان کوتاهی نکنید که نابود خواهید شد و به آنان مطلبی نیاموزید که آنان از شما داناترند».

حافظ ملا علی قاری نیز می‌گوید:

الأظهر هو: إنّ أهل البيت غالباً يكونون أعرف بصاحب البيت وأحواله، فالمراد بهم أهل العلم منهم المطلعون على سيرته الواقفون على طريقتة، العارفون بحكمه وحكمته. وبهذا يصلح أن يكونوا مقابلاً لكتاب الله سبحانه كما قال: (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) ۵

به نظر می‌رسد که در بیشتر موارد افراد خانه درباره صاحب خانه از همه آگاه‌ترند پس منظور از آنان همان آگاهان از سیره و روش پیامبر و طریقت او هستند. به حکم و حکمت او آگاه و عارف و با این آگاهی شایسته‌اند که در برابر کتاب خدا باشند، آن‌جا که می‌فرماید «و کتاب و حکمت را به آنان آموخت».

نظام الدین نیشابوری نیز در تفسیر آیه مبارکه (وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ) ۶ «چگونه کفر می‌ورزید با این که آیات خدا برای شما خوانده می‌شود و پیامبر او در بین شماست»، می‌گوید:

وأمرنا النبي، فإنه وإن كان مضي إلى رحمة الله في الظاهر، ولكن نور سرّه باق بین المؤمنین فکأنّه باق، علی أن عترته ورثته یقومون مقامه بحسب الظاهر أيضاً... ولهذا قال: «إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي» ۷

گرچه پیامبر صلی الله علیه و آله در ظاهر به رحمت خدا پیوست ولی نور سرّ او در میان مؤمنان باقی است. آن‌چنان که گویی حضرتش در این عالم وجود دارد، علاوه بر این که عترت او که وارثان او هستند در این عالم قائم مقام او می‌باشند و از این رو فرمود: «من دو چیز گران بها بین شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت».

وجه دوم. به نظر می‌رسد که ائمه اطهار علیهم السلام و اهل بیت پیامبر اکرم، قوام وجود انبیا بوده‌اند. نبوت آنان، از آغاز به وجود اهل بیت علیهم السلام که خلقت آنان قبل از خلقت انبیا بوده است چنان که در آینده به تفصیل خواهد آمد. در آغاز به خود حضرت آدم علیه السلام خطاب می‌رسد:

هؤلاء خمسة من ولدك، لولا هم ما خلقتك، ولا خلقت الجنة ولا النار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الأرض ولا الملائكة ولا الجن ولا الإنس... فإذا كان لك إلى حاجة في هؤلاء توسل ۸

اینان پنج تن از فرزندان تو هستند. اگر آنان نبودند، نه تو را، نه بهشت، عرش، کرسی، زمین و آسمان و فرشتگان و جن و انس را می‌آفریدم. پس هر گاه حاجتی داشتی به اینان توسل کن!

آری، اصل وجود انبیا، بعثت و نبوت آنان به برکت اهل بیت علیهم السلام بوده است. در این زمینه روایاتی در کتب نقل شده است. خداوند متعال در آیه مبارکه می‌فرماید:

(فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) ۹

سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت و (پس از توبه به وسیله آن کلمات) خداوند توبه او را پذیرفت. همانا خداوند توبه پذیر مهربان است.

ذیل این آیه مبارکه کتاب‌های شیعه و سنی را باید دید. البته این معنا چگونه می‌شود و چگونه آن را می‌توان درک کرد، اندکی اندیشه و تأمل نیاز دارد و هر کسی به اندازه ظرفیت خود باید این مطلب را دریابد، و گرنه بیش از ظرفیت از کسی خواسته نشده

است.

بوصیری دانشمند ادیب سنی در قرن هفتم، به بیماری فلج مبتلا می‌شود. قصیده‌ای در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سروده و به آن حضرت متوسل می‌گردد. حضرت در عالم رؤیا عنایتی به او می‌کنند و شفا می‌یابد. قصیده مشهور به «برده» را علمای بسیاری شرح کرده، تخمیس، تسبیح و انواع فنون ادبی را در مورد آن اعمال کرده‌اند که بعضی از آن‌ها چاپ شده است. برخی از علمای ما نیز آن را شرح کرده‌اند. این قصیده از قصایدی بوده که از قدیم الایام مردم آن را حفظ می‌کنند و طلبه‌ها در حوزه‌های علمیه نیز آن را حفظ می‌نموده‌اند. در این قصیده آمده است:

وکلّ آی ائی الرسل الکرام بها *** فإِنَّمَا اتَّصَلت من نوره بهم

و هر آیه، معجزه خارق العاده و کرامتی را که پیامبران گرامی الهی آورده‌اند، فقط از نور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنان رسیده است.

وی در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید:

فإنّه شمس فضل هم کواکبها *** یظهن أنوارها للناس فی الظلم ۱۰

به راستی که او خورشید فضیلت و برتری است و آنان ستارگانی هستند که انوار او را در تاریکی‌ها برای مردم آشکار می‌سازند. این ادیب بزرگ و شارحان آن از بزرگان شیعه و سنی در ذیل این ابیات تصریح دارند که پیامبران گذشته همه مظاهر نور رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند، همان گونه که نور ماه از خورشید است، انوار آنان برگرفته از نور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است. از این رو روایاتی در کتاب‌های شیعه و سنی نقل شده که پیامبر اکرم از روز اول با پیامبران بوده است. ۱۱. در این زمینه، دلیل‌های متقنی وارد شده که هر جا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هر عالمی از عوالم، چه در این عالم و چه بعد از این عالم و چه قبل از آن بوده، امیر مؤمنان علی علیه السلام همراه آن حضرت بوده و از ایشان جدا نبوده است و به مقتضای ادله معتبره آن چه برای امیر مؤمنان علی علیه السلام ثابت شود، برای ائمه دیگر نیز ثابت می‌باشد و این‌ها را به صورت اصول موضوعه مورد اشاره قرار می‌دهیم و گرنه هر کدام برای خود، دلیل‌های مربوط دارند.

گفته شد که حضرتش فرمود: «قولوا فینا ما شئتم» اما نباید چیزی از خودمان و باب میلمان به آنان نسبت دهیم. مهم این است که ما از کلمات خودشان اخذ کنیم، فقط در آن‌ها دقت کنیم و از روایات و موارد آن‌ها استفاده نماییم. بنابراین، ائمه علیهم السلام از روز نخست، بیت نبوت بوده‌اند.

افزون بر این، در ذیل آیه مبارکه (وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا) و از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس» ۱۲ روایاتی وجود دارد:

آن‌گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به معراج تشریف بردند، هر جا که می‌رفتند جبرئیل در خدمتشان بود و چون با پیامبران پیشین ملاقات داشتند. جبرئیل می‌گفت:

(وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا) علی ما بعثوا ۱۳

«از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس» برای چه چیزی مبعوث شده‌اند؟

آن‌ها پاسخ می‌دادند مبعوث شدیم بر این که نبوت شما و ولایت علی بن ابی طالب و اهل بیت علیهم السلام بعد از شما را به مردم ابلاغ کنیم.

معلوم می‌شود که پیامبران گذشته از نخست‌مأمور بوده‌اند که مسأله نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولایت اهل بیت علیهم السلام را به اُمت‌های خود ابلاغ کنند. این مطلب در کتاب‌های شیعه و سنی به اتفاق وجود دارد. ۱۴

وجه سوم. این وجه دقیق تر از وجه دوم است و به نبوت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مربوط است.

بی تردید امیر مؤمنان علی، صدیقه طاهره حضرت زهرا و سایر ائمه علیهم السلام با وجود این که اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند، از اُمت آن حضرت نیز هستند. در این «بیت» فقط شخص رسول الله صلی الله علیه وآله پیامبر است. ما هرگز به نبوت امیر مؤمنان علی و دیگر ائمه علیهم السلام معتقد نیستیم که این غلو است و کفر.

اما اگر بگوییم ائمه علیهم السلام در نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله - یعنی در اصل استقرار آن و استمرار آن - شریک بوده اند، غلو نیست؛ دقت کنید!

شاهد این مطلب چیست؟ بنا بر حکایت قرآن، حضرت موسی علیه السلام به خداوند عرض کرد:

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) ۱۵

وزیری از خاندانم برای من قرار ده * برادرم هارون را * با او پشتم را محکم کن * و او را در کارم شریک ساز.

بنابراین، حضرت هارون با حضرت موسی علیهما السلام در امر نبوت، رسالت، ادای تکلیف و دعوت مردم به سوی خدا شریک بوده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز بنا بر روایات اسلامی، به خداوند خطاب می کند و عرضه می دارد:

اللهم إن موسى بن عمران سألك وقال: (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) وأنا محمد

نبيك أسألك أن تشرح لي صدرى... واجعل لي وزيراً من أهلي علي بن أبي طالب أخي، اشدد به أزرى، وأشركه في أَمْرِي ۱۶

خداوندا! همانا موسی بن عمران از تو درخواست نمود و گفت: «وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را. با او پشتم را محکم کن و او را در کارم شریک ساز». من، محمد، پیامبر تو از تو می خواهم که سینه ام را گشاده کنی... وزیری از خاندانم برای من قرار دهی؛ علی بن ابی طالب برادرم را، و با او پشتم را محکم نموده و او را شریک کارم سازی.

پیامبر خدا در ادامه فرمود: همان گونه که خداوند به موسی علیه السلام فرمود: (قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) ۱۷ «ای موسی! آن چه را خواستی به تو داده شد» من نیز این را از تو تقاضا دارم که خواسته مرا بدهی.

از این جهت بود که حضرت هارون علیه السلام همواره با حضرت موسی علیه السلام بود. خطاب های قرآن مجید در این باره همواره به صورت تشبیه بیان شده، آن جا که می فرماید:

(أَذْهَبًا إِلَى فِرْعَوْنَ) ۱۸

به سوی فرعون بروید.

همین دعا را پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حق امیر مؤمنان علی علیه السلام انجام دادند و دعای پیامبر صلی الله علیه وآله مستجاب است؛ آن سان که دعای حضرت موسی علیه السلام مستجاب شد. این دعا در روایات شیعه و سنی نقل شده است. افزون بر این که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

أنت مني بمنزلة هارون من موسى ۱۹

تو برای من هم چون هارون برای موسی هستی.

روشن است که یکی از منزلت های هارون از موسی علیه السلام همین شریک بودن در نبوت است، چنان که گذشت.

از همین رو، علت این که چرا در این زیارت فرمودند: «السلام علیکم یا أهل بیت النبوة» روشن می شود.

شاهد دیگر، قضیه مباحله است. در آن قضیه کار به جایی رسید که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ناگزیر به مباحله با مسیحیان نجران شدند. در مباحله طرفین رو به روی هم قرار می گیرند و یک دیگر را نفرین می کنند که خدایا! اگر من بر حق و صادق هستم، بر آن طرف بلا نازل کن.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

(فَتَجَعَلَ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿٢٠﴾)

پس لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.

اگر مباحثه انجام شده بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن قضیه دعا کرده بودند، اثری از نصارا و نصرانیت در عالم تا روز قیامت نمی ماند زولی آن ها به مباحثه حاضر نشدند و به دادن جزیه گردن نهادند.

به راستی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با چه کسانی به مباحثه آمدند؟ آن حضرت به همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام برای مباحثه با مسیحیان نجران بیرون آمدند. بنابراین، اهل بیت علیهم السلام در تثبیت اصل نبوت، حَقانیت و صدق کلام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقش مؤثر داشته اند.

افزون بر این، وقتی حضرت با اهل بیت خارج شدند و قرار بود مباحثه آغاز شود، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آن ها فرمودند:
إِذَا أَنَا دَعُوتُ فَأَمَّنُوا ۚ ۲۱

آن گاه که من نفرین کردم شما آمین گوید.

به راستی آمین گفتن علی مرتضی، صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام چه تأثیری دارد؟ مگر دعای پیامبر مستجاب نیست؟ مگر خداوند متعال حفظ این دین را متعهّد نشده است؟ مگر احتمال دارد که در دعای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خطایی باشد که نیاز به افرادی آمین گو داشته باشد؟

آمین گفتن امیر مؤمنان علی، صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام در اصل تثبیت نبوت و حَقانیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و اسلام در برابر نصرانیت و کفر تا روز قیامت تأثیر دارد و بیت، بیت نبوت است، گرچه فقط حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله پیامبر است، اما بیت، بیت نبوت است و آنان در اصل نبوت، تثبیت آن و حَقانیت پیامبر خدا تأثیر دارند.

۱. مستدرک سفینه البحار، به نقل از تفسیر فرات کوفی: ۴۵۱.

۲. همان.

۳. به رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.

۴. جواهر العقدين: ق ۲، ۱ / ۹۳.

۵. المرقاة فی شرح المشکاة: ۵ / ۶۰۰.

۶. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۱.

۷. تفسیر غرائب القرآن ورغائب الفرقان: ۲ / ۲۲۱.

۸. فرائد السمطين: ۱ / ۳۶، حدیث ۱.

۹. سوره بقره (۲): آیه ۳۷.

۱۰. ر.ک: الأنوار البهیه: ۳۷، سبل الهدی والرشاد: ۱ / ۹۳، الوافی بالوفیات: ۳ / ۱۱۲.

۱۱. ر.ک: نفحات الأزهار: ۵ / ۲۴۷.

۱۲. سوره زخرف (۴۳): آیه ۴۵.

۱۳. بحار الانوار: ۲۶ / ۳۱۸.

۱۴. ر.ک: نفحات الأزهار: ۲۰ / ۳۸۶.

۱۵. سوره طه (۲۰): آیات ۲۹ - ۳۲.

۱۶. بحار الانوار: ۱۲۶ / ۳۶، ۲۹۰ / ۳۹ و ۴۰ / ۱۰۱.

۱۷. سوره طه (۲۰): آیه ۳۶.

۱۸. همان: آیه ۴۳.

۱۹. روضه الكافی: ۱۰۷، حدیث ۸۰، برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: نگاهی به حدیث منزلت از همین نگارنده.

۲۰. سوره آل عمران (۳): آیه ۶۱.

۲۱. تفسیر الصافی: ۱ / ۳۴۳، تفسیر الکشاف: ۱ / ۴۳۴، برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: نفحات الازهار: ۲۰ / ۲۱۵ - ۲۹۶.

نبوت پیامبر گرامی پیش از همه انبیا

نبوت پیامبر گرامی پیش از همه انبیا

با توجه به سه معنایی که در مورد «اهل بیت نبوت» بیان شد، بعضی احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده است یادآوری می‌گردد:

در روایتی آمده است: نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از خلقت همه انبیا بوده است. این مطلب در کتاب‌های شیعه و سنی آمده و همه علما درباره آن اتفاق نظر دارند. البته هر مقام و منزلتی که از کتاب‌های اهل سنت و یا به سندهای آن‌ها برای اهل بیت علیهم السلام ثابت شود، به طریق اولویت در روایات ما موجود است. بازگو کردن این روایات از منابع و کتاب‌های اهل سنت سه جهت دارد:

۱. تقویت ایمان شیعیان و دفع یا رفع استبعاد؛

۲. وقتی به این منازل و مقامات برای اهل بیت علیهم السلام قائل شویم، کسی ما را از خارج یا داخل مذهب به غلو متهم نخواهد کرد؛

۳. الزام خصم در مقام مناظره به آن چه در کتاب‌های خودش وارد شده.

ترمذی در سنن خود این گونه روایت می‌کند:

قالوا: یا رسول الله! متى وجبت لك النبوة؟

قال: وآدم بين الروح والجسد؛

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: یا رسول الله! پیامبری شما از چه زمانی بوده است؟

فرمود: آن وقتی که هنوز تکوین آدم تمام نشده بود من پیامبر بودم.

ابونعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوه بابتی تحت این عنوان دارد: «ذکر ما روی فی تقدّم نبوته قبل تمام خلقه آدم»؛ ۲ «ذکر روایات وارد شده در تقدم نبوت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر خلقت آدم علیه السلام».

جلال الدین سیوطی نیز بابتی را «باب خصوصیه النبی صلی الله علیه و آله بكونه أول النبیین فی الخلق و تقدّم نبوته»؛ ۳ نام نهاده که در آن باب، روایاتی درباره گرفتن میثاق نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی از پیامبران سابق آورده است. احادیث بسیاری در این مورد وجود دارد که برخی از آن‌ها در جلد پنجم کتاب نفحات الازهار آمده است.

بنابراین، بر حسب احادیثی که خود رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند، نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از خلقت آدم بوده است. این، یکی از دلالت‌های «نزلونا عن الربوبیه و قولوا فینا ما شئتم» مقام ما را از مقام ربوبی پایین بیاورید و آن گاه هر آن چه می‌خواهید درباره ما بگویید» است.

از طرفی، بر حسب ادله و احادیثی که در کتاب‌های اهل سنت نیز آمده، هر جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده، یعنی در هر

عالمی از عوالم که تشریف داشته اند، امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز بوده و از آن حضرت جدا نبوده است.

حافظ تقی الدین سبکی یکی از علمای اهل سنت در این باره گفتاری والا و بلند دارد. حافظ جلال الدین سیوطی این کلام را در کتاب الخصائص الکبری، در بیان خصایص و ویژگی های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مطرح می کند. سبکی رساله ای در مقام و منزلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به نام التعظیم والمِنَّه فی لثؤمنن به ولتنصرته نگاشته است. وی این نام را از آیه قرآن اقتباس کرده، آن جا که خداوند می فرماید:

(وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۴﴾

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند متعال از همه پیامبران پیمان گرفت که هر گاه کتاب و حکمت به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که نشانه های شما را تصدیق کند، به طور حتم به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید. گفتند: پذیرفتیم. (خداوند) فرمود: پس گواه باشید و من نیز با شما از گواهانم.

حافظ تقی الدین سبکی به مناسبت این آیه می نویسد:

فی هذه الآیة من التثویة بالنبی صلی الله علیه وآله وتعظیم قدره العلی ما لا یخفی، وفیه مع ذلك أنه علی تقدیر مجیئه فی زمانهم یكون مرسلًا إلیهم... فحقیقته موجوده من ذلك الوقت، وإن تأخر جسده الشریف... وإنما يتأخر البعث والتبلیغ وكل ما له من جهة الله ومن جهة تأهل ذاته الشریفه وحقیقته معجل لا- تأخیر فیه... فعرفنا بالخبر الصحیح حصول ذلك الكمال من قبل خلق آدم لبیننا صلی الله علیه وآله من ربّه سبحانه، وأنه أعطاه النبوة من ذلك الوقت، ثم أخذ له المواثیق علی الأنبياء لیعلموا أنه المقدم علیهم وأنه نبیهم ورسولهم، وفی أخذ المواثیق وهی فی معنی الاستخلاف، ولذلك دخلت «لام» القسم فی (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ) ۶:۵

در این آیه نوعی تعظیم و بزرگ داشت درباره پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وجود دارد. تعظیم و بزرگ داشت مقام و ارزش والای آن حضرت که بر کسی پوشیده نیست و با این حال، به فرض این که آن حضرت در زمان آنان آمده باشد، مقام رسالت برای آنان می داشت. بنابراین، حقیقت آن بزرگوار از همان هنگام موجود بوده، گرچه وجود جسم شریفش در این عالم به تأخیر افتاده است و فقط برانگیخته شدن برای تبلیغ و هر مقامی که از جهت خدا برای آن حضرت است و آن چه از جهت شایستگی ذات شریف از آن اوست؛ حقیقتش معجل است و تأخیر در آن راه ندارد... پس با توجه به روایت صحیح شناختیم که چنین کمالی پیش از آفرینش آدم برای پیامبر ما صلی الله علیه وآله از جانب پروردگار سبحانش حاصل شده و همو آن مقام نبوت را از همان زمان به آن حضرت عطا فرموده؛ آن گاه برای او از پیامبران پیمان ها گرفته تا بدانند که او بر آنان پیشی گرفته است و همو پیامبر و فرستاده آن هاست و در آن پیمان ها که همان معنای استخلاف است و از این رو، در این بخش از آیه «لام» قسم وارد شده است.

وی چندین صفحه مطالب خیلی جالبی در این باره بیان می کند که در کتاب نفحات الأزهار متن کامل کلام او به همراه مطالب دیگری از غیر او از بزرگان آمده است. ۷.

وجه چهارم. این همان معنایی است که متن زیارت جامعه نیز بدان اشاره دارد، آن جا که می خوانیم: «وسلالة النبیین» یعنی خاندان نبوت در امت اسلام از قدیم سلاله پیامبران بوده اند که همین طور، انبیا بوده اند و اجداد ائمه بوده اند تا نوبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیده است.

۱. سنن ترمذی: ۵ / ۲۴۵، باب ۲۰، حدیث ۳۶۸۸.

۲. دلائل النبوة: ۱ / ۵۴، به نقل از نفحات الازهار: ۵ / ۲۴۸.

۳. الخصائص الکبری: ۱ / ۷.

۴. سوره آل عمران (۳): آیه ۸۱.

۵. همان.

۶. الخصائص الكبرى: ۱ / ۸ - ۱۰.

۷. ر.ک: نفحات الأزهار: ۵ / ۲۴۸ - ۲۵۲.

جایگاه رسالت

جایگاه رسالت

وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ؛

و (سلام بر شما) ای جایگاه رسالت.

ائمه علیهم السلام موضع رسالت هستند و به همین عبارت در کتب اهل سنت نیز موصوف شده اند. ۱. واژه «موضع» به معنای ظرف است؛ یعنی ظرف رسالت. ظرف رسالت به همان دو صورتی که در توضیح معنای «بیت» بیان کردیم، تفسیر می شود؛ یعنی خانه ایشان خانه رسالت بوده و اینان موضع رسالت الهی هستند.

به معنای دقیق، رسالت در اهل بیت ائمه علیهم السلام است؛ یعنی ائمه خود حامل رسالت هستند و این بزرگواران در رسالت پیامبر اکرم شریک و ادامه دهنده آن هستند که به امر خدا و تبلیغ پیامبر اکرم برای این جهت منصوب گردیده اند.

به عبارت دیگر، هر چند رسول الله صلی الله علیه و آله از دار دنیا رفت؛ اما شریعت آن حضرت تا روز قیامت ادامه دارد. پس کسی گمان نکند که بشر و به ویژه امت اسلامی، روزی از روزها از شریعت اسلام بی نیاز می گردد و عقل یا غیر عقل او را کافی می شود و کسی نپندارد که برای ادامه دادن شریعت خودسرانه یا به درخواست دیگران خود را می تواند منصوب کند. این کار فقط به دست خداست و از عهده کسی بر می آید که او نصب کرده باشد.

۱. ر.ک: الدر المنثور: ذیل آیه ۳۳ از سوره احزاب.

محل آمد و شد فرشتگان

محل آمد و شد فرشتگان

وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ؛

و (سلام بر شما) ای محل آمد و شد فرشتگان.

ائمه علیهم السلام محل آمد و شد فرشتگان هستند. این سومین ویژگی آن بزرگواران است و در کتب اهل سنت نیز آمده است. ۱. ذات ائمه علیهم السلام «مختلف الملائکه» هستند، نه خانه آنان و نه خانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. چنین معنایی از ظاهر عبارت به دست می آید، گرچه البته خانه آنان «مختلف الملائکه» می باشد.

«مختلف الملائکه» یعنی چه؟ ظاهر این عبارت چنین است که خود ائمه «مختلف الملائکه» هستند که گروهی خدمت ائمه می آمدند و گروهی می رفتند. یا فردی می آمد و فردی می رفت. دسته دسته یا به تنهایی و جداگانه فرشتگان الهی با ائمه ارتباط داشتند، در خطبه امام مجتبی بعد از شهادت حضرت امیر علیهما السلام در کوفه، که در کتب فریقین به سندهای معتبر روایت شده فرموده اند:

وَأنا من أهل البيت الذي كان جبريل ينزل إلينا ويصعد من عندنا. ۲.

به یقین، فرشتگان در روزهای هفته خدمت امام عصر می رسند و اعمال را بر امام هر زمان عرضه می دارند.

درباره این که فرشتگان در شب های قدر به حضور ائمه علیهم السلام می رسیده اند و می رسند هیچ اشکالی وجود ندارد.

از سویی در روایات فراوان وارد شده که فرشتگانی بر قبور ائمه علیهم السلام - به خصوص سیدالشهداء علیه السلام - موکل هستند و همواره در رفت و آمدند. آنان برای زیارت سیدالشهداء علیه السلام یا برای انجام وظایفی می آیند که درباره مزار آن حضرت دارند. این روایات در کامل الزیارات آمده است. ۳.

در نقل دیگری آمده است: فرشتگان پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با خاندان عصمت و طهارت - به خصوص صدیقه طاهره سلام الله علیها - ارتباط داشته اند و برای حضرتش مطلب می گفته اند و امیر مؤمنان علی علیه السلام مطالب را می نوشته است. این همان مصحف فاطمه علیها السلام است و از این رو یکی از القاب آن حضرت محدّثه است. ۴.

هرگز این امور غلو نیست چرا که این قضایا برای رسول اکرم در کتب عامّه نیز روایت شده ۵ بلکه برای غیر معصومان نیز ادّعا می شود. در کتاب های آن ها چون اسد الغابه و الاستیعاب در احوالات عمران بن حصین چنین آمده است:

كانت الملائكة تسلّم عليه ؛ كانت الحفظة تكلمه ؛ ۶

فرشتگان بر او سلام می کردند ؛ فرشتگان موکلش با او سخن می گفتند.

عمران بن حصین یکی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است نوشته اند که دارای چنین مقامی بوده است. پس صدیقه طاهره حضرت زهرا علیها السلام که «بضعه الرسول»، «سیده نساء اهل الجنّه» و «سیده نساء العالمین» بوده، با آن مقامات و منازلش چگونه خواهد بود؟ بنابراین، جای هیچ گونه خدشه، شک، شبهه و استبعادی نباید باشد.

قابل ذکر است که بزرگان اهل سنت به سند خود این حقیقت را روایت نموده اند، حاکم نیشابوری از امام صادق علیه السلام از جابر آورده که:

لَمَّا توفى رسول الله صَلَّى الله عليه وآله عزّتهم الملائكة - يسمعون الحسّ ولا - يرون الشخص - فقالت: السلام عليكم أهل البيت ورحمة الله وبركاته: إن في الله عزاءً من كلّ مصيبةٍ وخلفاً من كلّ فائت، فبالله فتقوا وإياه فارجوا، فإنما المحروم من حرم الثواب والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته. ۷

عبارت «مختلف الملائكة» در استمرار ظهور دارد یعنی همیشه فرشتگان با ائمه اطهار علیهم السلام در ارتباط هستند بلکه آنان در عالم قبل هم ارتباط داشته اند. در روایات فریقین آمده است که ملائکه از ائمه تسبیح، تحمید و عبادت خداوند متعال را یاد گرفته اند. ۸.

خداوند متعال در این عالم، تدبیر امور را به ملائکه واگذار کرده که (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا) ۹ «و آنان که امور را تدبیر می کنند»، آن گاه روایت می گوید: همه تدبیرات امور به توسط ملائکه با اطلاع و اذن امام است:

ما من ملك يُهبطه الله في أمر، ما يهبطه إلاّ - بدأ بالإمام فعرض ذلك عليه، وأنّ مختلف الملائكة من عند الله تبارك وتعالى إلى صاحب هذا الأمر؛ ۱۰

هر فرشته ای را که خداوند برای انجام کاری به زمین فرو می فرستد، نخست به حضور امام می رسد و آن را عرضه می دارد و به راستی که آمد و شد فرشتگان از پیش گاه خداوند متعال به نزد صاحب این امر است.

در این زمینه، داستانی بیان می کنم:

جدّ بزرگوارم آیه الله العظمی سید محمد هادی میلانی رحمه الله بیش از سی سال است که دار فانی را وداع گفته است. شخص مورد اعتمادی از فضلاء حوزه برای من این گونه نقل کرده است که یکی از علمای تهران به همراه کاسبی از بازاریان تهران از دوستان خود به مشهد مقدّس مشرف می شوند. قرار بوده با آقا ملاقاتی داشته باشند. اتفاقاً قرارشان صبح زود بوده است. آن شخص کاسب بعد از نماز صبح می خوابد. وقتی بیدار می شود می بیند محتلم شده است، اگر بخواهد غسل کند وعده ای که دارند دیر می شود و نمی توانند طبق قرار حاضر شوند. از طرفی، خانه آقا مسجد نبوده است از این رو تصمیم می گیرد با همین حال خدمت

ایشان مشرف شود.

به همراه آن عالم خدمت آقا می رسند. وقتی ملاقات و گفت و گوها تمام می شود و خداحافظی می کنند و می خواستند از اتاق بیرون بروند که آقا او را صدا می زند و می گوید:

فلانی! این جا مکانی است که احکام شرع استنباط می شود و بیان می گردد، از این رو محل رفت و آمد فرشتگان است. جایی که محل رفت و آمد فرشتگان است، شایسته نیست شما با این حال بیایی.

ائمه علیهم السلام طوری بودند که فرشتگان خداوند متعال مرتب با آنان رفت و آمد داشته اند که الآن هم همین گونه است و اگر برای هر کس به جز آنان این معنی ثابت شود به برکت ارتباط با آنان بوده و باخیر شدن او از آن به جهات روحی او بستگی دارد. وقتی خانه فقیهی به دلیل استنباط احکام از روایات اهل بیت علیهم السلام محل رفت و آمد فرشتگان باشد، پس خانه اهل بیت و خود آنان چگونه خواهد بود؟

۱. ر.ک: الدر المنثور: ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۷۲.

۳. ر.ک: کامل الزیارات: ۲۲۳ باب ۳۹، زیارة الملائكة الحسين بن علی علیهما السلام.

۴. بصائر الدرجات: ۳۹۲.

۵. الحاوی للفتاوی: ۲ / ۱۴۷.

۶. الاستیعاب: ۳ / ۱۲۰۸، اسد الغابه: ۴ / ۱۳۸.

۷. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۵۷.

۸. ر.ک بحار الانوار: ۲۴ / ۸۷، باب ۳۳ و ۲۶ / ۳۵۱، باب ۹.

۹. سوره نازعات (۷۹): آیه ۵.

۱۰. الکافی: ۱ / ۳۹۴، حدیث ۴.

جایگاه فرود وحی

جایگاه فرود وحی

وَمَهْبَطُ الْوَحْيِ ۱

و (سلام بر شما) ای جایگاه فرود وحی.

پیشوایان معصوم علیهم السلام محل هبوط وحی هستند. تعریف وحی از نظر لغوی این گونه است:

الوحی هو الإعلام ۱

وحی همان اعلام است.

فیروزآبادی در القاموس می نویسد:

الوحی: کل ما ألقته إلی غیرک فهو وحی ۲

هر آن چه به دیگری القا شود، وحی است.

بنابراین، وحی همان اعلام است که به چند صورت برای پیامبر حاصل می شود:

۱. نزول فرشته ۱

۲. القاء در قلب ۲

۳. در عالم رؤیا. چگونگی فرود آمدن وحی بر ائمه

چگونه ائمه علیهم السلام جایگاه فرود وحی هستند؟ چند وجه محتمل است:

۱. ائمه علیهم السلام در مکانی زندگی می کردند که در آن جا وحی نازل می شده است.

این معنا صحیح است زوولی به اهل بیت علیهم السلام اختصاصی ندارد چرا که غیر اهل بیت نیز در آن خانه زندگی می کرده اند؛

۲. منظور از وحی در این جا القاء فی القلب «الهام» است.

این مطلب در قرآن مجید برای غیر معصوم بلکه بعضی از حیوانات نیز آمده است. آن جا که می فرماید:

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ) ۳

و ما به مادر موسی الهام کردیم.

(وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ) ۴

و پروردگار تو به زنبور عسل وحی نمود.

به نظر می رسد معنایی فراتر از این دو معنا باشد؛

چون ظاهر عبارت فرود آمدن وحی بر خود ائمه علیهم السلام است، نه خانه ای که وحی نازل می شد.

و اگر این وحی را به معنای الهام بگیریم، این پرسش مطرح خواهد بود که چرا با عنوان الهام بیان نشده بلکه با عنوان وحی آمده

است؟

۳. مگر برای وحی معنای دیگری تصوّر کنیم و بگوییم: وقتی ملائکه در ارتباط مستقیم و بی‌پای با ائمه علیهم السلام هستند - چنان

که گذشت - پس مطالبی را درباره حقایق دین و اسرار شریعت و معارف الهی برای آن بزرگواران بیان می کرده اند و از آن تعبیر

به «وحی» شده است.

در این زمینه، روایاتی وجود دارد. از جمله راوی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

مرّ بأبی علیه السلام رجلٌ وهو يطوف، فضرب بيده على منكبته ثم قال: أسألك عن خصال ثلاث لا يعرفهنّ غيرك وغير رجل آخر.

فسكت عنه حتّى فرغ من طوافه، ثم دخل الحجر فصلّى ركعتين وأنا معه، فلما فرغ نادى: أين هذا السائل؟

فجاء فجلس بين يديه. فقال له: سل. فسأله عن [مسائل، فلما أُجيب] فقال: صدقت. ومضى.

فقال أباي: هذا جبرئيل أتاكم يعلمكم معالم دينكم ۵

پدرم مشغول طواف بود که مردی از کنار ما می گذشت. وی دستی بر شانه پدرم زد و گفت: از شما درباره سه مسأله می پرسم که

جز تو و فردی دیگر نمی تواند پاسخ دهد. آن گاه ساکت شد تا پدرم طواف را به پایان رسانید سپس با من وارد حجر اسماعیل

شد و دو رکعت نماز گزارد. پس از نماز صدا زد: پرسش گر کجاست؟

آن مرد آمد و پیش روی او نشست. فرمود: بپرس. [او نیز پرسش هایی کرد وقتی پاسخ همه داده شد] گفت: راست گفتی. بعد

برخاست و رفت. پدرم فرمود: این جبرئیل بود آمده بود تا معالم و آموزه های دینی را برای شما بیاموزد.

به هر حال، جای تأمل است که کدام معنی از «مهبط الوحي» مقصود است.

البته گفت و گوی مفصل این بحث در موضوع «علم امام» مطرح می شود.

۱. ر.ک: لسان العرب: ۱۵ / ۳۸۰.

۲. قاموس المحيط: ۴ / ۳۹۹.

۳. سوره قصص (۲۸): آیه ۷.

۴. سوره نحل (۱۶): آیه ۶۸.

۵. علل الشرائع: ۲ / ۴۰۷، باب ۱۴۳، حدیث ۲.

معدن رحمت و مهرورزی

معدن رحمت و مهرورزی

وَمَعْدِنَ الرَّحْمَةِ؛

و (سلام بر شما) ای معدن رحمت و مهرورزی.

ائمه عليهم السلام معدن رحمت هستند. راغب اصفهانی در واژه «عدن» می گوید:

جَنَاتُ عَدْنٍ رُأَى اسْتِقْرَارٌ وَثَبَاتٌ، وَعَدْنٌ بِمَكَانٍ كَذَا: اسْتَقَرَّ. ومنه: المعدن لمستقرّ الجواهر. ۱.

بنابراین، معنای جمله این است که ائمه عليهم السلام محلّ وجود مستقرّ رحمت و مهرورزی هستند و لذا به «بیت الرحمة» نیز در روایت موصوف شده اند و اهل سنت هم روایت کرده اند. ۲.
می گویند: فلانی معدن کرم است؛ یعنی اگر کرم، جود و سخاوت می خواهید، به فلانی مراجعه کنید که این صفت از او جدا نمی شود.

در مفهوم «معدن» چهار ویژگی وجود دارد:

یکی این که شیء نفیس باشد و انسان ها برای دریافت آن از هم پیشی گیرند، نه هر چیزی که انسان به آن تمایل چندانی ندارد. برای نمونه، در زمینی که سنگ تولید می شود، به آن قسمتی که سنگ قیمتی تولید می کند، «معدن» می گویند. ویژگی دیگری که در واژه معدن وجود دارد این است که معدن به گونه ای در خفا و پنهان است؛ یعنی ناگزیر بایستی بررسی و کاوش گردد و پرس و جو شود تا آن جنس نفیس به دست آید. ویژگی سوم این است که آن شیء در آن جا مستقر و پایدار است. ویژگی چهارم این است که آن شیء در همان جا تولید شده و پیدایش داشته، نه این که در آن جا گذاشته باشند. با توجه به خصوصیات ذکر شده، فرق بین «معدن» و «مخزن» واضح می گردد. البته فرقی نیست که آن شیء نفیس گران بها از امور مادی باشد یا معنوی. از این رو همان گونه که معدن طلا و نقره گفته می شود، معدن رحمت، علم، کرم، جود و سخاوت نیز می توان گفت. در روایتی آمده است:

الناس معادن كمعادن الذهب والفضة؛ ۳

مردم معدن هایی همانند معدن های طلا و نقره هستند.

به عبارت دیگر، حقایق و بواطن مردم مختلف است، همان گونه که معادن مختلف هستند؛ یعنی چون باطن اشخاص با هم فرق دارد، ارزش آن ها با هم فرق می کند، آن سان که ارزش معدن طلا با معدن نقره فرق می کند. در وجود ائمه عليهم السلام رحمت الهی به همه انحاء و اقسام آن نهفته و مستقر است و از ذاتشان جدا نمی شود، و آن چه بروز و ظهور نکرده و هویدا نگشته که فهم و درک ما به آن نمی رسد بیشتر است.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۳۲۶.

۲. ر.ک: الدر المنثور: ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب.

۳. من لا یحضره الفقیه: ۴ / ۳۸۰، حدیث ۵۸۲۱.

رحمت الهی

رحمت الهی

با این بیان روشن شد که ائمه علیهم السلام خود رحمت الهی هستند و رحمت خداوند متعال را بایستی نزد ائمه علیهم السلام جستجو کرد و از آن‌ها باید خواست که هر چه رسیده به توسط آن‌ها بوده.

بحث رحمت خداوند، گسترده است و پرسش‌هایی در این زمینه مطرح است، از جمله این که:

- چرا قرآن مجید با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز شده است؟

- چرا به کار بردن واژه‌های «الرحمن الرحيم» در آغاز همه امور در شریعت اسلام تأکید شده است؟

به راستی که این واژه‌ها نخستین وصف و صفتی هستند که برای خداوند متعال ذکر می‌شوند، با آن که خداوند متعال دارای همه صفات علیا و اسمای حسنی است، واژه‌های «الرحمن» و «الرحيم» در آغاز همه قرار گرفته است.

دامنه این بحث خیلی گسترده است.

رحمت الهی در جهان، اساس هر چیزی است. همه فیوضات و نعمت‌ها رحمت الهی هستند. نخستین فیضی که خداوند متعال عنایت کرده، فیض وجود است که همه نعمت‌ها بر اصل وجود متفرع هستند. پس رحمت الهی به توسط ائمه علیهم السلام به مردم می‌رسد و اگر این رحمت را به معنای گسترده آن بگیریم که در رأس همه امور باشد، اصل هستی موجودات و تمام آن‌ها بر هستی متفرع است، به واسطه ائمه علیهم السلام و به برکت آنان خواهد بود.

بزرگانی از علما چنین عقیده‌ای داشتند. جدّ ما آقای میلانی از استادش محقق اصفهانی رحمه الله این گونه نقل می‌کرد که ائمه علیهم السلام فاعل «ما به الوجود» هستند و خدای سبحان فاعل «ما منه الوجود» است که این عبارت، در حاشیه ایشان بر کتاب مکاسب نیز آمده است.^۱

سپس - بنابر آن چه گفته شد - بحث می‌شود: آیا تأثیر ائمه علیهم السلام برای نعمت‌های الهی و فیوضات ربّانی، مجرد وساطت است یا وجود امام نقش دیگری نیز دارد؟

برای نمونه، باران رحمت الهی است - که در عرف عام مردم نیز گفته می‌شود - که بی تردید از جانب خداوند نازل می‌شود. قرآن می‌فرماید:

(وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ۚ) ۲

و ما باران را از آسمان فرو فرستادیم.

اما آیا ائمه علیهم السلام نیز در نزول این رحمت الهی نقشی دارند؟ آیا این وساطت فقط به این گونه است که از طریق آنان می‌رسد چنان که باران از آسمان به پشت بام ساختمانی بیارد و از طریق ناودان به زمین منتقل شود؟

به عبارت دیگر، آیا ائمه علیهم السلام که واسطه فیض هستند، همین مقدار از یک دست می‌گیرند و از دست دیگر به موجودات می‌رسانند؟ آیا امام علیه السلام به اصطلاح فقط کانال است که از این راه نعمت‌ها به موجودات می‌رسد و خود هیچ نقشی ندارد یا قضیه فراتر از این هاست؟

این پرسش جای اندیشه و تأمل دارد. در این جا فقط به اشاره‌ای گذرا بسنده می‌کنیم.

۱. حاشیه‌المکاسب: ۲ / ۳۸۱، صد و ده پرسش از آیت الله میلانی رحمه الله: ۲۴۱.

۲. سوره مؤمنون (۲۳): آیه ۱۸، سوره فرقان (۲۵): آیه ۴۸، سوره لقمان (۳۱): آیه ۱۰.

رحمت الهی از دیدگاه قرآن

رحمت الهی از دیدگاه قرآن

رحمت الهی در قرآن مجید به تعابیری گوناگون آمده است. خداوند متعال می فرماید:

(كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ﴿١﴾)

پروردگار شما رحمت و مهربانی را بر خود لازم شمرده است.

این تعبیر کنایه از ثبوت و حتمیت است. خداوند بر خود نوشت، خود را ملزم کرد، به عهده گرفت و متعهد شد و همیشه تعبیرهای «کتب علی» بیان کننده ثبوت و وجوب است، نظیر آن جایی است که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ ﴿٢﴾)

ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما واجب شده است.

خود الزام رحمت بر نفس پروردگار لطف است. در آیه مبارکه از چند جهت اطلاق وجود دارد: نوع رحمت، مورد رحمت و کیفیت نزول رحمت. این خود گستره رحمت را می رساند. آن گاه این رحمت با این توسعه و گستردگی به دست ائمه علیهم السلام است و مرکز آن بزرگواران هستند.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَرَحْمَتِ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣﴾)

و رحمت پروردگارت از تمام آن چه جمع آوری می کنند، بهتر است.

به راستی اگر تمام نعمت ها و ثروت های دنیا در یک جا جمع گردد، رحمت پروردگارت از آن بهتر است. مرکز همین رحمت و معدن آن ائمه علیهم السلام هستند.

در جای دیگری می فرماید:

(وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ﴿٤﴾)

و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است.

مرکز این رحمت با همه گستردگی اش ائمه علیهم السلام هستند. وقتی خود ائمه رحمت الهی هستند و رحمت او هر آن چه را واژه «شیء» صدق می کند فرا گرفته پس ائمه علیهم السلام که جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، ائمه همه انبیاء و امم و همه ملائکه و صدیقین و واسطه فیض بر همه اشیاء در عوالم هستند. شاید این مطلب را بعضی تحمل نکنند، ولی برهان بر آن وجود دارد.

۱. سوره انعام (۶): آیه ۵۴.

۲. سوره بقره (۲): آیه ۱۸۳.

۳. سوره زخرف (۴۳): آیه ۳۲.

۴. سوره اعراف (۷): آیه ۱۵۶.

ارزش دانش

ارزش دانش

علم از دیدگاه اسلام، ارزش دارد، آن سان که در جامعه عقلا نیز همین گونه است. حتی اگر فاسقان و فاجران نیز عالم باشند ارزش آن را نمی توان انکار کرد بلکه اگر ملحدی عالم باشد، به هر حال علم ارزش دارد.

چرا علم ارزش دارد؟ چون علم و دانش کمال و جهل نقص است. از این رو، مردم در جست و جوی علم هستند. البته طلب علم بر سه گونه است:

۱. طلب علم برای اجر و پاداش؛ چرا که طلب علم به قصد قربت اجر و آثار اخروی در پی دارد؛
 ۲. طلب علم برای بهره‌وری دنیایی؛
 ۳. طلب علم به جهت خود علم؛ زیرا که علم نور و کمال و جهل و نادانی نقص و تاریکی است.
- در اسلام هر سه نوع از طلب علم مطرح شده است. گاهی تأکید شده که علم اجر و پاداش دارد و گاهی به جهات دنیایی تأکید شده و گاهی از آن جهت که از ظلمت جهل و نادانی بیرون آید، بر طلب علم و دانش تأکید شده است.

خازنان علم و دانش

خازنان علم و دانش

و خَزَانِ الْعِلْمِ؛

و (سلام بر شما) ای خازنان علم و دانش.

پیشوایان معصوم علیهم السلام خازنان علم و دانشند و در روایت اهل سنت به «معدن العلم» نیز موصوف شده‌اند. ۱. واژه «خزان» و «خزنه» جمع خازن است. یعنی: حافظ و نگهدارنده. ۲. آن بزرگواران مخزن علم و دانش هستند. این حقیقتی است که در آیات قرآنی و روایات شیعی و سنی شواهد بسیاری دارد. اگر بخواهیم شواهد این عبارت‌ها را از کتاب‌ها حتی از روایات عامی ذکر کنیم، سخن به درازا خواهد کشید.

کوتاه سخن در مورد علم و مقام علمی ائمه این که علم بر دو قسم است:

۱. علوم دینی که ارتباط مستقیم با دین دارند؛
 ۲. علوم دنیوی که ارتباط مستقیم با دین ندارد.
- و به مقتضای «خزان العلم» هر دو قسم نزد ائمه می باشد.
۱. ر.ک: الدر المنثور: ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب.
 ۲. المفردات فی غریب القرآن: ۱۴۶.

قبیح تقدم مفضول بر فاضل

قبیح تقدم مفضول بر فاضل

و ارزش علم چنان است که با وجود اعلم عقل اجازه تقدم غیر اعلم را نمی دهد، و قانون «قبیح تقدم مفضول بر فاضل» را عقلا در هر بابی پذیرفته‌اند.

و از این رو در مباحث نبوت و امامت مقرر شده که پیامبر و امام بایستی آگاه‌ترین مردم در عصر خود باشد؛ چرا که با وجود فرد افضل در جامعه، نباید غیر افضل، مقدم شود و اگر کسی او را مقدم بدارد، کار قبیحی انجام داده است؛ چون ظلم است به فاضل و جامعه و فضیلت و هم به خود مفضول.

علم رسول الله نزد ائمه

علم رسول الله نزد ائمه

و در آن مباحث بیان شده است که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدینه علم و دروازه شهر علم نبوی منحصر در امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است. پس اعلمیت آن حضرت ثابت می شود و این یکی از ادله امامت ایشان است. ۱.

در این جا بعضی از احادیث را یاد می آوریم:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی فرمود:

أنا مدينة العلم وعلي بابها؛^۲

من شهر علم و دانش هستم و علی دروازه آن است.

در سخن دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أنا دار الحكمة وعلي بابها؛^۳

من خانه حکمت هستم و علی در آن خانه است.

در سخن دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام خطاب کرد و فرمود:

أنت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه من بعدى؛^۴

تو پس از من هر آن چه را امت در آن اختلاف دارند واضح و آشکار می سازی.

علاوه بر آن، از نظر واقع خارجی که همان سیره و احوالات آن بزرگواران است نیز می توان به دست آورد که ائمه علیهم السلام

خازنان علم و دانش هستند؛ گرچه در این زمینه هیچ روایت یا دلیل عقلی هم نباشد.

ائمه علیهم السلام در هر عصری که زندگی می کردند، از همه مردم آگاه تر و داناتر بوده اند. پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

در بلاد اسلامی مانند حجاز، شام، یمن و عراق - کوفه و بصره - امیر مؤمنان علیه السلام علوم دینی را که در آن عصرها رایج بود،

مانند علوم قرآنی، علوم حدیثی، علوم فقه و احکام در همه بلاد اسلامی منتشر نمود.

بنابراین، تطبیق «خزان العلم» از نظر عقلی، نقلی و واقع خارجی بر امیر مؤمنان علی و دیگر ائمه علیهم السلام روشن است.^۵

ائمه علیهم السلام علوم اسلامی را از جمیع ابعاد دارا هستند. البته در علوم دینی بیشتر زمینه وجود داشته که علوم ائمه علیهم السلام

ظهور و بروز پیدا کنند؛ چون بیشتر محل ابتلا و حاجت بوده است و گرنه امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

فوالله، إني بطرق السماء أعلم مني بطرق الأرض؛^۶

به خدا سوگند! من به راه های آسمان ها از راه های زمین آگاه ترم.

به راستی کجا بودند کسانی که این علوم را از امیر مؤمنان یاد بگیرند. آن حضرت به سینه مبارک اشاره می کردند و می فرمودند:

إن هاهنا لعلماً جماً لو أصبت له حملة؛^۷

به راستی که در این جا دانش انباشته ای است که اگر حاملانی می یافتم، بیان می کردم.

چه افراد نفهم و نادانی در آن زمان بودند که وقتی حضرت می فرمود:

سلوني قبل أن تفقدوني؛^۸

از من پرسید پیش از آن که مرا نیابید.

آن فرد نادان گفت: بگو بینم در سر من چند تار موست!

اگر چنین افرادی در پیرامون آن حضرت باشند، قهراً این امور بیان نمی شود و مطالب همین گونه می ماند. در زمان امام صادق علیه

السلام تا حدودی راه باز شد و جابر بن حیان آمد و از حضرتش در مورد کیمیا مطالبی آموخت که اگر افرادی چون او در رشته

های دیگر پیدا می شدند، آن ها هم بهره می گرفتند. از این رو در علوم غیر دینی کمتر اتفاق افتاده است که حضرات علیهم السلام

چیزی بیان یا تعلیم نمایند.

۱. گفتنی است که حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها» در سه جلد از نفحات الأزهار بحث و بررسی شده است.

۲. این حدیث در منابع بسیاری از اهل سنت آمده از جمله: تهذیب الآثار «مسند امام علی علیه السلام»: ۱۰۵ رقم ۱۷۳، سنن ترمذی،

جامع الأصول: ۸ / ۱۵۷، تاریخ الخلفاء: ۱۳۵، المعجم الكبير: ۱۱ / ۶۵ رقم ۱۱۰۶۱، تاریخ بغداد: ۴ / ۳۴۸، ۷ / ۱۷۲، ۱۱ / ۲۰۴، الاستیعاب: ۳ / ۱۱۰۲، فردوس الأخبار: ۱ / ۷۶، أسد الغابه: ۴ / ۲۲، الرياض النضرة: ۲ / ۱۵۹، تهذیب الكمال: ۲۰ / ۴۸۵، تاریخ جرجان: ۶۵، تذکره الحفاظ: ۴ / ۱۲۳۱، البداية والنهاية: ۷ / ۳۵۸، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۴، اتحاف السادة المتقين: ۶ / ۲۲۴، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۶ و ۱۲۷، ترجمه الإمام علی علیه السلام من تاریخ دمشق: ۲ / ۴۶۴ رقم ۹۸۴، جامع الأصول: ۸ / ۶۵۷ رقم ۶۵۰۱، الجامع الصغير: ۱ / ۴۱۵ رقم ۲۷۰۵، الصواعق المحرقة: ۱۸۹، کنز العمال: ۱۱ / ۶۱۴ رقم ۳۲۹۷۸ و ۳۲۹۷۹، فیض القدير: ۳ / ۴۶.

۳. فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام: ۱۳۸، حدیث ۲۰۳، سنن ترمذی: ۶ / ۸۵، تهذیب الآثار «مسند امام علی علیه السلام»: ۱۰۴ حدیث ۸، حلیه الأولیاء: ۱ / ۶۴، مشکاة المصابیح خطیب تبریزی: ۲ / ۵۰۴ حدیث ۶۰۹۶، أسنی المطالب: ۷۰، الرياض النضرة: ۲ / ۱۵۹، شرح المواهب اللدنیة: ۳ / ۱۲۹، الجامع الصغير: ۱ / ۴۱۵ حدیث ۲۷۰۴، الصواعق المحرقة: ۱۸۹، کنز العمال: ۱۱ / ۶۰۰، حدیث ۳۲۸۸۹ و ۱۳ / ۱۴۷، حدیث ۳۶۴۶۲، فیض القدير: ۳ / ۴۶.

۴. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۲، ترجمه الامام علی علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق: ۲ / ۴۸۷ و ۴۸۸ حدیث ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹، کنز العمال: ۱ / ۶۱۵، حدیث ۳۲۹۸۳، حلیه الاولیاء: ۱ / ۶۴.

۵. گفتنی است که در شرح منهاج الکرامه تا حدودی در مورد مقامات علمی و جهات معنوی آن بزرگواران از بزرگان عامه اعترافاتی ذکر شده است. ر.ک: شرح منهاج الکرامه: ۱ / ۲۱۵ - ۳۳۶ از همین نگارنده.

۶. نهج البلاغه: خطبه ۱۸۹.

۷. الخصال: ۶۴۵، حدیث ۲۹، کمال الدین: ۲۹۱.

۸. نهج البلاغه: خطبه ۱۸۹.

علم غیب

علم غیب

در نزد ائمه علوم غیبی نیز وجود داشته است. خداوند متعال می فرماید:

(وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ) ۱

کلیدهای غیب تنها نزد خداست و آن‌ها را کسی جز او نمی داند.

در جای دیگر می فرماید:

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ) ۲

عالم بر غیب خداوند است و دیگران را بر اسرارش آگاه نمی کند، مگر پیامبرانی که از آن‌ها راضی است.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْهِرَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ) ۳

خداوند شما را از غیب خود آگاه نمی کند، ولی خداوند از میان پیامبران خود هر کس را بخواهد برای اسرار خود برمی گزیند.

وقتی کسانی به اذن خداوند متعال از غیب مطلع هستند، چه کسی در این عرصه بر رسول خدا و اهل بیت اطهار علیهم السلام تقدم دارد؟

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

فرسول الله صلى الله عليه وآله عند الله مرتضى، ونحن ورثة ذلك الرسول الذي أطلع الله على ما شاء من غيبه، فعلمنا ما كان وما

يكون إلى يوم القيامة ﴿٤﴾

پس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در پیشگاه خدا پسندیده است و ما وارثان چنین پیامبریم که خداوند آن چه از غیب و نهانش خواسته او را آگاه ساخته از این رو ما نیز به آن چه بوده و آن چه تا روز رستاخیز رخ خواهد داد، آگاهیم.

۱. سوره انعام (۶): آیه ۵۹.

۲. سوره جن (۷۲): آیات ۲۶ و ۲۷.

۳. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۹.

۴. الخرائج والجرائح: ۱ / ۳۴۳.

حقایق قرآن

حقایق قرآن

وقتی همه حقایق در قرآن مجید وجود داشته باشد، چه کسی می تواند به آن حقایق دست یابد جز امیر مؤمنان علیه السلام که خداوند فرموده:

﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ ۱

بگو کافی است که خداوند و آن کس که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند.

بنابر احادیثی که ذیل این آیه آمده است منظور از کسی که «عنده علم الكتاب» امیر مؤمنان علی علیه السلام است. ۲.

در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

علی مع القرآن والقرآن مع علی ﴿٣﴾

علی با قرآن است و قرآن با علی.

از این روست که فرمودند:

علم الكتاب والله كله عندنا ﴿٤...﴾

به خدا سوگند! همه علم کتاب نزد ماست... .

در سخن دیگری فرمودند:

معاشر الناس! ما من علم إلا علمنيه ربِّي، وأنا علمته علياً وقد أحصاه الله في، وكل علم علمت فقد أحصيته في إمام المتقين، وما من

علم إلا علمته علياً ﴿٥﴾

ای مردم! آن چه پروردگارم به من آموخت، من به علی آموختم. خداوند آن را در من احصا کرد و من آن را در امام المتقین قرار

دادم و علمی نبود مگر آن که به علی آموختم.

آن چه بیان شد، گوشه ای از بحث ها درباره علم امام بود. البته در این مورد بحث های مفصّلی به ویژه پیرامون روایاتی که در باب

های مختلف اصول کافی وارد شده، وجود دارد.

ائمه عليهم السلام در هر زمان به لحاظ مقام علمی مقدّم بر دیگران و دارای مقام امامت بودند. ریاست دینی، دنیوی و جانشینی

پیامبر اکرم حقّ مسلم این بزرگواران بود زولی در برابر اینان کسانی قرار گرفتند که معنای برخی از واژگان قرآن مجید را هم نمی

دانستند و به مسائل اولیه احکام شرع ناآگاه بودند. اینان چگونه لیاقت و شایستگی مقام جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را

دارا بوده اند؟

در واقع، اعتقاد به خزان علم بودن ائمه عليهم السلام، امامت غیر ائمه را نفی می کند.

به عبارتی، چگونه با وجود چنین امامانی افرادی که کمترین آگاهی به مسائل اولیه احکام شرعی مکلفان نداشته اند می توانند جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شوند؟

چنان که در بحث های امامت گفته ام، اگر قرار است امامت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با انتخاب مردم باشد - چنان که مذهب اهل سنت است - بایستی عقلا دور هم جمع شوند و این کار به توسط آنان انجام شود.

آیا امکان دارد که عقلا جمع شوند و یک فرد بی سواد را جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار دهند و او را به جهت دین و دنیای خودشان به ریاست عامه برگزینند؟

برای ریاست و حکومت شیخین، نه فقط نص صریحی وجود نداشته بلکه اجماع و اتّفاقی نیز در کار نبوده و شورایی هم نبوده است تا عقلای قوم و اهل حلّ و عقد که آنان ادّعا می کنند، نظر بدهند و در واقع، حکومت شیخین با زور و چماق پا گرفت. تاریخ گواه این واقعیت است و هیچ تعصّب و حبّ و بغضی در کار نیست.

و از طرفی آن دو فاقد شروط امامت بودند، از جمله اعلیت بلکه کمترین آگاهی از احکام شرع و معارف قرآن و دین را نداشتند و معلوم است که با نبود شرط، مشروط نیز از بین خواهد رفت.

۱. سوره رعد (۱۳): آیه ۴۳.

۲. ر.ک: بصائر الدرجات: ۲۳۲، جزء پنجم، باب یکم.

۳. الامالی، شیخ طوسی: ۴۷۹، حدیث ۱۰۴۵، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۴، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۴.

۴. بصائر الدرجات: ۲۵۱، الکافی: ۱ / ۲۵۷، باب ذکر غیبت، حدیث ۳.

۵. الاحتجاج: ۱ / ۱۴۴.

نهایت بردباری

نهایت بردباری

وَمُنْتَهَى الْحِلْمِ

و (سلام بر شما) ای نهایت بردباری.

اهل بیت علیهم السلام نهایت حلم و بردباری هستند. واژه «حلم» از نظر لغوی به معنای تحمل ناملايمات است؛ ناملايماتی که به طور طبیعی انسان را به سوی خشم و غضب وامی دارد. اگر انسانی در برابر این گونه ناملايمات خشمگین نگردد، خودداری نماید و تحمل کند، یا از کار و یا سخن ناشایست فردی که او را می تواند کیفر دهد و به سزایش برساند در گذرد، چنین انسانی حلیم و بردبار است. راغب اصفهانی گوید:

الحلم ضبط النفس والطبع عن هیجان الغضب؛

حلم یعنی کنترل نفس و طبع انسانی از هیجان و تحریک خشم.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۱۲۹.

تفاوت حلم با صبر

تفاوت حلم با صبر

با توجه به معنای لغوی حلم، دامنه حلم کوچک تر از دامنه صبر و شکیبایی است؛ چرا که صبر و شکیبایی، هم ناملايمات و هم ملايمات را در بر می گیرد. در روایتی آمده است:

الصبر صبران: صبرٌ علی ما تحبّ وصبر علی ما تکره ۱۶

صبر و شکیبایی دو گونه است: صبر در برابر اموری که انسان، آن‌ها را دوست می‌دارد و صبر در برابر اموری که انسان از آن‌ها ناخرسند است.

در تعبیر دیگری آمده است:

الصبر ثلاثة: صبر عند المصیبه وصبر علی الطاعة وصبر عن المعصیه ۲۱

صبر و شکیبایی سه گونه است: صبر در برابر مصیبت، صبر در برابر اطاعت و صبر در برابر معصیت.

بنابراین، دامنه صبر و شکیبایی گسترده‌تر از دامنه حلم و بردباری است.

۱. نهج البلاغه: ۴ / ۱۴.

۲. الکافی: ۲ / ۹۲، حدیث ۱۵، وسائل الشیعه: ۱۵ / ۲۳۸، حدیث ۲۰۳۷۳.

پیشوایان معصوم در بالاترین رتبه حلم و بردباری

پیشوایان معصوم در بالاترین رتبه حلم و بردباری

با توجه به زیارت شریفه جامعه، ائمه علیهم السلام منتهای حلم و بردباری خوانده شده‌اند. معنای واژه «منتهی» چیست؟

این واژه به دو صورت معنا می‌شود:

۱. آخرین و پایانی ترین درجه حلم و بردباری

بنابراین معنا، پایانی ترین درجه حلم و بردباری که امکان دارد نزد پیشوایان معصوم علیهم السلام است. برای نمونه اگر قرار باشد افراد بشری از نظر حلم و بردباری سنجش شوند و رتبه‌ای دریافت کنند، بالاترین رتبه، مقام و درجه به ائمه علیهم السلام تعلق خواهد داشت.

۲. سرچشمه و سر منشأ حلم و بردباری

بنابراین معنا، پیشوایان معصوم علیهم السلام سرچشمه و سر منشأ حلم و بردباری هستند، به این معنا که هر فردی هر اندازه به ویژگی پسندیده حلم و بردباری خو گرفته، از ائمه علیهم السلام دریافت کرده است و هر چه حلم و بردباری وجود دارد به آنان ختم می‌شود.

به راستی که آنان پیشوای حلم و بردباری هستند و کسانی که در برابر ناملایمات حلم و بردباری می‌ورزند، ائمه علیهم السلام را الگو قرار می‌دهند و به آنان اقتدا می‌نمایند.

از این رو شیعیان با الگوگیری از اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ در برابر ناملایمات بردباری و تحمل کرده‌اند؛ چرا که پیشوایان معصوم بیش از آنان ناملایمات دیده‌اند و در برابر آن‌ها بردباری نموده‌اند و شیعیان در تحمل ناملایمات زندگی خویش از پیشوایان معصوم خود پیروی کرده‌اند.

به سخن دیگر، تحمل و بردباری پیشوایان معصوم علیهم السلام در برابر ناملایمات و ناگواری‌ها، تسکین‌دهنده خاطر و دل‌گرم‌کننده شیعیان بوده است؛ چرا که اگر شیعیان در طول زندگی با مشکلاتی رو به رو شوند و یا آزاری از دشمنان ببینند، خود را تسکین می‌دهند و می‌گویند: امامان ما نیز همین گونه بوده‌اند و ما پیروان آن‌ها هستیم.

بنابراین، «منتهی الحلم» را به هر دو معنا می‌توانیم تفسیر کنیم که هر دو معنا صحیح است.

گفتنی است که واژه «حلم» در لغت، قرآن مجید و برخی از روایات به معنای عقل و خرد نیز آمده است. ۱ در این صورت نیز بی

تردید پیشوایان معصوم علیهم السلام پایان بخش و منتهای عقل و خرد هستند.

۱. ر.ک: التسهیل لعلوم التنزیل: ۱ / ۱۸، المفردات فی غریب القرآن: ۱۲۹.

نگاهی به حلم و بردباری پیامبر خدا

نگاهی به حلم و بردباری پیامبر خدا
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دوران زندگی خویش در برابر ناملایمات بردباری نمودند تا جایی که فرمودند:
ما أودى نبی بمثل ما اودیت ۱
هیچ پیامبری هم چون من آزرده نشد.
آن حضرت در موارد بسیاری که از شرک و رزاق و منافقان آزارها دید، با حلم رفتار کرد و بردباری نمود و همواره می فرمود:
اللهم اهد قومی فإِنَّهم لا یعلمون ۲
خدایا! قوم مرا هدایت کن چرا که آنان نمی دانند.
۱. بحار الانوار: ۳۹ / ۵۶.
۲. ر.ک: اعلام الوری: ۱ / ۱۲۰ - ۱۲۳، بحار الانوار: ۲۰ / ۲۰ و ۲۱.

حلم و بردباری امام حسن

حلم و بردباری امام حسن
سیر در تاریخ امام حسن علیه السلام و نگرش به حلم و بردباری آن بزرگوار انسان را به شگفتی وامی دارد و می توان گفت که همین ویژگی آن حضرت برای اثبات امامت، عظمت و شکوه و فوق العادگی حضرتش کافی است.
امام حسن مجتبی دارای دو جهت حلم و بردباری بودند:
۱. حلم و بردباری در برابر ناملایماتی که از جانب دوستان نادان به حضرتش می رسید
۲. حلم و بردباری در برابر ناملایماتی که از جانب دشمنان دانا دامن گیر حضرتش می شد.
به راستی شگفت انگیز و بسیار مهم است که انسان بتواند دوستان نادان و نادانی های دوست را که از دوست انتظار ناملایمات را ندارد، تحمل کند و بردباری نماید. آن حضرت علاوه بر این دشمن درون خانه نیز داشتند.

اعتراف دشمن

اعتراف دشمن
جویریة گوید: آن گاه که امام حسن علیه السلام به شهادت رسید و جنازه شریف حضرتش را حرکت دادند، مروان بن حکم، دشمن سرسخت آن حضرت زیر تابوت حضرتش آمد و آن را حمل کرد.
امام حسین علیه السلام فرمود:
تحمل الیوم جنازه و کنت بالأمس تجرعه الغیظ ۱
تو امروز جنازه او را تشییع می کنی و دیروز با جرعه های غیظ و غصه حضرتش را سیراب می کردی!
مروان گفت: آری، من جنازه کسی را تشییع می کنم که حلم و بردباری او هم سنگ کوه ها بود.
۱. بحار الانوار: ۴۴ / ۱۴۵ و ۱۴۶.

حلم و بردباری دیگر ائمه

حلم و بردباری دیگر ائمه

چه قدر امام حسین علیه السلام ناملایمات زمان معاویه را تحمل کردند و حلم و بردباری پیشه نمودند که به مواردی از آن در بحث های متعلق به آن حضرت اشاره شده است.

حلم امام سجاد علیه السلام در فاجعه کربلا و بعد از آن در حال اسارت و تا وقتی که به مدینه منوره مراجعت کردند، قابل وصف نیست.

دیگر ائمه علیهم السلام نیز هر کدام در زمان خود آیتی در حلم و بردباری بوده اند.

بنیان های کرامت و بزرگواری

بنیان های کرامت و بزرگواری

وَأُصُولَ الْكُرَمِ؛

و (سلام بر شما) ای بنیان های کرامت و بزرگواری.

ائمه علیهم السلام اصول و ریشه های کرم و بزرگواری هستند. واژه «اصول» جمع «اصل» است که گاهی به معنای ریشه آمده است، مانند جذور که جمع جذر می باشد. می گویند اصل این درخت کجاست یعنی ریشه آن در کجاست. به عبارت دیگر، ائمه علیهم السلام ریشه کرم هستند، آن سانی که برگ های درخت بر ریشه های آن متفرع هستند.

و از همین روست که می گویند: اصول دین و فروع دین چرا که اصل یعنی «ما بینی علیه الشیء» یا «ما یتفرع منه الشیء» که بنابراین، اصول دین همان مبانی اصلی در دین است که همه احکام شرعی از حلال و حرام و طهارت و نجاست و آداب و سنن و سایر تکالیف عملی بر آن اصول متفرع هستند از این رو «اصل» را در محل اجتماع نیز می توان به کار برد چرا که همه فروع در یک جا جمع می شوند.

گاهی واژه «اصل» به صورت اطلاق بیان می شود و از آن مجمع فروع یا محل اجتماع اراده می شود. می گویند: زید، عمر و خالد از یک اصل هستند و به یک اصل برمی گردند که همان جدّ اعلاّی آنان و محل اجتماع انساب آنان است.

گاهی واژه «اصل» به معنای منشأ و محل نشو به کار می رود. می گویند: اصل این رودخانه کجاست؟ اصل این رودخانه فلان چشمه است.

روشن است که این معانی با هم در بعضی خصوصیات فرق دارند.

معنای کرم

معنای کرم

«کرم» صفتی از صفات حسنه به شمار می رود و هر گاه این واژه به کار رود یا شنیده شود، آن چه به ذهن می آید نزد همه معنای سخاوت است پس «اصول الکرم» یعنی ائمه علیهم السلام منشأ و اصل سخاوت هستند، که همه سخاوت های موجود در عالم بر اصل سخاوت ائمه متفرع و از آن جا اخذ شده.

معنای دقیق تر و برتر این که واژه «کرم» در لغت به معنای شرف و عظمت است. در قرآن مجید آمده است:

(إِنَّهُ لَقَرِيءٌ أَنْ كَرِيمٌ) ۱

آن، قرآن پرارزشی است.

در آیه ای دیگر می خوانیم:

(إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) ۲

این قرآن گفتار رسولی بزرگوار است.

در آیه دیگر آمده است:

(مَقَامٌ كَرِيمٌ) ۳

جایگاهی بلندمرتبه و مجلل.

برای نمونه وقتی می گوئیم: فلانی از بیت کریمی است؛ یعنی از بیت شرف، عظمت و بزرگواری است. با توجه به این معنا سخاوت از مصادیق و مظاهر آن معناست. بنابراین ائمه علیهم السلام مرکز، ریشه و اصل شرف هستند.

۱. سوره واقعه (۵۶): آیه ۷۷.

۲. سوره حاقه (۶۹): آیه ۴۰.

۳. سوره شعراء (۲۶): آیه ۵۸.

منشأ شرافت

منشأ شرافت

به عبارتی دیگر هر کس شرفی دارد، منشأ آن اهل بیت علیهم السلام هستند. هر عظمت و شکوهی که نصیب هر انسانی شد، به برکت ارتباط با اهل بیت علیهم السلام است که هر گونه ارتباط و تماس با این خاندان برای انسان شرف می آورد و از این طریق کسب می گردد.

بنابراین، همه خوبی ها، پاکی ها و جلالت ها از ائمه اطهار علیهم السلام است. امام علیه السلام مرکز، ریشه و اصل شرف است و بازگشت خوبی و پاکی هر شریفی به اهل بیت علیهم السلام است.

به راستی آیا ائمه فقط واسطه این شرافت ها هستند یا افزون بر این نقش دیگری نیز دارند؟ تردیدی نیست که همه شرافت ها از جانب خداوند متعال است؛ ولی ائمه علیهم السلام فقط واسطه اند؟ مطالب والای جالب توجهی در این مورد وجود دارد که بایستی به تدریج طرح شوند.

پیشوایان به سوی کمالات

پیشوایان به سوی کمالات

وَقَادَةَ الْأُمَمِ

و (سلام بر شما) ای پیشوایان اُمت ها.

ائمه معصوم علیهم السلام پیشوایان اُمت ها هستند. واژه «قاده» جمع قائد است. در لغت عرب دو واژه «قائد» و «سائق» به هنگام سیر حیوان به کار می رود؛ یعنی فردی را که از جلو لگام چهارپا را گرفته و می کشد قائد و آن که از پشت سر، چهارپا را حرکت می دهد سائق گویند.

بنابراین ائمه علیهم السلام مقدم و پیش رو هستند و از این رو، لفظ «قائد» را در زبان فارسی به «رهبر» ترجمه می کنند. پس قائد نه فقط پیش رونده است؛ بلکه کسانی را که پشت سر هستند راهبری می کند و به پیش می برد. ائمه علیهم السلام هم متقدم و پیش

رو بودند و هم به پیش می بردند و باعث تقدّم بودند و به آن دعوت می کردند و کسانی که پیش رو شدند و به جایی رسیدند، به برکت ائمه علیهم السلام بوده است.

پیشوایان اُمت ها

پیشوایان اُمت ها

واژه «اُمم» جمع «الأمّة» است. اگر مقصود از اُمت، انواع خلایق باشد، پس ائمه علیهم السلام پیشوایان جن، انس و ملک هستند. اگر مقصود اُمت های انبیا باشد، ائمه علیهم السلام تنها رهبران اُمت اسلام نیستند بلکه رهبران همه اُمت های این جهان در مقابل جهان آخرت هستند و همه ترقّی های اُمت ها در هر زمان به پیروی از ائمه علیهم السلام بوده است.

جایی که پیامبران گذشته به برکت ائمه ترقّی کنند و پیش بروند و پیرو و تابع آنان باشند، البته اُمت های آنان نیز این گونه خواهند بود. قرآن کریم می فرماید:

(وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ) ۱

و به راستی از شیعیان او ابراهیم است. ۲

بلکه آنان در جهان آخرت نیز رهبران اُمت ها خواهند بود. هر که قرار است اهل نجات باشد و به بهشت برود، بایستی در رکاب و به رهبری ائمه علیهم السلام وارد بهشت بشود و تا آنان امضا نکنند کسی وارد بهشت نمی شود.

در روایات آمده که در روز رستاخیز پس از انجام برنامه هایی، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله «لواء الحمد» را به دست مبارک امیر مؤمنان علی علیه السلام می سپارند و همه بهشتیان مخصوصاً پیامبران پیشین تحت این پرچم وارد بهشت می شوند. ۳

بنابراین، آنان در این عالم که عالم تکلیف است، پیشوایان و رهبران اُمت ها به سوی معنویات، کمالات و تقرب به خدا و رسیدن به باری تعالی هستند و در جهان آخرت نیز که تکلیف نیست بلکه نتیجه و ثمرات اعمال است، ائمه علیهم السلام رهبران اُمت ها هستند.

در آن جهان، نتایج اعمال انسان ها در این دنیا ظاهر خواهد شد. در قبولی این اعمال پیروی از اهل بیت علیهم السلام ملاک بوده و در آن عالم هم به امضای آنان خواهد بود.

این بیان با ادله کتاب، سنّت و عقل سازگار و تمام است و ولی ممکن است کسی نتواند حقیقت یاد شده را کاملاً درک کند و معتقد شود اگر بی غرض باشد و در این مورد سکوت کند ان شاء الله معذور است چرا که عقلش نرسیده و درک نکرده. ولی اگر انکار کند و یا آن را غلو بداند، بعید است که عذرش پذیرفته شود.

۱. سوره صافات (۳۷): آیه ۸۳.

۲. رک: تفسیر التبیان: ۵۰۷ / ۸.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۵۳، بحار الانوار: ۷ / ۲۳۱.

اعتراف غاصبان ستم گر

اعتراف غاصبان ستم گر

بنابر روایات اسلامی، حتی کسانی که حکومت اهل بیت علیهم السلام را غصب کردند و آن بزرگواران را از نظر تصدّی امور منزوی نمودند و نگذاشتند بسط یدی و نفوذ کلمه عمومی داشته باشند، به این شأن ائمه علیهم السلام اقرار و اعتراف داشتند.

واقعیت این است که اگر کسی می خواهد به جایی برسد، به حقیقتی دست یابد، معرفت و شناختش بیشتر شود، به خدا نزدیک

گردد، ناگزیر و بایستی در برابر آن بزرگواران زانوی ادب بر زمین نهد.

در روایات اهل سنت آمده است: روزی در قضیه‌ای به عمر مراجعه شد او از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواست تا در آن مرافعه قضاوت نمایند.

حضرت امیر در قضیه حکم فرمودند.

وقتی یکی از آن‌ها اعتراض کرد، عمر بلند شد و یقه او را گرفت و گفت:

هذا مولای ومولی کل مؤمن ومن لم یکن مولاہ فلیس بمؤمن. ۱.

این اقرار فردی است که با امیر مؤمنان علی علیه السلام در اوج دشمنی است.

نظیر این موارد در تاریخ اسلام بسیار است. هارون الرشید و متوکل عباسی در رأس کسانی هستند که به اهل بیت علیهم السلام ستم کردند، زولی رفتار متوکل در برابر ائمه، به خصوص امام هادی سلام الله علیه و احترام او و ارجاع مسائل و قضایا به آن حضرت، بسیار جالب توجه است.

بنابراین، اگر کسی بخواهد به جایی برسد و معرفتی، کمالی و علمی به دست آورد، باید در خدمت اهل بیت علیهم السلام باشد و در پی آنان گام بردارد، چرا که ائمه را برای راهنمایی منصوب نموده و آنان از مردم دستگیری می کرده اند، روی این اصل هر جا لیاقتی و اهلیتی بوده، به ائمه مراجعه شده و مورد عنایتشان قرار گرفته و به مقامات بالا می برده اند. در جهان آخرت نیز نتیجه این اعمال را ائمه علیهم السلام امضا خواهند کرد و به برکت آنان برای کسانی که اهلش هستند، ورود به بهشت و درجات آن حاصل خواهد شد.

۱. ر.ک: الصواعق المحرقة: ۱۰۷، الرياض النضرة: ۲ / ۲۲۴، ذخائر العقبی: ۶۷.

امامت معنوی

امامت معنوی

کتابی به نام تحفه اثنا عشریه در ردّ شیعه و تشیع نوشته شده است. از آن جا که نویسنده این کتاب نتوانسته در مقابل ادله امامت اهل بیت علیهم السلام دلیل کافی بیاورد، در برخی موارد ناگزیر به دلالت آن دلایل اقرار می کند. از طرفی هم چون نمی خواهد از اعتقاد خود درباره شیخین و غیر شیخین دست بردارد، آن گاه مقتضای جمع را چنین قرار می دهد که امامت بر دو گونه است:

۱. امامت معنوی؛

۲. امامت دنیوی.

و چون تردیدی نیست که اهل بیت دارای مقام امامت معنوی بوده اند پس امامت دنیوی از آن شیخین و غیر شیخین بوده است! البته پاسخ این سخن را با چند وجه داده ایم، ولی این سخن کاشف از این است که رهبری ائمه علیهم السلام را در امور معنوی حتی دشمنان سرسختشان نیز نتوانسته و نمی توانند انکار کنند.

۱. ر.ک: نفحات الأزهار: ۹ / ۳۱۱.

صاحبان نعمت‌ها

صاحبان نعمت‌ها

وَأَوْلِيَاءِ النَّعْمِ؛

و (سلام بر شما) ای صاحبان نعمت‌ها.

ائمه علیهم السلام صاحبان نعمت‌ها هستند. واژه «اولیاء» جمع «ولی» و واژه «نعم» جمع «نعمت» است. چنان‌که می‌دانیم نعمت دو گونه است:

۱. نعمت مادی؛

۲. نعمت معنوی.

و در تعبیر دیگری دو قسم است:

۱. نعمت ظاهری؛

۲. نعمت باطنی.

قرآن مجید می‌فرماید:

(وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) ۱

نعمت‌های آشکار و نهان خود را فراوان بر شما ارزانی داشته است.

الف و لام واژه «النعم» برای جنس و استغراق است. پس همه نعمت‌های مادی و معنوی، ظاهری و باطنی و کوچک و بزرگ همه خلاق را فرا می‌گیرد که البته وجود، در رأس آن‌ها هست و سایر نعمت‌ها بر آن متفرعند.

و ائمه علیهم السلام اولیای نعمت‌ها هستند.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می‌نویسد: النعمة الحالة الحسنة. ۲

کلمه جامعی که حاکی از نیکویی حال انسان باشد «نعمت» است؛ گویند: فلانی در نعمت است، و از هر یک از عناصر سعادت بشر مانند خورشید، هوا، آب، اعضای بدن، وسایل زندگی، ثروت، قدرت و هم‌نشین خوب... تعبیر به «نعمت» می‌شود که قرآن کریم می‌فرماید:

(وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا) ۳

و اگر نعمت‌های خداوند را بشمارید هرگز نمی‌توانید آن‌ها را احصا کنید.

راغب اصفهانی در ادامه می‌گوید:

والنعماء بإزاء الضراء، قال: (وَلَئِنْ أَدَقْنَا نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسْتَه... ۴)

واژه «نعماء» در برابر «ضراء» است؛ آن‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «و اگر پس از ناراحتی و زیانی که به او رسیده است نعمت‌هایی به او بچشانیم...».

۱. سوره لقمان (۳۱): آیه ۲۰.

۲. المفردات فی غریب القرآن: ۴۹۹.

۳. سوره ابراهیم (۱۴): آیه ۳۴.

۴. سوره هود (۱۱): آیه ۱۰.

معنای ولی نعمت بودن

معنای ولی نعمت بودن

هر امامی ولی نعمت است. ولی نعمت یعنی چه؟ ولی بودن یعنی ولایت داشتن. اما چه ولایتی؟

می‌گوییم: ولی زن، همسرش و ولی صغیر پدر اوست. این ولایت یعنی اولویت. ما در مورد اولویت اهل بیت علیهم السلام از کتاب و سنت دلیل داریم. در بحث حدیث غدیر درباره ولایت به طور مفصل با دلیل‌هایی از دیدگاه قرآن و روایات از منابع تفسیری،

روایی، لغوی، ادبی عامه سخن گفته ایم. ۱.

البته همه نعمت‌ها از خداوند متعال است که می‌فرماید:

(وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) ۲

آن چه از نعمت‌ها دارید، همه از جانب خداوند است.

خود وجود رسول و امام، رسالت و امامت... نعمت الهی است. قرآن کریم می‌فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) ۳

به راستی خداوند بر مؤمنان انعام داد آن گاه که در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت.

ولی به مقتضای ادله، همه نعمت‌ها توسط نبی و امام است و همه از جهت حدوث و بقا سر سفره ولایت نشستند و از این رو در

روایات فراوان آمده که اگر امام در عالم نباشد:

لساخت الأرض بأهلها ۴

زمین ساکنان خود را فرو می‌برد.

بنابراین، اشیایی که در اختیار بشر قرار دارد تا «حسن حال» داشته باشد، وقتی «نعمت» هستند که انسان به «ولایت» معتقد باشد و گرنه

این اشیاء برای غیر اهل ولایت «نقمت» هستند که خداوند متعال می‌فرماید:

(فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ) ۵

از این رو آنان را مجازات کردیم پس ببین پایان کار تکذیب‌کنندگان چگونه بود.

گفتنی است که «المکذبین» در این آیه همان «المکذبین» در آیه ای است که در ضمن روایتی در آینده خواهد آمد. ۶

پس، از کلمه «اولیاء النعم» ولایت تکوینیّه ائمه علیهم السلام به دست آمد، و عجیب است که بزرگان اهل سنت این معنا را از عمر

به سند صحیح در خطاب به سیدالشهداء روایت نموده‌اند، آن‌ها نوشته‌اند که حضرت به عمر فرمودند: از منبر پدرم پایین بیا و برو

بالای منبر پدرت! گفت: پدرم منبر نداشته، تا این که در آخر گفت و گو عمر گفته:

إنما أنبت فی رؤوسنا ماتری اللّٰه ثم أنتم.

آن گاه دست خود را روی سر گذاشت، یعنی: مویی که در سر ما روییده از خدا و شما است. ۷.

۱. ر.ک. نفحات الأزهار: جلد‌های ۶، ۷، ۸ و ۹.

۲. سوره نحل (۱۶): آیه ۵۳.

۳. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۴.

۴. بحار الانوار: ۵۷ / ۲۱۳، حدیث ۲۳.

۵. سوره زخرف (۴۳): آیه ۲۵.

۶. ر.ک: صفحه ۲۸۴ از همین کتاب.

۷. ر.ک: تهذیب الکمال: ۶ / ۴۰۴، سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۲۸۵، تاریخ دمشق: ۱۴ / ۱۷۵ و در بعضی منابع لفظ «اللّٰه» وجود ندارد.

عنصرهای نیکان

عنصرهای نیکان

وَعَنَاصِرَ الْأَبْرَارِ ۱

و (سلام بر شما) ای عنصرهای نیکان.

ائمه علیهم السلام عنصرهای نیکان هستند. واژه «عناصر» جمع عنصر است. می گویند: عنصر فلانی، عنصر بارزش و پاکی است؛ یعنی اصل پاک و پاکیزه دارد، صحیح النسب است و نسب او آلودگی ندارد.

واژه «ابرار» نیز جمع برّ است. برّ به فتح «باء» به معنای آدم خوب است و برّ به کسر «باء» یعنی خوبی. «زید آدم خوبی است» یعنی دارای صفات خوب است. خوبی های این آدم از کجاست؟ از کجا گرفته شده؟ سرچشمه آن ائمه علیهم السلام است که عناصر ابرار هستند.

در کتاب های لغت واژه «عنصر» را به «اصل» معنا کرده اند و گفته اند: «اصل الشیء عنصره، عنصر الشیء أصله». ۱. در این زمینه معنایی به ذهن می رسد که برای آن از لغت شاهد باید آورد. به نظر می رسد، «عنصر» به معنای زبده، خلاصه و مایه نیز باشد. بنابراین معنا و با مسامحه در تعبیر، ائمه علیهم السلام خلاصه، چکیده و عصاره ابرار هستند.

ولی دقیق تر از این ها، به ذهن می رسد - و البته باید درباره آن بیشتر تحقیق کرد - که بگوییم: هم چنان که در اثر پیشرفت علم مقدار کثیری از شکر یا نمک را در یک قرص می گنجانند و به آن به اصطلاح عربی «مُرَكَّب» گویند. اگر «عناصر الأبرار» را این گونه هم معنا کنیم، صحیح است.

امّا اگر از آن خصوصیات بگذریم و عنصر را به معنای اصل بگیریم، یعنی ائمه علیهم السلام اصول ابرار از حیث خوب بودنشان هستند. پس همه خوبی های نیکان از ائمه است، همان گونه که روایات هم بیان گر همین معنا هستند، از جمله این که فرموده اند:

نحن أصل كل خير ومن فروعنا كل برّ؛ ۲

ما اصل هر چیزی هستیم و هر نیکی و نیکویی ناشی از ماست. اجمالاً: ائمه علیهم السلام اصل و ریشه همه خوبی ها هستند؛ یعنی اگر در ایشان ژرف بنگریم، به راستی خواهیم یافت که همه خوبی ها از اهل بیت آغاز می شود و به ایشان منتهی می شود.

۱. ر.ک: لسان العرب: ۴ / ۶۱۱، تاج العروس: ۷ / ۲۷۱.

۲. روضه الکافی: ۲۴۲، باب ائمه علیهم السلام اصل تمام خیرها هستند، حدیث ۳۳۶.

پیروان واقعی

پیروان واقعی

و چون کلمه «برّ» به معنای خوبی، پاکی، پاکیزگی، درست کاری است، پس شیعیان اهل بیت علیهم السلام مصداق تامّ ابرار هستند. البته افرادی که به معنای صحیح شیعه هستند. آنان از هر جهت پاک و پاکیزه هستند. اعتقادات، اعمال، گفتار، اخلاق و همه ابعاد وجود و زندگی آنان مصداق تام ابرار است.

شیعیان در تمام ابعاد زندگی خویش به ائمه رجوع می کنند و ایشان به معنای صحیح تربیتی تربیت یافتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند و از نظر اصل وجود نیز چنین است. در روایتی آمده است:

شیعتنا منّا خلقوا من فاضل طینتنا؛ ۱

شیعیان ما از ما هستند؛ آنان از فزونی طینت ما آفریده شده اند.

بنابراین روایت، وقتی لفظ «من» به معنای تبعیض باشد؛ یعنی شیعیان ما بعض ما و جزو ما هستند، به عبارت دیگر شیعیان از همان ماده ای آفریده شده اند که اهل بیت علیهم السلام را آفریده اند. در نتیجه شیعیان از آن عنصری خواهند بود که ائمه به وجود آمده اند. از این رو به طور قطع شیعیان واقعی عین پاکی و پاکیزگی خواهند بود و این واضح است.

در روایت دیگری آمده است که ابوحمزه ثمالی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَىٰ عَلِيَّيْنِ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا مِنْهُ، وَخَلَقَ أَسْبَابَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، وَقُلُوبَهُمْ تَحَنَّنَ إِلَيْنَا لِأَنَّهَا خَلَقَتْ مِمَّا خَلَقْنَا، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَّيْنِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ). ۲.

وخلق عدوتنا من سجین، وخلق قلوب شیعتهم ممّا خلقهم، وأبدانهم من دون ذلك، فقلوبهم تهوى إليهم، لأنها خلقت ممّا خلقوا منه، ثم تلا هذه الآية: (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّين * وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّين * كِتَابٌ مَرْقُومٌ) ۳:۴

همانا خدا ما را از اعلیٰ علیین آفرید و دل های شیعیان ما را از آن چه ما را خلق کرد آفرید و پیکرهایشان را از درجه پایینش آفرید از این رو دل های شیعیان به ما متوجه است زیرا از آن چه ما آفریده شده ایم آفریده شده اند. سپس این آیه را قرائت فرمود: «نامه اعمال نیکان در علیین است. تو چه می دانی علیین چیست؟ کتابی است نوشته شده که مقربان شاهد آند» و دشمن ما را از سجین آفرید و دل های پیروانشان را از آن چه آن ها را آفریده آفرید و پیکرهایشان را از پایین تر آن آفرید از این رو دل های پیروانشان به آن ها متوجه است زیرا این ها از آن چه آن ها آفریده شده اند خلق شده اند سپس این آیه را تلاوت فرمود: «نامه اعمال بدکاران در سجین است. تو چه می دانی سجین چیست؟ کتابی است نوشته شده».

و این خبر را حافظ ابن عساکر دمشقی به سند خود از امام سجّاد از سیدالشهداء علیهما السلام آورده است. ۵.

۱. بحار الانوار: ۵۳ / ۳۰۳، روضه الواعظین: ۲۶۹.

۲. سوره مطفین (۸۳): آیه ۱۸ - ۲۱.

۳. همان: آیه ۷ - ۹.

۴. الکافی: ۱ / ۳۹۰، بحار الانوار: ۲۵ / ۱۰، حدیث ۱۴.

۵. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۲۵۵.

اساس و ستون های خوبان

اساس و ستون های خوبان

وَدَعَائِمِ الْأَخْيَارِ

و (سلام بر شما) ای اساس و ستون های برگزیدگان.

واژه «دعائم» جمع «دعامه» - به کسر دال - به معنای ستون است که نگاه دار ساختمان است و بنای ساختمان روی آن پایه ساخته می شود. این همانند عمود خیمه است و به لحاظی می توان «دعامه» را به عمود خیمه نسبت داد. بنابراین، ائمه علیهم السلام ستون برای اختیار هستند.

اینک «اخیار» به چه معنا است؟ واژه «اخیار» جمع «خیر» است. اخیار یعنی کسانی که به خیر متّصف هستند. پس «خیر» به چه معناست؟ هر کاری که از نظر معنوی مقرب الی الله باشد، خیر است.

بنابراین، همه امور اعتقادی، عملی، اخلاقی و گفتارها و کردارها که نقطه مقابل شرّ باشد، خیر است و از نظر شارع مقدّس و در شریعت، مقرب الی الله است و انسان با انجام آن عمل خیر محبوبیت عند الله می یابد.

هم چنین به جهت هر سخن یا فعلی که انسان را در جامعه عقلا و در سیره آنان مدح کنند، آن سخن یا فعل خیر خواهد بود.

پس دامنه مفهوم خیر گستردگی و وسعه بسیاری دارد که همه وجودات را در همه ابعاد، اشکال و انواعش در بر می گیرد و در مقابل شرّ است.

ائمه، ستون معرفت و عبادت

ائمه، ستون معرفت و عبادت

به نظر ما در رأس مصادیق «خیر» و اتم آن ها دو چیز است:

۱. معرفت؛

۲. عبادت.

وقتی خداوند متعال می فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي) او شکی نیست که عبادت بدون معرفت نمی شود و یا ارزش ندارد، و از طرفی ائمه می فرمایند: «لولا ما عرف الله» ۲ و «لولا ما عبد الله» ۳ اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی شد، اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی شد» - شما دقت کنید - نتیجه چه می شود؟

۱. این که معرفت خدا، عبادت و اطاعت و بندگی او آن است که ائمه علیهم السلام بر آن بودند و هر معرفتی که از خانه آنان خارج نشده باشد معرفت نیست و هر عبادت و عملی که از آنان نقل نشده باشد اثر و ارزشی ندارد. پس تمام کسانی که در عالم معرفت به جایی رسیدند و در وادی اطاعت و عبادت قدمی برداشتند، از برکات خاندان رسالت بوده، و هر که مورد تأیید آنان واقع شود قبولی او به امضا می رسد.

۲. این که اگر ائمه علیهم السلام و تعلیمات آنان نبود اساساً خلقتی وجود نداشت نه انس و نه جن. پس آنان علت خلقت هستند و سر خلقت در وجود آنان نهفته است.

بنابراین اگر کسی به خیر - با تمام ابعادش یا بعض آن ها - متصف شود ائمه علیهم السلام عمود و ستون وجودی او - از حیث ائصاف آن فرد به خیریت - هستند و آن حیثیت از اهل بیت مستفاد است. پس اگر این خیر در بعدی از وجودش لحاظ شود و در هر مورد و مصداقی از مصادیقش مورد بحث قرار گیرد، مرجع و حکم، اهل بیت خواهند بود و میزان برای خیر و شر هستند که باید معین کنند کدام خیر است و کدام شر.

پس ائمه خیر کسانی هستند که به خیر متصف هستند یعنی اصل خوان وجود خیر و خیریت به وجود ائمه علیهم السلام قائم است. اگر در زندگی در موردی شک کنیم که خیر است یا شر، برای تعیین آن از حیث حدوث و بقا بایستی به آن بزرگواران مراجعه کرد چرا که خیریت اختیار و ائصاف آن ها به این وصف، به وجود اهل بیت علیهم السلام متقوم است. به راستی این چه مقامی است؟ آیا این مقام برای غیر اهل بیت نیز حاصل می شود و می توان برای غیر آنان چنین مقامی را تصور کرد؟

ما با ویژگی خیر نه تنها در زیارت جامعه، ائمه علیهم السلام را خطاب می کنیم بلکه قرآن و احادیث نبوی هم این موضوع را تأیید می کنند. سیره و واقع خارجی اهل بیت علیهم السلام نیز این موضوع را اثبات می نماید.

از این رو، همه کسانی که می خواهند اهل خیر، متصف به خیر و معروف به خیر باشند، بایستی خود را به اهل بیت علیهم السلام مستند کنند و راه ارتباطی گرچه باریک به سوی آنان پیدا نمایند.

خیر در هر مذهب، مکتب و ائمتی که از اهل بیت علیهم السلام منقطع و بریده باشد وجود ندارد. این سخن در واقع خارجی و عملی نیز همین گونه است. البته سخن در این باره بسیار است زولی بنای ما در این اثر بر اختصار است که محتوا بیشتر و عبارات کمتر باشد از این رو گاهی به اشاره بسنده می شود.

آری، اهل بیت علیهم السلام ستون های اختیار هستند. به راستی هر که به خیرات متصف شود، بایستی به آن بزرگواران منتهی گردد. در طول تاریخ هر جایی خیری بوده، به آنان منتهی بوده و هر جایی از آن بزرگواران منقطع باشد، خیری ندارد.

واقعیت این است که خیر به معنای واسعه اش در نزد آنان است و تمام شرها، ظلمت ها، گناه ها و خلاف ها نزد کسانی است که با اهل بیت علیهم السلام ارتباط ندارند. با کمی اندیشه به این واقعیت می توان پی برد.

این گفته هرگز غلو نیست، خداوند متعال طوری ائمه اطهار علیهم السلام را تربیت کرده که آن‌ها جز رضای خدا را نمی‌خواهند و مردم را جز به سوی خدا دعوت نمی‌کنند و وقتی این طور باشند، قهراً خیر در آنان است و وقتی دیگران چنین نباشند، خیری در آن‌ها وجود ندارد. امام صادق علیه السلام در خطاب به یکی از اصحابشان می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهٖ عَلِيَّ مَحَبَّتَهُ فَقَالَ: (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ). ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) وقال عز وجل: (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ).

ثم قال: وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوَّضَ إِلَيَّ عَلِيَّ وَائْتَمَنَهُ، فَسَلَّمْتُمْ وَجْهَ النَّاسِ. فَوَاللَّهِ لِنَحْبِكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَأَنْ تَصْمِتُوا إِذَا صَمْتْنَا. وَنَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافِ أَمْرِنَا؛

به راستی که خداوند متعال پیامبر خود را بر مهر و محبت خویش تربیت کرد و فرمود: «همانا تو دارای خلق و خوی عظیم هستی» آن‌گاه تربیت را به آن حضرت واگذار کرد و فرمود: «آن‌چه را که پیامبر آورده است بپذیرید و از آن‌چه نهی کرده خودداری کنید» و فرمود: «آن‌کس که از رسول خدا پیروی کند همانا از خدای تعالی پیروی کرده است».

سپس فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کار را به علی علیه السلام سپرد و او را امین شمرد، در این میان شما شیعیان پذیرفتید و تسلیم شدید و ولی آن مردم (اهل سنت) انکار کردند.

به خدا سوگند، ما شما را دوست داریم که هر گاه گفتیم بگویید و هر گاه سکوت کردیم، سکوت کنید و ما واسطه میان شما و خدا هستیم و خدای تعالی برای کسی در مخالفت کردن با امر ما خیری قرار نداده است.

در این روایت نیز مطالب بسیاری وجود دارد که فعلاً محلّ شاهد این است که فرمودند: «ما جعل الله لأحد خيراً في خلاف أمرنا؛ خدای تعالی برای مخالف امر ما خیری قرار نداده است». به راستی مگر در مخالفان اهل بیت علیهم السلام خیری وجود دارد؟! مگر از غیر راه آنان به خیری می‌شود رسید؟ حتی اهل سنت روایت کرده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده:

لو أن عبداً عبد الله بين الركن والمقام ألف عام ولم يقل بمحبتنا أهل البيت لأكبه الله على منخره في النار. ۵. ۱. سورة ذاريات (۵۱): آیه ۵۶.

۲. بحار الانوار: ۲۶ / ۱۰۷، حدیث ۱۰.

۳. التوحيد، شيخ صدوق: ۱۵۲، باب ۱۲، حدیث ۹.

۴. الكافي: ۱ / ۲۶۵، حدیث ۱.

۵. ر.ك: تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۶۶، شرف النبي: ۲۶۱، كفاية الطالب: ۳۱۷، شواهد التنزيل: ۱ / ۵۵۳.

معنای سیاست و سیاست گذار

معنای سیاست و سیاست گذار

وَسَاسَةُ الْعِبَادِ؛

و (سلام بر شما) ای سیاست گذاران بندگان.

ائمه علیهم السلام سرپرستان بندگان هستند. واژه «ساسة» جمع «سائس» است. در لسان العرب آمده است:

السوس: الرياسة، يقال: ساسوه سوساً، وإذا رأسوه قيل: سوسوه وأساسوه. وساس الأمر سياسةً: قام به، ورجل ساساً من قوم ساسة وسواس، أنشد ثعلب:

سادة قادة لكل جميع *** ساسة للرجال يوم القتال

وسوسة القوم: جعلوه يسوسهم... وفي الحديث: «كان بنو إسرائيل يسوسهم أنبياءهم» أي تتولّى أمورهم؛

واژه «سوس» به معنای ریاست است. اگر کسی را برای ریاست نصب کنند می گویند: «سوسوه».

و معنای شعری که ابوالعباس ثعلب روایت کرده، اگر جنگی روی دهد نقشه جنگ و چگونگی آن به عهده آنان است که رهبری مردم را بر عهده دارند و به پیروزی می رسند و در معنای دیگر، اگر اداره امور، سیاست خانه ای، شهری و کشوری به کسی واگذار شود، مالک آن خانه، شهر و کشور می شود... و در حدیث آمده است:

کان بنو اسرائیل یسوسهم أنبیاءهم؛

انبیاء بنی اسرائیل رهبری مردم را بر عهده داشتند.

این حدیث خیلی به کار می آید که در بنی اسرائیل این گونه بوده که ریاست مردم از نظر دنیایی هم به دست پیامبران الهی بوده است؛ یعنی آنان متولی امور مردم بوده اند. به واقع، سیاست در لغت یعنی: القیام علی الشیء بما یصلحه.

در کتاب های اخلاقی کهن، اخلاقیون قدیم می نوشتند: سیاسه المنزل و سیاسه المدن.

در کتاب های اخلاقی بیان شده که بزرگ خانواده از نظر اخلاقی در داخل خانه بایستی با افراد خانواده چگونه رفتار کند، گفته اند: به گونه ای باید رفتار نماید که عمل او آنان را راهنمایی کند و با روش عملی آن ها را به صلاحشان هدایت کند و برساند.

به سخن دیگر اگر فردی سیاست محله یا شهری را به عهده گرفت، باید به گونه ای برنامه ریزی کند و امور آن منطقه را اداره نماید که آنان را در صلاح مادی و معنوی قرار دهد و به سعادت و نیک بختی برسند که آنان را «بما یصلحهم» برساند.

بنابراین، شأن ائمه علیهم السلام رساندن بندگان به این مرحله است که آنان را به صلاحشان برسانند و این به عهده آنان گذاشته شده است.

به عبارت دیگر از شئون ائمه علیهم السلام متولی بودن امور بندگان به صلاح حال آنان در همه ابعاد مادی و معنوی است.

۱. لسان العرب: ۱۰۸ / ۶.

معنای عباد

معنای عباد

واژه «عباد» جمع «عبد» است. کلمه «عبد» نیز دو گونه جمع بسته می شود. گاهی عبد مفرد عباد است و گاهی مفرد عبید است. بنابراین، سه نوع عبد داریم:

۱. اگر عبد مفرد عباد باشد، عبد عبودیتی است؛

۲. اگر عبد مفرد عبید باشد، این عبد بردگی است که در فقه در کتاب «الإماء والعبید» مورد بحث قرار دارد.

البته عند الاطلاق چنین است؛ ولی کلیت ندارد؛ چون همین عبد مفرد عبید نیز در قرآن مجید به معنای عبد مفرد عباد آمده است. آن جا که می فرماید:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾ ۱

و مردان و زنان بی همسر خود را و هم چنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را همسر دهید.

واژه «عباد» در این جا به معنای عبید آمده است؛

۳. عبد طاعتی است؛ یعنی نه عبد عبادتی است که مخصوص خداوند متعال است و نه عبد بردگی است که خرید و فروش می کنند؛ بلکه عبد طاعتی است. شاهد، روایتی از امام رضا علیه السلام است. در آیه مبارکه ای از قرآن مجید آمده است:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ ۲

یا این که مردم به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته حسد می برند، در حالی که ما به خاندان ابراهیم کتاب

و حکمت دادیم و به آنان زمام داری بزرگ ارزانی داشتیم.

امام رضا علیه السلام در ذیل این آیه می فرماید:

الناس عبید لنا فی الطاعة ۳؛

مردم در طاعت، بندگان ما هستند.

این همان نوع سوم عبد است که به معنای عبد طاعتی است یعنی مردمی که در ظاهر آزاد هستند و هرگز ائمه را عبادت نمی کنند، «عبد» آنان هستند. این عبودیت به معنای طاعت و فرمان برداری و تأثیرپذیری است. این آیه از ادله محکم ولایت تکوینی و تشریحی ائمه علیهم السلام به خصوص ولایت تکوینی است. دو نکته جالب توجه نیز در این بحث مطرح است.

یکم. در کتاب بصائر الدرجات روایات بسیاری نقل شده که خود حضرات معصومان علیهم السلام در تفسیر آیه مزبور فرموده اند:

نحن المحسودون ۴؛

ما همان مورد حسد قرار گرفتگانیم.

نکته دوم. ملک عظیم است. اگر امام علیه السلام مَلِک باشد، پس من، رعیت او هستم. اگر او مالک باشد، پس من، عبد مملوک او هستم.

آن گاه حضرت در ذیل آیه می فرماید:

وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) قال: الطاعة المفروضة ۵؛

ملک عظیم همان طاعت مفروض است.

از روایاتی که در ذیل آیه آمده اند، به آسانی ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام به اثبات رسد و ولایت تشریحی به طریق اولی.

این «ملک عظیم» همان است که در آیات از آن به «ولایت» تعبیر شده، مثل آیه مبارکه ای که می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) ۶؛

ولی و سرپرست شما فقط خدا، رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند، همان هایی که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می پردازند.

و همان است که از ائمه به «اولی الامر» تعبیر شده، مثل آیه مبارکه ای که می فرماید:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ۷؛

از خدا اطاعت کنید و از پیامبر خدا و صاحبان امر اطاعت کنید.

در این آیه منظور از «اطاعت» همان «الطاعة المفروضة» است.

روشن شد که رابطه دیگری بین ما و ائمه علیهم السلام وجود دارد که همان رابطه اطاعت است.

دفع توهم: در جامعه شیعیان مرسوم است که اسامی افرادی را عبدالحسین، عبدالزهراء و... می گذارند. این عبد، چه نوع عبدی است؟ وهابی ها توهمی دارند که شیعیان با این نام گذاری ائمه خودشان را عبادت می کنند. بنده با یکی از دوستان به نام عبدالحسین عازم سفر حج بودم که در فرودگاه شهر جدّه افسر مأمور گذرنامه روی مسلک خود اعتراض کرد. صاحب گذرنامه شخص فاضل و ایرانی بود ولی نمی توانست پاسخ دهد من در کنارش بودم.

من در پاسخ او گفتم: اگر تو اهل فضلی باید بدانی که این عبد، مفرد عبید به معنای بردگان است نه مفرد عباد. آن گاه آیه (وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ) ۸ را خواندم.

البته همان گونه که بیان شد، واقع قضیه بیش از این است. عبد طاعتی با عبد رقیت و بردگی جمع شدنی است و معنای عبدالحسین یعنی عبد طاعتی است که در برابر امام حسین علیه السلام رقیت و بندگی هم دارد. البته ما ائمه علیهم السلام را عبادت نمی کنیم؛

ولی نوکرشان هستیم و سعی می‌کنیم که مطیعشان باشیم.

بنابراین انسان، عبد است؛ اما عبدِ رقیّت و بندگی که طرف مقابل مالک اوست و او را خریده است و گاهی عبدِ عبودیتی است که او را عبادت می‌کند و این اختصاص به خداوند متعال دارد.

در مقدمه این نوشتار گذشت که بحث ما بین غلو و تقصیر است؛ نه از این بگذریم و نه از آن کم بگذاریم. این حدّ را خود ائمه علیهم السلام تعیین کرده‌اند و ما هم آن را از روایات به دست آورده بیان کردیم.

اگر بگوییم: ما ائمه علیهم السلام را عبادت می‌کنیم؛ این غلو است - نعوذ بالله - ولی ما عبدِ ائمه هستیم. آری، رِقّ و مملو کشان هستیم. آنان به اذن خداوند متعال مالک ما هستند و این همان معنای «الطاعة المفروضة» است.

از این رو وقتی می‌خواهیم به حضور آنان شرف یاب شویم، از آنان اذن دخول می‌خواهیم و می‌گوییم:

عبدك وابن عبدك وابن أمتك المقرّ بالرقّ والتارك للخلاف عليك؛ ۹

بنده تو و فرزند بنده تو و فرزند کنیز تو که به بندگی اقرار دارد و خلاف راه شما را ترک گفته است.

قسم دیگر از عبد که بیان کردیم این است که ما عبدِ طاعتی ائمه علیهم السلام هستیم. می‌گویند: فلانی عبد فلانی است. هر چه بگوید از فرمانش اطاعت می‌کند، نه او را خریده تا عبد رقیّتی و بردگی او باشد و نه او را عبادت می‌کند که بنده عبادت‌گر او باشد؛ بلکه صد در صد از فرمان او اطاعت می‌کند.

بنابراین معنای «مفروض الطاعة» بودنِ ائمه علیهم السلام همین است و این اطاعت بر ما واجب است. ولایت تکوینی نیز از همین معنا سرچشمه می‌گیرد که ائمه مالک هستند و ما بنده و رِقّ آنان هستیم و ولایت تشریحی به طریق اولی اثبات پذیر است. این مطلب به شرح و توضیح بیشتری نیاز دارد که چگونه ما برای ائمه ولایت تکوینی و تشریحی را معتقدیم، و در جای خود شرح داده خواهد شد. ان شاء الله.

چنان که گذشت ما در برابر ائمه علیهم السلام عبد به معنای عبادت‌گر نیستیم؛ چرا که خود آن بزرگواران می‌فرمایند:

إنا عبید مریبون؛ ۱۰...

ما بندگان پرورش یافته ایم...

و می‌فرمایند:

لا تجعلونا أرباباً؛ ۱۱...

ما را پروردگار قرار ندهید...

آری، ما مطیع ائمه علیهم السلام هستیم و آن‌ها بر ما تکویناً و تشریحاً ولایت دارند و بالاتر از این - که خدا باشند - کفر است و غلو. کوتاه سخن این که ائمه علیهم السلام سیاست‌گذاران بندگان هستند؛ یعنی آنان سرپرستان مردم هستند و برای صلاح افراد و جامعه و سعادت‌مندی آنان از نظر مادی و معنوی منصوب گردیده‌اند.

اگر معنای سیاست این گونه باشد، پس سیاست‌گذاری و تولی امور همه بندگان به دست ائمه علیهم السلام واگذار شده است.

از طرفی، واژه «العباد» عموم و اطلاق دارد؛ یعنی هم آفریدگان بشری و هم فرشتگان را فرا می‌گیرد؛ فرشتگانی که (عبادٌ مُکرمُونَ) و بندگان خداوند متعال هستند. امورشان نیز به ائمه علیهم السلام واگذار شده است.

مگر این که گفته شود واژه «عباد» از ملائکه انصراف دارد. البته در این مورد باید بیشتر اندیشید که می‌توان چنین سخنی گفت یا نه و یا گفته شود اصل انعقاد اطلاق کلمه «العباد» به طوری که شامل غیر انسان شود معلوم نیست؟

در این صورت، بایستی ولایت تکوینی را درباره فرشتگان از ادله دیگر اثبات کرد؛ ولی پیش‌تر بیان شد که فرشتگان در پیش از این عالم و در این عالم با ائمه مرتبط بوده‌اند، حتی در عالم آینده نیز ارتباط خواهند داشت. در این زمینه روایاتی را از منابع عامه

نیز داریم که:

فَسَبِّحْنَا وَسَبِّحْ شِيعَتَنَا فَسَبِّحْ الْمَلَائِكَةَ لِتَسْبِيحِنَا وَقَدِّسْنَا فَقَدِّسْ شِيعَتَنَا فَقَدِّسْ الْمَلَائِكَةَ لِتَقْدِيسِنَا ۱۲
 ما خدا را تسبیح نمودیم و شیعیان ما خداوند را تسبیح نمودند، پس فرشتگان به تسبیح ما او را تسبیح نمودند و ما خدا را مقدّس شمردیم، شیعیان ما، خدا را تقدیس کردند و فرشتگان نیز خدا را همانند ما تقدیس نمودند.
 بنابراین، صلاح فرشتگان و سیاست امور آنان نیز به دست ائمه علیهم السلام خواهد بود که از این طریق به عبادت خدا مشغول هستند.

۱. سوره نور (۲۴): آیه ۳۲.
۲. سوره نساء (۴): آیه ۵۴.
۳. الکافی: ۱ / ۱۸۷، حدیث ۱۰.
۴. همان: ۱ / ۲۰۶، حدیث ۲ و از کتب عامّه ر.ک: جواهر العقدين: ۲ / ۹۶، مناقب علی بن المغازلی: ۲۶۷، شواهد التنزیل: ۱ / ۱۸۴.
۵. همان: ۱ / ۱۸۶، حدیث ۴.
۶. سوره مائده (۵): آیه ۵۵.
۷. سوره نساء (۴): آیه ۵۹.
۸. سوره نور (۲۴): آیه ۳۲.
۹. بحار الانوار: ۹۸ / ۱۹۹.
۱۰. بحار الانوار: ۲۵ / ۲۷۰، باب ۱۵، به نقل از الخصال: ۲ / ۶۱۴.
۱۱. مستدرک سفینه البحار: ۷ / ۵۲.
۱۲. بحار الانوار: ۲۶ / ۳۴۴، حدیث ۱۶.

تجلی سیاست ائمه در زمان امام عصر

تجلی سیاست ائمه در زمان امام عصر

البته دشمنان نگذاشتند سرپرستی ائمه علیهم السلام در عمل به ظهور برسد و تحقق پیدا کند و مدیریت آنان بر عالم معلوم شود. آنان ائمه ما را خانه نشین کردند و ناهلان عهده دار امور امت شدند.

اما این معنا در زمان حکومت حضرت ولّی عصر ارواحنا فداه به اثبات خواهد رسید. در این باره روایات شیعی و سنی تصریح دارند. این حدیث از رسول الله صلی الله علیه وآله به تواتر رسیده که می فرمایند:

يَمْلَأُ اللَّهُ بِه الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا ۱

خداوند به وسیله او زمین را از عدل و داد لبریز می کند پس از آن که از ظلم و جور لبریز شده باشد.

آن گاه که در واژه «عدل» و «قسط» در لغت عرب دقت شود، معلوم خواهد شد آن حضرت چه سیره ای خواهند داشت.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در این حدیث فرمودند: «الأرض ۲» یعنی آن چه امام زمان علیه السلام انجام می دهد، به بشر اختصاص ندارد بلکه کل وجود را عدل و قسط خواهد گرفت.

آری، دشمنان اهل بیت علیهم السلام زمین را از ظلم و جور پر کرده اند، کار به جایی رسیده که (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) ۲ و وقتی حضرت مهدی علیه السلام تشریف بیاورند - ان شاء الله - بساط فساد برچیده خواهد شد و از ظلم و

جور خبری نخواهد ماند. در روایات به گوشه ای از سیاست های آن حضرت اشاره شده است. ۳

۱. الکافی: ۱ / ۳۳۸، حدیث ۷، کمال الدین: ۱ / ۲۵۶.
۲. سوره روم (۳۰): آیه ۴۱.
۳. ر.ک: بحار الانوار: ۵۲ / ۳۰۹، باب سیره و أخلاقه....

سیاست در علم و تربیت

سیاست در علم و تربیت

امام سجاد علیه السلام در رساله الحقوق می فرماید:

وَحَقُّ سَائِسِكَ بِالْعِلْمِ التَّعْظِيمِ لَهُ وَالتَّوْقِيرِ لِمَجْلِسِهِ، وَحَسَنُ الْإِسْتِمَاعِ إِلَيْهِ وَالْإِقْبَالَ عَلَيْهِ؛^۱

حق کسی که سیاست تعلیمی، تربیتی و معرفتی تو به دست اوست این است که او را بزرگ بشماری، به جلسه او احترام کنی، به سخنان او خوب گوش فرا دهی و به او رو آوری.

حضرتش در مقام بیان حق معلّم و وظیفه متعلّم در برابر او نفرمود: حقّ کسی که تو را تعلیم کرده؛ بلکه فرمود: حق کسی که سیاست تعلیمی، تربیتی و معرفتی تو به دست اوست. امام علیه السلام در عبارت دیگری می فرماید:

وَأَمَّا حَقُّ سَائِسِكَ بِالْمَلِكِ فَأَنْ تَطِيعَهُ وَلَا تَعْصِيَهُ؛^۲

حقّ کسی که مَلِکِ توست و سیاست امور تو به دست اوست، این است که از او اطاعت کنی و از فرمان او سرپیچی ننمایی.

این اطاعت، اطاعت مطلقه است، مگر این که معصوم نباشد و امر و نهی خلاف شرع باشد. البتّه در آن جا مُقَيَّد داریم و گرنه این اطلاق محکمی است که بنده باید در جمیع اُمور از مولایش و از کسی که سیاست او را به جهت اصلاح به دست گرفته - کسی خود از اهل صلاح است - اطاعت کند.

بنابراین، ائمه معصومین علیهم السلام متولّی امور و اختیاردار بندگان هستند تا آنان را به صلاح، کمال و سعادت برسانند و این عبادت به جمیع اقسامش - مگر آن عبادتی که اختصاص به باری تعالی دارد - در جمیع امور به دست ائمه علیهم السلام است و همین ولایت تکوینی است.

۱. همان: ۷۱ / ۱۳.

۲. همان: ۷۱ / ۵.

پایه های استوار شهرها

پایه های استوار شهرها

وَأَرْكَانَ الْبِلَادِ؛

و (سلام بر شما) ای پایه های استوار آبادی ها.

ائمه علیهم السلام تکیه گاه و پایه های استوار آبادی ها هستند. واژه «ارکان» جمع «رکن» است. در القاموس المحيط آمده است:

الرَّكْنَ بِالضَّمِّ: الْجَانِبُ الْأَقْوَى... وَالْأَمْرُ الْعَظِيمُ وَمَا يَقْوَى بِهِ مِنْ مَلِكٍ وَجَنْدٍ وَغَيْرِهِ؛^۱

وقتی بقاء و دوام چیزی به چیزی بستگی داشته باشد، به آن می گویند: «رکن». برای مثال، پایه های ساختمان، ارکان آن ساختمان اند و نیروهای حاکم، ارکان آن حاکم و حکومتش هستند؛ اگر سرپیچی کنند حکومت متزلزل می شود، هم چنان که اگر پایه و ستون های ساختمان ضعیف باشند آن ساختمان ماندنی نخواهد بود. قرآن مجید می فرماید:

(قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ)؛^۲

(حضرت لوط) گفت: ای کاش! در برابر شما قدرتی داشتم، یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود.

انسان در زندگی یا خود باید در کارها و پیش آمدها نیرو و توانی ذاتی داشته باشد، یا از قدرت دیگری استفاده کند و مقتدری را تکیه گاه و پشتوانه خود قرار دهد.

به نظر می رسد واژه «بلاد» جمع «بلد» به معنای منطقه آباد است، اگر بگوییم که در زبان عرب به منطقه ای که آباد نباشد، «بلد» نمی گویند، نظیر آن چه در قرآن کریم آمده است که می فرماید:

(بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ) ۳

شهری پاک و پاکیزه و پروردگاری بخشنده و آمرزنده.

از این رو، ائمه علیهم السلام تکیه گاه و پناه گاه معتمد بلاد هستند، و ایشان وسیله بقاء و آبادانی زمین هستند. در این جا نکته لطیف قرآنی را که با موضوع تناسب دارد یادآور می شویم که هر گاه مکانی یا اهل مکانی مدح شده اند، در قرآن کلمه «مدینه» آمده و هر گاه مذمت شده اند، تعبیر به «قریه» آمده است گرچه شهر بزرگی بوده باشد. پس آبادانی، خوبی و عظمت هر جایی بستگی به اهل آن جا و کردارشان دارد.

ولی در مجمع البحرین آمده است: يطلق البلدة والبلاد على كل موضع من الأرض، عامراً كان أو خلاءً. ۴ بنابراین «بلاد» کنایه از همه عالم هستی خواهد بود.

اکنون این پرسش ها مطرح اند: آیا منظور از ارکان بودن ائمه علیهم السلام نسبت به بلاد، خود بلاد است یا اهل آن؟

آیا در این جا مضاف حذف شده و در واقع ائمه پناه گاه اهل بلاد و ساکنان آن ها هستند یا نه، پناه گاه و تکیه گاه خود بلاد هستند؟

آیا پناه گاه بودن، تکیه گاه بودن رکن بودن در اصل وجود است یا در ادامه وجود؟ اعم از این که منظور خود بلاد باشد یا اهل آن؟

اگر منظور اصل وجود باشد چه از نظر حدوثی و چه از نظر بقایی، آیا وجود مادی است یا اعم از وجود مادی و معنوی است؟

به نظر می رسد، با توجه به ظاهر لفظ و اصالت عدم تقدیر در کلام، منظور خود بلاد هستند. بنابراین ائمه علیهم السلام نسبت به خود بلاد رکن هستند و این منافات ندارد که نسبت به اهالی نیز رکن باشند. به فرض این که فعلاً کسی در آن بلد زندگی نمی کند، منظور وجود مادی می شود. در نتیجه اصل قیام عالم و جهان هستی و ادامه آن به وجود امام علیه السلام بستگی دارد.

به سخن دیگر، وجود بلاد متقوم به وجود ائمه و آنان برای حدوث بلاد، بقاء و ادامه وجود آن ها رکن هستند از این رو روشن می شود که ائمه علیهم السلام «اوتاد الأرض» هستند.

ائمه علیهم السلام در برخی از روایات به «وتد» و «اوتاد الجبال» تشبیه شده اند. نقش کوه ها در روی زمین - به تعبیر ما - نقش میخ یا طنابی برای دوام چیزی است، خداوند متعال می فرماید:

(أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا * وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا) ۵

آیا ما زمین را مهد و کوه ها را میخ زمین قرار ندادیم.

در روایتی آمده است: اگر این کوه ها نباشند، امواج دریاها همه خشکی ها را فرا می گیرد و در زمین جای خشکی نمی ماند. در روایتی می خوانیم:

لو أن الإمام رفع من الأرض ساعة لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله ۶

اگر امام علیه السلام ساعتی از زمین برداشته شود، زمین ساکنان خود را فرو می گیرد آن سان که دریا ساکنان خود را فرو می گیرد. در این صورت خود زمین نابود می شود و در نتیجه این بلاد و ساکنان نیز نابود می گردند. از این رو، وجود امام علیه السلام به کوه

ها تشبیه شده است.

نقش بیشتر کوه‌ها را باید از اهل فن و کارشناسان پرسید که اگر نباشند، زمین و قسمت‌های خشکی کره زمین بر اثر جزر و مد دریاها نابود خواهد شد. حکم امام علیه السلام نیز این گونه است که وجود حضرتش حافظ و نگهبان زمین و بلاد است؛ از این رو زمین و بلاد برای وجود و ادامه وجود به امام نیاز دارد.

عجیب است که عده‌ای از بزرگان علمای اهل سنت و شارحان حدیث نبوی بر اساس احادیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریح می‌کنند و می‌گویند:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْضَ مِنْ أَجْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَعَلَ دَوَامَهَا بِدَوَامِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَعُتْرَتِهِ؛

زمین برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آفریده شده است و دوام و پایداری آن به دوام و پایداری خاندان و عترت پیامبر قرار داده شده است.

آنان می‌گویند: ادامه وجود این زمین به وجود اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

ما می‌گوییم: حدوث این زمین نیز به اهل بیت علیهم السلام است؛ همانند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بی آن که از این ناحیه فرقی داشته باشند.

به عبارت دیگر، ائمه علیهم السلام علت غایی خلقت و آفرینش عالم و جهان هستی هستند و با وجود این، همان بزرگواران علت مبقیه جهان هستی نیز هستند و اساساً این عالم برای ایشان به وجود آمده و برای ایشان ادامه می‌یابد.

از این رو بحث می‌شود که ما فقط دوازده امام داریم، دوران یازده امام گذشته و حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف روزی از روزها ظهور خواهد کرد و روزی از روزها از این عالم خواهد رفت. پس جهان هستی بعد از آن حضرت چه خواهد شد؟ در این زمینه، روایاتی نقل شده و علما نیز گفت و گو کرده‌اند.

بنابراین به گونه‌ای، ارتباطی بین این عالم و امام علیه السلام وجود دارد که گفتیم اگر به ظاهر واژه مزبور بسنده کنیم، خود این عالم، زمین و بلاد به گونه‌ای با امام علیه السلام ارتباط دارد و زمین که از نظر حدوثی به وجود امام علیه السلام مرتبط است، از نظر بقا و ماندگاری نیز به وجود امام متقوم است.

در صورتی که اگر از ظاهر کلمه دست برداریم و بگوییم: منظور از ارکان بلاد، اهل و ساکنان آن هاست؛ یعنی امام علیه السلام تکیه گاه آن‌ها هستند و وجودشان به ائمه مستند است؛ باز هم صحیح است و در این صورت، این پرسش مطرح است که آیا منظور اصل وجود است، یا استمرار آن؟ و آیا منظور وجود مادی است یا معنوی؟

در پاسخ می‌گوییم: منظور مطلق وجود است؛ چه اصل وجود که حدوث باشد و چه استمرار آن که بقا باشد؛ چه وجود مادی اهالی زمین باشد و چه وجود معنوی آن‌ها، همه این‌ها به وجود ائمه علیهم السلام قائم است و همان بزرگواران ارکان اهالی این زمین هستند.

به تعبیر دیگر، اصل وجود به برکت اهل بیت علیهم السلام است؛ یعنی آنان واسطه فیض وجود هستند و به برکت آنان خداوند متعال به اهالی این عالم وجود عطا کرده است. استمرار وجود نیز به واسطه آن بزرگواران است؛ چرا که هر موجود زنده‌ای هر لحظه به فیض نیاز دارد.

برای مثال، لامپی که هم اکنون روشن است رابطه‌ای با کارخانه تولید برق دارد و این ارتباط ضروری است و باید ادامه داشته باشد؛ در صورتی که لحظه‌ای این ارتباط قطع شود، لامپ روشنایی نخواهد داشت.

روی این اصل ساکنان این جهان در اصل وجود خود به فیض الهی نیاز دارند که به توسط معصوم علیه السلام به آنان می‌رسد و در استمرار نیز باید در همه لحظه‌ها این فیض باشد؛ از این رو در دعا می‌خوانیم:

اللهم لا تكلني إلى نفسي طرفه عين أبداً ۸۷

خدایا! مرا به اندازه یک چشم به هم زدن هرگز به خودم وامگذار.

چرا که اگر انسان یک لحظه و کمتر از آن و به مقدار حرکت پلک چشم به خود واگذار شود و ارتباطش قطع شود، نابود می شود. در روایتی آمده است که فردی از امام صادق علیه السلام نزد خلیفه عباسی لعنه الله علیه سعایت کرده و علیه آن حضرت گزارش داد. خلیفه آن حضرت را فرا خواند.

امام صادق علیه السلام فرمود: چنین چیزی نبوده و دروغ است.

قرار شد آن فرد در حضور خلیفه سوگند یاد کند.

حضرت فرمود: آن گونه که من می گویم سوگند یاد کن و بگو:

برئت من حول الله وقوته ولجأت إلى حولى وقوتى؛

من از حول و قوه خدا دور و جدا شدم و به حول و قوه خودم پناه بردم و اعتماد دارم که جعفر بن محمد چنین و چنان کرد. اگر آن چه به او نسبت می دهم نباشد من دروغ گو هستم.

تا این را گفت، همان لحظه حول و قوه الهی قطع شد و به حول و قوه خودش موکول شد و همان جا مُرد و جنازه او را بیرون بردند.

منصور خلیفه عباسی از امام صادق علیه السلام عذرخواهی کرد و معلوم شد که حق با آن حضرت بوده است. ۹

پس روشن شد که ما هر لحظه به فیض الهی نیازمندیم و ائمه علیهم السلام بین ما و خداوند متعال واسطه فیض هستند.

۱. قاموس المحيط: ۴ / ۲۲۹.

۲. سوره هود (۱۱): آیه ۸۰.

۳. سوره سبأ (۳۴): آیه ۱۵.

۴. مجمع البحرين: ۱ / ۲۳۸.

۵. سوره نبا (۷۸): آیه ۶ و ۷.

۶. الکافی: ۱ / ۱۷۹، باب أن الأرض لا تخلو من حجّة.

۷. منابع المودّة: ۱ / ۷۲، حدیث ۲.

۸. مصباح المتهجد: ۲۱۰.

۹. الکافی: ۶ / ۴۴۶، حدیث ۳.

امان زمینیان

امان زمینیان

از طریق عامه نقل شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض؛

ستارگان موجب ایمنی آسمانیان و خاندان من موجب ایمنی زمینیان هستند. هر گاه اهل بیت و خاندان من از زمین رخت ببندند، زمین نابود خواهد شد.

این روایت را بزرگان از پیشوایان اهل سنت همانند احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری نقل کرده اند و در ذیل آن مطالبی بیان کرده اند. ۱

به راستی این چه ارتباطی بین وجود اهل بیت علیهم السلام و وجود اهل زمین است که با رفتن آنان اهل زمین نابود می شوند.

جالب این که «اهل الأرض» عام است و شامل مسلمانان و غیر مسلمانان می شود. آیا حیوانات و غیر بشر از جنیان را نیز در بر می گیرد؟ در این باره در ادامه این بحث سخن خواهیم گفت.

در حدیث دیگری آمده است که حضرتش فرمود:

النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي؛^۲

ستارگان موجب ایمنی ساکنان آسمان و اهل بیت من موجب ایمنی اُمت من هستند.

در حدیث دیگر این گونه آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

النجوم أمان لأهل السماء، فإذا طمست النجوم أتى أهل السماء ما يوعدون، وأنا أمان لأصحابي فإذا قبضت أتى أصحابي ما يوعدون وأهل بيتي أمان لأمتي فإذا ذهب أهل بيتي أتى أمتي ما يوعدون؛^۳

ستارگان موجب ایمنی آسمانیان هستند. هر گاه ستارگان نابود شوند، آن چه به آنان وعده داده شده، فرا خواهد رسید و من موجب ایمنی اصحابم هستم، مادامی که در بین آنان هستم. آن گاه که از بین آنان رحلت کنم، وعده ای که به آنان داده شده فرا خواهد رسید و اهل بیت من موجب ایمنی اُمتم هستند. هر گاه از بین آنان بروند وعده ای که به آنان داده شد فرا خواهد رسید. از این رو اصل زنده بودن ساکنان کره زمین از نظر معنوی و مادی و از جهت حدوثی و بقایی به برکت اهل بیت علیهم السلام است.

۱. ر.ك المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۴۹، نظم درر السمطين: ۲۳۴، الجامع الصغیر: ۲ / ۶۸۰، كنز العمال: ۱۲ / ۹۶.

۲. الامالی، شیخ طوسی: ۲۵۹، حدیث ۴۷۰، الجامع الصغیر: ۲ / ۶۸۰، حدیث ۹۳۱۳.

۳. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۴۵۷.

آثار معنوی وجود اهل بیت

آثار معنوی وجود اهل بیت

بدیهی است که وجود اهل بیت علیهم السلام آثار بسیاری در اهل این عالم دارد. مهم ترین آثار معنوی وجود ائمه در اهل این عالم سه مورد است:

۱. هدایت گری: ائمه هادی و هدایت گر مردم هستند.

۲. ترکیه اخلاق: همه معارف از اهل بیت علیهم السلام است. هر چه در این زمینه بخواهیم باید به سراغ آن بزرگواران برویم. به طور قطع هر که به جای دیگر برود، جایی که از اهل بیت بریده و منقطع باشد، به ضلالت و گم راهی رفته است.

۳. علم و دانش: ائمه علیهم السلام معلّم و آموزگار خلائق هستند.

بنابر آن چه بیان شد، ائمه علیهم السلام هدایت گر، ترکیه کننده و معلّم خلائق هستند و این ها آثار معنوی وجود آن بزرگواران برای اهل بلاد است، و ارکان بلاد همان هدایت گران، ترکیه کنندگان و معلّمان بلاد هستند.

آثار دیگر

آثار دیگر

البته وجود ائمه علیهم السلام آثار دیگری نیز دارد. برای نمونه یکی از آثار وجودی آنان برداشتن عذاب از مردم است. یعنی عذاب های آن چنانی که بر اُمت های پیشین نازل می شد، به برکت وجود ائمه علیهم السلام اکنون بر این اُمت نازل نمی شود. آیه مبارکه قرآن می فرماید:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) ۱

(ای پیامبر!) تا تو در میان آنان هستی، خداوند آن‌ها را مجازات نخواهد کرد و (نیز) تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند. در ذیل این آیه - گرچه خطاب (وَأَنْتَ فِيهِمْ) به پیامبر اکرم است - آمده که امیر مؤمنان علی و ائمه اطهار علیهم السلام نیز در این خطاب داخل هستند و به برکت وجود آنان این اُمت از عذاب‌های کذایی اُمت‌های پیشین مصون و محفوظ هستند. از برکات دیگر وجود ائمه علیهم السلام و امامت آنان بر این اُمت مصونیت و حفظ آنان از اختلاف است. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه معروف خود می‌فرماید:

وإمامتنا أماناً للفرقة ۲

امامت ما موجب ایمنی از تفرقه و پراکندگی است.

البته در این باره نیز احادیثی وارد شده است. در حدیثی آمده که پیامبر خدا فرمود:

النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق وأهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف، فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس ۳
ستارگان امان برای ساکنان زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت و خاندان من موجب ایمنی اُمت من از اختلافند. پس هر گاه تیره‌ای از عرب با آنان از در مخالفت وارد شوند، گرفتار اختلاف شده و از حزب ابلیس خواهند شد. این حدیث را حاکم نیشابوری نقل کرده است. بنابراین آثار و برکات وجود ائمه علیهم السلام برای اهالی این عالم هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی است.

۱. سوره انفال (۸): آیه ۳۳.

۲. دلائل الامامة: ۱۱۳، الاحتجاج: ۱ / ۱۳۴، بحار الانوار: ۲۹ / ۲۲۳۰.

۳. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۴۹.

توصیه‌هایی برای رسیدن به مرحله کمال

جدّ ما مرجع عالی قدر، آیت الله سید محمد هادی میلانی رحمه الله در نامه‌ای توصیه‌هایی را برای رسیدن به مرحله کمال به این جانب نگاشته بودند که انسان چگونه باشد تا بتواند در معارف، عقاید، فقه، اصول و مباحث اسلامی پیشرفت کند. ایشان در آن نامه نوشته‌اند: آثار وجودی ائمه بر موجودات دیگر

با توجه به معنای لغوی «أهل الأرض»، این پرسش مطرح است که آیا آن چه درباره ایشان گفتیم در سایر موجودات ساکن کره زمین از حیوانات و جئیان نیز صادق و آثار مذکور شامل است؟ آری! وجود و بقای حیوانات و جئیان چون انسان‌ها به وجود امام علیه السلام متقوم است.

البته درباره حیوانات روایاتی نقل شده که با ائمه علیهم السلام ارتباط داشته‌اند و مشکلات خود را به خدمت امام زمانشان می‌رسانده‌اند و مطرح می‌کرده‌اند. ائمه نیز به زبان آنان آشنا بوده‌اند. در این زمینه داستان معروفی است که امام رضا علیه السلام ضامن آن آهو شد و این واقعیتی است که نظیرهای بسیاری دارد که ائمه علیهم السلام پناه گاه حیوانات نیز بوده‌اند. بنابراین لطف بی‌پایانشان شامل حیوانات نیز می‌شود.

بنابراین اطلاق، جئیان نیز از مصادیق «أهل الأرض» هستند. گروهی از آنان مؤمن هستند و اینان با اهل بیت علیهم السلام ارتباط دارند و گروه دیگری غیر مؤمن‌اند که حیات و وجودشان به برکت وجود اهل بیت است.

در این زمینه قضیه جالبی در زمان مرجعیت جدّ ما در شهر مشهد رخ داده. پیرمردی بود که جن احضار می‌کرد. من او را دیده بودم. وقتی خانه فردی توسط جئیان سنگ باران شد، صاحب خانه به آن پیرمرد مراجعه کرد و عرض حال نمود.

پیرمرد با آنان مطرح کرد و سبب را جویا شد، پاسخ دادند که اهالی این خانه یکی از افراد ما را زده‌اند و پایش را شکسته‌اند و ما

انتقام خواهیم گرفت.

صاحب خانه اقرار کرد که گربه ای را زده اند و پایش آسیب دیده و گفت: ما حاضریم هر چه بخواهند دیه بدهیم. آنان پاسخ داده بودند: ما مقلد آقای میلانی هستیم، به او مراجعه کنند و هر چه دیه گفتند بپردازند و ما از این ها دست برمی داریم. آری، در صورتی که منظور اهل بلاد اعم از بشر، حیوان، جن باشد، پس وجود و بقا همه آنان مرتبط و متقوم به وجود ائمه علیهم السلام خواهد بود. چرا که «ارکان البلاد» هستند.

از جمله شواهد بر عمومیت، روایاتی است که در ذیل آیه مبارکه (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) ۱ وارد شده، که فرموده اند:

هی ولایه امیرالمؤمنین علیه السلام ۲:

منظور از امانت، ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام است.

ابن شهر آشوب خبری را از محمد بن حنفیه روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

عرض الله أمانتی علی السماوات السبع بالثواب والعقاب، فقلن: ربنا لا تحملنا بالثواب والعقاب، لكننا نحملها بلا ثواب ولا عقاب، وإن الله عرض أمانتی وولایتی علی الطيور فأول من آمن بها البراءة البيض والقنابر وأول من جحدها البوم والعنقا فلعنهما الله تعالی من بین الطيور، فأمرنا البوم فلا- تقدر أن تظهر بالنهار لبغض الطير لها وأما العنقا فغابت فی البحار لا ترى. وإن الله عرض أمانتی علی الأرضین فكل بقعه أمنت بولایتی جعلها طیبه زکیه وجعل نباتها وثمرها حلواً عذبا وجعل ماءها زلالاً، وكل بقعه جحدت إمامتی وأنكرت ولایتی جعلها سبخاً وجعل نباتها مرّاً علقماً وجعل ثمرها العوسج والحنظل وجعل ماءها ملحاً أجاباً.

ثم قال: (وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ) یعنی أمتك يا محمد! ولایه امیر المؤمنین وإمامته بما فیها من الثواب والعقاب (إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا) لنفسه (جَهُولًا) لأمر ربّه من لم يؤدها بحقها فهو ظلم غشوم ۳:

خداوند امانت مرا به آسمان های هفت گانه در قبال ثواب و عقاب قرار داد. آسمان های هفت گانه گفتند: پروردگارا! در مقابل ثواب و عقاب امانت را بر ما قرار مده، آن را بدون ثواب و عقاب حمل خواهیم کرد و خواهیم پذیرفت.

همانا خدای تعالی امانت و ولایت مرا بر پرندگان عرضه کرد و نخستین پرنده هایی که ایمان آوردند و تصدیق کردند بازهای سفید و گونه های پرستو بودند و نخستین پرنده هایی که آن را انکار کردند جغد و عنقا بودند. از این رو خدا بر آن دو پرنده لعن فرستاد و آن دو را از رحمت خود دور کرد. اما جغد در روز نمایان نمی شود، چرا که پرندگان او را دشمن می دارند و عنقا نیز در دریاها مخفی شد و دیده نمی شود.

خدای تعالی امانت مرا بر زمین ها نیز عرضه نمود، در پی آن هر زمینی که به ولایت من ایمان آورد و تصدیق کرد خداوند آن را مکانی پاک و پاکیزه قرار داد و گیاهان و میوه های آن قطعه زمین را شیرین و گوارا قرار داد و آبش را زلال و هر زمینی که امامت و ولایت مرا انکار کرد، آن را شوره زار قرار داد و گیاهانش را بسیار تلخ و میوه هایش را خاردار و تلخ قرار داد و آب هایش را نیز شور و تلخ قرار داد.

سپس فرمود: «و این امانت را انسان پذیرفت» یعنی امت تو ای محمد! ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامت آن حضرت را با دو اصل پاداش و عقاب پذیرفت در حالی که انسان بر خویشتن ستمکار و بر فرمان پروردگارش نادان است، آن کس که این امانت را به حقیقت ادا نکند، بسیار ستمکار و مستبد خواهد بود.

۱. سوره احزاب (۳۳): آیه ۷۲.

۲. الکافی: ۱ / ۴۱۳، حدیث ۲، المناقب، خوارزمی: ۱۳۴.

۳. مناقب ابن شهر آشوب: ۲ / ۱۴۱ و ۱۴۲.

درهای ایمان

درهای ایمان

وَأَبْوَابِ الْإِيمَانِ ۱

و (سلام بر شما) ای درهای ایمان.

ائمه علیهم السلام درهای ایمان هستند.

در این جمله «ایمان» به منزله مکانی و ائمه علیهم السلام به منزله «درهای» آن مکان قرار داده شده، و پرواضح است که برای ورود به آن جا و در شمار اهل آن مکان بودن ضروری است که از در وارد شویم.

در این جا نکاتی چند قابل تذکر است:

۱. برای چنین مکانی بایستی در ورودی نصب شود؛

۲. این در نه تنها جزو آن مکان است؛ بلکه یکی از اجزای مهم آن به شمار می آید؛

۳. از نظر شرعی و عرفی ورود به آن مکان از غیر در میسر نیست و در نزد شارع، عقلا و عرف، منهی عنه و کار بدی است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

(وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا) ۱

از در خانه ها وارد شوید.

اصولاً کسی از دیوار بالا می رود که نتواند از در وارد شود، یا به او اجازه ورود ندهند و این، کار دزدهاست.

۴. ورود به هر مکانی از در آن منوط به دو چیز است:

یکم. انسان مقتضی ورود داشته باشد؛ یعنی کسی که می خواهد وارد جایی شود، بایستی لیاقت ورود در آن مکان را داشته باشد و گرنه هر کسی را به هر جایی راه نمی دهند. پس لیاقت و اهلیت ورود در آن جا شرط است.

دوم. با وجود مقتضی بایستی مانع نیز مفقود باشد. مانع گاهی در وجود آن شخص است که بایستی خود را از آن منزله سازد و گاهی در آن مکان است. از این رو گاهی کسی به خانه فردی می رود و او آمادگی پذیرش ندارد. ۲. قرآن کریم می فرماید:

(وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَارْجِعُوا) ۳

اگر گفته شد باز گردید، باز گردید.

۵. در برخی مکان ها دیوارها خیلی بلند هستند و سور و حصاری که کشیده شده چنان محکم است، که ورود به آن مکان به هیچ وجه ممکن نیست. ناگزیر یا بایستی انسان از در وارد شود، یا اصلاً وارد آن مکان نشود.

۶. گاهی برای یک مکان هر قدر هم عظیم و باشکوه باشد، به جهت امتیعی یا دلایل دیگر فقط یک در می گذارند تا ورود و خروج کنترل شود و افراد شناسایی شوند؛ چرا که شاید شناسایی لازم از درهای متعدد ممکن نباشد.

۱. سوره بقره (۲): آیه ۱۸۹.

۲. یکی از فضیلاتی حوزه به خانه یکی از ارحام ما آمده بود، به حسب اتفاق او آمادگی پذیرش نداشت. از این رو، بعد از سلام به او گفت: (وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَارْجِعُوا). آن آقا خیلی ناراحت شد که رفتم خانه فلانی این آیه را خواند و راه نداد!

۳. سوره نور (۲۴): آیه ۲۸. جایگاه رفیع ایمان

با توجه به آن چه بیان شد، اینک باید روشن شود که این خصوصیات برای چه لحاظ شده است. در تعریف ایمان آمده است:

الإيمان هو الاعتقاد الجازم؛ ۱

ایمان یعنی انسان به چیزی اعتقاد جازم داشته باشد. به تعبیر عرف مردم، ایمان یعنی اعتقاد صد در صد به چیزی داشتن. مراد از «ایمان» در این جا «اعتقاد جازم» است یعنی جمیع اعضا و جوارح ما صد در صد اعتقاد داشته باشند که در نتیجه، اطاعت و پیروی را به دنبال خواهد داشت.

در کتاب کافی بابی به عنوان «باب أنّ الایمان مبنوٰث لجوارح البدن کلّها» منعقد است. این روایت درسی عملی برای همه ماست. ابوعمرو زبیری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

أیها العالم! أخبرنی أیّ الأعمال أفضل عند الله؟

قال: ما لا یقبل الله شیئاً إلاّ به.

قلت: وما هو؟

قال: الإیمان بالله الذی لا إله إلاّ هو، أعلى الأعمال درجةً وأشرفها منزلةً وأسناها حظاً.

قلت: ألا تخبرنی عن الإیمان، أقول هو وعمل أم قول بلا عمل؟

فقال: الإیمان عمل کلّه والقول بعض ذلك العمل، بفرض من الله بین فی کتابه، واضح نوره، ثابتة حجّته، یشهد له به الكتاب ویدعوه إلیه.

قلت: صفه لی جعلت فداک حتّی أفهمه.

قال: الإیمان حالات ودرجات وطبقات و منازل، فمنه التام المنتهی تمامه ومنه الناقص البین نقصانه ومنه الراجح الزائد رجحانه.

قلت: إنّ الإیمان لیتم وینقص ویزید؟

قال: نعم.

قلت: کیف ذلك؟

قال: لأنّ الله تبارک وتعالی فرض الإیمان علی جوارح ابن آدم وقسّمه علیها وفزقه فیها فلیس من جوارحه جارحاً إلاّ وقد وکلت من الإیمان بغير ما وکلت به أختها، فمنها قلبه الذی به یعقل ویفقه ویفهم وهو أمير بدنه الذی لا ترد الجوارح ولا تصدر إلاّ عن رأیه وأمره، ومنها عیناه اللتان بیصر بهما وأذناه اللتان یسمع بهما ویداه اللتان یبطش بهما ورجلاه اللتان یمشی بهما وفرجه الذی الباه من قبله، ولسانه الذی ینطق به ورأسه الذی فیه وجهه، فلیس من هذه جارحاً إلاّ وقد وکلت من الإیمان بغير ما وکلت به أختها بفرض من الله تبارک اسمه ۲۷

ای عالم! به من درباره بهترین اعمالی که در نزد خداوند فضیلت بیشتری دارد خبر ده.

فرمود: آن عملی که خداوند جز به وسیله آن، اعمال ما را نپذیرد.

عرض کردم: آن چیست؟

فرمود: ایمان به خدایی که کسی جز او شایسته پرستش نیست که این ایمان عالی ترین درجه و شریف ترین مقام و بهترین بهره است.

عرض کردم: به من نمی فرمایید که آیا ایمان گفتار و کردار است و یا گفتار بدون کردار؟

فرمود: ایمان تمامش کردار و عمل است و گفتار نیز قسمتی از عمل است که خداوند واجب کرده و در کتابش بیان فرموده است که نورش روشن، حجّتش ثابت و قرآن به آن گواهی داده و به سؤیوش دعوت می کند.

عرض کردم: آن را برای من توصیف کن تا بفهمم.

فرمود: ایمان حالت ها، درجه ها، طبقه ها و منازلی دارد که برخی از آن ها تمام و کامل است، برخی به روشنی ناقص است و برخی نیز رجحان دارد و رجحان و برتری اش نیز بسیار است.

عرض کردم: مگر ایمان نیز کامل، ناقص و زیاد می شود؟

فرمود: آری!

عرض کردم: چگونه؟

فرمود: زیرا خدای تعالی ایمان را بر اعضای فرزند آدم واجب ساخته و قسمت نموده و پخش کرده است و هیچ عضوی نیست مگر این که وظیفه اش غیر از وظیفه عضو دیگر است. یکی از آن اعضا قلب است که وسیله تعقل و درک و فهم اوست، هم چنین فرمانده بدن اوست که اعضای دیگر بدن، بدون نظر و دستور او در کاری وارد و یا خارج نمی شوند.

از دیگر اعضایش دو چشم اوست که با آن ها می بیند و دو گوش اوست که با آن ها می شنود و دو دستی که دراز می کند و دو پایی که راه می رود و عضو تناسلی که شهوتش از آن است و زبانی که با آن سخن می گوید و سری که رخسارش در آن است؛ پس طبق دستوری که از جانب خدای تعالی رسیده وظیفه ایمانی هر یک از این اعضا غیر از وظیفه ایمانی عضو دیگر است. از این روایت مطالب بسیاری استفاده می شود.

در ادامه روایت آمده است:

فَأَمَّا مَا فُرضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ، فَالْإِقْرَارُ وَالْمَعْرِفَةُ وَالْعَقْدُ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ بِأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، إِلَهًا وَاحِدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...^{۳۶}

اما آن چه از ایمان که بر قلب واجب شده است اقرار، معرفت، تصمیم، رضایت و تسلیم به این است که کسی جز خدای یگانه شایستگی پرستش نیست؛ یگانه ای که شریکی ندارد. او معبودی است یکتا که همسر و فرزند نگرفته است و این که محمد بنده و فرستاده اوست - درود خدا بر او - و اقرار نمودن به آن چه از جانب خدا آمده است...^{۳۷}

أَيُّ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟

قال: اللَّهُ تَعَالَى.

قال: رَأَيْتَهُ؟

قال: بَلْ لَمْ تَرَهُ الْعَيُونَ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ^{۳۸}

چه چیزی را می پرستی؟

فرمود: خدای تعالی.

عرض کرد: آیا او را دیده ای؟

فرمود: آری! البته او با چشم ها دیده نمی شود؛ بلکه با حقایق ایمانی که در قلب ها وجود دارد دیده می شود.

از این رو فرمودند:

لَوْ كَشَفَ لِي الْغَطَاءَ مَا از دَدْتُ يَقِينًا^{۳۹}

اگر پرده ها از جلوی چشمان من بر گرفته شود، یقین من زیادتر نمی شود.

و از این رو است که فرموده اند: بِنَا عُرْفِ اللَّهِ، بِنَا عَبْدِ اللَّهِ^{۴۰}

و شاید در این باره در شرح عبارت «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأْ بَكُم» مطالب دیگری نیز ذکر کنیم.

ائمه علیهم السلام ابواب ایمان هستند به نصب خدای تعالی و چون موظف به ایمان هستیم و از در به آن برسیم پس برای ورود به آن جا و از اهل ایمان بودن باید به ائمه اطهار ایمان داشته باشیم، وگرنه اهل ایمان به خدا و رسول و قیامت نخواهیم بود.

گفتنی است که در این جا بحث مفصلی میان بزرگان دانشمندان وجود دارد و پرسش هایی مطرح است:

نسبت بین ایمان و اسلام چیست؟

آیا ایمان قابل زیاده و نقیصه است؟

آیا ایمان یک بُعد دارد یا چند بُعدی است؟

این ها مواردی است که مطرح شده و ما به این بحث ها نمی پردازیم زولی چنان که گذشت، اسلام و ایمان دو مقوله هستند و ایمان قابل زیاده و نقیصه است. اما درباره یک یا سه بُعد داشتن ایمان، به نظر می رسد که باید در متعلق یعنی دین تحقیق کرد.

۱. ر.ک حاشیه الكافی (رفیع الدین محمد بن حیدر نائینی): ۶۲.

۲. الكافی: ۲ / ۳۳ و ۳۴، حدیث ۱.

۳. همان: ۱ / ۹۷، حدیث ۵.

۴. بحار الانوار: ۶۶ / ۲۰۹.

۵. کفایه الاثر: ۳۰۰. معنای حقیقت دین

بیان شد که ائمه علیهم السلام ابواب ایمان هستند. ایمان به چه؟ ایمان به دین صحیح و اسلام کاملی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر پس از این که این آیه نازل شد:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) ۱

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) برای شما پذیرفتم؛ بیان فرمودند.

همه می دانیم که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله ارکان و احکام دین را بیان فرموده بودند؛ اما در غدیر خم ولایت عامه امیر مؤمنان علی علیه السلام بر عموم مردم اعلام گردید و از همه آن ها بیعت گرفته شد.

پس ایمان به ولایت و امامت ائمه علیهم السلام جزء ارکان دین است و آنان ابواب ایمان هستند که از طریق ایمان به آنان باید به خدا و رسول رسید، و از آنان احکام و آداب دین را اخذ نمود.

به عبارت واضح تر دین اسلام از چند بخش تشکیل یافته است:

یکم. امور اعتقادی؛

دوم. امور عملی که شامل واجبات، محرمات، مستحبات و چیزهایی که وابسته به اعضا و جوارح انسان است؛

سوم. صفات نفسانی و ویژگی های اخلاقی که انسان باید بر روی نفس خود کار کند در تهذیب و تزکیه آن کوشش نماید، تا از صفات رذیله پاک و به صفات حسنه آراسته گردد، که البته به این جهت در شریعت اهمیّت زیادی داده شده.

مجموعه این امور همان دین است. البته بی تردید لب و اساس دین، امور اعتقادی می باشد و امور عملی و اخلاقی بر آن ها مترتب است.

بنابراین اگر بگویند که این آقا واقعاً در مکتب ایمان تربیت شده و از شاگردان بزرگان اسلام است، آن گاه درست خواهد بود که مبانی اعتقادی خود را تمام کرده و از نظر عملی، عبید مطیع باشد، به واجبات عمل کند و از محرمات اجتناب نماید و از نظر اخلاقی هم دارای صفات حسنه بوده و سعی کند صفات سیئه را از خود دور کند.

این امر برهانی است، بدین شکل که انسان کامل کسی است که هم از نظر عقیده و هم از نظر عمل و هم از نظر اخلاق به حد کمال رسیده باشد، زیرا انسان کامل دارای سه بعد است:

۱. بُعد روحی؛

۲. بُعد بدنی؛

۳. بُعد نفسانی.

با توجه به این سه بُعد، وقتی انسان کامل است که کمال هر سه بُعد را دارا باشد و این جز در مکتب اهل بیت علیهم السلام میسر نمی باشد که یگانه مکتب انسان ساز و کمال انسانیت است، همه ابعاد را بایستی از ائمه آموخت و باب آن جهات سه گانه ای که انسان کامل را تشکیل می دهد آن ها هستند و اگر انسان در هر سه جهت کامل شد، تازه شاگرد این مکتب می شود، وارد این خانه و اهل آن محسوب می گردد.

۱. سوره مائده (۵): آیه ۳.

علی باب الدین

علی باب الدین

در تعبیر دیگری در احادیث فریقین آمده است که رسول خدا می فرماید:

علی بن ابی طالب باب الدین. ۱

این حدیث نیز تفسیر ما را در واژه «ایمان» تأیید می کند، دین همان مجموعه ای است که بیان شد. هم چنین مؤید حدیث باب حطه است که در آن آمده است: «من خرج منه کان کافراً» چنان که خواهد آمد.

۱. ینابیع الموده: ۲ / ۲۴۳، حدیث ۶۸۳.

علی در آموزش

بنابر آن چه بیان شد و معنایی که برای ایمان گذشت، ائمه علیهم السلام ابواب ایمان هستند. این عنوان با تعبیر گوناگون در قرآن و حدیث آمده است. در آیه مبارکه ای می خوانیم:

(ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَتَرِيدُ الْمُحْسِنِينَ) ۱

از در (بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد شوید و بگویید: «خداوند! گناهان ما را بریز» تا خطاهای شما را ببخشیم و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد.

این قصه درباره بنی اسرائیل است که برای توبه و عذرخواهی از کجا وارد شوند و با خضوع و خشوع وارد گردند و عذرخواهی و طلب عفو کنند. در تفسیر این آیه مبارکه آمده است:

علی باب حطه: ۲

علی علیه السلام در توبه و آموزش است.

بزرگان اهل سنت در این زمینه روایاتی نقل کرده اند. در جامع الصغیر و فیض القدير فی شرح جامع الصغیر در باب «علی باب حطه» آمده است: ابن عباس گوید: پیامبر خدا فرمود:

علی باب حطه: من دخل منه کان مؤمناً ومن خرج منه کان کافراً.

مناوی در توضیح این حدیث می گوید:

یعنی آنه سبحانه و تعالی کما جعل لبني إسرائيل دخولهم الباب متواضعين خاشعين سبباً للغفران، جعل لهذه الأمة مودّة علی والاهتداء بهديه وسلوك سبيله وتوليه سبباً للغفران ودخول الجنان ونجاتهم من النيران والمراد يخرج منه خرج عليه. ۳

پس همان گونه که گفتیم، اگر ایمان با همه ابعاد سه گانه اش باشد، انسان مؤمن کامل خواهد بود.

از این تفسیر معنای «باب الایمان» هم روشن می شود. چنان که پیداست، «باب حطه» و «باب الایمان» از نظر مصداقی و نتیجه قضیه واقع خارجی یکی است.

در تعبیر سومی درباره اهل بیت علیهم السلام آمده که ایشان «باب السلم» هستند. در آیه ای از قرآن می خوانیم:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ؛ ...) ۴

ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صلح و آشتی در آید و از گام های شیطانی پیروی نکنید....

در ذیل این آیه از شخص امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که حضرتش می فرماید:

ألا إنَّ العلمَ الَّذِي هبَطَ به آدم من السماء إلى الأرض وجميع ما فضلت به النبیون إلى خاتم النبیین فی عتره خاتم النبیین، فأین یتاه بکم

بل این تذهبون... إنَّ مثلنا فیکم کمثل الکهف لأصحاب الکهف وکباب حطه وهو باب السلم، فأدخلوا فی السلم کافه ۵

بدانید آن علمی را که آدم از آسمان با خود به زمین آورد و همه آن چه را که پیامبران تا خاتم پیامبران به واسطه آن بر دیگران

برتری داشتند، یکجا در عترت خاتم پیامبران گرد آمده است. پس به کدامین سو خود را به هلاکت می افکنید و به کجا می روید؟

... همانا مثل ما در میان شما به مانند پناه گاه است برای اصحاب کهف و به مانند باب حطه همان باب سلم است پس همگی در

آن به سلامت در آید.

این همان معنایی است که اراده شد که هر کس وارد سلم شد، مؤمن و هر که خارج شد، کافر گشت. از این رو، انسان یا باید وارد

سلم شود یا در طرف مقابل آن که پیروی از گام های شیطان است، قرار گیرد.

۱. سوره بقره (۲): آیه ۵۸.

۲. الجامع الصغیر: ۲ / ۱۷۷.

۳. فیض القدر: ۴ / ۴۶۹.

۴. سوره بقره (۲): آیه ۲۰۸.

۵. الغیبه، نعمانی: ۴۴، باب فیما جاء فی تفسیر قوله تعالی: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ...) علی باب فقه

در تعبیر دیگری آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أنا مدینه الفقه وعلی بابها ۱

من شهر فقه هستم و علی دروازه آن است.

واژه فقه در آیه «نفر» وجود دارد که به آن در علم اصول فقه در بحث خبر واحد استدلال می کنند.

(وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا - نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ

يَحْذَرُونَ) ۲

و شایسته نیست همه مؤمنان به (میدان جهاد) کوچ کنند، پس چرا از هر گروهی از مؤمنان طایفه ای کوچ نمی کند که در دین

آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن ها را بیم دهند؟ شاید (از مخالفت دستور امت خدا) بترسند و خودداری

کنند!

تفقه در دین یعنی چه؟ تفقه در دین دارا بودن همان سه جهت است که بیان شد.

به عبارت دیگر:

الفقيه فی الدین کلّ الفقیه من کانت عقائده صحیحه و أعماله و أفعاله صحیحه و صفاته حسنه ۳

فقیه کامل در دین کسی است که عقاید، اعمال و کردارهایش صحیح و صفاتش نیکو باشد.

علی علیه السلام باب فقه است و این معنا با تعبیر «علی باب حطه» و «باب الدین» تفاوتی ندارد چرا که «فقه» در آیه «نفر» مساوی با

«دین» است.

۱. مطالب السؤل: ۶۱.

۲. سوره توبه (۹): آیه ۱۲۲. علی باب بهشت

بنابر تعبیری دیگر، علی علیه السلام باب بهشت است. در روایتی آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أنا مدينة الجنة وعلی بابها، فمن أراد الجنة فليأتها من بابها^۱

من شهر بهشتم وعلی دروازه آن است. هر که خواهان بهشت است باید از دروازه آن وارد شود.

به راستی آیا دین غیر از بهشت است؟ آیا فقه به معنای صحیح و کامل، غیر از بهشت است؟ آیا ورود از باب حطه غیر از بهشت

است؟ آیا «باب الایمان» و ایمان غیر از بهشت است؟

بدیهی است که هر کدام از این تعبیرها به اعتباری و به ظرافت خاصی صادر می شود. اینک چند تعبیر دیگر نیز در این باره می آوریم.

۱. الامالی، شیخ طوسی: ۳۰۹، حدیث ۶۲۲ و ۵۵۷، حدیث ۱۱۹۳.

علی باب شهر دانش

و این حدیث معروف و مشهوری است که در کتب فریقین نقل شده که پیامبر خدا می فرماید:

أنا مدينة العلم وعلی بابها^۱

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.

پیش تر در حدیث زیبایی از امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندیم که حضرتش فرمود: «علمی که نزد پیامبران پیشین و خاتم النبیین است در نزد عترت پیامبر است».

«أنا مدينة العلم^۲ یعنی علی علیه السلام باب علوم حضرت آدم علیه السلام و دیگر پیامبران و باب علمی است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اختصاص دارد. پس هر که علم می خواهد از آن باید وارد شود. روشن است که تعبیر به علم با تعبیر سلم، ایمان، دین و فقه یکی است و هیچ فرقی ندارد.

۱. وسائل الشیعه: ۲۷ / ۳۴، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۶. علی باب حکمت

شیعه و سنی حدیث زیبای دیگری را روایت کرده اند. در صحیح ترمذی و منابع معتبر اهل سنت آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أنا مدينة الحكمة وعلی بابها^۱

من شهر حکمت هستم و علی دروازه آن است.

منظور از حکمت در این جا مترادف با فقه، دین و علم است - به همان معنایی که بیان شد - و مراد از حکمت فلسفه نیست.

۱. الامالی، شیخ طوسی: ۴۸۳، حدیث ۱۰۵۵، فتح الملک العلی: ۴۲، الکامل: ۵ / ۱۷۷، تاریخ بغداد: ۱۱ / ۲۰۴، تهذیب الکمال: ۲۱ / ۲۷۷. علی باب النبی

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در تعبیر زیبای دیگری می فرماید:

یا علی! أنت بابی الذی أوتی منه^۱

ای علی! تو همان باب من هستی که اگر کسی بخواهد به سراغ من بیاید، باید از این باب وارد شود.

این حدیث در منابع معتبر شیعه و سنی نقل شده است^۲ یعنی برای تشرّف به خدمت پیامبر خدا یک باب بیشتر نیست. بنابراین، حضرت علی علیه السلام باب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می شود. از طرفی آیا پیامبر اکرم غیر از فقه، دین، علم، سلم و ایمان است؟ چنان که پیداست، تعبیرها گوناگون و الفاظ مختلف هستند اما هر کدام حسن و زیبایی خاصی دارد و از نظر مصداق متحد می باشند.

۱. تفسیر فرات کوفی: ۶۴، وسائل الشیعه: ۲۷ / ۷۶، حدیث ۳۳۲۴۲، الکامل ابن عدی: ۴ / ۲۲۹ و منابع دیگر. علی باب الله فراتر از همه این تعبیرها، در منابع شیعه و سنی آمده که پیامبر خدا می فرماید:

یا علی! أنت حجّة الله وأنت باب الله؛
ای علی! تو حجّت و باب خدا هستی.

به راستی اگر کسی می خواهد به خدا برسد، فقط از طریق امیر مؤمنان علی علیه السلام می تواند. برای رسیدن به خدا غیر از اهل بیت علیهم السلام راهی نیست. اگر کسانی به راه های دیگر سوق می دهند و تبلیغ می کنند، دروغ می گویند. آنان یا متوجه دروغ خود هستند یا جاهلند و توجهی ندارند.

راه، در اهل بیت علیهم السلام منحصر است و رسیدن به خدا، دین خدا، پیامبر خدا، احکام، قواعد و معارف این دین، فقط در مکتب اهل بیت علیهم السلام.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۹، حدیث ۱۳.

اهل بیت و امتحان مردم

اهل بیت و امتحان مردم

چنان که بیان شد، همه این عناوین متحدند و فقط تعابیر مختلف است. در زیارت جامعه آمده که ائمه علیهم السلام «الباب المبتلی به الناس» هستند. ابتلاء یعنی اختبار و امتحان. آن گاه که خداوند متعال بخواهد در این عالم مردم را امتحان نماید و اختبار کند، صالح را از غیر صالح، محسن و نیکوکار را از معصیت کار و مؤمن را از غیر مؤمن جدا کند، بایستی ضابطه ای قرار دهد که همه این ها بر اساس آن امتحان شوند، باید طریقی برای امتحان آن ها معین نماید و آن طریق و ضابطه ائمه علیهم السلام هستند که مردم به وسیله آن ها امتحان و اختبار می شوند.

اکنون این پرسش مطرح است که خداوند سبحان چگونه به وسیله اهل بیت علیهم السلام مردم را امتحان می نماید؟ پاسخ روشن است، و آن اطاعت است، این که مردم اهل بیت رسول الله را دوست داشته و پیروی کنند، آن چه را که از آنان خواسته اند انجام دهند و آن چه را نهی کرده اند انجام ندهند، همان امتحان الهی است.

به سخن دیگر، اهل بیت علیهم السلام به مردم گفته اند اعتقاداتتان صحیح باشد، به واجبات عمل کنید، از محرّمات اجتناب نمایید، جود و کرم، علم و حلم و صفات حسنه را دارا باشید، از حسد و حقد، سخن چینی و صفات سیئه دوری کنید، این ها مواد آزمون الهی هستند که در قرآن و فرمایشات اهل بیت آمده است.

بنابراین ائمه علیهم السلام میزان و سنجش اعمال خواهند بود، آنان وسیله امتحان مردم هستند هر که از آنان پیروی کند اهل بهشت و هر که از فرمان آنان سرپیچی نماید در دوزخ خواهد بود که بر این معنا حدیث «ثقلین» و نظایر آن دلالت دارد.

از این رو امیر مؤمنان علی و اهل بیت از مردم جز آن که قرآن و پیامبر اکرم خواسته، چیز دیگری نخواستند. بنابراین، می توان گفت سرّ این که حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام پس از پیامبر خدا اندک زمانی در این عالم ماندند و نخستین فرد از خاندانش بودند که به حضرتش ملحق شدند - با این که پاره تن پیامبر بودند و بایستی با پیامبر خدا می رفتند - امتحان این اُمت بود که بایستی مردم آزمایش می شدند سپس ایشان از این جهان می رفتند و چنین هم شد.

امینان خدای رحمان

وَأَمْنَاءَ الرَّحْمَانِ

و (سلام بر شما) ای امینان رازهای خدای رحمان.

ائمه علیهم السلام امانت داران خدای رحمان هستند. واژه «امناء» جمع «امین» به معنای امانت دار است، کسی که به او اطمینان دارند و چیزی به او می سپارند. در این عبارت، خداوند متعال به وصف رحمانیت موصوف شده و واژه «امناء» به «الرحمان» اضافه شده است که نکته ای دارد.

معنای امانت

معنای امانت

امانت از مفاهیمی است که تقوّم به جهاتی دارد که بایستی آن جهات تحقّق پیدا کنند تا این مفهوم پدید آید. به عبارت دیگر، امانت از مفاهیم ذات اضافه است. امانت سه طرف دارد:

۱. امانت گزار، اگر نباشد، امانت پیدا نمی شود.
۲. امانت پذیر، که امانت را تحویل می گیرد و تا کسی مورد اطمینان و اعتماد نباشد عقلاً چیزی نزد او نمی سپارند.
۳. شیء امانتی، البته لازم نیست عینی از اعیان باشد. چنان چه مطلبی به کسی گفته شود و از او بخواهند آن را حفظ کند؛ یعنی فاش نشود آن مطلب نزد آن کس امانت است، همان گونه که می فرمایند: «إِنَّ الْمَجَالِسَ بِالْأَمَانَاتِ». ۱. بنابراین شیء امانتی گفتاری یا مالی می تواند باشد. به عبارت دیگر، معنوی یا مادی باشد.

نتیجه این که تا این سه طرف جمع نشود، عنوان امانت تحقّق نخواهد پذیرفت.

در جمله «امناء الرحمان» دو طرف ذکر شده است، «ائمه» و «الرحمان». پس طرف سوم چیست؟

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۸۰، التوحید، شیخ صدوق: ۲۵۳.

امانت خدا نزد اهل بیت

به راستی خداوند چه چیزی را نزد اهل بیت علیهم السلام به امانت گذاشته است که آنان امینان شده اند؟

چنان که پیداست، عبارت «امناء الرحمان» اطلاق دارد و تا قرینه ای در بین نباشد بر اطلاق باقی است و می توان به آن تمسّک کرد. این یک جهت و جهت دوم این که به «رحمانیت» خدا اضافه شده و جهت سوم لحاظ معتدّ بودن ائمه نزد خدا، با توجه به این امور باید آن شیء سپرده شده امور همه عالم بوده باشد که تدبیر همه امور به ائمه سپرده شده و آنان مظهر رحمانیت خدا می باشند چنان که خواهد آمد.

برای این که کسی توهم غلو نکند، باید گفت:

یکم. در قرآن مجید آمده که (فَالْمُدْبِّرَاتِ أَمْرًا) ۱ و به اتفاق همه مفسّران مقصود فرشتگان الهی هستند و شکی نیست که ائمه علیهم السلام از فرشتگان افضل هستند.

دوم. خداوند متعال که چنین مقامی را به ائمه علیهم السلام داده، پیش تر آنان را تربیت کرده و برای تصدّی این مقام مهیّا نموده است.

سوم. اصولاً ائمه علیهم السلام کاری را جز به اراده خداوند متعال انجام نمی دهند و روایات در این باره فراوان است رُاز جمله آن چه در ذیل آیه مبارکه (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) ۲ آمده است. برای نمونه، حضرت امام هادی علیه السلام فرموده:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ قُلُوبَ الْأُمَّةِ مُورِداً لِإِرَادَتِهِ وَإِذَا شَاءَ شَيْئاً شَاؤُهُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: (وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) ۳

همانا خدای تعالی قلب های ائمه علیهم السلام محل ورود اراده خود قرار داده است رُاز این رو آن هنگام که خدا چیزی را بخواهد، آنان نیز می خواهند و این همان کلام خدای تعالی است که «شما نمی خواهید مگر آن چه را که خدا بخواهد».

و برای این مطلب توضیح بیشتری خواهد آمد.

البته اگر در موردی تصریح و یا قرینه باشد که خداوند متعال چیز خاصی را نزد اهل بیت علیهم السلام ننهاد، اطلاق نسبت به آن منعقد نخواهد بود.

۱. سوره نازعات (۷۹): آیه ۵.

۲. سوره انسان (۷۶): آیه ۳۰.

۳. بصائر الدرجات: ۵۳۷، حدیث ۴۷. اضافه «امناء» به «الرحمان»

همان گونه که اشاره شد، در این عبارت واژه «امناء» به واژه «الرحمان» افزوده شده است. چرا نفرمود: «امناء الله»، «امناء الرب» و...؟ به نظر می‌رسد این وصف جهت افاده همان اطلاق بیان شده است، یعنی از اطلاق کلام استفاده می‌شود که آنان امینان خدای رحمان هستند، نه فقط در جهات مادی و معنوی بلکه بدون هیچ قیدی آنان معتدین خدای رحمان هستند. چرا؟ چون ما در توضیح واژه «الرحمان» وصف رحمانیت باری تعالی را شرح دادیم که با توجه به این آیه که می‌فرماید:

(وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) ۱

و رحمت من همه چیز را فرا گرفته است.

و با عنایت به این گستره رحمت، ائمه علیهم السلام امینان خدای رحمان بر هر چیز هستند، یعنی این امانت وسعت دارد که شاید بتوان معنای سعه و توسعه دایره امانت را از اضافه واژه «امناء» به واژه «الرحمان» و خصوصیت «الرحمان» در این وصف استفاده کرد. افزون بر این، عبارت هیچ قیدی ندارد و هیچ متعلقی بر آن ذکر نشده است که شاید همین حذف متعلق، بیان گر عموم باشد. بنابر گستره رحمت الهی، خداوند همه چیز را به دست ائمه علیهم السلام سپرده است و آنان امینان خداوند متعال در هر چیز هستند. البته پیش تر بیان شد که تمام هستی بر اساس رحمت الهی است. اصل وجود، متفرعات و آثار آن همگی از رحمت خدای سبحان است. آن جا که می‌فرماید:

(وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ) ۲

و از رحمت اوست که برای شما شب و روز را قرار داد تا در آن آرامش یابید و در جست و جوی فضل و فزونی خداوند باشید. بنابراین، رحمت واسعه الهی که همه هستی آن بستگی دارد، اقتضا کرده که همه هستی با همه ابعاد و جزئیاتش به دست ائمه علیهم السلام سپرده شود. این، از ظاهر اطلاق کلام به دست می‌آید و از این جا سومین طرف امانت روشن می‌شود. ائمه علیهم السلام چه صفات و حالاتی را دارا هستند که خداوند متعال آنان را امنای رحمان برگزید و جهان هستی را با همه گستره اش به آنان سپرد؟

اگر انسان بخواهد یک کتاب هزار تومانی را به دست کسی امانت بسپارد، در حد ارزش هزار تومان تحقیق می‌کند تا به آن شخص مطمئن شود و آن گاه کتاب را به او به امانت می‌سپارد.

اگر کتابی صد هزار تومان ارزش داشته باشد و انسان بخواهد به کسی امانت بدهد، آیا همان فردی که در حد هزار تومان مورد اطمینان است لیاقت دارد که کتاب صد هزار تومانی را به او به امانت بدهد، یا نه؟

حال اگر فرض کنید که کتاب نفیس خطی به ارزش یک میلیون تومان باشد، باید فردی باشد که ظرفیت امانت داری چنین شیء نفیس را داشته باشد و انسان به طور طبیعی چنین اثری را به فردی که ظرفیت هزار تومانی دارد، نمی‌سپارد.

ناموس انسان عزیزترین اشیا نزد اوست و انسان چه قدر در مورد آن حساس است. در زمان های قدیم که مسافرت های طولانی انجام می‌شد و امتیث آن چنانی در شهرها نبود، برای این که با خیال راحت مسافرت کنند، خانواده خود را به نزد افراد مطمئن می‌سپردند.

آری، انسان وقتی می‌خواهد چیزی را در جایی به امانت بسپارد، به تناسب جایگاه و ارزش آن، ملاحظات، رعایت ها و دقت هایی

انجام می دهد.

با این مقدمه می خواهیم بدانیم که ائمه علیهم السلام چگونه امنای خدا شدند و آن بزرگواران را در همه جهان هستی، هر چه که عنوان شیء بر آن اطلاق می شود چنان که در روایت نیز آمده است،^۳ امین خود قرار می دهد.

ائمه علیهم السلام دارای چه حالات و صفاتی بودند که این گونه مورد اعتماد خداوند متعال قرار گرفتند؟ آن هم در چنین اشیای نفیسی که همان وجود و متعلقات و متفرعات آن و اسرار الهی و حقایق معنوی است.

وحی، قرآن مجید، شریعت اسلام، معارف دینی و دیگر امور معنوی و از جهت مادی نیز همه کائنات، امانت الهی هستند که به دست ائمه علیهم السلام سپرده شده اند.

۱. سوره اعراف (۷): آیه ۱۵۶.

۲. سوره قصص (۲۸): آیه ۷۳.

۳. ر.ک: بصائر الدرجات: ۲۱۹، باب ائهم أمانة الله علی خلقه... .

اشاره ای به عصمت ائمه

اشاره ای به عصمت ائمه

پیش تر گذشت که ائمه علیهم السلام تربیت شده خداوند متعال هستند. علاوه بر آن از خود این عبارت به دست می آید - قطع نظر از دیگر ادله - که امام بایستی معصوم باشد. چرا باید امام معصوم باشد؟ چون ضد امانت، خیانت است. روشن است امام به عمد در امانت خیانت نمی کند. از نظر سهو و نسیان چطور؟

امام باید دارای عصمتی باشد که او را از خطا، نسیان، معصیت، سهو و آن چه منافات دارد، با همه ابعاد و خصوصیاتش باز دارد تا خداوند متعال تمام این هستی را به دست او بسپارد.

بنابراین، چون خداوند متعال ائمه علیهم السلام را آفریده و آن ها را تربیت کرده، از عصمت آنان آگاهی دارد؛ چرا که عصمت از امور خفی است و «لا یعلم بها إلا الله سبحانه تعالی» و این یکی از دلایل آن است که در بحث های امامت بیان کرده ایم که نصب امام به دست خداست و امت هرگز در نصب او نقشی ندارند.^۱

پس تا امام عصمت نداشته باشد، اهلیت، لیاقت و قدرت حفظ چنین امانتی را نخواهد داشت.

۱. گفتنی است که در مورد عصمت، پژوهش گسترده ای انجام داده ایم که در شمار سلسله پژوهش های اعتقادی چاپ و در دسترس پژوهندگان قرار خواهد گرفت.

چگونگی امانت سپاری

چگونگی امانت سپاری

لازم است بیان شود که نحوه سپردن امانت به چند صورت ممکن است:

۱. سپردن امانت فقط برای نگه داری: گاهی انسان امانتی را نزد امینی قرار می دهد و فقط از او می خواهد آن شیء را از حوادث حفظ کند و دوباره به صاحب آن باز گرداند.

۲. سپردن امانت با اذن تصرّف: گاهی انسان امانتی را نزد شخصی قرار می دهد و به او اجازه نیز می دهد که به نفع خودش می تواند در آن تصرّف کند.

۳. سپردن امانت و اجازه تصرّف به صورت مطلق: گاهی انسان چیزی را نزد کسی امانت می گذارد و به او اجازه می دهد هر گونه

که صلاح می‌داند در آن تصرف کند.

۴. سپردن امانت با اجازه تصرف خاصی: انسان چیزی را نزد کسی امانت می‌گذارد و به او اجازه می‌دهد که در جهت خاصی که مورد نظر است در آن تصرف نماید سپس تحویل دهد.

گفتنی است که ائمه علیهم السلام از جهاتی دارای مقام امانت داری هستند:

۱. عصمت: آنان معصوم هستند؛

۲. علم: آنان به همه ملاکات عالمند؛

۳. رحمت: آنان مظاهر رحمت و اسعه الهی هستند.

از طرفی، آنان از رذایل اخلاقی هم چون بخل، حسدورزی، حقد و کینه توزی به دور هستند. گاهی بخل سبب خیانت در امانت می‌شود و گاهی حسادت و گاهی حقد و کینه توزی. بنابر روایتی امام سجاد علیه السلام فرمود:

لو أن قاتل أبي الحسين بن علي أئتمني على السيف الذي قتل به لأديته إليه؛^۱

اگر قاتل پدرم همان شمشیری را که پدرم را به آن به قتل رساند، به من امانت دهد، هرگز در آن خیانت نمی‌کنم و حتماً آن را برمی‌گردانم!

معلوم است که آن حضرت از شمر خوشش نمی‌آمد؛ اما در امانت خیانت نمی‌کرد.

بنابراین بایستی در امام عصمت و علم به حقایق و ملاکات احکام باشد تا شایسته سپردن آن امانت الهی باشد. در این زمینه روایات فراوانی در کتاب بصائر الدرجات نقل شده است. در روایتی حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إن الله أحكم وأكرم وأجل وأعظم وأعدل من يحتج بحجة ثم يغيب عنهم شيئاً من أمورهم؛^۲

به راستی خداوند حکیم‌تر، گرامی‌تر، بزرگوarter، عظیم‌تر و دادگرتر از آن است که برای مردم به چیزی احتجاج کند آن‌گاه چیزی از امور آن‌ها را از آن حجت پنهان دارد.

در روایت دیگر امام صادق علیه السلام در پاسخ حسن بن سَری کرخی فرمود:

أتری من جعله الله حجة على خلقه يخفي عليه شيء من أمورهم؟^۳

آیا به نظر تو کسی را که خداوند برای آفریدگانش حجت قرار داد چیزی از امور آن‌ها را از او پنهان می‌دارد؟

آری ائمه علیهم السلام مظاهر رحمت و اسعه الهی و رحمانیت خدا می‌باشند و همه موجودات رعایای آن‌ها هستند و تمام فیوضات و نعمت‌های الهی باید از این راه به دست آنان برسد. در روایتی آمده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

ما من شيء ولا من آدمي ولا إنسي ولا جنّي ولا ملك في السماوات إلا ونحن الحجج عليهم، وما خلق الله خلقاً إلا وقد عرض ولايتنا واحتج بنا عليه، فمؤمن بنا وكافر جاحد، حتى السماوات والأرض والجناب؛^۴

هیچ چیز از جمله آدم، انسان، جن و ملک در آسمان‌ها نیست مگر این که ما حجت‌های خداوند بر آن‌ها هستیم و هیچ مخلوقی را خداوند خلق نکرده مگر این که ولایت ما را بر آنان عرض کرده و به واسطه ما بر آنان احتجاج کرده است. پس برخی به ما ایمان آورده و مؤمن شده (و برخی) کافر و منکر شده‌اند، حتی بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها نیز این احتجاج را کرده است.

در روایاتی که از اهل بیت در دست داریم تأکید بسیاری به امر امانت شده است. در روایتی می‌فرمایند:

لا تغتروا بصلاتهم ولا بصيامهم فإن الرجل ربما لهج بالصلاة والصوم حتى لو تركه استوحش ولكن اختبروهم عند صدق الحديث وأداء الأمانة؛^۵

فریب نماز و روزه افراد را نخورید؛ چرا که گاهی انسان به نماز و روزه عادت می‌کند که اگر آن را ترک کند به وحشت می‌افتد؛ بلکه افراد را با راستی در گفتار و ادای امانت بیازمایید.

عبارت خیلی بلند است. می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ ۶

به راستی که خداوند متعال هیچ پیامبری را جز به راستی در گفتار و ادای امانت به نیکوکار و بدکار نفرستاده است.

این موضوع به پیامبران اختصاص ندارد و ائمه علیهم السلام نیز چنین هستند.

جالب است که ما علماء اهل تسنن را در موارد بسیاری امتحان کرده ایم، آن گاه که به کتاب های آنان مراجعه می کنیم یا با آنان در موردی بحث می شود، از بزرگان سابقین تا علمای امروزی، در نقل کلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امانت دار نیستند و حقایق قضایا را کتمان می کنند یا به طور دقیق روایت نمی کنند. آری، نماز می خوانند، روزه می گیرند، ولی امانت دار نیستند.

در روایت دیگری آمده است که راوی به امام صادق علیه السلام عرضه می دارد: پدرم به شما سلام می رساند. حضرتش فرمود: عليك وعليه السلام، إذا أتيت عبدالله فقرأه السلام وقل له: إن جعفر بن محمد يقول لك: انظر ما بلغ به علي عند رسول الله فالزمه بر تو و بر او سلام باد. هر گاه نزد او رفتی سلام مرا ابلاغ کن و بگو: جعفر بن محمد می گوید: بنگر امیر مؤمنان علی علیه السلام چگونه به این مقام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و چه ویژگی داشت که به آن بچسب و ملتزم باش. آن گاه حضرتش ادامه می دهد:

فإن علياً إنما بلغ ما بلغ به عند رسول الله بصدق الحديث وأداء الأمانة ۷

به راستی حضرت علی علیه السلام با راستی در گفتار و ادای امانت به آن مقام والا در پیش گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست یافت.

و هر کس در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مقامی نایل شده، به یقین آن مقام را در نزد خداوند متعال دارا است که در این جهت میان خدا و رسول فرقی نیست.

تا این جا به طور اجمال معلوم شد:

۱. امانت گذاشته نزد ائمه همه هستی است.

۲. همه فیوضات به خلائق به توسط آن ها است.

۳. جز رسول خدا و اهل بیت کسی شایستگی این مقام را ندارد، زیرا در اسلام احدی جز آنان معصوم نیست و صفات و حالاتشان اختصاص به آن ها دارد.

و از این جا معلوم می شود که آنان دارای ولایت تکوینی و بین خدا و آفریدگانش واسطه فیض هستند. آنان هم چنین دارای ولایت تشریحی هستند که در روایت آمده است:

فهم يحلون ما يمشؤون ويحرمون ما يمشؤون ولن يمشؤوا إلا أن يشاء الله تبارك وتعالى ۸

پس آنان هر آن چه را که خواهند حلال کنند و هر آن چه را خواهند حرام زولی هرگز چیزی را نمی خواهند مگر آن چه را که خداوند تبارک و تعالی بخواهد.

پس هم تکوین و هم تشریح نزد ائمه علیهم السلام است.

۱. الامالی، شیخ صدوق: ۳ / ۸، حدیث ۳۷۴.

۲. بصائر الدرجات: ۱۴۲، حدیث ۱، باب ما لا يحجب من الأئمة شیء... .

۳. همان: حدیث ۲.

۴. مستطرفات السرائر: ۵۷۵.

۵. الکافی: ۱۰۴ / ۲، حدیث ۲.

۶. همان: حدیث ۱.
 ۷. همان: حدیث ۵.
 ۸. الکافی: ۱ / ۴۴۱، حدیث ۵.

خلاصه دودمان پیامبران

خلاصه دودمان پیامبران

وَسُلَالَةُ النَّبِيِّينَ

و (سلام بر شما) ای خلاصه دودمان پیامبران.

ائمه علیهم السلام چکیده و خلاصه پیامبران هستند. درباره واژه «سلاله» در مجمع البحرین آمده است:

السلالة: الخلاصة، لأنها تسل من الكدر ويكنى بها عن النطفة أو ما ينسل من الشيء القليل... وسلالة الوصيين: أولادهم؛ سلالة به معنای چکیده و بیرون کشیده شده از ناخالصی است... و منظور از سلاله اوصیا، فرزندان آن هاست.

پس از بیان معنای این واژه ذکر چند نکته در توضیح این عبارت ضروری است:

نکته نخست: در مورد حقیقت روح در مواردی از جمله در بحث معاد سخن به میان آمده که حقیقت هر انسانی به نفس اوست؛ یعنی همان که در فارسی از آن به «من» تعبیر می کنند و می گویند: دست من، سر من و پای من.

و در جای خود در علم فلسفه، در مسائل اعتقادی و کلامی مطرح می شود که بین روح و بدن چه نسبتی است؟

بی گمان، بدن در خدمت روح است، روح انسانی بدن را در مقاصد و اهدافش استخدام می کند؛ ولی از آن جا که بدن نیز در انجام عبادت ها، معصیت ها، خوبی ها و بدی ها با نفس شریک است، بایستی در روز معاد هم بدن باز گردد؛ چرا که روز حساب رسی و پاداش و عقاب است. این بحث در معاد جسمانی مطرح شده است.

کوتاه سخن این که اگر حقیقت انسان روح باشد، وجود ائمه علیهم السلام بر وجود پیامبران پیشی گرفته است، گرچه آنان از سلاله پیامبران هستند.

نکته دوم: پیش تر گذشت که نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیش از نبوت پیامبران دیگر بوده است. در این باره احادیث معتبر داریم، و بر این اساس علما گفته اند که آمدن پیامبران سلف و اجداد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به جهان هستی مقدمه آمدن آن حضرت بوده است.

چنان که بیان شد، در هر عالم و جهانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وجود داشته، امیر مؤمنان علی و ائمه اطهار علیهم السلام نیز بوده اند و از آن حضرت جدا نبوده اند.

به رغم احترامی که برای همه پیامبران به ویژه اجداد گرامی پیامبر اکرم باید گزارد، اشرقیّت و افضلیّت پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام از آن ها، با این که «سلالة النبیین» هستند، منافات ندارد.

نکته سوم: با توجه به مقتضای حدیث نور که همه فرق اسلامی روایت نموده و همه مسلمانان درباره صحت آن اتفاق دارند - که در آینده در این مورد سخن خواهیم گفت - اجداد رسول خدا صلی الله علیه وآله بی تردید صاحبان مقاماتی بزرگ بوده اند. اینان وسیله ای برای آمدن آن حضرت به این جهان بوده اند و همین طور مادرانشان. اما ظرف یا وسیله بودن صلیب یا رحم برای آمدن پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام به این جهان هستی هرگز دلیل افضلیّت آن ها از پیامبر اکرم و ائمه اطهار نمی تواند باشد.

نکته چهارم: گاهی فرزندی به مراتب از پدرش افضل است. پس خود فرزند بودن به تنهایی دلیل مفضولیت نسبت به پدر و یا پدر بودن دلیل بر افضلیّت او نسبت به فرزند نیست.

این موضوع در خصوص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امری ضروری است که آن حضرت به طور اطلاق از همه پیامبران، آبا و اجداد خود، و از همه خلائق اشرف و برتر بوده است.

وقتی این مطلب در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام شود، گرچه از سلاله آن هاست، در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز تمام خواهد بود.

البته در بحث های خود بیان کرده ایم که به مقتضای آیه مباحله امیر مؤمنان علی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در همه فضایل، کمالات و مناقب جز نبوت، مساوات و برابری دارند.

از طرفی بنابر حدیث تشبیه ۲ که توضیحش خواهد آمد، امیر مؤمنان علی و ائمه اطهار مجمع فضایل، مناقب و کمالاتی بوده اند که در بین انبیا پراکنده بوده است. از این رو این که ائمه علیهم السلام «سلاله النبیین» هستند، هرگز با افضلیت پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام از پیامبران منافاتی ندارد.

مطلب مهم این که افرادی که با امیر مؤمنان علی مقابله و معارضه کرده اند و کسانی که در هر زمانی در مقابل اهل بیت علیهم السلام علم شده اند، نه تنها از سلاله پیامبران نبوده اند بلکه خود، آبا و انسابشان آلوده بوده اند.

بنابراین سلاله پیامبران فقط به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده می شود و این از فضایل بلکه خصایص آنان به شمار می رود و موجب برتری آنان در مسائل امامت، ولایت و شایستگی برای پیروی و اقتدا به آنان است.

۱. مجمع البحرین: ۲ / ۴۰۳.

۲. گفتنی است که این حدیث در کتاب های شیعه و سنی نقل شده است. ما نیز در این زمینه پژوهشی داریم که در جلد نوزدهم نفعات الازهار چاپ شده است که به فارسی نیز ترجمه شده است.

زبدگان فرستادگان

زبدگان فرستادگان

وَصَفْوَةُ الْمُرْسَلِينَ

و (سلام بر شما) ای برگزیده فرستادگان.

ائمه علیهم السلام برگزیدگان پیامبران هستند. واژه «صفوه» با فتح، کسر و ضم حرف «ص» خوانده می شود. «صفوه» از نظر لغوی به معنای خلاصه و زبده است. برای مثال: چون از چیزی مثل روغن و حبوبات، آشغال ها و سایر اشیا اجنبی را جدا می کنند و دور می ریزند به آن زبده و خالص می گویند.

اهل بیت علیهم السلام زبده و خلاصه مرسلین هستند یعنی اگر بخواهیم کمالات، حالات، صفات، مقامات، فضایل و مناقب انبیای مرسل را در یک جا گرد آوریم، آن جا ائمه علیهم السلام هستند.

به عبارت دیگر، همه شئون آن ها در ائمه علیهم السلام جمع و خلاصه است، نه فقط چنین است بلکه آن چه در ائمه وجود دارد، در اعلا مرتبه آن صفات و حالات است.

به نظر می رسد اضافه واژه «صفوه» به واژه «مرسلین» اشاره به نکته ای باشد که همان گونه که پیامبران مرسل موظف و مکلف بوده اند و رسالت داشته اند که مردم را به آن حالات، صفات و جهات معنوی فراخوانند، چنین رسالتی پس از آنان به عهده ائمه اطهار گذاشته شده است. بنابراین ائمه علیهم السلام هم دارای حالات انبیای مرسلند و هم دارای رسالت آنان.

این که ائمه علیهم السلام «سلاله النبیین» و «صفوه المرسلین» هستند، واقعیتی است که هم، زندگی آنان حکایت از این جهت دارد و هم احادیث نبوی به ویژه روایات اهل سنت، و با عنایت به این که ائمه علیهم السلام در همه عوالم و حالات همراه رسول الله صلی

اللّه علیه وآله بوده اند.

اینک یک حدیث در این باره می آوریم و در بحث های دیگر، شماری دیگر از این احادیث خواهد آمد. حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ فِرْقِهِمْ وَخَيْرِ الْفِرْقَيْنِ، ثُمَّ خَيْرَ الْقَبَائِلِ، فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ الْقَبِيلَةِ، ثُمَّ خَيْرَ الْبُيُوتِ فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ بُيُوتِهِمْ. فَأَنَا خَيْرُهُمْ نَفْسًا وَخَيْرُهُمْ بَيْتًا ۱

همانا خداوند مخلوق را آفرید، آن گاه مرا از بهترین فرقه های آنان قرار داد و پس از آن بهترین قبایل را انتخاب کرد و مرا از بهترین قبیله ها قرار داد، سپس بهترین خانه ها را انتخاب کرد و مرا از بهترین خانه ها برگزید، از این رو من بهترین اشخاص و خاندان من برترین خاندان هاست.

۱. سنن ترمذی: ۵ / ۲۴۳.

عترت پیامبر

عترت پیامبر

وَعْتَرَهُ خَيْرَهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۲

و (سلام بر شما) ای عترت برگزیده پروردگار جهانیان.

ائمه علیهم السلام عترت برگزیده پروردگار جهانیان هستند. واژه «عترت» اشاره به حدیث ثقلین دارد که ائمه علیهم السلام عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند. پیامبر خدا فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّيْكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي وَأَنْتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ۳... ۱

ای مردم! من پس از خود برای شما دو چیز گران بهایی باقی می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم. مادامی که به آن ها تمسک کنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد. آن دو از من جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند... در نقل دیگری آمده است که حضرتش فرمود:

أَلَا وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي كِتَابِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِي ۲

هان که من از شما خواهم پرسید که چگونه پس از من با آنان رفتار کردید؟

حدیث ثقلین با عبارات و متون گوناگونی نقل شده و از بهترین دلیل های امامت بلافصل اهل بیت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

البته حدیث ثقلین از دیرزمان هم از نظر سندی و هم از نظر دلالت بررسی شده و از آن جا که این حدیث از محکم ترین دلیل های امامت اهل بیت علیهم السلام است، ناگزیر مخالفان نیز به آن اهمیت داده اند و کوشیده اند استدلال به آن را خدشه دار کنند.

۱. ر.ک: نفحات الازهار: ۲ / ۲۷۴.

۲. همان: ۱ / ۴۵۵. واژه عترت

برخی از اهل تسنن به استدلال به حدیث مذکور از جهت معنای «عترت» خدشه می کنند. آنان می گویند: واژه «عترت» به معنای اقربا و خویشان است. در این صورت، حدیث به ائمه علیهم السلام اختصاص ندارد و مطلق خویشان پیامبر اکرم را در بر می گیرد. بنابراین، پیامبر به تمسک به همه اقربا امر فرموده اند. از طرفی چون همه آن ها معصوم نیستند، پس این حدیث بیان گر عصمت نخواهد بود.

این اشکال در کتاب های کلامی و مباحث امامت درباره این حدیث گفته شده است. ۱.

پاسخ به شبهه

یکی از مباحثی که درباره حدیث ثقلین در کتاب نفحات الأزهار مطرح شده، همین مسئله است که در آن جا به تفصیل پاسخ داده شده است. ۲. چکیده تحقیق را در چند محور می توان بیان کرد:

۱. بررسی کلمه «عترت» از نظر لغوی / این واژه در لغت عرب به چه معناست؟ لغویان اهل تسنن در این مورد چه می گویند؟

جوهری در کتاب صحاح می نویسد: عتره الرجل: نسله ورهطه الأذنون. ۳.

ابن سیده در کتاب المخصص می نویسد: عتره الرجل وأسرته وفصیلته ورهطه الأذنون. ۴.

ابن اثیر در کتاب النهایه پس از نقل حدیث ثقلین می گوید: مراد از عترت اخص اقارب پیامبر صلی الله علیه وآله است. ۵.

ابن منظور نیز پس از نقل حدیث ثقلین ۶ در واژه «ثقل» در کتاب لسان العرب می نویسد:

قال ابن الأعرابی: العتره: ولد الرجل وذریته وعقبه من صلبه، قال: فعتره النبی صلی الله علیه وآله ولد فاطمه البتول علیها السلام ۷.

ابن اعرابی گوید: منظور از عترت فرزندان و نسل انسان هستند... پس عترت پیامبر صلی الله علیه وآله فرزندان فاطمه بتول علیها السلام است.

ملاحظه می کنید که معنای واژه «عترت» با چه تعبیر زیبایی بیان شده است؟ آیا بهتر از این تعبیر می خواهند؟!!

فیروزآبادی نیز در قاموس المحيط می نویسد: العتره - بالكسر - ... نسل الرجل ورهطه وعشیره الأذنون. ۸.

این مطالب را زبیدی نیز در تاج العروس آورده و نظر فیروزآبادی را تأیید کرده که منظور از عترت اخص اقارب است و همین سخن ابن اعرابی است. ۹.

با توجه به آن چه بیان شد، مراد از «عترت» مطلق اقارب و خویشاوندان نیست، افزون بر این که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین «عترت» را به اهل بیت تخصیص داده اند و فرموده اند:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي ۱۰.

همانا من دو چیز گران بها در بین شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم.

از طرفی، در جای خود ثابت شده که اهل بیت در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله فقط امیر مؤمنان علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام هستند و کسی جز این ها نیست. پیامبر اکرم نیز در رأس اهل بیت است.

۲. استفاده از قراین: قراین داخلی حدیث بر فهم مدلول آن و تشخیص مفهوم «عترت» کمک می نماید، و هر یک از آن ها در استدلال نقش دارد:

قرینه یکم: این حدیث بیان گر وجوب تمسک به عترت اهل بیت علیهم السلام است.

ما بارها در مباحث خود بیان کرده ایم که «امر مطلق» بالتمسک والاتباع والاخذ والطاعة با عصمت ملازمه دارد. امکان ندارد که بی قید و شرط امر کنند که از کسی اطاعت و اقتدا شود در حالی که او معصوم نباشد، چنین چیز محال و غیر ممکن است. بنابراین، خود امر به طور مطلق به تمسک که در حدیث آمده، کاشف از عصمت عترت است.

از سوی دیگر، به یقین برای کسی جز امیر مؤمنان علی، صدیقه طاهره فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام ادعای عصمت نشده، تا چه برسد به بحث از ثبوت این ادعا و عدم ثبوت آن. از این رو ناگزیر این حدیث با ائمه علیهم السلام انطباق می کند و به غیر ائمه معصومین اصلاً ربطی ندارد.

قرینه دوم: این حدیث بیان گر اعلمیت عترت است / چون افزون بر این که در این حدیث عترت به قرآن مجید مقترن شده و مساوات بین آن ها واقع شده، در عبارتی از حدیث آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

فلا تقدموهم فتهلكوا ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم ۱۱؛

بر آنان مقدم نشوید که هلاک می شوید و به آنان چیزی تعلیم ندهید؛ چرا که آنان از شما عالم ترند.

در متن دیگری آمده است: فلا تقدموهم فتهلكوا. ۱۲.

این الفاظ با سندهای متعدّد در کتاب های بزرگان و متقدمان از محدّثان اهل تسنّن نیز آمده که نسبت به عترت، هم فعل امر به کار رفته است و هم فعل نهی. بنابراین منظور از عترت، اقارب و خویشانی است که اعلم هستند، نه مطلق اقارب و بدین وسیله، حدیث ثقلین در ائمه علیهم السلام تعین پیدا می کند.

۳. قرائن خارجی: و آن احادیث فراوانی است که از امیر مؤمنان علی و ائمه علیهم السلام نقل شده که تصریح دارند که منظور از عترت ما هستیم.

افزون بر این، اقرار بزرگان از لغویان را بر این معنا بیان کردیم، و در این زمینه محدّثان و شارحان حدیث نیز سخن به میان آورده اند.

البته پژوهندگان و محققان بایستی همواره سعی کنند که در مباحث علمی با اهل سنت به آن چه در متون کتاب های آنان آمده اکتفا نکنند؛ بلکه به شروح و حواشی بسیار بنگرند؛ چرا که به مرور زمان انصاف علمایان بیشتر شده است؛ به این معنا که هر چه از زمان صدر اسلام دورتر می شویم، حقایق در گفتارهایشان بیشتر ظاهر شده است. مطالبی در شروح صحیح بخاری وجود دارد که در صحیح بخاری نیست، و علمای متأخر در شروح المشکاة، الجامع الصغیر، شفا، صحاح سته و حواشی آن ها و نیز در مسانید به مواردی اشاره کرده اند که متقدمان در کتبان آن ها کوشیده اند.

حکیم ترمذی با همه تعصبش در کتابی که به نام نوادر الاصول دارد در ذیل حدیث یاد شده می نویسد:

فقول رسول الله صلى الله عليه وآله: «لن يفترقا حتى يردا على الحوض...» واقع على الأئمة منهم السادة لا على غيرهم ۱۳؛

گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می فرماید: «آن دو هرگز از هم جدا نخواهد شد تا کنار حوض کوثر نزد من آیند...» منطبق بر ائمه سادات است نه دیگران.

ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة می نویسد:

فأهل البيت منهم أولى منهم بذلك لأنهم امتازوا عنهم بخصوصيات لا يشاركهم فيه بقيّة قريش... ثم أحق من يتمسك به منهم

إمامهم وعالمهم على بن أبي طالب كرم الله وجهه... وكذلك خصه صلى الله عليه وآله بما مرّ يوم غدیر خم ۱۴؛

پس اهل بیت بر این امر از دیگر قریش شایسته ترند؛ چرا که آنان دارای ویژگی هایی هستند که بقیه قریش دارای آن ها نیستند... آن گاه شایسته ترین فرد بر این امر پیشوا و دانشمند آنان علی بن ابی طالب است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم به این امر اختصاص داد.

ملاّ علی قاری در این زمینه می نویسد:

الأظهر هو أنّ أهل البيت غالباً يكونون أعرف بصاحب البيت وأحواله، فالمراد بهم أهل العلم منهم المطلعون على سيرته ۱۵؛

به نظر می رسد که بیشتر اوقات اهل بیت، از صاحب خانه و احوال او آگاه ترند. پس منظور از اهل بیت عالمان آن هاست که از سیره و روش پیامبر اکرم آگاهی دارند.

تا آن جا که گوید:

وبهذا يصلح أن يكون مقابلاً لكتاب الله تعالى ۱۶؛

و با این بیان اهل بیت شایستگی می یابند که مساوی با کتاب خدای متعال قرار گیرند.

عبدالحق دهلوی نیز در این مورد اظهار نظر کرده است. وی در اشعه اللمعات فی شرح المشکاة می نویسد:

مراده هنا من العتره أخص عشيرته وأقاربه أى أولاده وذريته؛ ۱۷

منظور پیامبر صلی الله علیه و آله در این جا از عترت، خویشان و عشیره خاص ایشان یعنی فرزندان و ذریه اوست.

مناوی در شرح الجامع الصغیر می نویسد:

وهم أصحاب الكساء الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً؛ ۱۸

اهل بیت همان اصحاب کساء هستند که خداوند هر رجس و پلیدی را از آنان زدود و آنان را پاک و پاکیزه ساخت.

آن چه بیان شد، نظریه ها و گفتارهای شارحان حدیث ثقلین در مورد واژه «عترت» بود که روشن شد مراد از «عترت» اقربا نیستند. البته دلیل ما در اعتقادات کتاب و سنت است و هر گاه به کلمات علما مراجعه می کنیم منظور اثبات صحت استدلالمان می باشد، و گرنه نباید در بحث به اقوال مجرّد از دلیل تکیه کرد؛ چرا که اقوال اشخاص حجت نیستند و تا به قول فردی استدلال کنید در مقابل او، قول فرد دیگری می آورند که با آن تعارض دارد.

اساساً قول کسی، دلیل نیست، ولیکن علما به آن چه می گوئیم اقرار کرده اند و ما از گفتار آنان استفاده کردیم. شخصی مانند مناوی از بزرگان از علمای اهل تسنن است چنین اقرار می کند: «وهم أصحاب الكساء الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»؛ ۱۹.

پیش تر گذشت که در مناظره با یکی از بزرگان وهابی ها در مکه، امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام را با آیه ولایت ثابت کردم. وقتی خوب به استدلال گوش فرا داد، گفت: بر شما یک اشکال وارد است.

گفتم: کدام اشکال؟

گفت: اگر واژه «إنما» بیان گر حصر است، فقط امامت امیر مؤمنان را ثابت می کند، امامت یازده امام دیگران چگونه ثابت می شود؟

گفتم: چون «إنما» بر حصر دلالت می کند، پس اطاعت ابوبکر نفی شده، وظیفه شما دفاع از امامت ابوبکر است، من بر امامت دیگر ائمه علیهم السلام دلیل دارم و آن را ثابت می نمایم.

بنابراین، از حدیث ثقلین عصمت و اعلمیت اهل بیت علیهم السلام ثابت می شود.

اما ابن تیمیه وقتی درباره ابن عباس سخن می گوید شاگردی او را نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منکر می شود، تا این که گویا او را در ردیف آن حضرت قلمداد می کند، و بنابراین ناگزیر ابن عباس از امام باقر و امام صادق علیهما السلام افضل می شود. ۲۰.

اما منظور از عترت اخص اقارب است، و این عنوان شامل ابن عباس نخواهد بود، و بر فرض کسی ادعا کند که ابن عباس را نیز در

بر می گیرد؛ می بینیم خود ابن عباس اقرار می کند که هر چه دارد از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام است. ۲۱.

افزون بر این هرگز کسی برای ابن عباس ادعای عصمت نکرده است. فقط ابن تیمیه گوید: ابن عباس از بزرگان علمای اهل بیت است و یا می گوید: «من أعلمهم» یا «أعلمهم بالقرآن» و تعابیر دیگر.

یکی از روش های متعصبین آن ها بزرگ کردن فردی از داخل است تا به خیال خود بزرگان را کوچک نمایند.

از معاصران ما که در حوزه او را به عنوان مفسر معرفی می کنند، وقتی به او گفتم: چرا این قدر از عکره دفاع می کنی؟

پاسخ داد: می خواهم حرمت عبدالله بن عباس حفظ شود (!) اگر عکره را از دست بدهیم، ابن عباس را نیز از دست خواهیم داد، چون شاگرد و راوی انظار اوست.

در پاسخ او گفتم:

۱. اگر عکره را از دست بدهیم، ابن عباس را از دست نخواهیم داد؛

۲. اگر ابن عباس را هم از دست بدهیم، هیچ مصیبتی بر ما وارد نخواهد شد.
۳. اگر شما می‌خواهید حرمت ابن عباس را حفظ کنید، سعید بن جبیر را ترویج کنید. او را توثیق و تقویت کنید، نه عکرمه خارجی را.
۱. ر.ک: بحار الانوار: ۱۱۷ / ۷۲.
۲. ر.ک: همان: ۳۳۷ / ۲.
۳. صحاح اللغه: ۷۳۵ / ۲.
۴. لسان العرب: ۵۳۸ / ۴.
۵. النهاية فی غریب الحدیث: ۱۷۷ / ۳.
۶. قرائت لفظ «تَقْلَین» به فتح ثاء و قاف و به کسر ثاء و سکون قاف صحیح و اولی بهتر است.
۷. لسان العرب: ۵۳۸ / ۴.
۸. قاموس المحيط: ۸۴ / ۲.
۹. تاج العروس: ۱۸۶ / ۷.
۱۰. ذخائر العقبی: ۱۶، المعجم الاوسط: ۳۳ / ۴.
۱۱. ر.ک: مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: ۳۷۶ / ۲، حدیث ۸۴۹.
۱۲. ر.ک: کمال الدین: ۲۷۸، غایة المرام: ۳۱۰ / ۲.
۱۳. نوادر الاصول: ۶۹، به نقل از نفحات الأزهار: ۳۴۱ / ۲.
۱۴. الصواعق المحرقة: ۴۴۲ - ۴۴۳ / ۲.
۱۵. المرقاة فی شرح المشکاة: ۱۳۹ / ۵.
۱۶. همان: ۶۰۰ / ۵، به نقل از تشیید المراجعات: ۱۲۸ / ۱.
۱۷. اشعة اللمعات فی شرح المشکاة: ۶۸۱ / ۴، به نقل از تشیید المراجعات: ۱۱۲ / ۱.
۱۸. فیض القدر: ۱۹ / ۳.
۱۹. همان.
۲۰. منهاج السنه: ۴۲ / ۸.
۲۱. فیض القدر: ۴۷۰ / ۴.

واژه «خیره»

واژه «خیره»

اکنون پس از روشن شدن حقیقت «عترت» به واژه «خیره» می‌پردازیم. مفهوم این واژه چیست و چرا فرمود: «عتره خیره رب العالمین»؟

چرا فرمود: «عتره رسول الله» و «عتره محمد»؟

حتماً نکته دارد، چرا که شخص بزرگ حکیمانه سخن می‌گوید، انتخاب واژگان حساب دارد.

ائمه عترت چه کسی هستند؟ پیامبر اکرم کیست؟

پیامبر اکرم «خیره رب العالمین» است.

واژه «خیره» در لغت عرب به معنای «اصطفاء» یعنی جدا کردن و انتخاب نمودن آمده است؛ پس رسول الله صلی الله علیه و آله برگزیده همه خلایق از سوی خداوند متعال است؛ در احادیث شیعه و سنی بیان شده که خداوند متعال نخست خلقی آفرید، بعد عدّه ای را از این خلق برگزید، آن گاه گروهی را از میان آن ها انتخاب کرد، باز عدّه دیگر را از این عدّه و همین طور عدّه ای دیگر.

این حدیث به طرق صحیح بسیار عجیبی نقل شده است. در صحیح مسلم آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اصْطَفَى كَنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى قَرِيشًا مِنْ كَنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ قَرِيشِ بَنِي هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ۲؛
به راستی که خداوند متعال از فرزندان اسماعیل کنانه را برگزید و قریش را از فرزندان کنانه انتخاب کرد و از بین قریش، بنی هاشم را برگزید و مرا از فرزندان هاشم برگزید.

این همان معنای «خیره» است که در کلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز آمده است.

اکنون طبق روشی که قبلاً گفتیم، به سراغ شروح می رویم. نووی در شرح صحیح مسلم می نویسد:

قوله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كَنَانَةَ» استدلّ به أصحابنا على أنّ غير قریش من العرب ليس بكفء لهم ولا غير بنی هاشم كفو لهم إلا بنی المطلب ۳؛

با توجه به این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله که «خدای تعالی کنانه را برگزید» اصحاب ما استدلال کرده اند که غیر قریش از عرب همتای آن ها نیستند و غیر بنی هاشم نیز جز فرزندان عبدالمطلب با آنان همتا نیستند.

به نظر می رسد که عبارت نووی تشویش دارد که در ادامه می نویسد: فإنهم هم وبنو هاشم شيء واحد كما صرح به في الحديث الصحيح ۴.

در این باره حدیث دیگری را ترمذی روایت می کند که آن حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مِنْ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلِ بَنِي كَنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي كَنَانَةَ قَرِيشًا وَاصْطَفَى مِنْ قَرِيشِ بَنِي هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ۵؛

به راستی خداوند از فرزندان ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از فرزندان اسماعیل، کنانه را برگزید و از فرزندان کنانه، قریش را انتخاب کرد و از میان قریش، بنی هاشم را برگزید و مرا از فرزندان هاشم برگزید.

ترمذی در ذیل این حدیث گوید:

هذا حدیث حسن صحیح؛

این حدیث، معتبر و صحیح است.

در حدیثی دیگر حضرتش فرمود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ فِرْعَوْنَ وَخَيْرِ الْفَرِيقَيْنِ، ثُمَّ خَيْرَ الْقَبَائِلِ فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ الْقَبِيلَةِ، ثُمَّ خَيْرَ السَّبُوطِ، فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ بِيوتِهِمْ، فَأَنَا خَيْرُهُمْ نَفْسًا وَخَيْرُهُمْ بَيْتًا ۶؛

همانا خداوند خلقی را آفرید و مرا از بهترین گروه ها و قبیله ها و برترین خاندان ها قرار داد. پس من، بهترین فرد از جهت شخصیت و از برترین خاندان هستم.

در این زمینه واقدی گفت و گوی عمرو بن عاص را با فردی به نام فلسطین ۷ این گونه بیان کرده است:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَارَ لِنَبِيِّنَا خَيْرَ أَنْسَابٍ مِنْ لَدُنِ آدَمَ إِلَى أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صَلْبِ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ، فَجَعَلَ خَيْرَ النَّاسِ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، فَتَكَلَّمَ بِالْعَرَبِيَّةِ وَتَكَلَّمَ عَلَيَّ لِسَانَ أَبِيهِ، فَوَلَدَ إِسْمَاعِيلَ الْعَرَبُ ثُمَّ جَعَلَ خَيْرَ النَّاسِ كَنَانَةَ، ثُمَّ جَعَلَ خَيْرَ الْعَرَبِ قَرِيشًا وَخَيْرَ قَرِيشِ بَنِي هَاشِمٍ، ثُمَّ جَعَلَ خَيْرَ بَنِي هَاشِمِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ خَيْرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ نَبِيَّنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، فَجَعَلَهُ رَسُولًا وَاتَّخَذَهُ نَبِيًّا وَأَهْبَطَ عَلَيْهِ

جبریل بالوحی وقال له: طفت مشارق الأرض ومغاربها فلم أر أفضل منك ۸؛

خدای متعال بهترین نسب ها را از زمان حضرت آدم تا زمانی که از صلب پدر بزرگوارشان حضرت عبدالله خارج شدند را انتخاب کرد. پس بهترین مردم را از فرزندان اسماعیل قرار داد. اسماعیل به زبان عربی تکلم می نمود و اسحاق به زبان پدرش حضرت ابراهیم ۹ از این رو عرب از اسماعیل زاده شدند ۱۰ سپس خداوند کنانه را بهترین مردم قرار داد و زان پس قریش را بهترین عرب قرار داد و بنی هاشم را بهترین قبیله قریش ۱۱ سپس بنی عبدالمطلب را بهترین بنی هاشم و بهترین از عبدالمطلب را محمد صلی الله علیه وآله قرار داد ۱۲ پس از آن وی را به عنوان رسول مبعوث کرد و او را نبی قرار داد و جبرئیل را برای آوردن وحی برای او فرستاد و به او فرمود: اگر در مشرق ها و مغرب های زمین بگردی بهتر از تو کسی را نمی یابی.

در روایت دیگری که سندش به امیر مؤمنان علی علیه السلام منتهی می شود آمده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: قَسَمَ اللَّهُ الْأَرْضَ نِصْفَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا، ثُمَّ قَسَمَ النِّصْفَ عَلَيَّ ثَلَاثَةَ فَكَتَّ فِي خَيْرِ ثَلَاثٍ مِنْهَا، ثُمَّ اخْتَارَ الْعَرَبَ مِنَ النَّاسِ، ثُمَّ اخْتَارَ قُرَيْشًا مِنَ الْعَرَبِ، ثُمَّ اخْتَارَ بَنِي هَاشِمٍ مِنْ قُرَيْشٍ، ثُمَّ اخْتَارَ بَنِي عَبْدِالمَطْلِبِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ثُمَّ اخْتَارَنِي مِنْ بَنِي عَبْدِالمَطْلِبِ ۱۳ خداوند زمین را به دو بخش تقسیم کرد و مرا در بهترین بخش آن قرار داد. آن گاه همان نیمه را به سه قسمت تقسیم کرد و مرا در بهترین بخش آن قرار داد، سپس عرب را از مردم برگزید، آن گاه قریش را از بین عرب انتخاب کرد، سپس بنی هاشم را از قریش برگزید، آن گاه فرزندان عبدالمطلب را از بنی هاشم انتخاب کرد، سپس مرا از فرزندان عبدالمطلب برگزید. تا آن جا که در روایت دیگر می فرماید:

فَأَنَا مِنْ خِيَارِ إِلَى خِيَارٍ ۹؛

پس من برگزیده از برگزیدگانم.

آری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مرحله به مرحله در عالم گزینش شده و جهان هستی در رسول الله صلی الله علیه وآله خلاصه شده است ۱۴ چرا که انسان اشرف خلاق است. آن جا که قرآن می فرماید:

(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) ۱۰؛

و ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.

پس خداوند متعال بنی آدم را با طی این مراحل به مرور برگزید، تا آن جا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: فَأَنَا مِنْ خِيَارِ إِلَى خِيَارِ.

من برگزیده از برگزیدگانم.

۱. مجمع البحرين: ۱ / ۷۱۸ «الاختيار: الاصطفاء».

۲. صحیح مسلم: ۷ / ۵۸.

۳. شرح صحیح مسلم، نَوَوِي: ۱۵ / ۳۶.

۴. همان.

۵. سنن ترمذی: ۵ / ۲۴۳، حدیث ۳۶۸۴.

۶. همان: حدیث ۳۶۸۵.

۷. در کتاب فتوح الشام چاپ بیروت، نشر دار الجیل «فلسطين» آمده است ۱۵ ولی در نفحات الازهار به نقل از فتوح الشام «قسطنطين» ذکر شده است.

۸. فتوح الشام: ۲ / ۲۳، نفحات الازهار: ۱۵ / ۳۱۷.

۹. الدر المنثور: ۳ / ۲۹۵، مجمع الزوائد: ۸ / ۲۱۵، المستدرک علی الصحیحین: ۴ / ۷۳، کنز العمّال: ۱۲ / ۴۳، حدیث ۳۳۹۱۸.

نفحات الازهار: ۵ / ۳۱۷، با اختلاف در الفاظ.

۱۰. سوره اسراء (۱۷): آیه ۷۰.

معنای ربّ

معنای ربّ

اکنون پس از روشن شدن دو واژه مهم «عترت» و «خیره» به بررسی واژه «ربّ» می پردازیم.

واژه «ربّ» از نظر لغوی به معنای پرورش دهنده است. راغب اصفهانی می گوید: الربّ فی الأصل التریبهُ وهو إنشاء الشیء حالاً فحالاً إلى حدّ التمام. ۱

بنابراین واژه «ربّ» در زبان فارسی چنین می شود: کسی که به کمال رساندن چیزی را به گونه ای که مناسب اوست به عهده گیرد، ربّ گویند.

برای نمونه کمال یک شاخه گل به این است که برگ هایش همواره سبز باشد، رشد کند و گل های کامل و زیبایی به ثمر نشیند. از طرفی پرورش دهنده گل همواره مراقب است که چه قدر آب دهد، کی آب دهد، در تاریکی، در روشنایی، برابر آفتاب، در سایه، چگونه کود دهد، چگونه خاکش را عوض کند، چنین فردی پرورش دهنده گل است که آن را تا سرحدّ کمال پرورش می دهد که به رشد برسد و ثمر دهد.

این واژه درباره حیوانات نیز به کار می رود، مثل «ربّ الإبل» پرورش دهنده شتران، که نگه دارنده و مواظبت کننده از شتر را گویند.

در زبان عرب نیز به زن خانه دار می گویند: «رَبِّةُ الْبیتِ» یعنی کسی که نظم و کارهای خانه و اهل خانه را به عهده می گیرد و به خوبی اداره می کند و پیش می برد.

خداوند متعال که ربّ و پرورش دهنده همه خلایق است پیامبر اکرم را با عنایت خاصی پرورش داده است آن گاه همه موجوداتی که نیاز به تربیت دارند، به برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تربیت می شوند چنان که خداوند متعال خورشید را آفریده که همه موجودات به آن نیاز دارند و هر موجودی به اندازه استعدادش از نور آن استفاده می کند و رشد می یابد.

بنابراین، مرّبی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود خداوند متعال است که آن حضرت می فرماید:

أَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسَن تَأْدِيبِي ۲

پروردگار من مرا تربیت و پرورش کرد و نیکو پرورشم داد.

سلاطین در روزگاران کهن برای فرزندان خود مرّبی قرار می دادند تا آن حکیم بزرگ یا دانشمند اخلاقی فرزندشان را به رشد مناسب خود پرورش دهد چرا که قرار بود ولی عهد بشود و صاحب تاج سلطنت گردد و باید بداند چگونه مدیریت کند، چگونگی برخورد با دوست، دشمن در حال صلح و جنگ را بداند و وظایف خود را بشناسد.

اکنون اگر اندکی در آداب و کمالات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فکر کنیم که خداوند متعال مرّبی اوست، می فهمیم وقتی مرّبی خداوند متعال و پرورش یافته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد، «خیره ربّ العالمین» خواهد شد.

و نیز فهم روایات برای ما آسان می شود که فضیل بن یسار گوید:

«سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لبعض أصحاب قيس الماصر: إنَّ الله عز وجل أدب نبيه فأحسن أدبه، فلما أكمل له الأدب قال: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقِي عَظِيم) ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَمِ لَيْسَ لَيْسَ عِبَادَةَ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ مَسَدًا مَوْفَقًا مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدْسِ لَا يَزِلُّ وَلَا يَخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِّمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ

فتأدب بآداب الله...» ۳.

بنابراین، وقتی کسی تربیت شده و برگزیده خداوند متعال گشت و عصاره وجود گردید، اگر احکام حلال و حرام از جانب خدا به آن بزرگوار تفویض شود بعید نخواهد بود چرا که او از پیش به این امر مهیّا شده و اهلیت این مقام را دارا شده است. در مثال پیشین گذشت که به سان فرزند پادشاهی است که از کودکی تربیت می‌کنند تا ولی عهد گردد چرا که می‌خواهند مسئولیت پادشاهی را به او بسپارند.

با توجه به آن چه بیان شد، روشن می‌گردد که سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که سید و اشرف الخلائق والأنبیاء والمرسلین است چه معنایی دارد، آن جا که می‌فرماید: اذنبی ربی فأحسن تأدیبی. ۴.

از این جاست که مقام امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز روشن می‌گردد، آن جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

علیّ منی بمنزلة من ربی ۵.

علی نسبت به من به منزله من نسبت به پروردگار من است.

این همان معنای تربیت است که همه هستی به اسباب و اشکال گوناگون تربیت - به هر معنایی که عنوان تربیت صدق کند - مربّا و تربیت یافته خداوند متعال هستند. ۶.

و تربیت گاهی روحی است و گاهی جسمی. امروزه معلّم ورزشی را مربّی می‌گویند.

خداوند متعال «ربّ العالمین» است.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۴۴.

۲. بحار الانوار: ۱۶ / ۲۱۰ و ۶۸ / ۳۸۲، الجامع الصغیر: ۱ / ۵۱، حدیث ۳۱۰.

۳. الکافی: ۱ / ۲۶۶، حدیث ۴.

۴. تفسیر نور الثقلین: ۵ / ۳۹۲، بحار الانوار: ۱۶ / ۲۱۰، کنز العمال: ۷ / ۲۱۴.

۵. ذخائر العقبی: ۶۴، ریاض النضره: ۲ / ۱۶۳، المناقب: ۲۹۷، سیره الحلیّه: ۳ / ۳۹۱.

۶. گفتنی است که واژه «تربیت» در زبان عربی با واژه فارسی آن از یک ریشه اند و ولی در تعبیر اندکی مسامحه وجود دارد چرا

که در فارسی می‌گویند: فلانی آدم با تربیتی است یعنی خوش اخلاق است و این بخشی از تربیت است. منظور از عالمین

واژه «عالمین» جمع عالم است و منظور از عالم می‌تواند عالم ذر، دنیا، آخرت و یا عوالم دیگری نیز باشد. سخن در این است که

خداوند متعال «ربّ العالمین» است و هر موجودی که در عالمی از این عوالم به تربیت نیاز داشته باشد، مربّی او خداوند متعال است.

و ائمه عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چون خود آن حضرت تربیت شده خاصّ «ربّ العالمین» و برگزیده او که آن‌ها نیز به

همان سان تربیت شده هستند، پس دارای تمام کمالات پیامبر اکرم و بعد از او مربّیان خلائق می‌باشند.

وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

و رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

یعنی: پس از سلام بر آنان که دارای مقامات یاد شده هستند از خدا خواهان رحمت و برکات برایشان می‌شویم، و این معنا از قرآن

مجید اخذ شده که (رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ) ۱.

۱. سوره هود (۱۱): آیه ۷۶.

امامان هدایت‌گر

امامان هدایت‌گر

السَّلَامُ عَلَى أَيْمَةِ الْهُدَى وَمَصَابِيحِ الدُّجَى وَأَعْلَامِ التَّقَى؛

سلام بر پیشوایان هدایت‌گر، چراغ‌های فروزان در تاریکی‌ها و نشانه‌های پرهیزکاری. این سه عبارت از نظر معنا تقارب دارند.

امامان هدایت‌گر هستند، هم چنان که خدا هدایت‌گر است که (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) ۱، رسول الله صلی الله علیه وآله هدایت‌گر است که (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) ۲ «همانا تو به راه راست هدایت می‌کنی» و قرآن هدایت‌گر است که (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) ۳ «به یقین این قرآن به راهی که استوارترین راه هاست هدایت می‌کند». هدایت‌نامه علیهم السلام همان هدایت‌خدا، رسول و قرآن است.

در مقابل ائمه هدی علیهم السلام، ائمه دیگری هستند که از این‌ها منقطع هستند؛ چرا که اگر امامی در طول ائمه ما علیهم السلام باشد، به سهم خود چون برآمده از نور اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، امام است؛ ولی در مقابل آن‌ها کسانی هستند که ادعای امامت برای آن‌ها شده و یا به تعبیر قرآن امام هستند، اما امام ضلالت و گم‌راهی، پس دو نوع امام وجود دارد:

۱. امام هدایت‌گر؛

۲. امام ضلالت و گم‌راه‌کننده.

در کتاب کافی روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْأئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِمَامَانِ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) ۴ لَا بِأَمْرِ النَّاسِ، يَقْدَمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَحُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ، قَالَ: (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) ۵ يَقْدَمُونَ أَمْرَ اللَّهِ وَحُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ، وَيَأْخُذُونَ بِأَهْوَاءِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ ۶

امامان و پیشوایان در قرآن دو گروه‌اند: (گروه نخست) کسانی‌اند که خدای تعالی در قرآن درباره آنان می‌فرماید: «آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما (مردم را) هدایت می‌کردند». آنان به امر مردم هدایت نمی‌کنند؛ بلکه امر خدا را بر امر مردم مقدم داشته و حکم خدا را پیش از حکم مردم می‌دانند.

(و گروه دوم کسانی هستند که) خدای تعالی درباره آنان می‌فرماید: «آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش فرا می‌خوانند». اینان خواست مردم را بر خواست خدا مقدم داشته و حکم مردم را پیش از حکم خدا می‌دانند و بر طبق هوا و هوس خود؛ بر خلاف آن چه در قرآن آمده است رفتار می‌کنند.

امامان در قرآن بر دو گروه‌اند: امامان هدایت‌گر و امامان گمراه‌کننده. این هدایت و یا ضلالت تشریحی است. در مورد امامان هدایت‌گر دو آیه آمده است:

۱. خداوند متعال در سوره انبیاء می‌فرماید:

(وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) ۷

و آنان را پیشوایی قرار دادیم که به امر ما (مردم را) هدایت می‌کردند.

۲. و در سوره سجده می‌فرماید:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) ۸

و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند.

در هر دو آیه عبارت (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) مشترک است. شاهد این است که هر دو در جعل (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) مشترکند.

در مقابل امامان هدایت‌گر کسانی هستند که (يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ). این‌جا نیز جعل است. در آینده خواهد آمد که این عالم، عالم تکلیف است و انسان فاعل مختار است و اینان دو گروه متصورند:

۱. کسانی که با اختیار و به دست خود گم راه می شوند؛

۲. کسانی که نه فقط گم راهند بلکه به دست خود دیگران را نیز گم راه می کنند و باعث ضلالت دیگران می شوند.

خداوند متعال به مقتضای قاعده لطف بایستی کسانی را امام و پیشوا قرار دهد که آن‌ها مقرب مردم و بندگان به سوی خداوند متعال باشند و آنان را از معصیت حضرت احدیت و گم راهی باز دارند و به جهت همین جعل، خداوند متعال می فرماید: (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) ۹ «به امر ما (مردم را) هدایت می کردند».

۱. سوره حمد (۱): آیه ۵.

۲. سوره شورا (۴۲): آیه ۵۲.

۳. سوره اسراء (۱۷): آیه ۹.

۴. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳.

۵. سوره قصص (۲۸): آیه ۴۱.

۶. الکافی: ۱ / ۲۱۶، حدیث ۲، الاختصاص: ۲۱، بحار الانوار: ۲۴ / ۱۵۶، حدیث ۱۳.

۷. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳.

۸. سوره سجده (۳۲): آیه ۲۴.

۹. همان و سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳. انواع هدایت

بزرگان می فرمایند: ما دو نوع هدایت داریم:

۱. ارائه طریق و راهنمایی در این نوع از هدایت، هدایت گر فقط راه را برای فرد نشان می دهد.

۲. ایصال به مطلوب در این هدایت افزون بر این که راهنما راه را به انسان نشان می دهد، دست او را نیز می گیرد و به مقصد می رساند.

برای نمونه اگر کسی راه حرم حضرت معصومه علیها السلام را از فردی بی‌رسد، او می تواند هم راه را به او نشان دهد و هم علاوه بر نشان دادن راه، دست او را بگیرد و به حرم برساند. در نوع نخست از هدایت احتمال دارد که آن فرد راه را گم کند و به مقصد نرسد.

انبیا و ائمه علیهم السلام در نوع نخست از هدایت با هم شریک هستند از این رو در قرآن مجید خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فراوان آمده است که خداوند متعال می فرماید:

(إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ) ۱

وظیفه تو فقط رساندن (پیام به مردم) است.

در مورد دیگری می فرماید:

(إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ) ۲

تو فقط اندازگر و بیم دهنده ای.

این گونه هدایت همان نشان دادن راه و بازداشتن از ضلالت و گم راهی است زولی ایصال به مطلوب نیست. پیشوایان ما در این نوع هدایت با پیامبران الهی شریک هستند.

نشان دادن راه گونه ای از هدایت و راهنمایی است چرا که اگر سکوت کند و راه را نشان ندهد، ناگزیر آن فرد متحیر خواهد ماند.

۱. سوره شوری (۴۲): آیه ۴۸.

۲. سوره فاطر (۳۵): آیه ۲۳.

برتری ائمه بر پیامبران

برتری ائمه بر پیامبران

امامان ما از انبیای سلف جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حتی از پیامبران اولوالعزم افضل هستند. در این باره به تفصیل در پژوهش‌های خود سخن گفته ایم. این برتری به طور علمی و با اسلوبی برآمده از کتاب و سنت ثابت شده و در این راه از عقل هم می‌توان یاری گرفت که خود به بحث مستقلی نیاز دارد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الأَنْبِيَاءُ وَالْمُرْسَلُونَ عَلَى أَرْبَعِ طَبَقَاتٍ... وَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَبِيًّا وَلَيْسَ بِإِمَامٍ حَتَّى قَالَ اللَّهُ: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) ۱
پیامبران و فرستادگان چهار طبقه اند... و ابراهیم علیه السلام پیامبر بود و امام نبود تا این که خداوند فرمود: «همانا من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار می‌دهم».

دست کم در خصوص حضرت ابراهیم امامت، مقام بالاتری از نبوت بوده است. اگر ابراهیم علیه السلام مقام هدایت را داشته که همان ارائه طریق باشد، وقتی به مقام امامت رسید، ناگزیر بایستی هدایتش یک درجه بالاتر برود که گفتیم ایصال به مطلوب بالاتر است. پس ایصال به مطلوب از شئون امامت می‌شود. با توجه به مقدماتی که بیان شد، هر که مأموم چنین امامی شود، به برکت امام علیه السلام به همان مقام مطلوب یا کمال مناسب خواهد رسید.

پس این هدایت، هدایت تکوینی می‌شود؛ چرا که می‌فرماید: (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) ۲ «به امر ما (مردم را) هدایت می‌کردند».

پس ائمه علیهم السلام هم از نظر تکوینی هدایت‌گرند و هم از نظر تشریحی؛ چون امر خداوند دو نوع است:

۱. امر تکوینی؛

۲. امر تشریحی.

از سوی دیگر فعل مضارع «یهدون» ظهور در استمرار دارد. ائمه هم اکنون نیز که در این عالم نیستند، باز هم «یهدون بأمرنا» هستند. با این بیان، ائمه علیهم السلام هم راهنمای بشر به سوی حق و معلّم معارف و حقایق و احکام هستند تا انسان را از شرک و دیگر گم‌راهی‌ها نجات دهند، و هم واسطه فیض الهی در عالم تکوین که به برکت وجودشان انسان و دیگر موجودات به کمال مناسب شأن و حالشان برسند.

اینک این پرسش مطرح است که اگر جعل و قرار از ناحیه باری تعالی در مورد امامان هدایت‌گر است، این جعل و قرار در امامان ضلال و گم‌راه نیز هست و هر دو به خدا برمی‌گردد. پس امام هدایت‌گر و امام گم‌راه کننده هر دو از جانب خدا هستند و این چگونه خواهد شد؟

جعل و قرار دو نوع است:

۱. جعل ابتدایی؛

۲. جعل غیر ابتدایی.

آیه‌ای که درباره امامان هدایت‌گر آمده جعل ابتدایی است و به چیزی مسبوق نیست؛ اما در آیه مربوط به امامان ضلال و گم‌راه گر چنین نیست؛ چرا که خود آن‌ها گم‌راه شده‌اند و گم‌راه کننده بوده‌اند. آیه درباره امامان ضلال در سیاق قصه فرعون و هامان است. آن‌جا که خداوند می‌فرماید:

(فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا يَبِينَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ * وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ

بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ * وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ * وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ * فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ * وَأَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿٣٧﴾

هنگامی که موسی با معجزه های روشن ما به سوی آنان آمد، گفتند: این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده. ما هرگز چنین چیزی را از نیاکان خود نشنیده ایم. موسی گفت: پروردگaram از حال کسی که هدایت را از نزد او آورده و کسی که فرجام نیک جهان (هستی و آخرت) از آن اوست، آگاه تر است. به یقین او ستم گران را رستگار نخواهد کرد. فرعون گفت: ای گروه اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. پس ای هامان! برای من آتشی بر گل بیفروز (و آجرهایی بساز) و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم. هر چند من گمان می کنم که او از دروغ گویان است. فرعون و سپاهیانش به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گمان کردند که به سوی ما باز گردانده نمی شوند. پس ما نیز او و سپاهیانش را گرفتیم و به دریا افکندیم. پس بنگر سرانجام ستم گران چگونه بود. و آنان (فرعونیان) را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کنند و روز رستاخیز یاری نخواهند شد و در این دنیا لعنت در پی آنان قرار دادیم و روز رستاخیز از زشت رویان خواهند بود. آن گاه که هدایت های حضرت موسی علیه السلام در آن ها تأثیر نکرد و گوش فرا ندادند و ضلالت و گم راهی را برگزیدند، خود امام برای گم راهان شدند. روشن است که این جعل و قرار غیر از آن جعل و قرار به قاعده لطف است که می فرماید:

(أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) ﴿٤﴾

پیشوایانی که به امر ما (مردم را) هدایت می کردند.

و در ادامه می فرماید:

(وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) ﴿٢﴾

به آنان انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم و آنان تنها ما را عبادت می کردند. چرا که وحی بر ائمه علیهم السلام نازل می شده است که در توضیح عبارت «ومهبط الوحي» گفتیم که آیا بر خود امام علیه السلام وحی نازل می شده و یا نه وحی نبوده الهام بوده که بخشی از وحی است؟ اگر وحی بوده، این چه وحیی بوده که بر آن بزرگواران نازل می شده است. و به طور قطع منظور وحی نبوت نبوده است. چرا که بعد از پیامبر اسلام، پیامبری نمی باشد. کوتاه سخن این که ائمه علیهم السلام ائمه هدایت گرانند که خداوند آن ها را جعل و نصب کرده است تا به توسیط آنان همه فیوضات، معنویات، ارشادات، هدایات و برکات بر انسان و دیگر خلائق برسد، به ویژه اگر حرف «باء» در «بأمرنا» به معنای سببیت بوده باشد که هر چه هست از خداست. اما به توسیط ائمه هدی، در نتیجه این مقام از مقامات ویژه امامان معصوم علیهم السلام خواهد بود.

پس با توجه به آن چه در زیارت جامعه آمده، بحث ولایت تکوینی و تشریحی و ولایت بر احکام مطرح می شود، و با توجه به این عبارات و روایات، مختصری با مسئله ولایت آشنا شدیم و ولایت تکوینی و تشریحی را به طور مفصل و جداگانه بحث خواهیم کرد.

۱. بصائر الدرجات: ۳۹۳ و ۳۹۴، الکافی: ۱ / ۱۷۴ - ۱۷۵، حدیث ۱، الاختصاص: ۲۳، بحار الانوار: ۱۱ / ۵۵، حدیث ۵۲.

۲. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳ و سوره سجده (۳۲): آیه ۲۴.

۳. سوره قصص (۲۸): آیات ۳۶ - ۴۲.

۴ و ۲. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳.

هدایت گر هر گروهی

بنابر آن چه مطرح شد، راه هدایت منحصر به راهی است که ائمه علیهم السلام ارائه کنند و یا به آن جا که ایصال نمایند. در آیه ای از قرآن می خوانیم:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) ۱

تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت گری است.

واژه «إِنَّمَا» حصر را در پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد منذر بودن افاده می کند. احادیث بسیاری در کتاب های شیعه و سنی در ذیل این آیه نقل شده که بی تردید احادیث معتبری هستند که وقتی این آیه نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أنا المنذر وعلی الهادی من بعدی. یا علی! بک یهتدی المهتدون ۲

من بیم دهنده هستم و علی هدایت گر پس از من است. ای علی! هدایت شوندگان به برکت تو هدایت خواهند شد.

۱. سوره رعد (۱۳): آیه ۷.

۲. الکافی: ۱ / ۱۹۲، مجمع البیان: ۶ / ۱۵، تفسیر نور الثقلین: ۲ / ۴۸۲، حدیث ۱۶، بحار الانوار: ۲۳ / ۲، فتح الباری: ۸ / ۲۸۶، نظم

در السمطین: ۹۰، شواهد التنزیل: ۱ / ۳۸۳، حدیث ۴۰۰ - ۳۹۸، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۵۹.

اختلاف اُمت

اختلاف اُمت

آن گاه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، بین اُمت اختلافی شدید واقع شد و اُمت پراکنده شدند. پیامبر خدا در حدیثی که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند می فرماید:

ستفترق اُمتی علی ثلاثه و سبعین فرقه، منها فرقه ناجیه و الباقون هالکون ۱

به زودی اُمت من به هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد که یک فرقه از آن نجات یافته و بقیه هلاک خواهند شد.

به مقتضای این حدیث در بین این فرقه ها یک فرقه نجات می یابد و فرقه های دیگر هلاک می شوند. وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ذیل آیه می فرماید:

یا علی! بک یهتدی المهتدون ۲

ای علی! به وسیله تو هدایت شدگان هدایت خواهند یافت.

معلوم می شود که فرقه راه یافته و به نجات رسیده، فرقه ای است که به وسیله هدایت امیر مؤمنان علیه السلام راه یافته اند.

حاکم نیشابوری این حدیث را که ذیل آیه مبارکه آمده نقل کرده و می گوید: این حدیث، حدیث صحیح و معتبری است. ۲

احمد بن حنبل نیز این حدیث را در مسند خود نقل می کند. ۳ ابوبکر هیشمی محدث بزرگ اهل سنت بعد از نقل حدیث احمد بن

حنبل می گوید: «رجال المسند ثقات» ۴.

ابن عساکر به چند طریق این حدیث را نقل کرده است که بی تردید برخی از اسانید او و دیگر محدثان صحیح و معتبر هستند. ۵

بنابراین معلوم می شود که امامان هدایت گر پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی و فرزندان پیشوای آن حضرت هستند. و

کسانی که پس از پیامبر خدا هدایت شدند و راه آن حضرت را ادامه دادند، شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند.

وقتی راه هدایت فقط راه ائمه اهل بیت است ۶ پس ائمه دیگر - دانسته یا ندانسته - ائمه ضلال و گم راهی خواهند بود. این موضوع

روشن و بدیهی است.

متأسفانه امروزه افرادی در دانشگاه‌ها میان جوانان شبهه می‌افکنند که چگونه می‌شود همه مردم گم راه باشند و فقط ما، اهل بهشت باشیم؟

در پاسخ این شبهه باید گفت: مگر نه این است که همه ارباب ادیان و غیر آنان گم راهند و اهل دوزخ جز اهل اسلام؟! پس همه یهودیان، مسیحیان، مجوسیان، مشرکان و ملحدان در طول تاریخ اهل دوزخند. با پیوند حدیث افتراق به این آیه مبارکه و مراجعه به روایاتی که از طریق اهل تسنن در این باره نقل شده است، این نتیجه به دست می‌آید که در بین اهل اسلام نیز فقط فرقه شیعه دوازده امامی اهل نجات هستند و این یک موضوع بدیهی است، مگر این که - نعوذ باللّه - گفته شود: قرآن در این جا مبالغه دارد و همه این احادیث دروغند.

سخن ما، همواره بر کتاب و سنت مستند و مبتنی است و در مصادر اهل تسنن نیز این گونه آمده است و ما بارها بیان کرده ایم که ادله امامت و حقانیت اهل بیت علیهم السلام در کتاب‌های اهل تسنن موجود است و خواهان حقیقت باید تحقیق کند. اگر در ذیل آیه ای احادیث با سندهای معتبر متفق علیه بین فریقین از پیامبر اکرم نقل شود و آیه را تفسیر کند، در واقع کلام رسول خدا در حکم تتمه کلام خدا خواهد بود، گویی آن هم جزو آیه است. خداوند متعال می‌فرماید:

(وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)۶

و برای هر گروهی هدایت‌گری است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ذیل این آیه می‌فرماید:

... وعلی الهادی، بک یا علی یهتدی المهتدون من بعدی۷

... علی آن هدایت‌گر است و ای علی به واسطه تو پس از من هدایت شوندگان راه می‌یابند.

کوتاه سخن این که ائمه علیهم السلام یگانه پیشوایان هدایت‌گرند و اما بزرگان فرقه‌های دیگر - دانسته یا ندانسته - ائمه و پیشوایان ضلال و گم‌راهی هستند.

۱. الصراط المستقیم: ۲ / ۹۶، بحار الانوار: ۳۶ / ۳۳۶، حدیث ۱۹۸. این روایت در منابع اهل سنت از جمله: عمده القاری: ۱۸ / ۲۲۴، المواقف: ۳ / ۶۴۹، با اندک تفاوتی آمده است.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۹. در این منبع این گونه آمده است: «بسنده عن المنهال بن عمرو، عن عباد بن عبد الله الأسدی، عن علی: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)، قال علی: رسول الله المنذر وأنا الهادی. هذا الحدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه.»

۳. مسند احمد بن حنبل: ۱ / ۱۲۶.

۴. «قوله تعالى: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ) عن علی رضی الله عنه فی قوله: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) قال: رسول الله المنذر والهادی رجل من بنی هاشم. رواه عبدالله بن أحمد والطبرانی فی الصغیر والأوسط ورجال المسند ثقات.» (مجمع الزوائد: ۷ / ۴۱).

۵. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۵۸ و ۳۵۹.

۶. سوره رعد (۱۳): آیه ۷.

۷. مجمع البیان: ۶ / ۱۵، شواهد التنزیل: ۱ / ۳۸۳، حدیث ۴۰۰، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۵۹، تفسیر جامع البیان: ۱۳ / ۱۴۲.

چراغ‌های تاریکی

چراغ‌های تاریکی

وَمَصَابِيحِ الدُّجَى

و (سلام بر) چراغ‌های فروزان در تاریکی‌ها.

ائمه علیهم السلام چراغ‌های فروزان در تاریکی‌ها هستند. کلمه «مصاییح» جمع «مصباح» است و کلمه «دجی» به معنای تاریکی است و این جمله مطلق است یعنی ائمه ما علیهم السلام روشن‌گر و برطرف‌کننده همه تاریکی‌ها هستند.

چنان‌که در کتاب‌های لغت آمده، به هر چراغی مصباح نمی‌گویند بلکه مصباح در لغت عرب به این معناست: هو السراج الثاقب المضيئ. ۱.

مصباح آن چراغ و وسیله روشن‌گری است که در یک‌جا استقرار و ثبوت دارد و به ذات خود روشن‌گر است، نه این‌که نورش را از جایی دریافت کند.

برای مثال: روشن‌گری لامپ از نیروگاه برق است، تولی خورشید نور است و روشن‌گری در ذات آن است و بین این دو مورد تفاوت بسیار است.

بنابراین ائمه علیهم السلام خود وجودشان نور است و ذاتاً روشن‌گرند. پرسش این‌که آیا وجود مادی امام علیه السلام یعنی همین گوشت، پوست و استخوان او که قرآن می‌فرماید: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) ۲ «بگو: من فقط بشری همانند شما هستم» این روشن‌گری را دارد؟

در این مورد به کتاب‌های حدیثی و تفسیری در ذیل آیه شریفه آن‌جا که می‌فرماید: (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) ۳ «و (در آن روز) زمین به نور پروردگارش روشن می‌گردد» باید مراجعه نمود.

و نظیر این بحث نسبت به آن ذوات مطهره و سایر مؤمنان در آخرت نیز وجود دارد که به تفاسیر در ذیل آیه مباحه (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ) ۴ باید مراجعه نمود.

۱. تفسیر غریب القرآن: ۱۶۹، مجمع البحرین: ۲ / ۵۷۶.

۲. سوره کهف (۱۸): آیه ۱۱۰.

۳. سوره زمر (۳۹): آیه ۶۹.

۴. سوره حدید (۵۷): آیه ۱۲ - ۱۳. تاریکی‌های معنوی

بی‌گمان روشن‌گری ائمه علیهم السلام جنبه معنوی دارد یعنی آنان تاریکی‌های معنوی را می‌زدایند.

نخستین تاریکی، تاریکی عدم است و عدم تاریکی و وجود نور است. بنابراین می‌توان گفت که همه اشیا به برکت ائمه علیهم السلام از تاریکی عدم به نور وجود منتقل شده‌اند و چنان‌که پیش‌تر بیان شد ائمه واسطه نخستین نعمت هستند که نعمت وجود است و نعمت‌های دیگر بر آن مترتب می‌گردند.

دومین تاریکی، تاریکی شرک است. در زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم:

الحمد لله الذي استنقذنا بك من الشرك والضلالة

شکر و سپاس خدایی را که به وسیله تو ای رسول خدا ما را از شرک و ضلالت نجات داد.

و در زیارت سیدالشهداء علیه السلام می‌خوانیم: «وبذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة وحيرة الضلالة» ۲ بلکه همه معصومین علیهم السلام چنین هستند که در زیارت جامعه خواهد آمد که «وأنقذنا من شفا جرف الهلكات». آری، رسول اکرم و ائمه علیهم السلام ما را از پرتگاه هلاکت نجات دادند.

سومین تاریکی معنوی، تاریکی جهل و نادانی است که هیچ ظلمت و تاریکی بالاتر از این نیست و این تاریکی منشأ همه شرور و مفاسد است. ائمه علیهم السلام وسیله خروج و رهایی از تاریکی جهل و جهالت هستند.

تاریکی چهارم معنوی که خیلی مهم است، تاریکی فتنه است. این تاریکی در هر عصری برای اُمت‌ها پیش آمده است و در اُمت اسلام نیز خدا داند چندین بار پیش آمده و هنوز هم پیش می‌آید و در آینده نیز پیش خواهد آمد.

تاریکی فتنه بدین گونه است که انسان در برهه‌ای از زمان در شرایطی قرار می‌گیرد که راه‌ها متعدد شده و همه ظاهر خوب دارند، انسان متحیر می‌شود که راه نجات کدام است. همه افراد خوب و بد از نظر ظاهر به هم شباهت دارند، ولی سخنانشان با هم تضاد و تناقض دارد. انسان سر در گم است که کدام راه را طی کند.

برای نمونه همه مکه رفته‌اند، نماز می‌خوانند، نه فقط نماز واجب بلکه نماز شب می‌خوانند، همه عمامه دارند، ریش دارند، ولی حرف‌ها با هم در تضاد و تناقض است و امر ملتبس می‌شود، به راستی انسان در چنین شرایطی چه وظیفه‌ای دارد؟ از این رو پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید:

فإذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن ۳

آن گاه که فتنه‌ها بر شما روی آورد و به مانند قسمتی از شب تاریک گشت به قرآن چنگ بزنید. و در حدیث دیگری که جمعی از محدثان عامه آورده و بعضی در سندش خدشه کرده‌اند فرموده:

ستكون بعدى فتنه، فإذا كان ذلك فالزموا على بن أبى طالب،... ۴.

و از طرفی می‌فرماید:

على مع القرآن والقرآن مع على. ۵.

و در احادیث بسیاری به قرآن و عترت هر دو توصیه نموده.

آری، انسان ناگزیر است که در تاریکی فتنه راه برود و به طرفی حرکت کند. چه کسی راه صحیح را پیش روی انسان می‌تواند بگذارد جز قرآن و ائمه علیهم السلام که در چنین شرایطی موجب نجات و هدایت انسان هستند؟ از این رو گفتیم که این عبارت‌ها: «ائمه الهدی و مصابیح الدجی و أعلام التقی» با هم تقارب دارند.

آیا افرادی که با ائمه علیهم السلام در هر عصر و زمانی ارتباط داشته‌اند و ملازم آن بزرگواران بوده‌اند، همواره در شرایط فتنه‌ها متحیر می‌مانده‌اند، یا ایشان نیز به سهم خود و به اندازه توانشان چراغ‌های روشن‌گر و پیشوایان هدایت‌دیگران شده‌اند؟

آری، تربیت شدگان مکتب اهل بیت علیهم السلام که در خدمتشان بوده‌اند، در هر شرایطی موجب نجات و رهایی دیگران می‌شده‌اند و وجودشان واقعاً وجود مؤثری بوده است.

۱. الکافی: ۴ / ۵۵۱، حدیث ۱، مصباح‌المتهجد: ۷۰۹.

۲. مصباح‌المتهجد: ۷۸۷.

۳. الکافی: ۲ / ۵۹۸ و ۵۹۹، حدیث ۲، وسائل‌الشیعه: ۴ / ۸۲۸، حدیث ۳، بحار‌الانوار: ۱۷ / ۸۹، حدیث ۱۶.

۴. الاصابه و الاستیعاب و أسد الغابه در احوالات أبولیلی الغفاری.

۵. این حدیث نزد عامه و خاصه مشهور است و جمعی به صحت آن حکم کرده‌اند، از جمله حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۴.

نگاهی به وصایای پیامبر خدا

نگاهی به وصایای پیامبر خدا

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصایا و سفارش های بسیاری دارند. در یک جمع بندی می توان وصایای آن حضرت را به دو بخش تقسیم کرد:

۱. وصایای عمومی؛

۲. وصایای خصوصی.

وصایای عمومی سفارش هایی است که برای عموم مردم بوده است از جمله «حدیث ثقلین» که برای عموم مردم و به ویژه برای اصحابی که در حضورش بودند، بیان فرمودند.

وصایای خصوصی برای افراد خاصی از اصحابشان بود. در روایتی آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عمار چنین سفارش فرمود:

يا عمار! إذا رأيت علياً سلک وادياً وسلک الناس وادياً غيره فاسلک مع علي ودع الناس؛^۱

ای عمار! هر گاه دیدی علی راهی را می پیماید و مردم راه دیگری را، تو با علی باش و با مردم کاری نداشته باش!

این وصیت که به طور مشروح آمده، در کتاب ها و منابع معتبر نقل شده است. این وصیت به جهت خاصی به طور خصوصی به عمار گفته شده است. از طرفی حضرتش در بین عموم درباره عمار فرموده اند:

تقتلك فئه باغية؛^۲

تو را گروهی ستم کار به قتل می رسانند.

اگر آن حضرت به صورت عمومی چنین فرموده اند که عمار را گروهی ستم گر به قتل می رسانند و از طرفی به عمار آن وصیت خصوصی را فرموده و او عمل نموده، در نتیجه خود عمار میزان گشته، از این رو آن گاه که در صفین آتش جنگ روشن شد و بعضی از مردم متحیر بودند که راه حق کجاست، عمار میزان شناخت حق از باطل شد.

البته تحیر آن مردم در آن شرایط به خاطر نقص آن ها بوده، و گرنه با وجود آن حضرت امیر نباید تحیر، شک و فتنه ای باشد.

در چنین شرایطی آنان که در معرض فتنه قرار گرفتند، گفتند: صبر می کنیم تا ببینیم عمار در کدام طرف است. وقتی فهمیدند عمار در سپاه امیر مؤمنان علی علیه السلام است - چه پیش از شهادتش و چه بعد از آن - به طرف لشکر آن حضرت آمدند و جزو یاران حضرتش شدند و از فتنه رهایی یافتند.

بنابراین عمار در این مورد به برکت وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مصادیق «ائمۃ الهدی، ومصابیح الدجی» شد.

این ثمره ملازمت عمار با امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام بود که در شرایطی به اندازه توانش چراغ هدایت شد.

این امر در همه زمان ها قابل تصور است. مراجع تقلید نایبان امام زمان علیه السلام هستند. هر کدام از ایشان در شرایطی که ارتباطش با ائمه علیهم السلام و ادب و تربیتش در مکتب امیر مؤمنان و ائمه بیشتر باشد، در مواقع حساسی آثاری بر وجودشان مترتب می شود.

البته مؤمنان دیگر نیز در هر زمان، و هر یک به سهم خود چنین هستند ولیکن همه هدایت ها به رسول الله و امیرالمؤمنین برمی گردد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يا علي! بك يهتدي المهتدون؛^۳

ای علی! هدایت شدگان به وسیله تو راه می یابند.

۱. کنز العمال: ۱۱ / ۶۱۳، حدیث ۳۲۹۷۲، تاریخ بغداد: ۱۳ / ۱۸۸.

۲. صحیح مسلم: ۸ / ۱۸۵، الطبقات الكبرى: ۳ / ۲۵۳، تاریخ مدینه دمشق: ۴۳ / ۴۲۹، البداية والنهاية: ۳ / ۲۶۴، بحار الانوار: ۳۳ / ۲۲،

حدیث ۳۷۸. در بحار الانوار چنین آمده است: «عن أبي سعيد الخدري قال: أخبرني من هو خير مني: أن رسول الله صلى الله عليه

وآله قال لعمّار حين جعل يحفر الخندق وجعل يمسح رأسه ويقول: أبشر ابن سميّة! تقتلك فنه باغيّة».

۳. شواهد التنزيل: ۱ / ۳۸۳، حدیث ۴۰۰، مجمع البیان: ۶ / ۱۵، تفسیر نور الثقلین: ۲ / ۴۸۲، حدیث ۱۶، بحار الانوار: ۲۳ / ۲.

پرچم های تقوا

پرچم های تقوا

وَأَعْلَامِ التَّقَى؛

و (سلام بر) نشانه های پرهیزکاری.

ائمه عليهم السلام پرچم های تقوا هستند. واژه «اعلام» جمع «علم» است. از نظر لغوی «علم» به چیزی می گویند که آن را در جای بلندی جهت راهنمایی نصب می کنند. مثل «اعلام الحرم» که ستون هایی بلند هستند برای مشخص کردن حدود حرم که انسان بدون لباس احرام نباید وارد حرم شود. نمونه دیگر پرچم هایی هستند که برای عزاداری نصب می کنند که نشان وجود مجلس عزاء و سوگواری در آن مکان است.

قرآن مجید می فرماید:

(فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ)؛ ۱

در دریا به سان کوه ها هستند.

واژه «اعلام» در این آیه به جبال تفسیر شده که کوه بلند به سان پرچم است.

از این رو علم باید به دو قسم تقسیم شود:

۱. یا ذاتاً بلند باشد و جنبه علامت بودن را داشته باشد؛

۲. یا در جای بلندی نصب شود و جنبه علامت بودن به آن دهند.

آری ائمه عليهم السلام به هر دو معنا اعلام هستند که ذاتاً بزرگند و مثل کوه بلند و استوار و پابرجا هستند و هم خداوند متعال آنان را برای تقوا الگو و نشان و راهنما قرار داده است.

واژه «تقی» همان تقواست و از «وقایه» گرفته شده است که انسان خود و دیگران را از خطرها و ضررها مانع و بر حذر بدارد و البته این معنا دو جور است.

وقتی بخواهید از فرزندان مراقبت کنید و او را از خطر و ضرر حفظ نمایید، گاهی دستش را از آتش می کشید و یا دست او را می گیرید و نمی گذارید در چاله بیفتد و گاهی از اول دست او را محکم می گیرید و از او نگهداری می کنید تا به طرف آتش و یا چاه و چاله نرود. این دو رفتار در خارج بین پدران و فرزندان وجود دارد.

ائمه عليهم السلام هر دو روش را با مردم داشته اند؛ یعنی هم زشتی ها را معرفی کرده اند و از زشتی ها بر حذر داشته اند و هم در جهت تربیت افراد به طوری که اصلاً به طرف زشتی حرکت نکنند کار کرده اند. در بحث «عصمت» گذشت که لفظ «عصم» برای روش دوم وضع شده؛ اما مفهوم «مسک» و «منع» برای روش نخست است.

پس ائمه عليهم السلام به هر دو معنا نشانه های تقوا هستند؛ زیرا تقوا امری باطنی است و تقوا نشانه می خواهد و از طریق نشانه شناخته می شود. ائمه عليهم السلام خودشان «علم تقوا» هستند، نه این که علم تقوا به دست آنان باشد. خودشان میزان هستند؛ یعنی اگر کسی تقوا می خواهد باید به آنان نگاه کند، هم چنان که اگر بخواهد به وسیله کوهی یا پرچمی و یا هر نشانه دیگری، راهی را پیدا می کند.

هر دو نوع وقایت را ائمه عليهم السلام انجام می دهند. ما باید لیاقت و اهلیت داشته باشیم. اهل بیت عليهم السلام گاهی ما را به

گونه ای وقایت می کنند که اساساً چنان تربیت شویم که فکر ضرر نکنیم و تقوا در وجود ما ملکه شود و گاهی به سوی ضرر حرکت می کنیم و ائمه علیهم السلام از قرار گرفتن ما در ضرر مانع می شوند که البته ضرر واقعی همانا ضرر معنوی و اخروی است. این ها مطالب دقیقی هستند که می توان گفت کمتر در جایی مطرح شده اند.

آری، مکتب اهل بیت علیهم السلام طوری است که هر که وارد شود و در آن قرار گیرد، به اندازه وسعش بهره می برد و آدمیت می یابد. البته مراتب آدمیت فرق می کند؛ حتی در اصحاب پیامبر و امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام این تفاوت در مراتب تقوا وجود داشته است. در روایتی آمده است که امام سجّاد علیه السلام فرمود:

والله، لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان لقتله؛^۲

به خدا سوگند! اگر ابوذر به آن چه در دل سلمان بود آگاه بود، او را می کشت.

پس ائمه علیهم السلام از جانب خداوند متعال نصب شده اند و چنین مقام هایی به آنان داده شده است که من أتبعکم نجی ومن خالفکم هلک؛^۳

هر کس از شما پیروی کند نجات می یابد و هر که با شما مخالفت نماید هلاک می گردد.

متابعت و پیروی از ائمه علیهم السلام این نتیجه را دارد. آنان چه در اقوال و افعال و چه در تربیت به دنبال صلاح افراد و نجات امت از مهلکه بوده اند، به گونه ای که گاهی در همان لحظات پایانی انسان، در سکرات مرگ، امام بر سر بالین فردی آمده و همان مقدار حضور، آن انسان را که با مرگ دست و پنجه نرم می کرد، به طور کلی عوض کرده است. البته این جهت به مقدار استعداد و لیاقت اشخاص نیز بستگی دارد.

باید توجه داشت که ائمه علیهم السلام به طور مطلق پرچم های تقوا هستند و این مقام هیچ قیدی ندارد، هم در جهات معنوی و نجات از مهلکه های معنوی و هم در جهات مادی و دنیوی. آنان هم برای شیعیان و مسلمانان به طور مطلق پرچم تقوا هستند و هم برای دیگر افراد بشر، از بت پرست، مشرک، ملحد و از دیگر ادیان. هر که بیاید و جهت راهنمایی و علامت بودن آن بزرگواران را اخذ کند و این راه را بیاماید، راه را خواهد یافت که آنان برای همه «اعلام التقی» و پرچم های هدایت هستند.

زبان حال این است که ای انسان! تو این جا بیا و از این تعلیمات پیروی کن و بنگر این علامت کجا را نشان می دهد. هر که خواهی باش! ما تو را راهنمایی می کنیم.

ائمه علیهم السلام به راستی پرچم های تقوا و هدایت هستند. در تعلیم و هدایت خلاق، منع آنان از وقوع در ضرر و زدودن تاریکی مظهر صفات خداوند متعال هستند.

آری، این مراتب والا- و این حالات کجا و آن هایی که در برابر ائمه علیهم السلام قد برافراشتند و با آنان معارضه نمودند کجا؟! کسانی که چنین افرادی را بر این اُمت تحمیل کردند چه جنایتی در حق این اُمت روا داشتند!

مرحوم پدرم^۳ در یادداشت هایش از یکی از علمای هند این گونه نقل کرده: یکی از مردم هند که بت پرست بود مشکلی برایش پیش آمد. تمام راه های نجات به رویش بسته شد و راه خلاصی نداشت. او مرد متمکن و باشخصیتی بود.

فردی او را به یکی از علمای شیعه که سید بزرگوار بود راهنمایی می کند. مرد هندی نزد آن سید بزرگوار رفت و مشکل خود را مطرح کرد.

سید بزرگوار پیش خود فکر کرد و گفت: درست است که این مرد بت پرست است؛ ولی امام زمان علیه السلام واسطه فیض برای همه خلایق است، این فرد نیز نان خور امام زمان می باشد و جزو رعیت آن حضرت است؛ از این رو به آن مرد هندی گفت که لباس تمیز بپوشد و به قبرستان شیعیان برود و در آن جا فریاد بزند:

یا مهدی! یا مهدی! یا اباصالح! و ...

آن فرد هندی به دستور آن سید بزرگوار عمل کرد؛ آن گاه شخصی پیدا شد که یا خود حضرت بودند و یا از خدام و یاران. از او می پرسد: چه می خواهی؟ مشکل تو چیست؟
می گوید: من در دادگاهی به جنایتی متهم و محکوم به اعدام شده ام.
آن بزرگوار می فرماید: برو و مشکل تو حل شد.
چون جلسه بعدی دادگاه تشکیل می شود همان قاضی که او را محکوم کرده بود، رأیش برمی گردد و حکم برائت او را صادر می نماید.

و در روایات آمده است که حتی حاکمان بنی امیه و بنی عباس در مشکلاتشان به حضرات ائمه علیهم السلام مراجعه می کردند.
۱. سوره رحمان (۵۵): آیه ۲۴، سوره شوری (۴۲): آیه ۳۲.

۲. بصائر الدرجات: ۴۵، باب ۱۱، حدیث ۲۱، در این منبع آمده است: «مسعد بن صدقه، عن جعفر، عن أبيه قال: ذكرت التقيّة يوماً عند علي بن الحسين عليهما السلام، فقال: واللّه، لو علم أبو ذر ما في قلب سلمان لقتله، ولقد أخوا رسول الله صلى الله عليه وآله بينهما فما ظنكم بسائر الخلق. إنّ علم العالم صعب مستصعب لا يحتمله إلاّ نبي مرسل أو ملك مقرب أو عبد امتحن الله قلبه للايمان.
قال: وإنما صار سلمان من العلماء لأنه امرؤ منا أهل البيت، فلذلك نسبه إلينا». (ر.ك: الكافي: ۱ / ۴۰۱، حدیث ۲، بحار الانوار: ۲ / ۱۹۰، حدیث ۲۵).

۳. آیت الله حاج سید نورالدین (درگذشته سال ۱۴۲۵ هـ) فرزند ارشد آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی رضوان الله علیهما.

صاحبان خرد در اعلا درجه

صاحبان خرد در اعلا درجه

وَذَوِي النُّهْيِ وَأُولِي الْحِجْيِ؛

و (سلام بر) صاحبان خرد و دارندگان عقل.

ائمه علیهم السلام صاحبان خرد و دارندگان عقل هستند. کلمه «نهی» از «نهی» یعنی: عقل و «ذوی» جمع ذی، یعنی صاحب و همین طور کلمه «حجی» به معنای عقل است. ۱. یعنی دارندگان عقل، برخی گفته اند: «حجی» به معنای هوش و فهم می باشد.
ائمه علیهم السلام که پیشوایان هدایت و چراغ های تاریکی و پرچم های تقوا هستند بایستی در اعلا مراحل و مراتب عقل و کمال باشند. از این جهت، ما ائمه را به این وصف می ستاییم.

بایستی چنین باشد؛ چرا که بر حسب روایات، معیار در طاعت و عبادت خداوند و ثواب و عقاب «عقل» است. «عقل» فرقان بین حق و باطل است، «عقل» نور است که انسان به واسطه آن از تاریکی شرک و جهل رهایی می یابد و ائمه علیهم السلام که برای شناساندن خداوند متعال و هدایت بشر به سوی حق نصب شده اند، باید در درجه اعلا عقل، معرفت، نورانیت و هدایت باشند تا بتوانند رساننده بشریت به بالاترین درجات هدایت و معرفت باشند و فاقد شیء معطی شیء نمی تواند باشد.

۱. ر.ك: المفردات فی غریب القرآن: ۵۰۷. پناه گاه های خلاق

وَكَهْفِ الْوُورِي؛

و (سلام بر) پناه گاه خلاق.

ائمه علیهم السلام پناه گاه های خلاق هستند. این وصف هم چنان که گذشت یک حقیقت است.

واژه «کَهْف» به معنای غار بزرگ است و اگر کوچک باشد، «غار» گویند.

منظور معنای مجازی است؛ یعنی آن اثری که غار برای انسان دارد که همان محفوظ ماندن انسان از خطرها و آفات است. ائمه علیهم السلام نیز همین حکم را دارند.

جوهری می‌گوید: الكهف کالیت المنقور فی الجبل، والجمع: الكهوف ويقال: فلان كهف أى ملجأ. ۱.
و کلمه «وری» به معنای خلاق است. ۲.

پس ائمه علیهم السلام پناه گاه و ملجأ همه خلاق هستند؛ از این رو از آن‌ها به «کهف» تعبیر شده است.

لفظ «وری» عام و مطلق است؛ بنابراین ائمه علیهم السلام فقط ملجأ و پناه گاه شیعیان یا مسلمانان نیستند. به طور قطع، بهترین مردم در این عالم شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند. ملجأ بهترین مردم و حتی مشرکان، ائمه اطهار علیهم السلام هستند. و این حقیقتی است و مجاز نمی‌باشد، چون به دلیل نقلی و برهان عقلی ثابت شده که آن حضرات واسطه فیض بر همه موجودات هستند و حدوث و بقاء همه به برکت آنان است.

اما اگر به واقع خارجی نگاه کنیم می‌بینیم مصداق حقیقی «اصحاب الکهف» در اسلام فقط شیعیان هستند، زیرا آن‌ها هستند که از اهل بیت علیهم السلام پیروی کردند، و به برکتشان از خطرات نجات یافته‌اند.

خداوند متعال در قصه اصحاب کهف می‌فرماید:

(إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا) ۳

یاد آور آن زمانی را که آن جوانان به غار پناه برده و عرضه داشتند: پروردگارا! به ما از جانب خودت رحمتی عطا کن و راه نجاتی برای ما فراهم ساز.

آیا در امت اسلام کسانی که آن‌ها را مصداق «فتوت» می‌شود قرار داد غیر از شیعیان هستند؟ آیا حقیقت این دعا نزد غیر شیعیان وجود دارد؟ لسان حال شیعیان در امت اسلام این است که:

(هُؤُلَاءِ قَوْمًا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَكَيْفَ يُقَدَّرُونَ) ۴

اینان قوم ما هستند که معبودهایی جز خدا انتخاب کرده‌اند. چرا آنان دلیل آشکار و روشنی نمی‌آورند؟! پس چه کسی ظالم تر از آن کسی است که بر خداوند دروغ می‌بندد؟

شیعیان از جمهور این امت فاصله گرفتند و به ائمه اطهار پناه بردند، هم چون اهل کهف که (وَإِذِ اعْتَرَّتْهُمُ الْمَوْتُ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ) ۵ «زمانی که از آنان و آن چه را - جز خدا - می‌پرستند کناره‌گیری کردید، به غار پناه برید» آن گاه شدند مورد (يُنشِرُ لَكُمْ رُبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئُ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا) ۶ «پروردگارتان رحمتش را بر شما می‌گستراند و در این امر آرامشی برای شما فراهم می‌سازد».

از طرفی ائمه علیهم السلام ملجأ و پناه پیامبران نیز بوده‌اند که پناه پیامبران در زمان خودشان در گرفتاری‌ها آن بزرگواران بوده است.

در این زمینه در کتاب‌ها و منابع شیعی و اهل تسنن روایات بسیاری آمده است. داستان حضرت آدم ابوالانبیاء و ابوالبشر علیه السلام خواندنی است. به او دستور داده شد که از آن درخت چیزی استفاده نکند؛ ولی به هر حال آن قضیه واقع شد و به هبوط حضرت آدم علیه السلام به زمین انجامید و ناگزیر مشکلی برای او شد که می‌خواست به گونه‌ای آن را جبران کند.

خطاب آمد: برای حل این مشکل به محمد و آل محمد علیهم السلام توسل کن. ۷.

از این گونه روایات در منابع فریقین بسیار است. ۸.

اهل بیت علیهم السلام در داستان حضرت نوح علیه السلام و چگونگی ساخت کشتی آن حضرت و نجات آن بزرگوار و ساکنان کشتی نیز نقش داشته‌اند. از جمله احادیثی که در این باره نقل شده، حدیثی است که انس بن مالک نقل می‌کند. وی می‌گوید:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی با استناد به آیه شریفه (وَ حَمَلْنَا عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْحَانِ وَ دُشِرْنَا) ۹ «او را بر مرکبی ساخته شده از چوب‌ها و میخ‌ها حمل کردیم». فرمود:

الألواح: خشب السفینة، ونحن الدسر، لولانا ما سارت السفینة بأهلها؛ ۱۰

منظور از ألواح چوب‌های کشتی است و ما همان میخ‌ها و وسایل اتصال این ألواح هستیم. اگر ما نبودیم کشتی با سرنشینان خود حرکت نمی‌کرد.

این حدیث را برخی از بزرگان اهل تسنن نیز در کتاب‌هایشان از انس بن مالک از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند ۱۱ و البته پیامبران دیگر الهی نیز چنین بودند که در مشکلاتشان ائمه علیهم السلام - در هر عالمی بودند - به کمک آنان می‌شتافتند. پس عموم و اطلاق «الوری» انبیا را هم در بر می‌گیرد.

از جمله ادله بر این مدعا روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله آورده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

أتی یهودی النبی صلی الله علیه و آله، فقام بین یدیه یحدّ النظر إلیه، فقال: یا یهودی! ما حاجتک؟

قال: أنت أفضل أم موسى بن عمران النبی الذی کلمه الله، وأنزل علیه التوراة والعصا، وقلق له البحر، وأظله بالغمام؟

فقال له النبی صلی الله علیه و آله: إنه یکره للعبد أن یزکی نفسه، ولكنی أقول: إن آدم علیه السلام لما أصاب الخطیئة كانت توبته أن قال: اللهم إنی أسألك بحق محمّد وآل محمّد، لما غفرت لی، فغفرها الله له.

وإن نوحاً علیه السلام لما ركب فی السفینة وخاف الغرق، قال: اللهم إنی أسألك بحق محمّد وآل محمّد، لما أنجیتنی من الغرق. فنجاه الله منه.

وإن إبراهیم علیه السلام: لما ألقى فی النار قال: اللهم إنی أسألك بحق محمّد وآل محمّد، لما أنجیتنی منها، فجعلها الله علیه برداً وسلاماً.

وإن موسى علیه السلام لما ألقى عصاه وأوجس فی نفسه خيفة قال: اللهم إنی أسألك بحق محمّد وآل محمّد، لما أمنتنی منها. فقال الله جل جلاله: (لا تخف إناک أنت الأعلى). ۱۲.

یا یهودی! إن موسى لو أدر کنی ثم لم یؤمن بی وبنبوتی، ما نفعه إیمانه شیئاً، ولا نفعته النبوة.

یا یهودی! ومن ذریتي المهدي، إذا خرج نزل عیسی بن مریم لنصرته، فقدمه وصلی خلفه؛ ۱۳

فردی یهودی به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و در مقابل آن حضرت ایستاد و مدتی به آن حضرت نگریست.

آن حضرت به او فرمود: ای یهودی! حاجت تو چیست؟

عرض کرد: آیا تو با فضیلت تر و برتری یا موسی بن عمران؟ آن پیامبری که خداوند با او صحبت کرد، تورات را بر او نازل فرمود و عصا را در اختیار او قرار داد، دریا را برای او شکافت و با ابر برای او سایه افکند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خوب نیست که بنده ای خود را خوب معرفی کرده و خود را پاک جلوه دهد، اما در جواب تو می‌گویم:

همانا آدم علیه السلام آن گاه که آن خطا را مرتکب شد، در هنگام توبه عرضه داشت: خدایا! از تو می‌خواهم به حقّ محمّد و آل محمّد، مرا ببخشی؛ خداوند نیز او را به خاطر محمّد و آل او بخشید.

و آن هنگام که نوح علیه السلام سوار بر کشتی شد و به خاطر غرق شدن ترسید، عرضه داشت: خدایا! از تو می‌خواهم به حقّ محمّد و آل محمّد که مرا از غرق شدن نجات دهی؛ خداوند نیز وی را از غرق شدن نجات داد.

و همانا ابراهیم علیه السلام، آن هنگام که در آتش انداخته شد عرضه داشت: خداوند! از تو می‌خواهم به حقّ محمّد و آل محمّد مرا از آتش نجات دهی؛ در این هنگام بود که خدای تعالی آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد.

و موسی علیه السلام نیز آن هنگام که عصایش را انداخت و در خویش احساس ترس نمود عرضه داشت: خداوند! همانا من از تو می‌خواهم به حق محمّد و آل محمّد مرا از شر این اژدها ایمن گردانی؛ آن‌گاه خداوند به او فرمود که «نترس! به یقین تو برتر و پیروزی» ۱۴.

ای یهودی! اگر موسی مرا درک کند سپس به من و نبوت من ایمان نیاورد، ایمان او برایش سودی نمی‌بخشد و نبوت وی نیز برای او نفعی نخواهد داشت.

ای یهودی! از فرزندان من مهدی است؛ آن‌گاه که خروج کند، عیسی بن مریم برای یاری وی از آسمان پایین می‌آید و در خدمت او خواهد بود و پشت سر او نیز نماز خواهد خواند.

آیا این عموم، فرشتگان را نیز در بر می‌گیرد؟

اگر واژه «وری» در لغت عرب فرشتگان را هم شامل شود، همان قضیه معروف فطرس خواهد بود که مورد غضب خداوند قرار گرفت و سیدالشهدا علیه السلام به دادش رسید. ۱۵ به هر حال در مورد سؤال روایت داریم. ۱۶

از طرفی اگر واژه «وری» حیوانات را هم شامل شود، در این مورد نیز روایات و قضایای زیادی نقل شده است. برخی از روایات جای تأمل و اندیشه دارند؛ ولی در مجموع یقین داریم که حیوانات در مشکلاتشان به ائمه اطهار علیهم السلام مراجعه کرده‌اند؛ چرا که آن بزرگواران از لغات و گویش‌های حیوانات آگاه بوده‌اند، آن‌سان که در روایات متعددی نقل شده است. ۱۷ بنابراین اگر واژه «الوری» شامل فرشتگان و حیوانات هم شود، باز معنا همان خواهد بود.

علاوه بر این که شما و ما در زندگی روزمره خود عنایات حضرات ائمه را درک کرده و نیز داستان‌های بسیار شنیده‌ایم که سینه به سینه با سندهای معتبر و شناخته شده به دست ما رسیده است، داستان‌هایی که هنوز در هیچ کتابی منعکس نشده است.

ائمه علیهم السلام و هم چنین شخص حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف انسان‌های غیر مسلمان را در مشکلاتشان بسیار نجات داده‌اند و گرفتاری آن‌ها را برطرف کرده‌اند و بیماری‌ها را علاج آنان را که پزشکان ناامید کرده بودند شفا داده‌اند.

با توجه به اطلاق «کَهف الوری» آنان در هر زمانی که باشند، در هر عالمی از عوالم باشند، چه در زمان وجودشان در این عالم یا بعد از آن، پناه همه خلایق هستند. به راستی می‌یابیم و کاملاً محسوس و روشن است که عنایاتشان چه قدر مؤثر است؟ چگونه مردم به آنان پناه می‌برند و نتیجه می‌گیرند؟

مگر فقط یک یا دو یا چند قضیه است که بتوان منکر شد. این موارد انکار شدنی نیستند. کسانی که هرگز با دستگاه‌های غیبی ارتباط نداشته‌اند، می‌کوشند این حقایق را منکر شوند؛ چرا که آن‌ها با این امور سنخیت ندارند و نمی‌توانند درک کنند.

آری، اهل بیت علیهم السلام برای عموم خلایق پناه هستند. البته قاعدتاً باید عنایتشان به شیعیان و دوستانشان و هر شخصی که لیاقت داشته باشد بیشتر باشد.

و در خصوص مشکلات علمی نیز اجمالاً علم داریم که بزرگان ما در برخی از مسائل که پس از فکر و تحقیق به نتیجه نرسیدند در بارگاه باشکوه علوی خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام و یا حضرت ولی عصر رسیدند و حاجت خود را مطرح کردند و حضرتش مشکل آن‌ها را در بیداری یا در خواب بیان فرمودند.

این امور قابل انکار نیستند.

خلاصه این که ائمه علیهم السلام ملجأ شیعیان هستند، هم از نظر وساطت در فیض، هم در گرفتاری‌ها و هم در حلّ مشکلات علمی.

از طرفی، وقتی کسی در چنین کهفی مستقر شده و از حمایت ائمه علیهم السلام برخوردار باشد، هرگز مورد اغوای شیطان قرار نمی‌گیرد و گم راه نخواهد شد. چنان که در فراز «فاز من تمسک بکم وأمن من لجأ إليکم وسلم من صدقکم وهدی من اعتصم بکم»

خواهیم خواند.

۱. الصحاح: ۴ / ۴۲۵.

۲. لسان العرب: ۱۴ / ۷۲ در این منبع آمده است: «البری والوری واحد، يقال: هو خير الوری والبری، أى خير البریة، والبریة: الخلق، والواو تبدل من الباء».

۳. سوره كهف (۱۸): آیه ۱۰.

۴. همان: آیه ۱۵.

۵. همان: آیه ۱۶.

۶. همان: آیه ۱۶.

۷. در تفسیر آیه شریفه (فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ) [سوره بقره (۲): آیه ۳۷] آمده است: «أنه رأى ساق العرش وأسماء النبى والأئمة عليهم السلام فلقنه جبرئيل قل: يا حميد بحق محمّد، يا عالی بحق علی، يا فاطر بحق فاطمة، يا محسن بحق الحسن والحسين ومنك الإحسان... (بحار الانوار: ۴۴ / ۲۴۵، حدیث ۴۴).

۸. ر.ك: الدرّ المنتور: ۱ / ۶۰، شواهد التنزیل: ۱ / ۱۰۱، بحار الانوار: ۱۰۹ / ۸۵.

۹. سوره قمر (۵۴): آیه ۱۳.

۱۰. بحار الانوار: ۲۶ / ۳۳۲، حدیث ۱۴، نوادر المعجزات: ۶۴، حدیث ۲۹.

۱۱. نفحات الازهار: ۴ / ۲۸۴، ذیل اللآلی سیوطی: ۶۸ به نقل از ذیل تاریخ بغداد.

۱۲. سوره طه (۲۰): آیه ۶۸.

۱۳. الامالی، شیخ صدوق: ۲۸۷ و ۲۸۸، مجلس ۳۹، حدیث ۴.

۱۴. سوره طه (۲۰): آیه ۶۸.

۱۵. ر.ك: كامل الزیارات: ۱۴۰، الامالی، شیخ صدوق: ۲۰۰ و ۲۰۱، بحار الانوار: ۴۳ / ۲۴۳، حدیث ۱۸.

۱۶. ر.ك: صفحه ۲۰۲، به نقل از مستطرفات السرائر: ۵۷۵.

۱۷. ابن حمزه طوسی در الثاقب فی المناقب فصل هایی را در گفت و گوی ائمه علیهم السلام با حیوانات و جمادات آورده است. ر.ك: الارشاد: ۲ / ۲۲۵ و بحار الانوار: ۴۸ / ۴۷، حدیث ۳۴ و ابن شهر آشوب در المناقب در احوال حضرت امیر فصلی دارد به عنوان «انقیاد الحیوانات له». ر.ك: ۲ / ۳۱۴.

وارثان پیامبران

وارثان پیامبران

وَوَرَثَهُ الْاَنْبِيَاءُ

و (سلام بر) وارثان پیامبران.

ائمه علیهم السلام وارثان پیامبران الهی هستند. این جمله هم اطلاق دارد و هم عموم. اطلاق از حیث «ارث» و عموم از حیث «انبیاء». درباره واژه «ارث» باید دقت بیشتری نمود. این واژه در قرآن مجید در موارد بسیاری به کار رفته است و لغویان نظرهای متفاوتی دارند و همین نشان گر دقت معنای آن است.

ارث از نظر راغب اصفهانی به این معنا آمده است:

انتقال قنیة إلیک عن غیرک من غیر عقد...۱

ارث: انتقال چیزی از کسی به کسی دیگر نه از طریق معامله... .

ابن فارس که از بزرگان علمای لغت است در معنای ارث می نویسد:

أَنْ يَكُونَ الشَّيْءُ لِقَوْمٍ ثُمَّ يَصِيرُ إِلَى آخِرِينَ بِنَسَبٍ أَوْ سَبَبٍ ۲

انتقال چیزی از گروهی به گروه دیگر به واسطه نسبی یا سببی.

وی سپس به این بیت شعر استشهاد می کند و می گوید:

ورثاهن عن آباء صدق *** ونورثها إذا متنا بنينا ۲

ما این اشیا را از پدران خود به ارث بردیم که برای فرزندانمان به ارث خواهیم گذاشت.

روشن است که در فقه اسلام نیز ارث به همین معناست؛ ضوابط، احکام و حدودی تعیین شده است که بایستی مطابق آن ها ماترک تقسیم و به ورث منتقل گردد.

ولی چنان که گفتیم، این واژه در قرآن بسیار به کار رفته است. در آیه ای از قرآن می خوانیم:

(أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) ۳

اینان (مؤمنانی که عمل صالح انجام دادند) همان وارثان هستند؛ وارثانی که بهشت برین را به ارث می برند و در آن جاودانه خواهند ماند.

در آیه دیگری آمده است:

(وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا) ۴

و ما مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین را به آن گروهی که به ضعف کشانده شده بودند به ارث واگذار کردیم.

در آیه دیگری می خوانیم:

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) ۵

ما در زبور پس از ذکر نوشتیم که بندگان شایسته ام وارث زمین خواهند شد.

با توجه به این آیات باید تأمل کنیم که «ارث» یعنی چه؟ آیا «الفردوس» که به جاهای خاصی از بهشت گفته می شود ملک کسی بوده و می خواهند به دیگری منتقل شود که می فرماید: «اینان همان وارثان هستند؛ وارثانی که بهشت برین را به ارث می برند و در آن جاودانه خواهند ماند»؟

در آیه دیگری می فرماید:

(إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا) ۶

ما، زمین و همه افرادی را که بر آن هستند به ارث می بریم.

و از این روست که یکی از نام های خداوند «الوارث» است؛

یعنی خداوند اشیاء و مالکان آن ها را که انسان ها باشند، به ارث می برد. مگر انسان در ملک خدا نبوده که حالا به ملک خداوند متعال منتقل می شود؟ بدیهی است که ملکیت خداوند حقیقی است؛ خداوند متعال در هر لحظه ای و هم زمان مالک و وارث و موروث و مورث می باشد؛ از این رو بایستی در معنای ارث دقت بیشتری کرد؛ چرا که معنای دقیق تری دارد.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن ۷ درباره واژه «ارث» می نویسد:

الوراثه والإرث، انتقال قنیة إلیک عن غیرک من غیر عقد ولا ما یجری مجری العقد وسمی بذلك المنتقل عن المیت فیقال للقنیة الموروثة: میراث وإرث. ۸

انتقال چیز ارزشمندی بدون عقد و مانند آن را ارث گویند... .

این انتقال در کلام راغب اطلاق دارد. موت در ماده ارث و مفهوم آن مدخلیت ندارد. چون پس از بیان معنای کلمه می‌گوید: «وسمی بذلك المنتقل عن الميت...» و آیات قرآن نیز بر این جهت دلالت داشت. شاهد این مطلب این است که در دوران حیات پدر می‌گویند این پسر از پدرش، جود، سخا و حسن اخلاق را به ارث برده است و هر چند این تعبیر مجازی است؛ اما لازم نیست حتماً مرگی در کار باشد.

این دقت‌ها بایستی در لغات بشود و ثمره هم دارد که ارث انتقال بدون موت و در غیر عقد باشد، یعنی انتقال است زولی خرید و فروش و اجاره و معامله‌ای در کار نیست و چه منقول‌ عنه مرده یا حیات داشته باشد.

۱. ر.ک: المفردات فی غریب القرآن: ۵۱۸.

۲ و ۲. معجم مقاییس اللغة: ۶ / ۱۰۵.

۳. سوره مؤمنون (۲۳): آیات ۱۰ و ۱۱.

۴. سوره اعراف (۷): آیه ۱۳۷.

۵. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۱۰۵.

۶. سوره مریم (۱۹): آیه ۴۰.

۷. کتاب لغت المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی، تا حدی فرهنگ دقیقی است؛ از این رو برخی از بزرگان و اساتید ما در موارد بسیاری به این کتاب مراجعه می‌کردند.

۸. المفردات فی غریب القرآن: ۵۱۸.

ارث پیامبران الهی

با تأمل در آیات و روایات، از مجموع آن‌ها این گونه استفاده می‌شود که پیامبران الهی اموری را به ارث می‌گذارند:

۱. مقامات و منازل آنان در پیش گاه خدا: در موردی که دلیل قائم بشود اشخاصی که بعدها آمدند وارثان انبیا در مقامات و منازل آن‌ها در پیش گاه خدای سبحان هستند. برای مثال، ولایت‌های انبیا، وساطت آنان در فیض، معجزه‌های آنان، به ائمه علیهم السلام ارث می‌رسد.

۲. ملکات و صفات حمیده: ائمه علیهم السلام در علوم، ملکات، صفات حمیده، عصمت و جهات معنوی دیگر که انبیا داشتند وارث آن‌ها هستند.

۳. اشیای اختصاصی انبیا: صحیفه‌ها، کتاب‌ها و اشیای ویژه انبیا را ائمه به ارث می‌برند و آن‌ها نزد ائمه علیهم السلام است.

۴. حکومت ظاهری: برخی از پیامبران الهی در این عالم دارای نفوذ کلمه و حکومت ظاهری و مبسوط الید بوده‌اند. این مورد بعد از آن‌ها از آن ائمه علیهم السلام است؛ از این رو لازم و واجب است که امت‌های مطیع انبیا، مطیع ائمه علیهم السلام نیز باشند. به عبارت دیگر، اطاعت مطلقه‌ای که برای پیامبران الهی بوده، برای ائمه نیز ثابت است.

۵. اموال و دارایی‌ها: ائمه علیهم السلام - که «سلالة النبیین» بوده‌اند - دارای همه خصایص انبیا حتی رسول اکرم و وارث آن‌ها هستند، و در خصوص حضرت رسول - به توسط صدیقه طاهره - وارث ماترک ایشان می‌باشند.

از مجموع دقت‌هایی که در آیات، روایات و سخنان لغویان شد، معنای ارث در «ورثة الانبیاء» چنین است که جایگاهی که پیامبران دارند، با همه خصوصیاتش از ملکات، علوم، مراتب و منازل، قرب من الله سبحانه و تعالی و... عصمت، معجزات، اموال شخصی و تصرف در امور مردم، وجوب اطاعت مطلق به مردم، از آن ائمه ما است، چون پرکننده خلأ حاصل از فقدان انبیا هستند و بحث انتقال در بین نیست، نه این که این امور از پیامبران به آن‌ها منتقل شود، همانند انتقال خانه از ملک پدر به ملک فرزند. به همین جهت به نظر نگارنده معنای ارث دقیق است و به تأمل بیشتری نیاز دارد.

آیا پیامبران الهی پس از خود اموالی را به ارث می‌گذارند یا نه؟ آری، اگر انبیا مال شخصی داشته باشند، پس از مرگ خود به وارثان منتقل می‌گردد و گرنه آیه‌ای که در قرآن آمده، معنا نخواهد داشت. آن جا که می‌فرماید:

(وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا) ۱

و من از بستگانم بعد از خود بیمناکم، و در حالی که همسرم نازا و عقیم است.

هم چنین در آیه دیگر می‌فرماید:

(وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ) ۲

و سلیمان وارث داوود شد.

اهل تسنن می‌گویند: منظور از ارث در این موارد فقط علم است. این کلام باطل است، اگر منظور فقط علم باشد، مگر بستگان می‌توانند علم آن پیامبر را که از دنیا رفته است غصب کنند؟

البته قراین دیگری در آیات قرآنی است که با توجه به آن‌ها معلوم می‌شود پیامبران نیز مثل دیگر مردم مال به ارث می‌گذارند. ما در مورد ارث پیامبر اکرم و مسئله فدک و حدیث انحصاری ابوبکر تحقیق و پژوهش مستقلی انجام داده و نکاتی را در آن نوشتار بیان نموده ایم. ۳

در آن جا حتی از کتاب‌های اهل سنت ثابت کرده ایم که رسول الله صلی الله علیه و آله از خود اموالی را از قبیل شمشیر، اسب و غیر ذلک باقی گذاشتند و در روایات خودمان نیز آمده است که شیخ کلینی رحمه الله به سند خود روایتی را از ابان نقل می‌کند. ابان بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَفَاءُ دَعَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمَطْلَبِ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِلْعَبَّاسِ: يَا عَمَّ مُحَمَّدًا! تَأْخُذُ تَرَاثَ مُحَمَّدٍ وَتَقْضِي دَيْنَهُ وَتَنْجِزُ عِدَاتَهُ؟

فردّ علیه فقال: يا رسول الله بأبي أنت وأمي إني شيخ كثير العيال قليل المال من يطيقك وأنت تباري الريح؟

قال: فأطرق صلى الله عليه وآله هنيهة، ثم قال: يا عباس! أتأخذ تراث محمد وتنجز عدااته وتقضي دينه؟

فقال: بأبي أنت وأمي، إني شيخ كثير العيال قليل المال وأنت تباري الريح.

قال: أما إني سأعطيها من يأخذها بحقها.

ثم قال: يا علي! يا أبا محمد! أتجز عداات محمد وتقضي دينه وتقبض تراثه؟

فقال: نعم بأبي أنت وأمي ذاك علي ولي.

قال: فنظرت إليه حتى نزع خاتمه من أصبعه فقال: تختم بهذا في حياتي.

قال: فنظرت إلى الخاتم حين وضعته في أصبعي فتمنيت من جميع ما ترك الخاتم.

ثم صاح: يا بلال! علي بالمغفر والدرع والراية والقميص وذی الفقار والسحاب والبرد والأبرقة والقضيب.

قال: فوالله ما رأيتها غير ساعتی تلك - یعنی الأبرقة - فجئی بشقة كادت تخطف الأبصار فإذا هي من أبرق الجنة، فقال: يا علي! إن جبرئيل أتاني بها وقال: يا محمد! اجعلها في حلقة الدرع واستدفر بها مكان المنطقه.

ثم دعا بزوجي نعال عربيين جميعاً أحدهما مخصوف والآخر غير مخصوف والقميصين: القميص الذي أسرى به فيه والقميص الذي خرج فيه يوم أحد، والقلائس الثلاث: قلنسوة السفر وقلنسوة العيدين والجمع، وقلنسوة كان يلبسها ويقعد مع أصحابه.

ثم قال: يا بلال! علي بالبعثتين: الشهباء والدلدل، والناقيتين: العضباء والقصوى والفرسين: الجناح كانت توقف بباب المسجد لحوائج رسول الله صلى الله عليه وآله يبعث الرجل في حاجته فيركبه فيركضه في حاجة رسول الله صلى الله عليه وآله وحيزوم وهو الذي

كان يقول: أقدم حيزوم، والحمار عفير فقال: أقبضها في حياتي ۴

هنگامی که وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله فرا رسید، عباس بن عبدالمطلب و امیر مؤمنان علیه السلام را خواست و به عباس فرمود: ای عموی محمد! قبول می کنی که ارث محمد را ببری و قرضش را پردازی و به وعده هایش وفا کنی؟ او نپذیرفت و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم قربانت ز من پیرمردم و عیالم بسیار و مالم اندک است و تو در سخاوت با باد مسابقه گذاشته ای. چه کسی توان وصایت تو را دارد؟ حضرت اندکی سر پایین انداخت سپس فرمود: عباس! می پذیری که ارث محمد را ببری و قرضش را ادا کنی و وعده هایش را عملی کنی؟

عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت! پیرمردی عیال مند و مالم اندک است و تو در سخاوت با باد مسابقه داری. فرمود: همانا این وصیت را به کسی می سپارم که شایسته دریافت آن است.

سپس فرمود: ای علی! ای برادر محمد! قبول داری که به وعده های محمد عمل کنی و قرضش را پردازی و میراثش را بگیری؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری پدر و مادرم به قربانت. سود و زیانش با من.

علی علیه السلام فرمود: من به پیامبر نظر می کردم، دیدم انگشتر خویش را از انگشت بیرون کرد و فرمود: تا من زنده ام این انگشتر را به دست کن چون در انگشتم نهادم، به آن نظر کردم آرزو بردم که از تمام میراث آن حضرت همین انگشتر را داشته باشم. سپس فریاد زد: ای بلال! آن کلاه، زره، پرچم، پیراهن، ذوالفقار، عمامه سحاب، جامه بُرد، کمر بند و عصا را بیاور. علی علیه السلام فرمود: من تا آن ساعت آن کمر بند را ندیده بودم. قطعه و رشته ای آورد که چشم ها را خیره می کرد و معلوم شد که از کمر بندهای بهشتی است. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: این را جبرئیل برای من آورد و گفت: ای محمد! این را در حلقه های زره بگذار و در جای کمر بند به کمر ببند.

سپس دو جفت نعلین عربی طلبد که یکی وصله داشت و دیگری بیوصله بود و پیراهن خواست یکی پیراهنی که با آن به معراج رفته بود و دیگر پیراهنی که با آن به جنگ احد رفته بود و سه کلاه را طلب کرد: کلاه مسافرت، کلاه روز عید فطر، قربان و روزهای جمعه و کلاهی که به سر می گذاشت و با اصحابش مجلس تشکیل می داد.

سپس فرمود: ای بلال! دو استر شهباء و دلدل و دو شتر عضباء و قصوی و دو اسب جناح و حیزوم را بیاور. حیزوم اسبی بود که پیامبر به او می فرمود: پیش برو ای حیزوم و الاغی را که عفیر نام داشت آورد. پیامبر فرمود: ای علی! تا من زنده ام این ها را بگیر. امروزه برخی از اهل تسنن در این مورد مناقشه می کنند و به روایتی که در اصول کافی آمده اشاره می کنند، آن جا که امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا فرمود:

وإن العلماء ورثة الأنبياء. إن الأنبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً ولكن ورثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظّ وافٍ ۵

به راستی علما از پیامبران ارث می برند. همانا پیامبران دینار و درهم به ارث نگذاشته اند بلکه علم به ارث گذاشته اند. پس کسی که از آن برگیرد سهم بسیار برده است.

البته اینان مغرض هستند و می خواهند به گمان و پندار استدلال ما را باطل کنند. گرچه متأسفانه برخی از خودی ها نیز در این مورد خوب دقت نمی کنند.

در پاسخ این اشکال این نکته جالب توجه است که در روایتی که ابوبکر نقل کرده آمده است: «لا نورث زارث نمی گذاریم» ۶ ولی در این روایت آمده است: «لم يورثوا زبه ارث نگذاشتند» و بین این دو عبارت تفاوت است.

معنای حدیث اصول کافی این است که پیامبران آن چه را داشتند در دوران زندگی خویش در راه خدا خرج کردند و چیزی جز علم باقی نگذاشتند، نه این که ارث باقی نمی گذارند.

باید به این نکته دقت کرد، گرچه برخی از بزرگان ما نیز از این نکته غافل شده و در صدد تأمل در سند این حدیث درآمده اند که

اگر سند حدیث صحیح باشد، این اشکال وارد است. نه، ما در سند حدیث خدشه وارد نمی‌کنیم؛ چرا که پرواضح است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اصحابشان را طوری تربیت کردند که مال جمع نکنند و جمع‌کننده اموال نباشند. افرادی هم چون امیر مؤمنان علی علیه السلام توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تربیت شده‌اند. امام مجتبی علیه السلام در اولین خطبه خود بعد از شهادت حضرت امیر در وصف ایشان فرمودند:

ما ترک صفراء ولا بیضاء؛

آن بزرگوار هیچ سیم و زری از خود باقی نگذاشت.

این در تاریخ ثبت شده و حتی اهل تسنن نیز نوشته‌اند. کسانی که در مکتب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تربیت نشدند، گرچه با آن حضرت معاشرت داشتند و ملازم بودند، اخلاق و آداب آن حضرت را نگرفتند. مگر فرزندان که با پدران خود معاشرت دارند، واقعاً آداب پدرها را می‌گیرند و تربیت می‌شوند؟

از این رو افرادی چون طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف که با پیامبر اکرم معاشرت داشتند، پس از مرگ خود آن قدر شمش طلا از خود به جا گذاشتند که وقتی وراثت می‌خواستند بین خود تقسیم کنند ناگزیر شدند که طلاها را با کلنگ بشکنند! ۸ بنابراین، معنای «الم یورثوا» یعنی در راه خدا مصرف کنند و پس از خودشان برای وارث چیزی به جا نگذارند، نه این که کسی از آن‌ها ارث نمی‌برد.

و طبع قضیه هم همین است، نه فقط پیامبران الهی؛ بلکه بندگان صالح و شایسته خدا و انسان‌های وارسته، همواره می‌کوشند اموال و دارایی خود را در راه خدا مصرف کنند و چنین نبوده که به فکر ورثه باشند و برای آنان مال جمع کنند. بسیاری کسانی که در دوران زندگی اموال زیادی داشتند و پس از مرگشان چیزی نداشتند؛ زیرا همه چیز را در راه خدا مصرف کرده بودند.

چنین افرادی در بین علما و دانشمندان ما نیز بوده‌اند. یکی از آنان عالم بزرگوار حاج شیخ محمد حسین اصفهانی رحمه الله است. این محقق بزرگ به کمپانی معروف است؛ چون پدر او صاحب کارخانه بوده و ثروت زیادی داشت و همه اموال و دارایی‌ها به ارث به این عالم بزرگوار رسید. او نیز همه این اموال را در راه خدا مصرف کرد تا جایی که حتی یک خانه محقر هم نداشت. این موضوع معروف است و پدر ما رحمه الله که به خدمت آن عالم بزرگ می‌رسیدند و جدّ ما رحمه الله نیز که شاگرد ایشان بودند، این قضیه را نقل می‌کردند.

نقل کرده‌اند که این دانشمند محقق، تسبیحی ارزشمند داشت که دانه‌هایش از عقیق یا سنگ گران‌بهای دیگری بود. روزی بند تسبیحش پاره شد. او خم نشد تا آن‌ها را جمع کند؛ بلکه رها کرد تا مردم آمدند و هر کس برای خود از دانه‌های گران‌بها برداشت، در حالی که نقل می‌کنند روزی همین عالم گران قدر از بازار پیاز خریده بود و در لای عبایش به منزل می‌برد، ناگاه عبا باز شد و پیازها به زمین ریخت و او نشست و پیازها را جمع کرد.

البته معلوم است که ارث علوم و معنویات ارزشمند است و ائمه علیهم السلام بدان جهت افتخار می‌کنند و از امتیازات آنان شمرده می‌شود؛ از این رو امیر مؤمنان وارث رسول الله صلی الله علیه و آله بود، هم چنان که وصی آن حضرت نیز بود. در حدیثی آمده است که بریده گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

لکل نبی وصی و وارث و إنّ علیاً وصی و وارثی؛ ۹

برای هر پیامبری وصی و وارثی است. به راستی که وصی و وارث من علی است.

به عبارت کوتاه، وارث بودن در اموال، حکم است و وارث بودن در جهات معنوی، مقام است.

۱. سوره مریم (۱۹): آیه ۵.

۲. سوره نمل (۲۷): آیه ۱۶.

۳. برای آگاهی بیشتر به کتاب فدک در فراز و نشیب از همین نگارنده که در ضمن سلسله پژوهش‌های اعتقادی به چاپ رسیده، مراجعه شود.
۴. الکافی: ۱ / ۲۳۶، حدیث ۹.
۵. همان: ۱ / ۳۴، حدیث ۱.
۶. این در صورتی است که «نُورِث» یا «نُورِث» بدون تشدید خوانده شود، و اگر «نُورِث» به فتح راء بدون تشدید خوانده شود: یعنی از ما ارث برده نمی‌شود.
۷. الامالی، شیخ صدوق: ۳۹۷، حدیث ۵۱۰، مسند احمد بن حنبل: ۵ / ۱۶۸.
۸. ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ۱ / ۶۵.
۹. ذخائر العقبی: ۷۱، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۹۲.

نمونه های برتر

نمونه های برتر

وَالْمَثَلِ الْأَعْلَى؛

و (سلام بر) نمونه برتر.

ائمه عليهم السلام نمونه های برتر هستند. برای واژه «مَثَل» سه معنا می‌شود ذکر کرد: یکی این که راغب اصفهانی گفته:

المَثَلُ عبارةٌ عن قولٍ في شيءٍ يشبه قولاً في شيءٍ آخر، بينهما مشابهةٌ لبيِّن أحدهما الآخر ويصوِّره؛

مَثَل عبارت است از سخنی که در موردی به سخن دیگر شباهت دارد تا سخن دیگر را بیان کند.

مَثَل در هر زبانی وجود دارد؛ در زبان عربی، فارسی، ترکی و زبان‌های دیگر. برای نمونه، فرض کنید در زمانی قضیه‌ای رخ می‌دهد که در آن رخداد سخنی گفته می‌شود که از نظر ادبی کلام قوی است و عبارت کوتاهی دارد که در طول تاریخ ماندگار می‌شود و در وقایع مشابه همان مطلب گفته می‌شود. در زبان عربی مَثَلی است که می‌گویند: «فی الصیف ضیعت اللبن».

جریان این گونه بوده که عربی در فصل گرما در شهری، شیر خنک داشته. او این شیر را به عللی از دست داده و ضایع کرده بود. فردی به او می‌گوید: تو در این فصل گرما که انسان به شیر خنک نیاز دارد، آن را ضایع و حرام کردی.

این جریان ضرب المثل شده برای کسی که کاری را در زمان خود ضایع کند؛ یعنی در وقتی که مغتنم برای انجام آن کار بوده و زمینه فراهم بوده که انجام شود، آن کار را انجام ندهد می‌گویند: «فی الصیف ضیعت اللبن».

جمع «مثل» به این معنا «امثال» است.

به یقین مقصود از «المَثَلِ الْأَعْلَى» این نیست و قطعاً در خطاب به ائمه عليهم السلام این معنا مراد نیست؛ بلکه معنای دیگری مراد است.

مَثَل معنای دیگری دارد که در کتاب‌ها نیز آمده است و در ادبیات و سایر علوم در بحث‌های گوناگون مثال می‌زنند. مثلاً در علم نحو، آن گاه که مبتدا و خبر را تعریف می‌کنند، مثال می‌زنند و می‌گویند: «کزیدٌ قائم». این گونه مَثَل برای تقریب مطلب و تطبیق کبری است.

جمع «مثل» به این معنا «أمثله» است.

این معنا نیز در خطاب به ائمه عليهم السلام مراد نیست.

به تصوّر ما مراد معنای سوم از معانی واژه «مَثَل» است که همانا «نمونه» و به اصطلاح عربی «نموزج» است و جمع آن «مُثَل» می‌

باشد.

هر گاه انسان می خواهد حقیقت و واقعیتی را بیان کند و برای این که امر معقول، خوب و درست فهمیده شود، نام امر محسوسی را می آورد و می گوید: مَثَلُ آن چنین است.

برای تقریب به ذهن می گوئیم: اگر بخواهیم جود، سخاوت و کرم را که از امور محسوسه نیستند تعریف کنیم و آثار و ویژگی های خوب آن را بیان نماییم می گوئیم: مَثَلُش حاتم طایی است.

به گمان من - والله العالم - مراد از «مَثَل» در این عبارت، همین است.

در قرآن مجید در دو مورد «المثل الأعلى» آمده است.

۱. در سوره نحل می فرماید:

(لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) ۲

برای کسانی که به جهان آخرت ایمان نمی آورند، مَثَل و صفات زشت است و صفات و نمونه های والا برای خداوند است و او توانا و حکیم است.

۲. و در سوره روم نیز این گونه آمده است:

(وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) ۳

و برترین و والاترین صفات در آسمان ها و زمین برای اوست و او توانا و حکیم است.

در یک مورد آمده: (وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى) و در مورد دیگر: (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى). دست کم این که در هر دو مورد حرف «لام» برای اختصاص آمده و بعد از آن، هر دو مورد در عبارت (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) مشترکند.

از طرفی واژه «الاعلی» از اسمای خداوند سبحان است، آن جا که قرآن می فرماید:

(سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى) ۴

پروردگار بلندمرتبه ات را منزه و پاک شمار، همو که آفرید و موزون ساخت.

در آیه دیگر می فرماید:

(إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى) ۵

مگر جلب رضایت و خشنودی پروردگار والا مرتبه اش.

بنابراین، اگر این معنا را برای واژه «مَثَل» بپذیریم و واژه «الاعلی» که از نام های خدای سبحان است، گمان می کنم که معنای «المثل الاعلی» این گونه باشد که ائمه نمونه خداوند متعال هستند، یعنی آنان مظاهر ذات احدیت هستند که اگر کسی امام علیه السلام را شناخت، حضرتش را دوست داشت و از آن بزرگوار اطاعت کرد، خدا را شناخته و از او اطاعت کرده است.

به سخن دیگر، «المثل الاعلی» به این معناست که ائمه علیهم السلام معرّف خداوند متعال هستند، یعنی انسان از طریق ائمه علیهم السلام خدا را می شناسد. اگر کسی می خواهد خدا را بشناسد، بایستی ائمه علیهم السلام را شناسایی کند. اگر کسی می خواهد خدا را عبادت کند، باید ائمه علیهم السلام را بشناسد و اگر فردی بخواهد از خدا اطاعت کند، بایستی از ائمه علیهم السلام اطاعت نماید که برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم فرمود:

بنا عبد الله و بنا عرف الله ۶

به وسیله ما خداوند مورد پرسش قرار گرفت و به توسط ما خداوند شناخته شد.

در مورد دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

من أطاع علياً فقد أطاعني ومن أطاعني فقد أطاع الله ۷

کسی که از علی اطاعت کند از من اطاعت کرده است و کسی که از من اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. و به معنای دقیق تر این که خداوند فراتر و والاتر از آن است که دیده شود و یا به کُنه شناخته شود؛ ائمه علیهم السلام در عالم امکان نمونه آن ذات و صفات هستند، که اگر کسی آن‌ها را ببیند انگار خدا را دیده است؛ از این رو است که از امام علیه السلام به عناوین مختلفی که همگی دلالت بر این معنا دارند تعبیر شده است. مثلاً در روایتی حضرت سیدالشهداء می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

يا علي! أنت حجّة الله، وأنت باب الله، وأنت الطريق إلى الله، وأنت النبأ العظيم، وأنت الصراط المستقيم، وأنت المثل الأعلى؛^۸ ای علی! تو حجت خدا و باب خدا هستی و تو همان راه به سوی خدایی و تو خیر بزرگ، صراط مستقیم و مثل اعلا هستی. به هر حال، این هم یکی از مقامات انحصاری ائمه علیهم السلام است.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۴۶۲.

۲. سوره نحل (۱۶): آیه ۶۰.

۳. سوره روم (۳۰): آیه ۲۷.

۴. سوره اعلی (۸۷): آیه ۱ و ۲.

۵. سوره لیل (۹۲): آیه ۲۰.

۶. الکافی: ۱ / ۱۴۵، حدیث ۲، بحار الانوار: ۲۳ / ۱۰۲، حدیث ۸.

۷. معانی الأخبار: ۳۷۳، بحار الانوار: ۳۸ / ۱۲۹، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۷۰ با اندکی تفاوت.

۸. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۹، حدیث ۱۳.

صاحبان دعوت نیکو

وَالدَّعْوَةُ الْحُسْنَى؛

و (سلام بر) دعوت نیکو.

ائمه علیهم السلام صاحبان دعوت نیکو هستند.

به نظر می رسد همان معنایی که در عبارت پیشین بیان شد، در این عبارت نیز می توان گفت.

آن بزرگواران اهل و صاحب دعوت حَسَن و نیکو به سوی خدا هستند. بلکه صرف وجود امام و خود ذات او دعوت حسن است که هر کس او را ببیند یا به فکر او بیفتد به یاد خدا می افتد.

هر دو وجه درست است. البته وجه سومی نیز وجود دارد که خواهیم گفت.

معنای دعوت

معنای دعوت

کتاب معجم مقاییس اللغه از معتبرترین کتاب های لغت است. نگارنده این فرهنگ، ابن فارس شیعی است. وی از قدمای لغویان و از محققان در لغت بوده و نزد همگان مورد قبول واقع شده است. وی به تعبیر امروزی، در این فرهنگ نخست ریشه واژه را - ثلاثی مجرّد - معنا کرده، آن گاه تمام اشتقاقات را به آن معنا برگردانده است و این روش در معنای لغت خیلی مهم است و تحقیقی در این فن است و فواید بسیاری دارد. در واقع به معنای مشترک معنوی برمی گردد؛ همان مطلبی که ما - مثلاً - در عبارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گوئیم، آن جا که حضرتش فرمود:

من كنت مولاة فعلى مولاة؛^۱

هر که من مولای و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست اوست.

یعنی نخست در معنای واژه «مولا» ادعای اشتراک معنوی می‌کنیم؛ سپس اشتراک لفظی که بیشتر علما گفته‌اند.

ابن فارس در معنای واژه «دعوت» می‌گوید:

الدال والعین والحرف المعتل أصل واحد وهو أن تميل الشيء إلىك بصوت وكلام يكون منك؛ ۲

دال، عین و حرف معتل که قلب به الف شده، یک ریشه بیشتر ندارد و همه مشتقات به این ریشه برمی‌گردد. این واژه به معنای دعا کردن است که انسان کاری بکند که آن طرف مورد خطاب برگردد و به او نگاه کند و تمایل نماید و توجه پیدا کند. بیان این لغوی خیلی دقیق و درست است. برای مثال، وقتی شما فردی را به صرف غذا به منزلتان دعوت می‌کنید؛ کاری می‌کنید که او به سوی شما بیاید. اگر به سوی خدا عرض حاجتی داشتید، دعا می‌کنید و هدف این است که خداوند متعال به شما نگاه کند که همه الطاف در این نگاه کردن است. در دعای ندبه می‌خوانیم:

أَنْظُرْ إِلَيْنَا نَظْرَةَ رَحِيمَةٍ؛ ۳

به ما به دید مهر و رحمت بنگر.

آن چه بیان شد، لب و ریشه معنای دعا و دعوت کردن است.

بنابراین ذات و وجود ائمه علیهم السلام دعوت است، حتی اگر امام ساکت باشد و هیچ مطلبی نفرماید وجود آن حضرت دعوت به سوی الله است؛ یعنی مذکر و یادآور خداوند متعال است که انسان را به یاد خدا می‌اندازد و او را متوجه حضرت حق می‌نماید. آری، ائمه علیهم السلام وسیله میل، توجه و انعطاف مردم به سوی خداوند متعال هستند. گرچه ابن فارس می‌گوید: «بصوت و کلام؛ این فراخوانی به وسیله صدا و سخنی باشد»، امّا این از باب مثال است، مگر نه این است که الفاظ وسیله رساندن حقایق هستند، ائمه علیهم السلام خود وجود خارجی حقایق هستند.

افزون بر این که خود ائمه علیهم السلام «کلمه الله» هستند. مگر حضرت عیسی علیه السلام «کلمه الله» نبود؟

پس ائمه ذاتاً و وجوداً، چه سخن بگویند چه ساکت باشند، دعوت به سوی خدا هستند. سکوت آنان دعوت به سوی خدا و درس و عبرت برای ماست، همان گونه که کلامشان درس است و عبرت. این معنا کاملاً صحیح و حمل لفظ بر آن مقتضای اخذ به أصالة الحقیقه است.

ائمه علیهم السلام دعوت هستند؛ دعوت با سخن و سکوت. اگر آزاد باشند یا زندانی شوند. مثل امام کاظم علیه السلام حضورشان در زندان است، ولی دعوت کننده الی الله هستند.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت نیز «الدعوة الحسنی» هستند و از این بیان، پاسخ پرسش معروف داده می‌شود که فایده امام غایب چیست؟ چرا که امام علیه السلام در همه حالات «الدعوة الحسنی» است.

البته این معنا بارها در قرآن کریم آمده است. ۴

معنای دوم این که «دعوه» را بر «داعی» حمل کنیم و این معنا هر چند مجاز است، از قبیل «زید عدل» ولی صحیح است. ما به طور معمول در این موارد نخست به المفردات فی غریب الحدیث راغب اصفهانی مراجعه می‌کنیم. وی می‌گوید:

والدعاء إلى الشيء الحثّ علی قصده؛ ۵

این که کسی را به سوی چیزی دعا می‌کنید؛ یعنی او را به سوی آن چیز وادار می‌نماید.

قرآن کریم می‌فرماید:

(قَالَ رَبُّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ)؛ ۶

(یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من از آن چه مرا به سوی آن فرا می‌خوانند محبوب تر است.

در آیه دیگری می خوانیم:

(وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ) ۷

و خداوند به سرای صلح و آرامش فرا می خواند.

در آیه دیگری آمده است:

(وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ) ۸

و ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات و رهایی فرا می خوانم و شما مرا به سوی آتش فرا می خوانید؟

این ها مواردی است که راغب اصفهانی درباره واژه «دعوت» به آن ها استشهاد کرده است.

ائمه علیهم السلام «داعی إلى الله» هستند که در آینده در عبارت «الأئمة الدعاة» خواهیم خواند، هم چنان که خود رسول الله صلی الله علیه و آله نیز (داعيًا إلى الله) ۹ هستند.

معنای سومی نیز محتمل است، به لحاظ این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند:

أنا دعوة أبي إبراهيم ۱۰

من همان دعوت پدرم ابراهیم هستم.

از طرفی در تفاسیر، در ذیل آیه مبارکه: (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) ۱۱ «و در میان امت های آینده برای من زبان صدق

قرار بده». آمده که «هو أمير المؤمنين ۱۲ منظور از «لسان صدق» امیر مؤمنان علی علیه السلام است».

۱. بصائر الدرجات: ۹۷، قرب الاسناد: ۵۷، حدیث ۱۸۶، الکافی: ۱ / ۲۸۷ و منابع دیگر.

۲. معجم مقاییس اللغة: ۲ / ۲۷۹.

۳. بحار الانوار: ۹۹ / ۱۱۰.

۴. برای نمونه در سوره رعد (۱۳): آیه ۱۴ آمده است: (لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ).

۵. المفردات فی غریب القرآن: ۱۷۰.

۶. سوره یوسف (۱۲): آیه ۳۳.

۷. سوره یونس (۱۰): آیه ۲۵.

۸. سوره غافر (۴۰): آیه ۴۱.

۹. سوره احزاب (۳۳): آیه ۴۶.

۱۰. من لا یحضره الفقیه: ۴ / ۳۶۹.

۱۱. سوره شعراء (۲۶): آیه ۸۴.

۱۲. ر.ک: تفسیر الصافی: ۳ / ۲۸۴ و تفسیر نور الثقلین: ۴ / ۵۷، حدیث ۴۴.

معنای دعوت حسنی

دعوت حسنی، دعوتی است که هیچ نقصی و قبیحی در آن نیست بلکه کمال محض است از این رو گاهی اصحاب ائمه علیهم السلام از سکوت آن حضرات مطالب بسیاری را استفاده می کردند و این نکته بر افراد آشنا به حالات آنان مخفی نیست نه فقط سکوت، بلکه حتی زندانی شدن، این که امام کاظم علیه السلام در زندان عباسی، به سر می برد با آن همه زجر و شکنجه خود دعوت «الی الله» بود، و زندانی کردن آن حضرت جنگ با خدا است و دعوت الی الطاغوت، و گرنه آن حضرت چه کار کرده بود که در زندان باشد؟

آری، آنان در همه حالاتشان چنین هستند. آنان حُسنِ تمام و تمامِ حسن هستند و از هر سوء، نقص و قبیحی به دورند. هر کس چنین

باشد، اصل وجودش دعوت می‌شود و باید در همه حالاتش - علی‌الاطلاق - به او اقتدا کرد. بنابراین کسی که مقتدای علی‌الاطلاق باشد و در همه حالات او هیچ‌گونه نقص، قبح و سویی وجود نداشته باشد، جز معصوم نخواهد بود و کسی که معصوم باشد «المثل الأعلى» است.

حجّت‌های خدا

حجّت‌های خدا

وَحُجَّجِ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَى؛

و (سلام بر) حجّت‌های خدا بر مردم دنیا، آخرت و اولی.

ائمه علیهم السلام حجّت‌های خدا بر اهل دنیا، آخرت و اولی هستند. «حجج» جمع حجّت و به معنای برهان است. آری، اگر کسی دارای ویژگی‌های یاد شده باشد البته حجّت خدا بر اهل دنیا، آخرت و اولی خواهد بود.

این چه شأن و منزلتی است که کسی برهان خدا باشد؟ خداوند در هر عالمی از عوالم، چه در دنیا و چه قبل و بعد دنیا به ائمه اطهار علیهم السلام احتجاج می‌کند و آیا کسی قدرت ایستادگی در مقابل برهان الهی را دارد؟

احتجاج برای چیست؟ بدیهی است که خداوند متعال به احتجاج، استدلال و اقامه شهود نیاز ندارد. اگر بخواهد کسی را مؤاخذه کند، مطابق علمش حکم می‌کند؛ چرا که به همه امور احاطه دارد. پس آوردن برهان و اقامه شهود برای چیست؟

مگر کسی می‌تواند بر حکم خداوند متعال اعتراض کند؟ ۱ مگر عدل الهی، حکم الهی و علم الهی خدشه بردار است؟ مگر خودش در آخرت به حساب بندگانش رسیدگی نمی‌کند؟

آری، قاعده لطف این را اقتضا می‌کند که حق تعالی کسانی را در این عالم برهان قرار دهد که از طریق آن‌ها احتجاج نماید و انسان را مؤاخذه کند.

بحثی در فقه اسلامی مطرح است که اگر دو نفر مثلاً بر سر ملکی نزاع داشته باشند و به حاکمی مراجعه کنند که می‌داند حق با کیست، آیا می‌تواند طبق علم خود داوری کند یا نه؟ این بحث هم در حقوق الهی و هم در حق مردم مطرح شده است. ۲

هشام بن حکم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّمَا اقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ؛

من فقط با دلیل و سوگند داوری می‌نمایم.

حضرتش در پایان حدیث فرمودند:

وبعضكم ألحن بحجته من بعض، فأیما رجل قطع له من مال أخيه شيئاً فأئماً قطعت له به قطعة من النار؛ ۳

باید بر حسب قواعد باب قضاوت و حکومت داوری شود. پس هر که از راه قضاوت و حکم حاکم، چیزی از مال برادرش به ناحق بردارد، در واقع قطعه آتشی برای او مهیا شده است.

مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر قضایا محیط، عالم و آگاه نیستند؟ بیان شد که حاکم شرع معمولی نیز از قضیه‌ای امکان دارد آگاهی داشته باشد و بگوید من می‌دانم این خانه از آن فلانی بوده و اکنون به ارث رسیده است و طرف مقابل بی‌خود می‌گوید. این موضوع در جای خود بحث می‌شود.

وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین باشد، آیا خدای سبحان به احتجاج نیاز دارد؟ نه، اما به مقتضای قاعده لطف کار به جایی می‌رسد که امام علیه السلام را برهان یا شاهد می‌آورند و اگر لازم باشد انطاق جوارح می‌نمایند. ۴ اگر پای او انکار کرد، دستش به سخن می‌آید. این امور برای احتجاج است و برای آن است که انسان کمی شرم و حیا نماید.

وقتی خداوند متعال به همه امور محیط و آگاه است و با وجود این از باب لطف کسی را قرار دهد که راهنمایی کند، ارشاد نماید و تعلیم دهد، آن گاه هم به دستورهای او گوش فرانهیم، فردا به او احتجاج خواهد کرد.

۱. در آیه ۲۳ سوره انبیاء (۲۱) می خوانیم: (لَا يُشِئِلُ عَمَّا يَفْعِلُ وَهُمْ يُشِئُلُونَ) از آن چه انجام می دهد بازخواست نمی شود در حالی که آنان بازخواست می شوند.

۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: القضاء والشهادات: ۱ / ۱۴۱ از همین نگارنده.

۳. الکافی: ۴۱۴ / ۷، حدیث ۱، تهذیب الاحکام: ۲۲۹ / ۶، حدیث ۳، وسائل الشیعه: ۲۷ / ۲۳۲، حدیث ۱.

۴. نگارنده رساله ای در مورد انطاق جوارح در جهان آخرت تألیف نموده است.

لزوم حجّت به قاعده لطف

لزوم حجّت به قاعده لطف

اساساً مقتضای قاعده لطف این است که سه چیز بایستی باشد:

۱. چون غرض از خلقت بشر به کمال رسیدن او است، پس باید برنامه ای برای این جهت وجود داشته و کسی رساننده آن به بشر باشد. از برنامه به «شریعت» تعبیر می شود و رسول حامل آن است.

و این کار را خداوند متعال انجام داده است.

۲. رسول الهی، که وقتی خداوند متعال او را جهت ابلاغ شریعت و هدایت مردم انتخاب و نصب نمود، این مسئولیت را بپذیرد. و این کار از ناحیه حضرت رسول تمام است.

۳. امام الهی بعد از رسول، چون رسول از دنیا رود باید زمین خالی از حجت نباشد و هدایت گر بین مردم از جانب خدا و به نیابت از رسول وجود داشته و پذیرای این مسئولیت بوده باشد.

و این کار از طرف امام تمام است.

پس از این مراحل که به قاعده لطف تحقق یافته، خداوند در احتجاج بر مکلفان می فرماید: مگر برای شما شریعت نفرستادم؟ - آری، فرستادی.

آیا حامل این شریعت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله شما را دعوت نکرد و به وظایفش عمل نمود؟ - چرا، و خیلی زحمت هم کشید.

آیا پس از او برای شما حجّت هایی قرار ندادم و آن ها هدایت شما را به عهده نگرفتند؟ - چرا قرار دادی، و به تکلیفشان عمل کردند.

پس چرا گوش ندادید؟ چه کسی مقصّر است؟

این همان احتجاج الهی است. بنابراین، اگر غیر از این باشد، مؤاخذه و بازخواست قبیح خواهد بود از این رو عقل می گوید: عقاب بدون بیان، قبیح است و شرع هم همین را می گوید، آن جا که می خوانیم:

(وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) ۱

و ما هرگز (گروهی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آن که پیامبری برانگیزیم.

طبق این بیان، شأن و منزلت ائمه علیهم السلام در این جهان چنین می شود که «الله یحتجّ بهم علی عباده» خداوند سبحان به وسیله آنان بر بندگان احتجاج می کند تا فردی معصوم نباشد، قابلیت احتجاج ندارد و گرنه هر عالمی در جامعه در حدّ خود که به

وظایفش عمل می کند حجّت است. مگر نمی گویند: حجّیه الاسلام؟ هر فرد متقی و متدینی در جامعه در حدّ خود بر دیگران

حجّت است و ولی هیچ کدام از این‌ها معصوم نیستند. معصوم حجّت خداوند سبحان است بر جمیع خلایق. این که در مورد غیر معصوم گفته شود: «حجّه الله» این سخن غلط است، یا مجاز است، یا تعارف... آری، آن مقام ائمه علیهم السلام است. و طبق شرحی که گفته شد صلاح جامعه به سه پایه نیاز دارد:

پایه نخستین بر خداست و پایه دوم بر مرسل، و پایه سوم بر امام بعد از رسول، که با این سه اصل، زمینه صلاح یک جامعه تحقق پیدا می‌کند. پس اگر چنین نشود خود مردم مقصرند، و این واقعیتی است و به این معنا برهان قائم است. برید بن معاویه گوید: امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ليس لله على خلقه أن يعرفوا قبل أن يعرفهم وللخلق على الله أن يعرفهم ولله على الخلق إذا عرفهم أن يقبلوا؛^۲

برای خدا بر مردم حقی نیست تا بشناسند؛ بلکه حق مردم نسبت به خداوند این است که خداوند به آن‌ها بشناساند و آن‌گاه حق خدا بر مردم این می‌شود که آنان پس از شناخت بپذیرند.

پس خدا معرّف را باید نصب کند و او را به مردم معرّفی نماید و تا این امر تحقق نیابد، احتجاج معنا ندارد. از طرفی معرفت این معرّف بایستی از طریق خاصی باشد؛ چرا که خداوند متعال معرفت خود را نیز از طریق خاصی معین کرده است، نه هر کسی که عقلش هر چه گفت و نه هر شیخ یا مرشدی در عالم ادعا کند. در این صورت، همه این راه‌ها انحرافی می‌شود؛ از این رو ائمه علیهم السلام فقط بعد از رسول الله حجّت‌های خداوند متعال هستند.

آری، این بیان واضح و برهانی گویا است که اگر خداوند در این عالم حجّت قرار نداده بود، مردم بر خدا حجّت داشتند و محاجّه می‌کردند که کسی را برای ما نفرستادی. پس چه می‌خواهی؟ این همان معنای آیه است که می‌فرماید:

(لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)؛^۳

تا پس از آمدن پیامبران حجّتی برای مردم در برابر خدا نباشد.

تمام آن چه گفته شد، درباره قیام ائمه علیهم السلام به وظیفه الهی خویش در برابر شریعت از جهتی و در برابر مکلفان از جهت دیگر است که خداوند متعال به نقش آنان در حفظ و ابلاغ شریعت و هدایت امت احتجاج خواهد کرد.

ظاهر عبارت این است که ائمه علیهم السلام خودشان «حجج» خداوند متعال هستند و این شأن و منزلت بالاتری از مقام یاد شده است.

۱. سوره اسراء (۱۷): آیه ۱۵.

۲. الکافی: ۱ / ۱۶۴، حدیث ۱، التوحید، شیخ صدوق: ۴۱۲.

۳. سوره نساء (۴): آیه ۱۶۵.

ائمه حجّت در دنیا

پس ائمه علیهم السلام به هر دو وجه در همه عوالم حجّت خدا هستند. اما در عالم دنیا - یعنی همین جهانی که در آن زندگی می‌کنیم. به آن «دنیا» می‌گویند یا برای این که پایین و بی ارزش است و یا برای این که از عوالم دیگر به ما نزدیک تر است - پرواضح است که وجودشان بر وجود خالق متعال برهان است و آثار وجودشان بر همه خلایق حجّت است، به طوری که احدی نمی‌تواند در برابر احتجاج خداوند به صفات و حالاتشان مقاومت کند. ائمه حجّت در عالم قبل

در عالم قبل که به «الاولی» - یعنی عالم ذر - تعبیر شده است، ائمه علیهم السلام حجّت خداوند متعال بر اهل آن عالم هستند و خداوند در آن عالم، میثاق با اهل بیت علیهم السلام را از آنان اخذ کرده است. در این زمینه روایات فراوان است؛ از جمله روایتی که مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

إنّ الله عز وجل خلق الخلق فخلق من أحب مما أحب و كان ما أحب أن خلقه من طينة الجنة و خلق من أبغض مما أبغض و كان ما

أَبْغَضَ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَةِ النَّارِ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظَّلَالِ. فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءِ الظَّلَالِ؟ فَقَالَ: أَلَمْ تَرَ إِلَى ظَلْكَ فِي الشَّمْسِ شَيْئًا وَلَيْسَ بِشَيْءٍ. ثُمَّ بَعَثَ مِنْهُمْ النَّبِيِّينَ فَدَعَوْهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَلَيْتُنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ). ۱. ثُمَّ دَعَوْهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ فَأَقْرَبَ بَعْضَهُمْ وَأَنْكَرَ بَعْضٌ.

ثُمَّ دَعَوْهُمْ إِلَى وَلَايَتِنَا فَأَقْرَبَ بِهَا وَاللَّهُ مِنْ أَحَبِّ وَأَنْكَرَهَا مِنْ أَبْغَضَ، وَهُوَ قَوْلُهُ: (فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ). ۲. ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): كَانَ التَّكْذِيبُ ثَمًّا ۳.

همانا خدای عزوجل خلق را آفرید و هر که را دوست داشت، از ماده ای که دوست داشت که همان خاک بهشتی بود آفرید، و هر که را دشمن داشت، از آن چه نزدش مبغوض بود که همان خاک دوزخی است آفرید. سپس آن ها را در ظلال برانگیخت. راوی گوید: عرض کردم: ظلال چیست؟

فرمود: مگر سایه خود را در پرتو خورشید نمی بینی که چیزی هست زولی چیزی نیست.

سپس از میان آن ها پیامبران را برانگیخت و ایشان را به اقرار به خدای عزوجل دعوت کرد. این است معنای گفتار خدای عزوجل که می فرماید: «اگر از آن ها بررسی چه کسی خلقشان کرده به یقین خواهند گفت: خدا». سپس آن ها را به اقرار پیامبران دعوت کرد. برخی اقرار کردند و برخی انکار ورزیدند.

آن گاه به ولایت ما دعوتشان فرمود. به خدا سوگند، کسی به آن اقرار کرد که خدا او را دوست داشت و هر که را دشمن داشت انکار ورزید و همین است معنای گفتار خدای تعالی که می فرماید: «آن ها به آن چه در گذشته تکذیب کرده بودند، ایمان نخواهند آورد».

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: تکذیب در آن جا واقع شد.

ائمه علیهم السلام در آن عالم حجت الهی بر تمام انبیا و ملائکه مقرب بوده اند، و حتی ملائکه عبادت خداوند متعال را از ائمه علیهم السلام یاد گرفته اند.

۱. سوره زخرف (۴۳): آیه ۸۷.

۲. سوره اعراف (۷): آیه ۱۰۱.

۳. الکافی: ۱ / ۴۳۶، حدیث ۲ و ۲ / ۱۰، حدیث ۳.

ائمه زحجت در عالم آخرت

ائمه علیهم السلام در عالم آخرت نیز هم شاهد خداوند متعال هستند و هم حساب رس مردم به اذن او. امیر مؤمنان علی علیه السلام «قسیم الجنة والنار» است و در احادیث فریقین چنین آمده است:

لا يدخل الجنة إلا من جاء بجواز من علي بن أبي طالب ۱

کسی نمی تواند به بهشت وارد شود مگر جوازی از جانب علی بن ابی طالب علیهما السلام داشته باشد.

ما در آینده در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

خلاصه این که ائمه علیهم السلام به تمام معنا و در تمام عوالم و در همه احوال حجت های خداوند متعال هستند.

۱. المناقب، ابن مغزلی: ۱۱۹. وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

و رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

یعنی: پس از سلام بر آنان که دارای مقامات یاد شده هستند از خدا خواهان رحمت و برکات برایشان می شویم، و این معنا از قرآن مجید اخذ شده که (رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ) ۱.

۱. سوره هود (۱۱): آیه ۷۶.

جایگاه های شناخت خدا

جایگاه های شناخت خدا

السَّلَامُ عَلَىٰ مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ ۚ

سلام بر جایگاه های معرفت و شناخت خدا.

ائمه علیهم السلام جایگاه های معرفت و شناخت خدا هستند. واژه «محال» جمع محل، به معنای جای حلول است که چیزی در مکانی قرار می گیرد و به هر مکانی که چیزی در آن حلول کند، محل گویند. بنابراین، دو طرف وجود دارد: «محل» و آن چه در آن محل قرار می گیرد. در این جا محل «ائمه» هستند و «معرفت خدا» در ائمه است. «معرفت» بالاترین مراتب ادراک است، به طوری که هرگز مورد شک و شبهه نخواهد بود زولی ذات باری تعالی درک شدنی نیست زپس باید ائمه را شناخت تا معرفت خدا حاصل شود.

غرض اصلی از نصب ائمه علیهم السلام معرفت است و نخستین کار آن ها دعوت و فراخوانی حسن و نیکوست. خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را داعی به معرفت خویش قرار داده است زیعنی شما انسان هایی که معرفت خدا را لازم دارید، چه در اصل آن و چه در مراتب آن بایستی به کجا مراجعه کنید؟ باید به محل ها و جایگاه های معرفت خدا که ائمه علیهم السلام هستند مراجعه کرد زچرا که آنان خود محل معرفت خداوند متعال هستند، نه در جایی هستند که آن جا محل معرفت الهی است.

به همین جهت، اگر کسی امام را شناخت خدا را شناخته است، نه این که - نعوذ بالله - اینان خدا هستند. این بزرگواران عباد خداوند متعال و مخلوق او هستند زایا معرفت خداوند متعال در ائمه علیهم السلام است زبلکه بایستی حرف «در» نیز حذف شود زیعنی خودشان و وجودشان معرفت خداوند متعال است. ائمه علیهم السلام چنان خدا را شناخته اند که غیر خدا در وجودشان نیست.

در روایتی آمده است که حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذَكَرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ، فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ.

فقال له رجل: يا بن رسول الله! بأبي أنت وأُمِّي! فما معرفة الله؟

قال: معرفة أهل كلِّ زمان إمامهم الذي يجب عليهم طاعته ۚ

ای مردم! به راستی خداوند متعال مردم را نیافرید مگر او را بشناسند. پس هر گاه او را بشناسند، عبادتش کنند و آن گاه که عبادتش کردند از عبادت غیر او بی نیاز می گردند.

مردی گفت: ای فرزند پیامبر خدا! پدر و مادرم فدای شما گردد! شناخت خدا چگونه است؟

حضرتش فرمود: شناخت خدا به این است که مردم هر عصری امام واجب الاطاعه خود را بشناسند.

از این رو جمله «يعبدون» در آیه شریفه ای که می فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۚ) ۲ «و من جن و انسان را نیافریدم

مگر این که مرا پرستند». به «يعرفون» تفسیر شده است. ۳

امام حسین علیه السلام می فرماید: «ما خلق العباد إلا ليعرفوه...»، این جمله مبارکه با «ماء» نافیهِ و «إلا» استثنائیه آمده است. معلوم می شود که عبادت، فرع معرفت است زهر چه معرفت بیشتر، عبادت و بندگی بیشتر خواهد شد زاز این رو از همین زیارت جامعه مقامات اهل بیت علیهم السلام هم در معرفت و هم در عبادت به خوبی به دست می آید.

هر چه خداوند متعال به ائمه علیهم السلام مقام بیشتر داده، عبادت آن بزرگواران بیشتر شده است. در فرازی از این زیارت می خوانیم:

عصمکم الله من الزلزل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و أذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً فعظمت جلاله و اکبرتم شأنه

و مجدّتم کرّمه، و ادمتم ذکره و وگدتم میثاقه و اّحکمتّم عقد طاعته و... .

خداوند شما را از لغزش ها نگاه داشت، از فتنه ها ایمن ساخت و از آلودگی ها پاک نمود و پلیدی ها را از شما دور کرد و شما را پاک و پاکیزه ساخت. پس شما نیز شکوه و جلال او را با عظمت و شأن او را بزرگ و کرّم او را تمجید کردید، یاد او را ادامه دادید و پیمان او را محکم و استوار نمودید و... .

آری، هر چه از آن طرف عنایت باشد، از این طرف بندگی بالاتر می رود. کجای زیارت جامعه غلو است؟ آنان که چنین ادّعایی دارند، از کجا می گویند؟ آیا می توانند ادّعای خود را ثابت کنند؟
بنابراین معرفت و شناخت امام زمان، همان معرفت و شناخت خداوند متعال است. پس معرفت و شناخت هر که به امام زمان - که واجب اطاعه است - بیشتر شود، اطاعت و عبادتش بیشتر خواهد بود.

ما معرفت و اطاعت را از امام علیه السلام اخذ می کنیم و نسبت به خداوند متعال عبادت می کنیم. پس معرفت امام، معرفت خداوند متعال است که عبادت او را در پی دارد و طبق سخنی که عبادت، فرع معرفت باشد، هر چه معرفت بیشتر شد، عبادت بیشتر می شود. آن وقت که امام را شناختیم، خدا را شناخته و او را عبادت می کنیم و آن گاه که امام را اطاعت می نمایم، خدا را عبادت می کنیم. حال این سخن غلو است؟!

بنابراین در روایتی آمده است که مروان بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید:

الإمام عَلَمٌ فیما بین الله عزوجل و بین خلقه، فمن عرفه کان مؤمناً ومن أنکره کان کافراً؛۴

امام نشانه بین خداوند متعال و آفریدگان اوست. پس هر که او را شناخت مؤمن و هر که او را انکار کرد، کافر خواهد بود.

پیش تر بیان شد که ائمه علیهم السلام پیشوایان هدایت، چراغ های تاریکی ها و نشانه های تقوا هستند. با این بیانات به طور کامل روشن می شود که امام یک شاخص، نشانه و علامت است. پس ائمه علیهم السلام بین خدا و خلق نشانه و راهنما هستند. اگر از آن ها پیروی کردید، مؤمن خواهید بود.

آری، آن بزرگواران عَلَم و نشانه بین خدا و همه خلایق اند. آنان نه تنها حجت های خداوند بر مسلمانان و شیعیان هستند بلکه حجت های خدا بر اهل دنیا و آخرت هستند. بنابراین، فردای قیامت هیچ فردی نمی تواند بگوید مرا راهنمایی نکردید؟ که می گویند مگر نشانه و عَلَمی بین تو و خداوند نبود؟

ولیس لعباده یوم القیامه حجّه علی الله بل حجّه تامّه کامله لله علی الخلق؛

در روز رستاخیز حجتی برای بندگان در برابر خداوند نیست بلکه حجت کامل و تمام از آن خداوند در برابر همه آفریدگان است. آن جا که می فرماید:

(لَئِلاَّ یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ؛)۵

تا پس از فرستادن پیامبران حجتی برای مردم در برابر خداوند نباشد.

از این رو، این عَلَم و نشانه بینه برای همه است؛ چون عَلَم دعوت کننده است و لسان حالش این است که به طرف من بیا. راه معرفت خداوند از این جا است. اگر کسی روی گرداند و نیامد، خود نیامده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

فمن عرفه کان مؤمناً ومن أنکره کان کافراً؛

هر که آن را شناخت مؤمن و هر که آن را انکار کرد، کافر خواهد بود.

آری، تمام معنای حجت این است و هیچ گونه جبری در کار نیست.

۱. علل الشرایع: ۱ / ۹، حدیث ۱، تفسیر نور الثقلین: ۵ / ۱۳۲، حدیث ۵۸، تفسیر الصافی: ۵ / ۷۵.

۲. سوره ذاریات (۵۱): آیه ۵۶.

۳. الرواشح السماویه: ۴۵، تفسیر ابوالسعود: ۲ / ۱۳۰.

۴. کمال الدین: ۴۱۲، حدیث ۹، وسائل الشیعه: ۲۸ / ۳۴۴، حدیث ۱۸، بحار الانوار: ۲۳ / ۸۸، حدیث ۳۲.

۵. سوره نساء (۴): آیه ۷۶. جایگاه های برکت خدا

وَمَسَاكِنٍ بَرَكَهٖ اللّٰهُ

و (سلام بر) مساکن برکت خدا.

ائمه عليهم السلام مساکن برکت خدا هستند. واژه «مساکن» جمع مسکن است. مسکن محل سکون و استقرار است که انسان و یا هر چیز دیگر در آن جا نه به طور موقت، بلکه به طور دائم سکونت دارد. از این رو استعمال مسکن برای خانه مجازی است چرا که خانه منزل و محل نزول است که انسان چند صباحی در آن زندگی می کند.

مسکن از نظر لغوی جایگاه استقرار دائمی است که انسان از آن انتقال پیدا نمی کند و این فرق، بین منزل، مسکن و مأوی وجود دارد.

در این عبارت می فرماید: ائمه عليهم السلام مسکن برکت الهی هستند که باید از همین جا و به برکت این مکان که مرکز آن است، به مکان های دیگر برسد و دیگران استفاده کنند.

معنای برکت

معنای برکت

راغب اصفهانی در معنای «برکت» می نویسد:

ثبوت الخیر الالهی فی الشیء

برکت یعنی ثابت شدن خیر الهی در چیزی.

بنابراین، ائمه عليهم السلام محل ثبوت خیر الهی هستند. اطلاق و گستره واژه «خیر»، اصل وجود و تمام آثار و توابع آن را از ناحیه خداوند متعال در بر می گیرد. ائمه عليهم السلام محل سکون و وجود و استقرار آن هستند.

واژه «برکت» در قرآن مجید نیز آمده است. در آیه ای می خوانیم:

(وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا)

و ما از آسمان آبی پربرکت فرو فرستادیم.

وصف آب به مبارک درست است. از طرفی، در آیه دیگر نزول این آب و استقرار آن را در زمین مطرح می کند و می فرماید:

(وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ)

و ما از آسمان آبی به اندازه معین فرو فرستادیم، پس آن را در زمین قرار و ساکن نمودیم.

پس این آب مبارک در زمین سکون پیدا کرد و همین منشأ خیرات برای بشر شد، آن جا که می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ)

آیا ندیدی که خداوند آبی از آسمان فرو فرستاد و آن را چشمه هایی در زمین روان ساخت، آن گاه با آن، زراعتی را می رویاند که رنگ های گوناگونی دارد.

فرا تر این که در آیه دیگری می فرماید:

(وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا)

و ما هر چیزی زنده ای را از آب قرار دادیم.

در آیه دیگر آب را با «معین» توصیف می‌کند و می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَأْتِكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ ۶

پس چه کسی آب گوارا در دسترس شما قرار می‌دهد؟

«ماء معین» به امام علیه السلام تفسیر شده است پس امام علیه السلام منبع حیات و زندگی است. بنابراین، ائمه علیهم السلام مساکن و منابع خیر الهی به جمیع اصناف خیر و انواع و اشکال آن هستند و همه خیر از همین جا به جاهای دیگر منتقل می‌شود.

راغب اصفهانی در ادامه درباره واژه «خیر» می‌نویسد:

وَلَمَّا كَانَ الْخَيْرُ الْإِلَهِيُّ يَصْدُرُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْسُ وَعَلَىٰ وَجْهِ لَا يَحْصَىٰ وَلَا يَحْصُرُ قِيلَ لِكُلِّ مَا يَشَاهِدُ مِنْهُ زِيَادَةٌ غَيْرَ مُحْسُوسَةٍ: هُوَ مَبَارَكٌ وَفِيهِ بَرَكَةٌ. ۷

خیر به هر چیزی که قابل شمارش و حصر نیست و زیادتی و برکتی غیر محسوس دارد گفته می‌شود.

آری، این واقعیت است که قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ ۸

و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز نمی‌توانید آن را احصا کنید.

ما خیر را درک نمی‌کنیم زیرا غیر محسوس است و کیفیت صدور خیرات از ائمه علیهم السلام برای ما محسوس نیست، مگر آن قدر واضح باشد که حس شود، یا معرفت کسی قدری بالا رود. و گرنه خیری که از ائمه علیهم السلام و به واسطه آن بزرگواران صادر می‌شود، شمردنی نیست. پس چگونه چیزی را که شمردنی و حصر شدنی نیست احساس بکنیم؟

البته ما در توضیح عبارت‌های «اولیاء النعم» و «اصول الکرم» مطالبی را در این زمینه بیان کردیم که برای آگاهی بیشتر مفید است.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۴۴.

۲. سوره ق (۵۰): آیه ۹.

۳. سوره مؤمنون (۲۳): آیه ۱۸.

۴. سوره زمر (۳۹): آیه ۲۱.

۵. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۳۰.

۶. سوره ملک (۶۷): آیه ۳۰.

۷. المفردات فی غریب القرآن: ۴۴.

۸. سوره ابراهیم (۱۴): آیه ۳۴. معدن‌های حکمت الهی

وَمَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ

و (سلام بر) معدن‌های حکمت خدا.

ائمه علیهم السلام معدن‌های حکمت خدا هستند. واژه «معادن» جمع «معدن» است که ما پیش‌تر در عبارت «ومعدن الرحمة» توضیح دادیم. در این جا فقط تذکر می‌دهیم که در مفهوم واژه «معدن» «تولد و نشأت گرفتن» اخذ شده است.

معنای حکمت

معنای حکمت

راغب اصفهانی در معنای «حکمت» این گونه می‌نویسد:

إِصَابَةُ الْحَقِّ بِالْعِلْمِ وَالْعَقْلِ

رسیدن به حق از طریق علم و عقل را حکمت گویند.

انسان برخی از حقایق را از طریق علم و دانش و برخی دیگر را از طریق عقل و خرد به دست می آورد و این را حکمت گویند، اما مصداق «حق» چیست؟ اکنون طرح چند نکته لازم است:

نکته نخست: حکمت از واژه «حکم» گرفته شده که در لغت عرب به معنای «مَنَع» آمده است. ۲ حکم می کند یعنی منع می نماید. برای مثال می گوئیم: این چیز محکمی است یعنی «یمنع الفتح» است. و یا این در محکم است یعنی شکستن و باز کردن و وارد شدن از این در ممتنع است و یا این مطلب، مطلب محکمی است یعنی نمی توان در آن اشکال وارد کرد و باطلش نمود. بطلان و ابطال آن ممتنع است.

بنابراین، همه مشتقات حکم به منع برمی گردد و آیات محکّمات قرآن مجید نیز آیاتی هستند که هیچ شک و شبهه ای در معانی آن ها راه ندارد و ممتنع است. درباره حکم حاکم نیز همین گونه آمده است ۳ که وقتی حاکم، حکم می کند که این کتاب از آن زید است یعنی دیگران از تصرف در این کتاب ممنوع هستند و نزاع عمرو با زید بر سر آن قطع می شود.

در عبارت راغب اصفهانی، کلمه «إصابة» بود یعنی رسیدن به حق به طور حتم و قطع.

نکته دوم: پیش تر بیان شد که برخی از امور ثابت و محکم هستند که ابطال آن ها ممتنع است. ما از این امور به حقایق تعبیر می کنیم. دست یابی به این حقایق به دو طریق ممکن است:

۱. طریق علمی: برخی از حقایق با ترتیب دادن بعضی از مقدمات علمی به نتیجه می رسد و حقیقت به دست می آید.

۲. طریق عقلی: در مواردی علم منتج نیست بلکه باید از طریق عقل کار کرد و انسان بایستی از طریق فهم، عقل، تفکر و تدبّر به آن حقایق برسد که فرق بین عقل و علم نیز واضح است.

نکته سوم: عبارت «معادن حکمة الله» به ظاهر، مطلق است یعنی مطلق حکمت الهی در نزد ائمه علیهم السلام است. تمام آن حقایق که خداوند متعال به آن ها علم دارد و هر چه عندالله حقیقت است در نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد.

البته گفتن این سخن مشکل است چرا که ناگزیر ائمه علیهم السلام محدود هستند و خداوند متعال نامحدود. این قضیه در عین اطلاق، مقید است، به این معنا که هر چه به علم می تواند به آن تعلّق داشته باشد و خداوند متعال به بشر عطا کرده، بالاترین مرتبه و وسیع ترین درجه اش نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد و چنین سخنی را به راحتی می توان گفت چرا که خواهد آمد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

أنا مدينة الحكمة وعلی بابها

من شهر حکمت هستم و علی دروازه آن است.

حضرتش در سخن دیگری می فرماید:

أنا مدينة العلم وعلی بابها

من شهر علم و دانشم و علی دروازه آن است.

نکته چهارم: با استفاده از آیات قرآن، حکمت الهی نزد هر کس و به هر مقدار باشد از جانب خداوند متعال است یعنی حکمت الهی چیزی اعطایی است که «لا ینال إلا من الله». در آیه ای از قرآن آمده است:

(وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ) ۴

و ما به لقمان حکمت عطا نمودیم.

در آیه دیگر آمده است:

(وَإِذْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْمُنَافِقَاتُ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ) ۵

و نعمت خدا را بر خود به یاد بیاورید و کتاب و حکمتی که برای شما فرو فرستاد.

در آیه دیگری از قرآن این گونه آمده است:

(وَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ) ۶

و خداوند به او حکومت و حکمت عطا فرمود.

در آیه دیگری می فرماید:

(يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ) ۷

حکمت را به هر کس بخواهد عطا می کند.

از آن چه بیان شد، روشن می شود که حکمت، اعطایی از ناحیه خداوند متعال است و همین حکمت اعطایی - بنا بر آن معنایی که شد - محکم و مستحکم است و همه حقایقی که از طریق علم یا عقل به دست می آید، به طور مطلق در نزد ائمه علیهم السلام ثبوت دارد که آن ها معدن های حکمت الهی هستند یعنی تمام آن حقایقی را که خداوند متعال اعطا فرموده، همه در این جا جمع شده و در هر جا که باشد، بایستی از این جا رفته و برود. البته این به استفاده کنندگان از حکمت بستگی دارد که به اندازه گستره و استعدادشان می توانند از آن بهره ببرند.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۱۲۶ و ۱۲۷.

۲. همان: ۱۲۶. در این منبع آمده است: «حکم: حکم أصله منع منعاً لإصلاح ومنه سميت اللجام حكمة الدابة، فقیل حکمته و حکمت الدابة، منعها بالحكمة وأحکمتها جعلت لها حكمة...».

۳. همان: ۱۲۶ و ۱۲۷. در این منبع آمده است: «والحکم بالشیء وأن تقضى بأنه كذا أو ليس بكذا سواء ألزمت ذلك غيرك أو لم تلزمه، قال تعالی: (وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ) (سوره نساء (۴): ۵۸ (يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ) (سوره مائده (۵): ۹۵)».

۴. سوره لقمان (۳۱): آیه ۱۲.

۵. سوره بقره (۲): آیه ۲۳۱.

۶. همان: آیه ۲۵۱.

۷. همان: آیه ۲۶۹. سرفصل های حکمت

مصادیق، سرفصل ها و سرخط های حکمت چیست؟

معرفت خداوند متعال، حقایق قرآن، علم به ملاکات احکام، علم به تمام اموری که مایه صلاح و سعادت دنیا و آخرت بندگان است و هم چنین علم به تمام آن چه مایه فساد و خسران بندگان در دنیا و آخرت است، همه و همه نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد و همه این ها سرفصل های حکمت هستند.

در گذشته به طیب، حکیم می گفتند چرا که موضوع علم حکیم بدن انسان بود و او به چیزهای مفید و مضر برای بدن آگاهی دارد و راه علاج بیماری های آن را می داند. از این رو، چنین فردی به حکیم ملقب شد.

اما «حکمت» از نظر ائمه علیهم السلام بر طبق روایات در ذیل آیه مبارکه (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) ۱ «حکمت را به هر کس بخواهد عطا می کند و به هر کس حکمت داده شود، خیر فراوانی داده است» پس در تفسیر عیاشی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

هی طاعة الله ومعرفه الإمام ۲

منظور از حکمت، طاعت خدا و معرفت امام است.

و نیز در کتاب کافی آمده است:

طاعة الله ومعرفة الإمام. ۳

و نیز در تفسیر عیاشی آمده است:

إنَّ الحكمة المعرفة والتفقه في الدين ۴

به راستی حکمت شناخت و تفقه در دین است.

و در تفسیر قمی می خوانیم:

الخير الكثير، معرفة أمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام ۵

منظور از خیر کثیر، شناخت امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام است.

وقتی حدیث: «أنا مدينة الحكمة وعلى بابها» را خواندیم، می بینیم خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

إنَّ الله تعالى آتاني القرآن وآتاني من الحكمة مثل القرآن ۶

به راستی که خداوند متعال برای من قرآن را فرو فرستاد و از حکمت به سان قرآن عطا فرمود.

بنابراین چه بیان شد تمام حکمت نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

۱. همان.

۲. تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۵۱، حدیث ۴۹۶.

۳. الکافی: ۱ / ۱۸۵، حدیث ۱۱.

۴. تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۵۱، حدیث ۴۹۸، تفسیر نور الثقلین: ۱ / ۲۸۷، حدیث ۱۱۳۵.

۵. تفسیر القمی: ۱ / ۹۲، تفسیر الصافی: ۱ / ۲۹۹، تفسیر کنز الدقائق: ۱ / ۶۵۳.

۶. مجمع البیان: ۲ / ۱۹۴، تفسیر الصافی: ۱ / ۲۹۹، تفسیر نور الثقلین: ۱ / ۲۸۷، حدیث ۱۱۳۷.

حافظان سرّ خدا

حافظان سرّ خدا

وَحَفَظَةُ سِرِّ اللَّهِ ۷

و (سلام بر) حافظان سرّ خدا.

ائمه علیهم السلام حافظان سرّ الهی هستند.

بدون تردید، قضایا، حقایق و اموری که ماورای قدرت علم و درک عقل انسان وجود دارد و سرانجام بشر به هر جا از نظر علمی و

عقلی برسد، باز ماورای آن، اموری است که بر بشر پنهان است و شاید برخی موارد تا روز رستاخیز مخفی بماند.

سخن در این است که این امور نزد ائمه علیهم السلام هستند، نه این که علم امام به جمیع آن چه معلوم و معقول بشر است در این

عالم احاطه دارد که آن ها در اعلا مراتب آن هستند؛ بلکه آن چه از علوم و عقول بشری مخفی است و از اسرار شمرده می شود در

نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد و آن بزرگواران حافظان آن اسرار می باشند.

انسان از معدن که در اعماق زمین قرار دارد می تواند استفاده کند؛ یعنی آن را جست و جو نماید و حفر کند و به آن برسد و از آن

بهره ببرد؛ اما ائمه علیهم السلام معادن حکمت خدا هستند و هر کس با ائمه علیهم السلام معاشرت و رفت و آمد کند و شاگردی و

ملازمت نماید، سرانجام به قدر وسع خود از حکمت می تواند تحصیل کند.

امّا در مورد اسرار هم همین طور است؟ آیا به راستی ائمه علیهم السلام کسی را یافته اند که اسرار الهی را در نزد او به ودیعت

بسپارند؟ یا اساساً مطالب را به کسی نگفته اند و به صورت «سرّ الله» مانده است؟

این مقام ائمه علیهم السلام است، چنین نیست که علوم به همین علوم و حقایق منحصر باشد که اکنون بشر به آن دست یافته یا نیافته است، مگر الآن اموری یافت نشده که پنجاه سال پیش نبوده و آن موقع این حقایق بر بشر مخفی بوده است؟

پس معلوم می شود که ماورای حقایق این عالم که بشر به بخشی از آن ها دست یافته حقایق هست که نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد؛ اما آیا بشر همه حقایق این عالم را کشف خواهد کرد، به طوری که چیزی باقی نماند تا چه رسد به ماورا؟

گاهی از آن حقایق به سرّ تعبیر شده است. در روایتی آمده که ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

یا ابا محمد! إِنَّ عِنْدَنَا وَاللَّهِ سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَعِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مَقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، وَاللَّهِ مَا كَلَّفَ اللَّهُ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا وَلَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا...۱

ای ابامحمد! به خدا سوگند، همانا نزد ما سرّی از اسرار خدا، دانشی از دانش خداست. به خدا سوگند، کسی را توان تحمل آن نیست حتی فرشته مقرب، پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد. به خدا سوگند که خدا آن را به احدی جز ما تکلیف نفرموده است و عبادت آن را از احدی جز از ما نخواسته است.

و گاهی به عنوان «صعب مستصعب» آمده است، آن جا که ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید:

حدیثنا صعب مستصعب؛ لا یؤمن به إلاّ ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للإیمان؛۲

حدیث ما سخت و دشوار است؛ کسی نمی تواند به آن ایمان بیاورد جز فرشته مقرب، یا پیامبر مرسل، یا بنده ای که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد.

و گاهی به عنوان علم مکنون آمده است. در روایتی می خوانیم که به پیامبر خدا گفته شد: ای رسول خدا! نظر شما درباره آیه ای که می فرماید: «به راستی خدا و فرشتگان به پیامبر صلوات می فرستند» چیست و این چگونه است؟ آن حضرت فرمود:

هذا من العلم المکنون ولولا أنّکم سئتمونی ما أخیرتکم؛۳

این از علم مکنون است و اگر شما نمی پرسیدید پاسخ نمی دادم.

بنابراین، علم خداوند متعال محدود نیست. و رای این امور، امور دیگری است که ما درک نمی کنیم؛ اما از روایات معلوم می شود که از بندگان خدا کسانی هستند که از اسرار آگاه می شوند. در قرآن آمده است:

(وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ)؛۴

و همه چیز را در کتاب روشن گری برشمرده ایم.

و «امام مبین» به امیر مؤمنان و دیگر ائمه تفسیر شده است.۵ از طرفی حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیان شد که از طریق اهل تسنن نیز نقل شده است. ایشان می فرماید:

أنا مدينة الحكمة وعلی بابها؛

من شهر حکمت هستم و علی دروازه آن است.

در مورد دیگری می فرماید:

أنا مدينة العلم وعلی بابها؛

من شهر دانشم و علی دروازه آن است.

پس همه حقایق نزد رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام موجود است که البته اذن بیان بخشی از آن ها را داشته اند.

و این چیز فوق العاده ای درباره ائمه علیهم السلام نیست تا گفته شود غلو است. حقایق و اموری نزد آن ها وجود دارد که اذن

ندارند به دیگران بگویند از این رو حافظان و سر نگهداران خدا هستند.

از طرفی، اگر بخواهند سرّی از اسرار را بگویند، نخست آن فرد را امتحان می نمایند چرا که در طرف مقابل ظرفیت لازم است. در روایاتی که پیش تر گذشت، گفته شد که فقط سه گروه تحمّل این اسرار را دارند: فرشته مقرب، پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را به ایمان بیازماید از این رو امیر مؤمنان علی علیه السلام به سینه مبارک اشاره می کرد و می فرمود:

إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمْلَةً ۖ

همانا در این جا علمی انباشته شده که اگر حاملانی می یافتم باز گو می کردم.

آن حضرت نفرمود: متحمّل نمی شوند، یا صعب و دشوار است بلکه فرمود: اگر حاملانی پیدا کنم و اهلیت داشته باشند، چیزی به آن ها می سپارم.

آری، بایستی اهلیت و لیاقت باشد و گرنه به هر کسی علم داده نمی شود و به هر کسی هر چیزی را نمی توان گفت. در بین اصحاب ائمه علیهم السلام کسانی بودند که برخی از اسرار را نتوانستند نگهداری کنند و اسباب زحمت خود و ائمه علیهم السلام شدند. کوتاه سخن این که این عبارت از زیارت جامعه بیان گر این است که ائمه محرم اسرار خداوند متعال هستند و این، از مقامات ویژه آن هاست.

از طرفی حقایق عالم یا آشکار هستند، یا نهان. آن چه آشکار است و یا خواهد شد، نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد و هر کسی از مردم به مقدار وسع خود بر این حقایق آگاه می شود و بهره مند می گردد و آن چه پنهان است، نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد که بخشی از آن را برای اشخاص به گونه حساب شده، فاش کرده اند و بخشی را فاش نکرده اند. این اشعار از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است:

إِنِّي لَأَكْتُمُ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرَهُ *** كِي لَا يَرِيَ الْحَقُّ ذُو جَهْلٍ فَيَفْتِنُنَا

وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذَا أَبُو حَسَنٍ *** إِلَى الْحُسَيْنِ وَأَوْصَى قَبْلَهُ الْحَسَنَا

وَرُبَّ جَوْهَرٍ عِلْمٌ لَوْ أَبُوْحٌ بِهِ *** لَقِيلَ لِي أَنْتَ مَمَّنْ يَعْبُدُ الْوَثَنَاتُ ۗ

۱. الکافی: ۱ / ۴۰۲، حدیث ۵.

۲. بصائر الدرجات: ۴۱، حدیث ۴. در این کتاب شریف بیش از چهل روایت در مورد صعب و مستصعب بودن احادیث و امر اهل بیت علیه السلام نقل شده است. الکافی: ۱ / ۴۰۱ - ۴۰۳، باب «فیما جاء أنّ حدیثهم صعب مستصعب»، بحار الانوار: ۲ / ۱۸۲ - ۱۹۷، باب «إنّ حدیثهم علیهم السلام صعب مستصعب وأنّ کلامهم ذو وجوه کثیرة».

۳. عوالی اللآلی: ۲ / ۳۸، حدیث ۹۷، بحار الانوار: ۹۱ / ۶۷، حدیث ۵۷.

۴. سوره یس (۳۶): آیه ۱۲.

۵. بحار الانوار: ۲۴ / ۱۵۸، حدیث ۲۴ و ۴۷ / ۱۳۰، حدیث ۱۷۹.

۶. نهج البلاغه: حکمت ۱۴۷.

۷. ینابیع المودة: ۱ / ۷۶، حدیث ۱۳. حاملان کتاب الهی

وَحَمَلَهُ كِتَابَ اللَّهِ ۚ

و (سلام بر) حاملان کتاب خدا.

ائمه علیهم السلام حاملان کتاب خدا هستند. واژه «حمل» به معنای برداشتن است و ولی در معانی گوناگون استعمال شده است برداشتن و قرار دادن و سوار کردن چیزی را حمل گویند. اما می توان معنای حقیقی «حمل» برداشتن است. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(وَحَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ أَلْوَابٍ وَدُسْرٍ) ۱

و او را بر کشتی ساخته شده از الواح و میخ‌ها حمل کردیم.

از طرفی، مفهوم حمل وقتی تحقق پیدا می‌کند که حامل و محمولی وجود داشته باشد و گرنه حمل مصداق نمی‌یابد. این گونه مفاهیم در زبان عربی بسیار است.

از سوی دیگر حمل به چند صورت تحقق پیدا می‌کند:

گاهی انسان چیزی را به دست حمل می‌کند و گاهی به پشت؛

گاهی چیزی را روی کتف خود، گاهی بر بالای سرش.

اما قسم دیگری هست و آن این که انسان شیء را در سینه اش حمل می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید:

(بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) ۲

بلکه این آیات روشنی است که در سینه کسانی که به آن‌ها دانش داده شده، جای دارد.

به نظر می‌رسد واژه «حمل» در جایی استعمال می‌شود که سنگینی باشد. در برداشتن چیز سبک استعمال لفظ «حمل» درست نیست مگر عنایتی در کار باشد، خلاصه می‌توان ادعا کرد که واژه «حمل» به طور حقیقت فقط در مواردی که ثقل وجود دارد به کار می‌رود.

از طرفی ثقل و سنگینی بر دو قسم است:

۱. ظاهر محسوس؛

۲. غیر محسوس معقول.

اگر انسان باری برمی‌دارد، می‌گویند که فلان شیء را حمل کرد. اگر خانمی باردار شود می‌گویند: حامله است. اگر حیوان باری را از جایی به جایی حمل کند، که قرآن می‌فرماید:

(وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ) ۳

و آن‌ها بارهای سنگین شما را به شهری حمل می‌کنند.

اگر کشتی انسان را حمل کند، که قرآن می‌فرماید:

(وَحَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ أَلْوَابٍ وَدُسْرٍ) ۴

و او را بر کشتی ساخته شده از الواح و میخ‌ها حمل کردیم.

و آن گاه که درختی پر از میوه باشد، می‌گویند: این درخت بار دارد. اما اگر فقط یک عدد سیب بدهد، بعید است که بگویند بار برداشته است. وقتی ابر از باران پر باشد تا زمین را سیراب کند، می‌گویند: بار دارد، نه ابری که چهار قطره باران داشته باشد.

این‌ها مواردی از حمل است که هم محسوس است و هم ثقل دارد.

خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را حاملان کتاب خودش در آیه مبارکه (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ) قرار داده است. به یقین، این حمل ظاهری نیست؛ بلکه حمل معنوی است که قرآن ثقل دارد و سنگین است.

شیء دیگری که هم سنگین است و هم معنوی، گناه است. در قرآن مجید در چند مورد به این حمل اشاره شده است. آن‌جا که می‌فرماید:

(وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ) ۵

و آنان هرگز چیزی از گناهان اینان را حمل نخواهند کرد.

این حمل سنگینی معقول است نه محسوس.

خداوند متعال به هنگام سرزنش علمای یهود می فرماید:

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا) ۶

مثل کسانی که تورات را حمل می کنند زولی به آن عمل نمی کنند به سان الاغی است که کتاب هایی را حمل می کند.

خداوند متعال در این آیه معقول را به محسوس تشبیه کرده است. در هر دو مورد حمل هست و سنگین زولی آن یکی معقول و این

یکی محسوس است. وقتی به تورات عمل نکنند، مثل حیواناتی خواهند بود که باری را حمل می کنند و نمی دانند این بار چیست.

معلوم شد که «حمل» یعنی برداشتن شیء، اعم از محسوس و معقول و محمول که معمولاً سنگین است زسنگینی مادی و معنوی را

در بر می گیرد.

حال باید دید که مراد از «کتاب الله» چیست و این که چه سنگینی ای در کتاب الله وجود دارد و ائمه علیهم السلام که حاملان

کتاب الله هستند، چه صفت و وظیفه ای دارند.

۱. سوره قمر (۵۴): آیه ۱۳.

۲. سوره عنکبوت (۲۹): آیه ۴۹.

۳. سوره نحل (۱۶): آیه ۷.

۴. سوره قمر (۵۴): آیه ۱۳.

۵. سوره عنکبوت (۲۹): آیه ۱۲.

۶. سوره جمعه (۶۲): آیه ۵.

منظور از کتاب خدا

منظور از کتاب خدا

به نظر می رسد که «کتاب الله» وسیع تر از «قرآن مجید» است. ائمه علیهم السلام حاملان کتاب الله هستند که شامل کتاب های

پیامبران پیشین می باشد که خداوند متعال می فرماید:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ) ۱

ما رسولان خود را با برهان ها و دلیل های روشن فرو فرستادیم و به همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم.

و در قرآن کریم از کتاب های آسمانی گذشته به «صحف» نیز تعبیر شده است، آن جا که می فرماید:

(إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى) ۲

این دستورات در کتاب های آسمانی پیشین آمده است زدر کتاب ابراهیم و موسی.

ائمه علیهم السلام حاملان علمی و معنوی همه این کتاب ها و صحف هستند.

و نیز آنان حاملان آن چه به رسول الله صلی الله علیه و آله غیر از قرآن نازل شده می باشند، که حضرت رسول فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى آتَانِي الْقُرْآنَ وَآتَانِي مِنَ الْحِكْمَةِ مِثْلَ الْقُرْآنِ ۳

به راستی که خداوند متعال برای من قرآن را فرو فرستاد و از حکمت به سان قرآن عطا فرمود.

بلکه می شود «کتاب الله» را این جا به معنای «کتاب تکوین» اخذ کرد ز

اما قدر متیقن قرآن مجید است که ائمه علیهم السلام حقیقت و واقع قرآن را دارا هستند و نزد آن هاست، همان قرآنی که فرموده:

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) ۴

آن قرآن کریم و ارزشمندی است که در کتابی محفوظ جای گرفته است و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند. همان قرآنی که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده:

وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَلَا تَكْشِفُ الظُّلْمَاتُ إِلَّا بِهِ ۗ

همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و عمیق است. مطالب شگفت آورش تمام نمی شود و اسرار نهفته اش پایان نمی یابد و تاریکی ها بدون قرآن برطرف نخواهد شد.

همه حقایق قرآنی را ائمه علیهم السلام به حمل علمی معنوی حامل هستند از این رو آیه مبارکه (وَلَا رَظْبَ وَلَا يَأْسَ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ) ۶ «هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی آشکار ثبت است» و آیه (وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ) ۷ «همه چیز را در امامی آشکار برشمرده ایم» به «امام» تفسیر شده است. ۸.

همه حقایق قرآن که فرمود: «کتاب الله عز وجل على أربعة أشياء: على العبارة والإشارة واللطائف والحقائق» ۹ نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد.

همه مردم با قرآن سر و کار دارند و هر کسی به اندازه ظرفیت خود از قرآن مجید بهره می برد. اما ائمه علیهم السلام حاملان علی الاطلاق کتاب الله هستند، همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حامل کتاب الله بوده است.

حال اگر امر دائر شود بین رجوع به کسی که چنین شأن و مقامی نسبت به قرآن مجید و عندالله سبحانه دارد و کسی که از او در مورد معنای لفظی ساده از قرآن بپرسند و نتواند پاسخ دهد، چه باید کرد؟

بنابر روایات: وقتی از شیوخ ثلاثه به خصوص اولی دربار معنای لفظی از الفاظ قرآن می پرسیدند از پاسخ ناتوان می ماندند. آن گاه که از اولی پرسیدند معنای آیه شریفه (وَفَاكِهَةٌ وَأَبًّا) ۱۰ چیست؟

پاسخ داد: چه بگویم؟ از خودم بگویم، یا چیزی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیده باشم؟ آیا شما چیزی از پیامبر شنیده اید؟

۱۱

شما را به خدا! عقل و عقلا در مقایسه بین کسی که چنین ناتوان می ماند و بین کسی که در حضور مردم فرمود:

سلونی قبل أن تفقدونی ۱۲

«از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید» چه می گویند؟!

شگفت انگیز این که حتی یک نفر پیدا نشد که بگوید: چنین نیست، ما فلان مطلب را پرسیدیم و او ندانست بلکه همه اقرار کردند که امیر مؤمنان علی علیه السلام همین گونه بوده است. با این حال آمدند و در مقابل چنین شخصیتی علم شدند و مردم را تا قیامت گمراه و بدبخت کردند.

۱. سوره حدید (۵۷): آیه ۲۵.

۲. سوره اعلی (۸۷): آیه ۱۸ و ۱۹.

۳. مجمع البیان: ۲ / ۱۹۴، تفسیر الصافی: ۱ / ۲۹۹، تفسیر نور الثقلین: ۱ / ۲۸۷، حدیث ۱۱۳۷.

۴. سوره واقعه (۵۶): آیه ۷۷ - ۷۹.

۵. نهج البلاغه: ۵۵۰.

۶. سوره انعام (۶): آیه ۵۹.

۷. سوره یس (۳۶): آیه ۱۲.

۸. تفسیر العیاشی: ۱ / ۳۶۱، تفسیر القمی: ۲ / ۲۱۲، معانی الاخبار: ۹۵، الاحتجاج: ۲ / ۳۷۵.

۹. عوالی اللآلی: ۴ / ۱۰۵، حدیث ۱۵۵، بحار الانوار: ۷۵ / ۲۷۸.

۱۰. سوره عبس (۸۰): آیه ۳۱.

۱۱. ر.ک: فتح الباری: ۱۳ / ۲۲۹، بحار الانوار: ۳۰ / ۶۹۲.

۱۲. ر.ک: بصائر الدرجات: ۲۸۶، حدیث ۱، الاحتجاج: ۱ / ۳۸۴، الخرائج والجرائح: ۳ / ۱۱۳۳، بحار الانوار: ۲۶ / ۶۴، تاریخ مدینه دمشق: ۱۷ / ۳۳۵، فتح الملک العلی: ۷۶. کنز العمال: ۱۳ / ۱۶۵، حدیث ۳۶۵۰۲.

اوصیای پیامبر خدا

اوصیای پیامبر خدا

وَأَوْصِيَاءَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ

و (سلام بر) جانشینان پیامبر خدا.

ائمه علیهم السلام اوصیا و جانشینان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستند. ابن فارس درباره واژه «وصی» می نویسد:

وصی... أصل يدل على وصل شيء بشيء، ووصيت الشيء: وصلته... والوصية من هذا القياس كأنه كلام يوصي أي يوصل؛ وصی، بیان گر وصل و پیوند چیزی به چیزی است... وصیت نیز از این قیاس است، گویی سخنی که وصیت می شود به چیزی وصل می گردد.

در تاج العروس پس از این بیان که همه بر آن اتفاق نظر دارند، می نویسد: وأوصاه إيصاء ووصاه توصية: إذا عهد إليه. ۲. در دو کتاب لسان العرب و تاج العروس آمده است:

الوصی... لقب علی رضی الله عنه؛ ۳

وصی لقب علی علیه السلام است.

در تاج العروس می افزاید:

سمی به، لاتصال سببه ونسبه وسمته بنسب رسول الله صلی الله علیه و آله وسببه وسمته؛ ۴

چرا به امیر مؤمنان علی علیه السلام وصی گفتند، چون که سبب، نسب و سمت او به نسب، سبب و سمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متصل بود.

ما این سخن را از عالم، محدث و لغوی اهل تسنن می پذیریم که در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین می گوید، هر چند واقعیت را به طور کامل نگفته است چنان که واضح خواهد شد.

البته با دقت معلوم می شود که همان معنای لغوی «وصی» که در علم فقه اراده شده، در قرآن نیز اراده شده است، ۵ در علم فقه در کتاب الوصیه ضوابط برای وصیت روشن شده و احکامی از ناحیه شارع مقدس اعتبار شده است؛ اما به هر حال همان مفهوم لغوی از واژه «وصی» اراده شده است. ۶

با توجه به معنای وصی و وصیت، مطلب فراتر از این است که فقط در اتصال سبب، نسب و سمت باشد؛ ولی مجموع کلمات اهل لغت دلالت دارد بر این که وصیت هنگامی مصداق می یابد که بنا باشد چیزی ادامه پیدا کند، و منقطع نشود.

به عبارت دیگر، اگر بنا باشد که راه و خواسته وصیت کننده به وسیله وصی او ادامه پیدا کند و با رفتن او منقطع نگردد، آن گاه وصیت مصداق می یابد.

از طرفی واژه «عهد» نیز همان وصیت است. چنین تعبیری به گونه خاص در سخنان اهل تسنن بسیار به کار رفته است. آنان کلامی را این گونه از عمر بن خطاب نقل می کنند که به او گفتند: وصیت کن، گفت:

إن أعهد فقد عهد من هو خير مني، یعنی ابا بکر وإن اترك فقد ترك من هو خير مني، یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله ۷؛ اگر وصیت کنم بهتر از من یعنی ابوبکر پیش از من وصیت کرده است و اگر وصیت نکنم بهتر از من یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله وصیت نکرده است.

بنابراین معنا، وصیت در اصل لغت به معنای عهد نیز آمده که در استعمالات عربی فصیح موجود است. از آن رو که وصیت به معنای عهد باشد، به معنای ادامه یافتن مقام، حیثیت خاص، فکر، اندیشه، اعتقاد و یا منزلت خواهد بود.

به تعبیر دیگر، اگر پادشاهی در زمان خود کسی را به ولی عهدی معین می کرد، به زبان عربی به او وصی نیز می گفتند یعنی او ادامه دهنده تاج و تخت و ریاست و سلطنت پادشاه است.

۱. معجم مقاییس اللغة: ۶ / ۱۱۶.

۲. تاج العروس: ۲۰ / ۲۹۶.

۳. همان: ۲۰ / ۲۹۷، لسان العرب: ۱۵ / ۳۹۴.

۴. همان: ۲۰ / ۲۹۷.

۵. در قرآن کریم از ماده (وصی - یوصی) در بیش از سی مورد اشاره شده است. به عنوان نمونه در سوره بقره (۲): آیه ۱۳۲ آمده است: (وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ).

۶. الدروس شهید اول: ۲ / ۲۹۳؛ در این منبع در کتاب الوصیه چنین آمده است: «وهی فعلیه من وصی یصی إذا وصل الشیء بغيره، لأنّ الموصی یصل تصرفه بعد الموت بما قبله ویقال: وصی للموصی وللموصی له، وفي الشرع هی تملیک العین أو المنفعه بعد الوفاة أو جعلها فی جهة مباحه».

۷. تمهید الاوائل وتلخیص الدلائل: ۵۰۸. ضرورت وجود وصی پیامبر در هر زمان

وقتی پیامبری می آمد و شریعتی را ابلاغ می کرد، تا آن شریعت نسخ نمی شد، فردی یا افرادی بعد از او ادامه دهنده ابلاغ آن شریعت می باشند و این مقتضای قاعده لطف است چنان که گذشت و از آن فرد به وصی تعبیر می شود و این سنت الهی همواره ادامه داشته است. شیخ صدوق و شیخ طوسی رحمهما الله هر یک به سند خود از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: أنا سید النبیین ووصی سید الوصیین وأوصیاءه سادة الأوصیاء.

إن آدم علیه السلام سأل الله عز وجل أن يجعل له وصياً صالحاً فأوحى الله عز وجل إليه أنني أكرمت الأنبياء بالنبوة، ثم اخترت خلفي فجعلت خيارهم الأوصیاء.

فقال آدم علیه السلام: يا رب! فاجعل وصی خیر الأوصیاء.

فأوحى الله عز وجل إليه: يا آدم! أوص إلى شیت وهو هبة الله بن آدم.

فأوصی آدم إلى شیت وأوصی شیت إلى ابنه شبان وهو ابن نزلة الحوراء التي أنزلها الله عز وجل على آدم من الجنة فزوجها شیتاً، وأوصی شبان إلى ابنه مجلث، وأوصی مجلث إلى محوق، وأوصی محوق إلى غمیشا، وأوصی غمیشا إلى أخنوخ وهو إدریس النبی علیه السلام، وأوصی إدریس إلى ناخور ودفعها ناخور إلى نوح علیه السلام، وأوصی نوح إلى سام، وأوصی سام إلى عثامر وأوصی عثامر إلى برعیشا، وأوصی برعیشا إلى یافث.

وأوصی یافث إلى بره، وأوصی بره إلى جفیسه وأوصی جفیسه إلى عمران.

ودفعها عمران إلى ابراهیم الخلیل علیه السلام، وأوصی ابراهیم إلى ابنه إسماعیل، وأوصی إسماعیل إلى إسحاق، وأوصی إسحاق إلى یعقوب، وأوصی یعقوب إلى یوسف، وأوصی یوسف إلى بثریاء، وأوصی بثریاء إلى شعیب.

و اوصی شعیب إلى موسى بن عمران، و اوصی موسى إلى يوشع بن نون و اوصی يوشع إلى داود و اوصی داود إلى سليمان، و اوصی سليمان إلى آصف بن برخیا، و اوصی آصف بن برخیا إلى زكريا، و دفعها زكريا إلى عيسى بن مريم عليه السلام و اوصی عيسى إلى شمعون ابن حمون الصفا، و اوصی شمعون إلى يحيى بن زكريا و اوصی يحيى بن زكريا إلى منذر، و اوصی منذر إلى سليمان، و اوصی سليمان إلى برده.

ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله: و دفعها إلى برده و أنا أدفعها إليك يا علي! و أنت تدفعها إلى وصيك و يدفعها وصيك إلى أوصيائك من ولدك، و احداً بعد واحد حتى تدفع إلى خير أهل الأرض بعدك.

و لتكفرن بك الأمة و لتختلفن عليك اختلافاً شديداً، الثابت عليك كالمقيم معي و الشاذ عنك في النار، و النار مثوى للكافرين ۱۶ رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: من سيد و سرور پیامبران الهی هستم و وصی من سيد اوصیا و اوصیای وصی من نیز آقایان اوصیای الهی هستند.

همانا آدم علیه السلام از خدا خواست تا برای او وصی صالح قرار دهد. خداوند به او وحی کرد که همانا من پیامبران را به نبوت گرامی داشتم سپس جانشین خود در زمین را انتخاب کردم و از میان برگزیدگان اوصیا را انتخاب کردم. آدم علیه السلام عرضه داشت: پروردگارا! پس وصی مرا بهترین اوصیا قرار ده.

خداوند به او وحی کرد: ای آدم! پس از خود به شیث وصیت کن که او همان هبة الله فرزند آدم بود. آدم نیز به شیث وصیت کرد. شیث نیز به پسرش شبان که او فرزند مادری بود که حوریان بهشتی که خدای تعالی وی را از بهشت برای آدم فرستاد و او نیز آن را به تزویج شیث در آورد.

و شبان نیز وصیت کرد به فرزندش مجلث، مجلث وصیت کرد به محوق، محوق وصیت به غنمیشا، غنمیشا وصیت کرد به اختوخ که همان ادریس نبی علیه السلام است، ادریس نیز به ناخور وصیت کرد و او نیز وصایتش را به نوح علیه السلام ارائه نمود. نوح نیز به سام، سام به عثامر، عثامر به برعیشا، برعیشا به یافث، یافث به بره، بره به جفیسه و جفیسه به عمران وصیت کردند. عمران نیز به ابراهیم خلیل علیه السلام وصیت نمود. ابراهیم علیه السلام نیز به پسرش اسماعیل و وی به اسحاق و اسحاق به یعقوب و یعقوب به یوسف و یوسف به بثریاء و بثریاء به شعیب و شعیب به موسی بن عمران وصیت نمودند.

موسی بن عمران علیه السلام نیز به یوشع بن نون، یوشع بن نون به داوود و داوود به سلیمان و سلیمان به آصف بن برخیا و آصف بن برخیا به زکریا و زکریا نیز آن را به عیسی بن مریم علیه السلام واگذار نمود.

عیسی بن مریم نیز آن را به شمعون بن حمون الصفا، او نیز به یحیی بن زکریا، یحیی به منذر و منذر به سلیمه و او نیز به برده وصیت نمود.

سپس پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: و این وصایت را برده به من داد و من آن را به تو ای علی می دهم و تو نیز آن را به وصی خود بده و او نیز به وصی خود و آن وصی نیز به اوصیا تو از فرزندان یکی پس از دیگری بدهد تا آن زمان که این وصایت به بهترین اهل زمین پس از تو داده شود.

ای علی، به واسطه (مخالفت با) توست که امت من کافر می شوند و درباره تو دچار اختلافی شدید خواهند شد. اما کسی که بر اعتقاد وصایت تو پس از من ثابت قدم باشد با من خواهد بود و کسی که از تو روی گرداند و تو را کنار گذارد در آتش است و آتش نیز برای کافران بد جایگاهی است.

پس چنان که پیداست، وجود وصی بعد از هر نبی برهانی است و سنت الهی بر همین بوده است.

۱. کمال الدین: ۱ / ۲۱۱ و ۲۱۲، الامالی، شیخ طوسی: ۲ / ۵۷.

ضرورت وجود وصی در اسلام

بنابراین اگر بخواهیم همین موضوع را به پیامبر خدا و ائمه علیهم السلام تطبیق دهیم، وصیت پیامبر اکرم به ائمه و وصی بودن آنان این گونه خواهد شد که عهد الهی نزد آن بزرگواران بماند و این همان عهدی است که قرآن می فرماید:

(قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) ۱

خداوند فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم گفت: و از دودمان من (نیز پیشوایانی قرار ده). خداوند فرمود: پیمان و عهد من به ستم گران نمی رسد.

پرواضح است که همه مفسران و دانشمندان در ذیل این آیه منظور از عهد را امامت دانسته اند. ۲

با توجه به آن چه بیان شد، مفهوم وصیت متقوم به این خواهد بود که سه طرف موجود باشد:

۱. موصی (وصیت کننده)؛

۲. وصی؛

۳. مورد وصیت (من به الوصیه) یا (ما به الوصیه)؛

و موصی له است، در صورتی که وصیت شود وصی چیزی را به کسی بدهد.

پس در تحقق عنوان وصیت وجود این اطراف ضروری است.

۱. سوره بقره (۲): آیه ۱۲۴.

۲. ر.ک: تفسیر القمی: ۲ / ۲۲۶، تفسیر العیاشی: ۱ / ۵۷ - ۵۸، حدیث ۸۸ و از تفاسیر اهل سنت: تفسیر ابن ابی حاتم: ۱ / ۲۲۳،

حدیث ۱۱۷۸، احکام القرآن: ۱ / ۸۳، تفسیر فخر رازی: ۴ / ۴۰. دوازده امام و اوصیای رسول الله

این که اوصیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دوازده شخص هستند، مطلبی است که از روایات فریقین استفاده می شود. برای مثال وقتی «حدیث ثقلین» را به حدیث «الائمه بعدی اثنا عشر» ضمیمه کنیم که هر دو متواتر هستند، نتیجه همان می شود و «روایت لوح» جابر با اسناد شیعه نیز قطعاً الصدور است.

شیخ کلینی رحمه الله در کافی به سند خود از ابوبصیر نقل می کند. وی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

قال أبو جابر بن عبد الله الأنصاري: إن لي إليك حاجة فمتي يخف عليك أن أخلو بك فأسألك عنها؟

فقال له جابر: أي الأوقات أحببته؟ فخلا به في بعض الأيام.

فقال له: يا جابر! أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وما أخبرتك به أمي أنه في ذلك اللوح مكتوب؟

فقال جابر: أشهد بالله أنني دخلت على أمك فاطمة عليها السلام في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله فهنيتها بولادة الحسين عليه السلام ورأيت في يديها لوحاً أخضر، ظننت أنه من زمرد ورأيت فيه كتاباً أبيض، شبه لون الشمس، فقلت لها: بأبي وأمي يا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ما هذا اللوح؟

فقالت: هذا لوح أهداه الله إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فيه اسم أبي واسم بعلي واسم ابنتي واسم الأوصياء من ولدي وأعطانيه أبي ليسرني بذلك.

قال جابر: فأعطينيه أمك فاطمة عليها السلام فقرأته واستنسخته.

فقال له أبي: فهل لك يا جابر! أن تعرضه علي؟

قال: نعم.

فمشى معه أبي إلى منزل جابر فأخرج صحيفه من رق.

فقال: يا جابر! انظر في كتابك لأقرأ [أنا] عليك.

فنظر جابر فی نسخه فقره اُبی فما خالف حرف حرفاً.

فقال جابر: فأشهد بالله أنني هكذا رأيته في اللوح مكتوباً:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه ونوره وسفيره وحجابه ودليله نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين، عظم يا محمد! أسمائي واشكر نعمائي ولا تجحد آلائي، إني أنا الله إله إلا أنا قاصم الجبارين ومديل المظلومين وديان الدين، إني أنا الله لا إله إلا أنا، فمن رجا غير فضلي أو خاف غير عدلي، عذبه عذاباً لا أعذبه أحداً من العالمين فإيأى فاعبد وعلی فتوكل.

إني لم أبعث نبياً فأكملت أيامه وانقضت مدته إلا جعلت له وصياً وإني فضلتك على الأنبياء وفضلت وصيك على الأوصياء وأكرمتك بشبليک وسبطیک حسن وحسين، فجعلت حسناً معدن علمي، بعد انقضاء مدة أبيه وجعلت حسيناً خازن وحیی وأكرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة، فهو أفضل من استشهد وأرفع الشهداء درجة، جعلت كلمتي التامة معه وحجتي البالغة عنده، بعترته أثيب وأعاقب، أولهم على سيد العابدين وزين أوليائي الماضين وابنه شبه جدّه المحمود محمد الباقر علمي والمعدن لحكمتي.

سيهلك المرتابون في جعفر، الراد عليه كالراد على، حق القول مني لأكرم مني جعفر ولاسرته في أشياعه وأنصاره وأوليائه، أتيت بعده موسى فتنه عمياء حندس لان خيط فرضي لا ينقطع وحجتي لا تخفى وأن أوليائي يسقون بالكأس الأوفى، من جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتي ومن غير آية من كتابي فقد افتري على.

ويل للمفتريين الجاحدين عند انقضاء مدة موسى عبدی وحبيبي وخيرتي في علي وليي وناصري ومن أضع عليه أعباء النبوة وأمتحنه بالاضطلاع بها يقتله عفريت مستكبر يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح إلى جنب شر خلقي.

حق القول مني لأسرته بمحمد ابنه وخليفته من بعده ووارث علمه، فهو معدن علمي وموضع سرى وحجتي على خلقي لا يؤمن عبد به إلا جعلت الجنة مثواه وشفعته في سبعين من أهل بيته كلهم قد استوجبوا النار.

وأختم بالسعادة لابنه علي وليي وناصري والشاهد في خلقي وأميني علي وحبي، أخرج منه الداعي إلى سبلي والخازن لعلمي الحسن. وأكمل ذلك بابنه «م ح م د» رحمة للعالمين، عليه كمال موسى وبهاء عيسى وصبر أيوب فيدل أوليائي في زمانه وتتهادي رؤوسهم كما تتهادي رؤوس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكفونون خائفين، مرعوبين، وجلين، تصبغ الأرض بدمائهم ويفشو الويل والرنا في نسائهم أولئك أوليائي حقاً، بهم أذفع كل فتنه عمياء حندس وبهم أكشف الزلازل وأدفع الأصار والاعلال أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة وأولئك هم المهتدون.

قال عبدالرحمان بن سالم: قال أبو بصير: لو لم تسمع في دهرک، إلا هذا الحديث لكفاك، فصنه إلا عن أهله ۱۶

امام صادق عليه السلام فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: من با تو کاری دارم، چه وقت برای تو آسان تر است که تو را تنها ببینم و از تو سؤال کنم؟ جابر عرض کرد: هر وقت شما بخواهی. پس روزی با او در خلوت نشست و به او فرمود: درباره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده ای و آن چه مادرم به تو فرمود که در آن لوح نوشته بود، به من خبر ده.

جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله خدمت مادرت فاطمه علیهما السلام رفتم و او را به ولادت حسین علیه السلام تبریک گفتم. در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و مکتوبی سفید در آن دیدم که چون رنگ خورشید (درخشان) بود.

به او عرض کردم: دختر رسول خدا! پدر و مادرم قربانت، این لوح چیست؟

فرمود: لوحی است که خدا آن را به رسولش صلی الله علیه وآله اهدا فرمود. اسم پدرم، شوهرم، دو پسر و اسم اوصیای از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم آن را به عنوان مژدگانی به من عطا فرموده است.

جابر گوید: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد. من آن را خواندم و رونویسی کردم. پدرم به او فرمود: ای جابر! آن را بر من عرضه می‌داری؟
عرض کرد: آری!

آن گاه پدرم همراه جابر به منزل او رفت. جابر صحیفه‌ای بیرون آورد. پدرم فرمود: ای جابر! تو در نوشته‌ات نگاه کن تا من برای تو بخوانم. جابر در نسخه خود نگریست و پدرم قرائت کرد، حتی حرفی با حرفی از آن اختلاف نداشت. آن گاه جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که این گونه در آن لوح نوشته دیدم:
بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد پیامبر او و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او که روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان بر او نازل شود.

ای محمد! اسم‌های مرا بزرگ شمار و نعمت‌های مرا سپاس گزار و الطاف مرا انکار مدار. همانا منم خدایی که جز من شایان پرستش نیست. منم شکننده جباران و دولت رساننده مظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز. همانا منم خدایی که جز من کسی شایان پرستش نیست. هر که جز فضل مرا امیدوار باشد و از غیر عدالت من بترسد، او را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم. پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما.

من هیچ پیامبری را مبعوث نساختم که دورانش کامل شود و مدتش تمام گردد جز این که برای او وصی و جانشینی مقرر کردم و من تو را بر پیامبران دیگر برتری دادم و وصی تو را بر اوصیای دیگر و تو را به دو شیرزاده و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتم و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار وحی خود ساختم و او را به شهادت گرامی داشتم و پایان کارش را به سعادت رسانیدم. او برترین شهادت و مقامش از همه آن‌ها عالی تر است. کلمه تامه (معارف و حجج) خود را همراه او و حجت رسای خود را نزد او قرار دادم، به سبب عترت او پاداش و کیفر دهم.

نخستین آن‌ها سرور عابدان و زینت اولیای گذشته من است و پسر او که مانند جد محمود (پسندیده) خود محمد است، او شکافنده علم من و کانون حکمت من است.

و جعفر است که شک کنندگان درباره او هلاک می‌شوند. هر که او را نپذیرد مرا نپذیرفته. سخن و وعده پا برجای من است که مقام جعفر را گرامی دارم و او را به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم.

پس از او موسی است که (در زمان او) آشوبی سخت و گیج کننده فرا گیرد زیرا رشته وجوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیای من با جامی سرشار سیراب شوند. هر کس یکی از آن‌ها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آن که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است.

پس از گذشتن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی، وای بر دروغ بندان و منکران علی (امام هشتم علیه السلام) و دوست و یاور من و کسی که بارهای سنگین نبوت را به دوش او گذارم و به وسیله انجام دادن آن‌ها امتحانش کنم. او را مردی پلید و گردن کش (مأمون) می‌کشد و در شهری که (طوس) بنده صالح (ذوالقرنین) آن را ساخته است، در کنار بدترین مخلوقم (هارون) به خاک سپرده می‌شود.

فرمان و وعده من ثابت شده که او را به وجود پسرش و جانشین و وارث علمش محمد مسرور سازم. او کانون علم من و محلّ راز من و حجت من بر خلقم خواهد بود. هر بنده ای به او ایمان آورد، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را بر هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند، بپذیرم.

و عاقبت کار پسرش علی را که دوست و یاور من و شاهد و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است، به سعادت رسانم. از او دعوت کننده به سوی را هم و خزانه دار علمم حسن علیه السلام را به وجود آورم.

و این رشته را به وجود پسر او «م، ح، م، د» که رحمت برای جهانیان است کامل کنم. او کمال موسی، روتق عیسی و صبر ایوب دارد. در زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند و (ستم گران) سرهای آن‌ها را برای یک دیگر هدیه فرستند، چنان که سرهای ترک و دیلم (کفّار) را به هدیه فرستند. ایشان را بکشند و بسوزانند و آن‌ها ترسان و بیم ناک و هراسان باشند. زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود. آن‌ها دوستان حقیقی من هستند. به وسیله آن‌ها هر آشوب سخت و تاریک را بزدایم و از برکت آن‌ها شبها و مصیبات و زنجیرها را بردارم. درووها و رحمت پروردگارشان بر آن‌ها باد و آنان هدایت شدگان هستند.

عبدالرحمان بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیدی باشی تو را کفایت کند پس آن را از نااهلش پنهان دار.

اینک می‌پرسم که ائمه علیهم السلام در چه جهتی وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند؟

از نظر فقهی، ممکن است کسی مثلاً پنج نفر وصی داشته باشد که هر کدام برای جهتی باشد. ائمه علیهم السلام آن ارتباطی را ادامه می‌دهند که بین خدا و پیامبر اکرم موجود است. این ارتباط به توسط ائمه ادامه می‌یابد و با رفتن پیامبر اکرم قطع نخواهد شد و پیوسته ادامه پیدا خواهد کرد. البته این بزرگواران، پیامبر و نبی نیستند.

چرا واژه «وصی» در این عبارت به «نبی» و واژه «ذریه» به «رسول الله» افزوده شده است؟ می‌فرماید: «وَأوصیاء نبی الله و ذریه رسول الله».

این نبأ که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می‌شود - آن سان که ابن فارس گفت: گویی کلام است - می‌خواهد ادامه پیدا کند یعنی نبأ، کلام، خبر و مطلبی که از ناحیه خداوند متعال بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می‌شود، بایستی به توسط ائمه - که انبیا نیستند - ادامه یابد، ادامه یافتن این کلام یعنی چه؟

یعنی ائمه علیهم السلام حافظ و ناشر آن انباء خواهند بود که آن خط ارتباطی باقی است، بی آن که نبوتی در کار باشد چرا که بعد از پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله که خاتم پیامبران است، پیامبری نیست. اما این نبوت ادامه دارد به این گونه که ائمه همان کار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در ابقای معارف و شریعت با اصول و فروع و همه جوانبش بر عهده دارند. بنابراین، آنان در همه کمالات و مراتب آن بزرگوار جز نبوت، جانشین او خواهند بود. همان طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای ولایت تکوینی و تشریحی است، صاحبان این ولایت‌ها بعد از ایشان ائمه اطهار علیهم السلام هستند. همین معنا در علم فقه نیز به کار می‌رود؛ انسان تصرفاتی را که خود در حقوق و املاک خود انجام می‌دهد، بعد از خود به کسی واگذار می‌کند که به او وصی می‌گویند.

مالک کیست؟ مالک ترکه، ورثه هستند؛ ولی تصرفات مورد نظر در وصیت از آن وصی است.

این‌ها ظرایف و دقایقی است که کسانی که طالب هستند، در این موارد بیشتر تأمل کنند و ببینند.

۱. الکافی: ۱ / ۵۲۷ و ۵۲۸، حدیث ۳. وصی؛ لقب امیر مؤمنان

به طور مسلم «وصی» در اسلام لقب امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است. این مطلب در سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام، صحابه و دیگران در نثر و شعر در کتاب‌های شیعه و سنی فراوان آمده است. ۱.

در جلد چهارم تشیید المراجعات به طور مفصل در مورد وصایت بحث کرده ایم. ۲. وجه این بحث سه موضوع است:

۱. ثبوت این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدون وصیت از دنیا نرفته‌اند. این موضوع ریشه اصلی و اساسی بحث امامت است.

یعنی اگر مسئله در این جا تنقیح نشود در تمام فروع جای اشکال خواهد بود، پس لازم است این موضوع کاملاً تنقیح گردد و آن گاه مسائل به آن مترتب شود؛

۲. امیر مؤمنان علی علیه السلام وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند. در این مورد اشاره کردیم که معنای وصیت چیست و در این زمینه احادیث، کلمات و شواهد بسیاری است؛

۳. عایشه منکر وصایت است. البته او حق دارد منکر وصایت شود و همه این «ابن ها» ابن خلدون، ابن عساکر، ابن کثیر و ابن فلان از ناصبی ها از او پیروی کرده و وی را امام خود قرار داده و منکر وصایت شده اند!! به سبب انکار عایشه توجه کنید! او می گوید: وصیتی در کار نبوده است؛ چون وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند در دامن من بودند! ۳!

این ادعا هر چند در کتب معتبره نزد آنان آمده است از دو جهت مردود است:

۱. دروغ است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دامن او از دنیا رفته اند؛

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دامن امیر مؤمنان علی علیه السلام از دنیا رفته اند و وصیت هایی را فرموده اند.

افزون بر این که آن حضرت در طول دوران نبوت و رسالتشان بارها وصیت فرموده اند. بنابر تحقیقی، آن حضرت فقط حدیث ثقلین را در پنج مورد مطرح فرموده اند که می فرماید:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي ۴؛

من دو چیز گران بها در بین شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم.

همه دانشمندان شیعه و اهل تسنن از حدیث ثقلین به وصیت تعبیر می کنند.

بنابراین امیر مؤمنان علی علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام وصی هستند، ضمن این که بنابر روایات شیعی در دعاها و سخنان اهل بیت علیهم السلام، وصایت یکی از مقامات آن بزرگواران است.

آن گاه که آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ۵» (و خویشان نزدیکت را بیم ده) نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگان قریش و بنی هاشم را جمع کرد و در آن جمع فرمود:

أَيْكُمْ يَكُونُ أَخِي وَوَارِثِي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ مِنْ بَعْدِي ۶؛

چه کسی مرا در این امر یاری می نماید تا برادر، وصی و جانشین و وزیر من پس از من گردد؟

چه واژه «وصی» در این قضیه آمده باشد و چه نباشد، فرمایش حضرت در آن روز وصیت است و بنابر تحقیق، این قضیه از نظر سندی صحیح است و مصادر و منابع بسیاری آن را نقل کرده اند. طبری، ابن اسحاق، ابن عساکر، ابن ابی حاتم، بغوی در تفسیر

خود و متقی هندی در کنز العمال از جمله راویان آن هستند. ۷

در آغاز بعثت، هم توحید، هم نبوت و هم امامت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، هر سه در یک جلسه مطرح شده است.

در حدیث دیگری آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سلمان می فرمایند:

یا سلمان! من کان وصیّی موسی؟

ای سلمان! وصی موسی چه کسی بود؟

عرض کرد: یوشع بن نون. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فإنّ وصیّی ووارثی علی بن ابی طالب علیهما السلام ۸؛

وصی و وارث من علی بن ابی طالب علیهما السلام است.

احمد بن حنبل این حدیث را روایت می کند، اگر دروغ روایت کرده، ربطی به ما ندارد، شما نباید از یک امام دروغ گو پیروی کنید! ولی این دروغ نیست؛ بلکه اینان شانه خالی می کنند؛ چرا که آن حضرت در حدیثی دیگر می فرماید:

لکل نبی وصی و وارث وإن علیاً وصیی و وارثی؛

برای هر پیامبری وصی و وارثی است و همانا علی، وصی و وارث من است.

این سخن مهم را تاریخ مدینه دمشق، فتح الباری و مصادر دیگر نیز آورده اند. ۹

در مسند احمد و المعجم الکبیر طبرانی و منابع دیگر آمده است که پیامبر اکرم فرمود:

یا فاطمه! نبینا أفضل الأنبياء وهو أبوک ووصینا خیر الأوصیاء وهو بعک؛ ۱۰

ای فاطمه! همانا پیامبر ما برترین پیامبران است و آن پدر توست و وصی ما بهترین اوصیاست و او همسر توست.

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إن وصیی وموضع سری وخیر من اترک بعدی وینجز عدتی ویقضی دینی علی بن ابی طالب.

طبرانی، ابن کثیر و صاحب مجمع الزوائد این حدیث را نقل کرده اند. ۱۱

این ها بخشی از احادیثی هستند که در کتاب های ما و اهل تسنن آمده است و ما تنها از منابع خودمان نقل نمی کنیم.

از طرفی، در زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در جنگ های صدر اسلام، در جنگ صفین، جنگ جمل و در مراحل

بعدی، بزرگان صحابه و تابعین در اشعار و رجزهایشان از امیر مؤمنان علی علیه السلام به وصی تعبیر می کردند.

علامه امینی رحمه الله این اشعار را در کتاب ارزشمند الغدیر جمع کرده و بخشی از آن ها نیز در کتاب تشیید المراجعات موجود

است. ۱۲

بنابر آن چه بیان شد، ائمه علیهم السلام اوصیای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند و سرّ این که در این عبارت واژه «نبی» به کار

رفته این است که آن خط و ارتباط و به تعبیر امروزی آن پیام بایستی ادامه یابد که ادامه دهندگان آن، اهل بیت علیهم السلام

هستند. اگر کسی می خواهد از آن پیام ها آگاهی یابد و ببیند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چه نازل شده، بایستی به ائمه علیهم

السلام مراجعه کند و پیرو این راه باشد.

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: الکامل: ۴ / ۱۴، میزان الاعتدال: ۲ / ۲۴۰ و ۲۷۳، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۹۲، المناقب، خوارزمی:

۸۵، حدیث ۷۴، وقعه صفین: ۴۸۱، ینایع الموده: ۱ / ۲۳۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱ / ۱۴۵.

۲. ر.ک: تشیید المراجعات: ۴ / ۹۵ - ۱۸۹، باب علی وصی النبی صلی الله علیه وآله و باب حول عائشه و انکارها للوصیه.

۳. ر.ک: صحیح بخاری: ۳ / ۱۸۶، صحیح مسلم: ۵ / ۷۵، مسند احمد بن حنبل: ۶ / ۳۲، سنن ابن ماجه: ۱ / ۵۱۹، شرح صحیح مسلم،

نوی: ۱۱ / ۸۸، المصنّف: ۷ / ۳۰۹.

۴. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله این حدیث شریف را در موارد متعددی بیان فرموده اند:

۱. به هنگام بازگشت از طائف (الصواعق المحرقة: ۶۴).

۲. در حجّه الوداع و در عرفه (المعجم الکبیر: ۳ / ۶۳، حدیث ۲۶۷۹، سنن ترمذی: ۶ / ۶۲۱، جامع الاصول: ۱ / ۲۷۷، کنز العمال: ۱

/ ۱۴۸).

۳. روز غدیر خم و در خطبه آن (مسند احمد بن حنبل: ۳ / ۱۷، سنن دارمی: ۲ / ۳۱۰، السنن الکبری: ۲ / ۱۴۸، البدایه و النهایه: ۵ /

۲۰۹).

۴. به هنگام بیماری حضرتش که از دنیا رفت و مردم در اتاق حضرتش پر بودند. ر.ک: (سمط النجوم العوالی: ۲ / ۵۰۲، حدیث

۱۳۶، کشف الاستار: ۳ / ۲۲۱، حدیث ۲۶۱۲، الصواعق المحرقة: ۸۹).

۵. سوره شعرا (۲۶): آیه ۲۱۴.

۶. علل الشرایع: ۱ / ۱۷۰، حدیث ۲، المناقب، محمّد بن سلیمان کوفی: ۱ / ۳۷۱، حدیث ۲۹۴.

۷. این حدیث را طبری در تفسیر خود: ۱۹ / ۱۴۹ از ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه و ابونعیم نقل کرده است؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۹، معالم التنزیل: ۴ / ۲۷۸، السنن الکبری: ۹ / ۷، تفسیر ابن ابی حاتم: ۹ / ۲۸۲۶، حدیث ۱۶۰۱۵.

۸. شواهد التنزیل: ۱ / ۹۹، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۳، فضائل الصحابه (احمد بن حنبل): ۲ / ۶۱۵، حدیث ۱۰۵۲، المعجم الکبیر: ۶ / ۲۲۱، میزان الاعتدال: ۴ / ۲۴۰، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مردویه): ۱۰۳، حدیث ۱۱۳ و ۱۱۴.

۹. المعجم الکبیر: ۶ / ۲۲۱، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۹۲، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مردویه): ۱۰۳، حدیث ۱۱۳، فتح الباری: ۸ / ۱۱۴.

۱۰. الامالی، شیخ طوسی: ۱۵۵، حدیث ۲۵۶، الطرائف: ۱۳۴، حدیث ۲۱۲، بحار الانوار: ۳۷ / ۴۲، حدیث ۱۶، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۶، ینابیع الموده: ۱ / ۲۴۱.

۱۱. کنز العمال: ۱۱ / ۶۱۰، المعجم الکبیر: ۶ / ۲۲۱، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۳، فتح الباری: ۸ / ۱۱۴، شواهد التنزیل: ۱ / ۹۸، تهذیب التهذیب: ۳ / ۹۱.

۱۲. ر.ک: الغدیر: جلد ۶ و ۷ و تشیید المراجعات: ۴ / ۲۷۸ - ۲۸۵. ذریه رسول خدا

وَذُرِّيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

و (سلام بر) ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

ائمه علیهم السلام ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله هستند. چند نکته در توضیح این عبارت قابل تذکر است:

۱. ذریه از نظر لغوی و عرفی به چه معناست؟

۲. چگونه ائمه ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند؟

۳. چرا در این مورد «رسول الله» آمده و در مورد وصیت «نبی الله»؟

۴. چرا واژه «ذریه» آمده است، نه واژه «اولاد»؟

فهم این مطالب به اندکی تأمل و ذوق نیاز دارد.

ذریه در لغت و عرف

ذریه در لغت و عرف

اکنون واژه «ذریه» را از نظر لغوی بررسی می نمایم.

ابن فارس در معنای واژه «ذریه» می گوید:

ذَرٌّ: الذال والراء المشددة أصل واحد يدل على لطافة وانتشار، ومن ذلك الذرّ صغار النمل، الواحدة ذرّة...، ومن الباب ذرت الشمس

ذروراً إذا طلعت وهو ضوء لطيف منتشر. ۱

ظرافتی در این کلام وجود دارد که اهل دقت متوجه می شوند و آن این که در واژه «ذرّ» دو ویژگی اخذ شده است:

یکم. لطافت، ریز بودن، کوچکی نسبی؛

دوم. انتشار و پخش.

پس آن چه در واژه «ذریه» وجود دارد در واژه «اولاد» نیست، گرچه به حسب ظاهر بعضی استعمالات مترادف هستند از این رو

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

الذرية أصلها الصغار من الأولاد، وإن كان قد يقع على الصغار والكبار معاً في التعارف، ويستعمل للواحد والجمع وأصله الجمع. قال

تعالى: (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) ۲ وقال: (ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ) ۳ وقال: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي) ۴.۵

بنابراین، «ذریه» اخصّ از «اولاد» است؛ یعنی ذریه شخص اولاد او هستند؛ ولی صغار از اولاد را که در بلاد منتشر و پراکنده هستند، گویند. البته منظور از صغار، صغار سنی نیست، هر چند بایستی در این مطلب تأمل شود. به اولادی ذریه می‌گویند که با شخص فاصله داشته باشد و هر چه فاصله نسلی بیشتر باشد، عنوان ذریه بیشتر صدق می‌کند؛ لذا بر فرزند بلافاصله «اولاد» گویند، یعنی از او متولد شده اند؛ اما اولاد اولاد ذریه هستند که هم از او متولد شده اند و هم بلافاصله نیستند. پس «صغار» از جهت سنی مطرح نیست. ممکن است نوه از پدرش بیشتر عمر کند؛ اما وقتی فاصله شد می‌گویند: فلانی از ذریه فلانی است. پس بین دو واژه «ذریه» و «اولاد» از این جهت هم تفاوت وجود دارد.

۱. معجم مقاییس اللغه: ۲ / ۳۴۳.
۲. سوره آل عمران (۳): آیه ۳۴.
۳. سوره اسراء (۱۷): آیه ۳.
۴. سوره بقره (۲): آیه ۱۲۴.
۵. المفردات فی غریب القرآن: ۱۷۸.

اولاد پیامبر خدا و آیه مباحله

اولاد پیامبر خدا و آیه مباحله

بنابراین چه در معنای «ذریه» و «اولاد» در لغت و عرف بیان شد، ائمه علیهم السلام ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله و اولاد آن حضرت هستند. این موضوع از قرآن مجید، سنت و استعمالات نیز به دست می‌آید. فراتر این که می‌توان گفت که اطلاق این دو عنوان بر آنان از حدّ و مرز لغت گذشته و اصطلاح شده است.

نخستین دلیل بر این معنا آیه مباحله است؛ آن جا که خداوند متعال می‌فرماید:

(فَمَنْ حَرَّجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) ۱

هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، کسانی درباره مسیح با تو محاجه کنند و به ستیز برخیزند. بگو: بیاید ما فرزندان خود را فرا خوانیم و شما نیز فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت کنیم شما نیز زنان خود را؛ ما نفوس خود و شما نیز نفوس خود را بخوانید؛ آن گاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

واژه «أبناءنا» در این آیه برای حسنین علیهما السلام آمده است. پیامبر اکرم این آیه را به طور عملی تفسیر کردند؛ یعنی چون در آیه مبارکه به آوردن «أنفسنا» مأمور شدند امیر مؤمنان علی علیه السلام را آوردند و این تفسیر «أنفسنا» شد. و در امتثال امر به آوردن «نساءنا» پیامبر صلی الله علیه وآله حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را آوردند و «نساءنا» تفسیر شد و در اطاعت امر به آوردن «أبناءنا» حسنین علیهما السلام را آوردند.

فرق «ذریه» و «اولاد» معلوم گشت؛ ولی دو کلمه «أبناء» و «أولاد» در خصوص فرزندان علی و فاطمه نسبت به رسول الله سلام الله علیهم أجمعین ترادف دارند. این ترادف از استدلال‌هایی که ائمه علیهم السلام در این زمینه نموده اند کاملاً هویدا است.

شیخ طبرسی در کتاب الاحتجاج می‌نویسد:

روزی هارون الرشید از امام کاظم علیه السلام پرسید: به چه دلیل شما ذریه یا اولاد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستید؟
حضرتش مطالبی را بیان داشت و آن گاه فرمود:

لو أن النبی نشر فخطب إلیک کریمتک، هل کنت تجیبه؟

اگر هم اکنون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دخترت را از تو خواستگاری کنند، پاسخ مثبت می دهی؟
هارون گفت: سبحان الله! چرا موافق نباشم بلکه بدین وسیله به عرب و عجم و قریش فخر می کنم.

حضرت امام کاظم علیه السلام ضمن جواب از هارون به آیه مباهله استدلال می کنند. ۲

این روایت معروف است و از این جا ترادف بین واژه «ابن» و «ولد» یا «ابن» و «ذریه» نیز معلوم می شود.

البته احادیث بسیاری در این مورد وجود دارد که شاید واقعاً شمردنی نباشند و تعبیرهای: «الحسن ابنی»، «الحسین ابنی»، «والحسن

والحسین ابنا» یا «ولدای» و امثال این ها به وفور در موارد مختلف از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده شده است. ۳

۱. سوره آل عمران (۳): آیه ۶۱.

۲. الاحتجاج: ۲ / ۱۶۴.

۳. بحار الانوار: ۳۵ / ۲۱۰، حدیث ۱۱، و ۳۷ / ۴۸، حدیث ۲۷، الامالی، شیخ صدوق: ۱۳۰، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۶۶ و

منابع دیگر.

انکار دشمنان

انکار دشمنان

از روایات استفاده می شود که دشمنان اهل بیت علیهم السلام از روی بغض و حسد منکر اولاد و ذریه بودن ائمه را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله می شده اند. در کتاب روضه کافی از ابوالجارود این گونه روایت شده است:

ابوالجارود گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

یا أبا الجارود! ما یقولون لکم فی الحسن والحسین؟

قلت: ینکرون علینا أنّهما ابنا رسول الله صلی الله علیه و آله.

قال: فأی شیء احتججتهم علیهم؟

قلت: احتججتنا علیهم بقول الله عز وجل فی عیسی ابن مریم علیهما السلام: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى

وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى).

فجعل عیسی بن مریم من ذریه نوح علیه السلام.

قال: فأی شیء قالوا لکم؟

قلت: قالوا: قد یكون ولد الابنه من الولد ولا یكون من الصلب.

قال: فأی شیء احتججتهم علیهم؟

قلت: احتججتنا علیهم بقول الله تعالی لرسوله صلی الله علیه و آله: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا

وَأَنْفُسَكُمْ).

قال: فأی شیء قالوا؟

قلت: قالوا: قد یكون فی کلام العرب «أبناء رجل» و آخر یقول: «أبناؤنا».

قال: فقال أبو جعفر علیه السلام: یا أبا الجارود! لأعطینکها من کتاب الله جل و تعالی، إنّهما من صلب رسول الله صلی الله علیه و آله لا

یردها إلا الکافر.

قلت: وأین ذلك جعلت فداک؟

قال: من حیث قال الله تعالی: (حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ) ۳ آیه... إلى أن انتهى إلى قوله تبارک و تعالی: (وَحَلَائِلُ

أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ) ۴ فسلمهم يا أبا الجارود! هل كان يحلّ لرسول الله صلى الله عليه وآله نكاح حليتهما؟ فإن قالوا: نعم، كذبوا وفجروا وإن قالوا: لا، فهما ابناه لصلبه. ۵

ای ابوالجارود! دیگران درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام به شما چه می گویند؟
گفتم: این که امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند را انکار می کنند.

فرمود: شما در مقام احتجاج با آنان به چه چیزی احتجاج می کنید؟

عرضه داشتم: به آنان به واسطه این آیه ها که درباره عیسی بن مریم نازل شده است که «و از فرزندان او داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را هدایت کردیم و این گونه ما نیکوکاران را پاداش می دهیم. و هم چنین زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را» احتجاج می کنیم که این آیه شریفه عیسی بن مریم را از فرزندان نوح می داند.

حضرت فرمود: آنان در پاسخ شما چه می گویند؟

عرض کردم: می گویند که گاهی فرزند مادر در زمره فرزندان حساب می شود زولی از صلب محسوب نمی شود.

فرمود: شما در جواب آنان به چه چیزی استدلال می کنید؟

عرض کردم: ما به آیه «بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم و شما فرزندان خود را زما زنان خود را دعوت کنیم و شما زنان خود را و ما نفوس خود را دعوت کنیم و شما نیز نفوس خود را» بر رد آنان استدلال کردیم.

فرمود: آنان در پاسخ شما چه می گویند؟

گفتم: آنان می گویند که گاهی در کلام عرب مرسوم است که به فرزندان می گویند «فرزندان مرد» و گاهی می گویند «فرزندان ما».

راوی گوید امام علیه السلام فرمود: ای ابوالجارود! از کتاب خدا برای تو دلیلی می آورم که دلالت می کند بر این که امام حسن و امام حسین علیهما السلام از صلب رسول الله صلی الله علیه وآله بودند و این مطلب را انکار نخواهد کرد مگر کافر.

عرض کردم: فدایت شوم! آن آیه کجاست؟

فرمود: آن جا که خداوند متعال می فرماید: «حرام شده است بر شما، مادران، دختران برادران و دختران خواهرتان... و همسران پسران که از نسل شما هستند» ای ابوالجارود! از آنان پرس که آیا ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله با دختران و یا زنان امام حسن و امام حسین علیهما السلام رواست یا نه؟ اگر گفتند: آری! آنان دروغ گو و فاسقند، و اگر گفتند: نه زپس آن دو، فرزندان صلبی پیامبر هستند.

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه مبارکه (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) می نویسد:

شعبی - که یکی از بزرگان محدثان عامه از تابعین - گوید:

كنت عند الحجاج، فأتى بيحيى بن يعمر فقيه خراسان من بلخ مكبلاً بالحديد.

فقال له الحجاج: أنت زعمت أن الحسن والحسين من ذرية رسول الله!

فقال: بلى.

فقال الحجاج: لتأتيني بها واضحة بينة من كتاب الله أو لأقطعنك عضواً عضواً.

فقال: آتيك بها واضحة بينة من كتاب الله يا حجاج!

قال: فتعجبت من جرأته بقوله: يا حجاج!

فقال له: ولا تأتيني بهذه الآية: (نَدُّعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)؟! ۷

فقال: آتيك بها واضحة بينة من كتاب الله وهو قوله: (وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ) ۸

در نزد حجاج بودم که یحیی بن یعمر، فقیه خراسان را از بلخ در حالی که دستانش با زنجیر بسته شده بود آوردند. حجاج به او گفت: آیا تو گمان می کنی که حسن و حسین از فرزندان و ذریه رسول خدا هستند؟ گفت: آری!

حجاج گفت: باید دلیل روشنی از قرآن بیاوری که حسنین، از فرزندان رسول الله هستند - گویی سنت هم قبول نیست، باید دلیل از قرآن باشد - یا تو را تکه تکه می نمایم.

گفت: آری ای حجاج! برای تو از قرآن دلیل روشنی می آورم. راوی گوید: از جرأت او که به حجاج خطاب کرد و گفت: ای حجاج! تعجب کردم. حجاج گفت: آیه مباحله را به عنوان دلیل ارائه نکنی.

(آری آنان از ادله ای که بیان گر مقامات، منازل و فضایل اهل بیت علیهم السلام هستند، حتی قرآن خوششان نمی آید از این رو می گوید: دلیلی غیر از آیه مباحله باشد).

گفت: آری، آیه ای جز این برای تو می خوانم که خیلی واضح است.

آن گاه این آیه را خواند: «... و نوح را پیش از آن هدایت نمود و از فرزندان او داوود، سلیمان و ایوب...».

تا رسید به زکریا، یحیی و عیسی. عیسی پدر نداشت، با وجود این، از ذریه نوح خوانده شده است.

پرسید: «من کان أبو عیسی؟ پدر عیسی چه کسی بوده که به ذریه ملحق شده است؟»

حجاج مدتی سرش را پایین افکند، شرمنده شد از آن گاه سرش را بلند کرد و گفت:

كأني لم أقرأ هذه الآية من كتاب الله ۹

گویی من این آیه را از قرآن نخوانده بودم.

آری! ممکن است حجاج قرآن را خوانده باشد ولی قرآن خواندن او با فهم و تدبر نبوده که اگر قرآن را با فهم و تدبر می خواند حجاج نمی شد!

از این داستان، به یاد قصه ای مشابه و مناسب دیگری افتادم. آن گاه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دار دنیا رفتند، نقشه بود که ابوبکر را بعد از پیامبر اکرم سر کار بیاورند و جانشین آن حضرت بکنند. آن موقع ابوبکر خارج شهر مدینه بود.

در این هنگام عمر سر و صدا به راه انداخت که نه، پیامبر از دنیا نرفته است، اگر کسی بگوید: محمد از دنیا رفته، سر از تنش جدا می کنم، کسی چنین سخنی نگوید!

این وضعیّت ادامه داشت تا ابوبکر آمد و در جواب حرف های عمر این آیه را خواند که

(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) ۱۰

به یقین تو می میری و آن ها نیز خواهند مرد.

آن گاه عمر ساکت شد و گفت:

كأني لم أسمع هذه الآية ۱۱

گویی این آیه را نخوانده بودم.

آری، یا واقعاً آیه را نخوانده بود، یا به دروغ چنین گفته و بدین سان از آن همه سر و صدا عذرخواهی کرده، اما به هر حال غرض چیز دیگری بوده که در جای خود به تفصیل شرح داده شده است.

به هر حال، این استدلال تمام است که حسنین علیهما السلام به حکم قرآن مجید فرزندان رسول الله و از طریق صدیقه طاهره سلام الله علیها ذریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند، آن سان که عیسی علیه السلام پدر نداشته و در قرآن مجید از طریق

مادرش از ذریه حضرت نوح علیه السلام خوانده شده است و البته بیان قرآن حق است (فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ) ۱۲.

۱. سوره انعام: آیه ۸۴ و ۸۵.
۲. سوره آل عمران (۳): آیه ۶۱.
۳. سوره نساء: آیه ۲۳.
۴. همان.
۵. روضه الکافی: ۳۱۷ و ۳۱۸، حدیث ۱.
۶. سوره آل عمران (۲): آیه ۳۴.
۷. همان: آیه ۶۱.
۸. سوره انعام (۶): آیه ۸۴.
۹. تفسیر فخر رازی: ۲ / ۱۹۴.
۱۰. سوره زمر (۳۹): آیه ۳۰.
۱۱. ر.ک: الصراط المستقیم: ۳ / ۱۸، شرح الأخبار: ۱ / ۱۴۶، الدرر ابن عبدالبر: ۲۷۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۲ / ۱۹۵.
۱۲. سوره یونس (۱۰): آیه ۳۲.

اضافه واژه «ذریه» به «رسول الله»

اضافه واژه «ذریه» به «رسول الله»

با توجه به آن چه بیان شد، پاسخ پرسش دیگر که چرا در عبارت پیشین لفظ «اوصیاء» به «نبی الله» اضافه شده است اما در این جا «ذریه» به «رسول الله» اضافه شده؟ و این دو تعبیر چه فرقی با هم دارند، داده می شود.

واژه «ذریه» به معنای اولاد منتشر در بلاد و شهرهاست انتشار و پخش شدن و متفرق شدن اینان در این شهرها برای چیست؟ چه تأثیری دارد؟

در جواب می گوئیم: مگر نه این است که رسالت رسول الله صلی الله علیه وآله بایستی به شهرهای مختلف برسد؟ مگر رسالت، همان پیام رسانی نیست؟ آری! وظیفه رسول، ابلاغ و رساندن است. ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله در این جهت با آن حضرت شریک هستند که رسانندگان رسالت جدشان و ادامه دهندگان آن در شهرهای مختلف خواهند بود و این بر اثر انتشار و حضور آن ها در شهرهای مختلف تحقق یافته است.

وظیفه رسول، نشر چیزی است که به عنوان نبوت آن را متحمل شده است از این رو می گویند:

كُلُّ رَسُولٍ نَبِيٍّ وَلَيْسَ كُلُّ نَبِيٍّ رَسُولًا

هر رسولی پیامبر است ولی هر پیامبری رسول نیست.

ائمه علیهم السلام در شهرها منتشر شدند تا رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به وسیله اینان منتشر شود. با انتشار آن بزرگواران در شهرها، شریعت اسلام که همان رسالت است منتشر می گردد. این معنای رسالت بر خلاف معنای نبوت از ماده «نبا» است چرا که واژه «نبا» به معنای خبر و مقصود وحی است که با رسیدن آن نبوت متحقق می گردد ولی رسالت، انتشار شریعت وحی شده است و انتشار ائمه علیهم السلام در شهرها دارای این خاصیت است.

برای مثال، هم چنان که اگر ما در شبی که هوا صاف است به آسمان بنگریم، خواهیم دید که ستارگان در آسمان منتشر و پخش هستند که هر کدام در حدّ خودش روشن گری دارد، اگر کسی به کره دیگری برود و نظاره گر کره زمین گردد، خواهد دید که

ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله بر روی زمین به سان ستارگان در شهرها و بلاد مختلف منتشر و پخش هستند و هر کدام به سهم خویش در هدایت خلق مؤثر است.

به راستی امروزه در جامعه ما این گنبد و بارگاه‌ها چه نقشی دارند؟ مگر می‌شود تأثیر این مشاهد مشرفه، قبور اولاد ائمه و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله را منکر شد؟ این‌ها چه آثار و برکاتی دارند؟ چه هدایت‌هایی از این راه به وقوع می‌رسد؟ بدین جهت در این عبارت واژه «ذریه» به «رسول الله» و در آن عبارت واژه «اوصیاء» به «نبی الله» اضافه شده است. البته شاید دلیلی جز این نیز داشته باشد که خداوند عالم است.

۱. ر.ک: لسان العرب: ۱ / ۱۶۳. وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛

و رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

یعنی: پس از سلام بر آنان که دارای مقامات یاد شده هستند از خدا خواهان رحمت و برکات برایشان می‌شویم، و این معنا از قرآن مجید اخذ شده که (رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ) ۱. ۱. سوره هود (۱۱): آیه ۷۶.

فراخوانان به سوی خدا

فراخوانان به سوی خدا

السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاءِ إِلَى اللَّهِ؛

سلام بر فراخوانان به سوی خداوند.

ائمه علیهم السلام دعوت کنندگان به سوی خداوند متعال هستند. واژه «دعاء» جمع داعی، همانند واژه «هداء» جمع هادی، واژه «مشاء» جمع ماشی، واژه «قضاء» جمع قاضی و واژه «روای» جمع راوی است. در شرح و توضیح این عبارت بیان دو نکته ضروری است:

نکته نخست: از این عبارت فهمیده می‌شود که مقام داعیّت به سوی خدا از خصایص ائمه اطهار علیهم السلام در هر زمان بوده و این یک واقعیت است که دیگران را چیزی در این زمینه در تاریخ نبوده، و هر که ادعا دارد بگوید در چه زمانی و چه حادثه‌ای دیگران اسلام را نجات داده‌اند؟ حال آن‌که در موارد زیادی ائمه علیهم السلام بودند که اشخاص را از هلاکت نجات دادند؛ بلکه در وقایع فراوان، اسلام از اضمحلال و ائمت را از ضلالت و گم‌راهی حفظ کردند.

نکته دوم: از این عبارت می‌فهمیم که ائمه علیهم السلام هرگز مردم را به خودشان دعوت نکرده‌اند؛ یعنی هیچ موردی وجود ندارد که آن بزرگواران مردم را به خود دعوت کنند. چنین مطلبی در هیچ یک از حالات، افعال و اعمال ائمه علیهم السلام یافت نمی‌شود که در مقابل خدا باشند. هدایت‌گران به سوی خدا

معنای امامت چیست؟ امامت نصب و جعلی از ناحیه خداوند متعال است.

آیا خداوند متعال در این نصب و جعل غرض و حکمتی دارد؟ و چرا خداوند متعال ائمه را نصب کرد؟

خداوند متعال ائمه علیهم السلام را برای هدایت مردم به سوی خودش نصب فرمود. پس هدایت مردم به عهده آن بزرگواران گذاشته شده است؛ و ائمه این وظیفه را به بهترین وجه انجام دادند و هر کسی را به هر گونه که تشخیص دادند هدایت کردند. آنان داعی و هادی مردم به سوی خداوند متعال بودند.

بدیهی است که راه هدایت انسان عالم و آگاه غیر از راه هدایت فرد جاهل و نادان است. آنان هر فردی را به زبان خود و متناسب با درکش به سوی خدا فرا می‌خوانند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

إِنَّا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم ۱

ما گروه پیامبران مأموریم که به اندازه خرد مردم سخن بگوییم.

آن بزرگواران هر فردی را از طریق خود هدایت می کنند. یکی را از طریق قرآن به وسیله استدلال به آیه ای هدایت می کنند. دیگری را اگر لازم باشد از طریق عقلی هدایت می کنند. برهانی برای او اقامه می نمایند. اگر لازم باشد به فردی پول بدهند، یا به خانه ببرند و از او پذیرایی کنند تا اسباب هدایت او فراهم شود.

۱. الکافی: ۱ / ۲۳، حدیث ۱۵، الامالی، شیخ صدوق: ۵۰۴، حدیث ۶۹۳.

امام حسن و هدایت مرد شامی

امام حسن و هدایت مرد شامی

به راستی ائمه علیهم السلام در راه هدایت مردم چه مشکلاتی را تحمل کردند؟ چه قدر در این راه صبر نمودند؟

روزی امام حسن علیه السلام در ورودی شهر مدینه بود. شخصی به او گفت:

أنت حسن بن علی؟

تو حسن بن علی هستی؟

فرمود: آری!

آن فرد شروع به فحش نمود و خود حضرتش و پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیهما السلام را به ناسزا گرفت.

امام حسن علیه السلام با آن مقام و شخصیت به همه آن فحش ها گوش دادند. اگر فرد عادی باشد در این مواقع برمی گردد و دو برابر فحش می دهد و راحت می شود. آن گاه که فحش های آن فرد تمام شد، به او فرمود:

أيها الشيخ! اظنك غريباً؟

ای شیخ (پیرمرد) گمان می کنم در این شهر غریب هستی؟

گفت: آری!

امام حسن علیه السلام فرمود:

اگر به غذا نیاز داری به تو غذا می دهم. اگر نیازمند لباسی، برای تو لباس تهیه می کنم. اگر مأوا و مسکن نداری، برویم مأوا و مسکن در اختیار تو قرار دهم. اگر برای جهت خاصی به این شهر آمده ای، می خواهی تجارتی انجام دهی و مال التجاره ای تهیه کنی، تو را راهنمایی کنم و کارهایت را سامان بدهم؟

آن مرد با امام حسن علیه السلام به راه افتاد، حضرتش مکان خوبی را با امکانات خوب در اختیار او گذاشت و از فردی که لحظاتی پیش یک دنیا فحش و ناسزا نثار او و پدر بزرگوارش نموده بود، پذیرایی کرد. برای او لباس تهیه نمود، به او سرمایه داد، شتر و اسبی به او عنایت کرد... در اثر این رفتار آن فرد از والاترین و بهترین محبان اهل بیت علیهم السلام شد. ۱

البته از این موارد نمونه های بسیاری در زندگانی اهل بیت علیهم السلام به چشم می خورد. شخصی خدمت امام کاظم علیه السلام رسید و شروع به فحش و ناسزا گفتن کرد.

یکی از اطرافیان آن حضرت گفت: اجازه می دهید همین الآن او را به قتل برسانم؟

فرمود: نه، صبر کن!

آن گاه مطالبی به او فرمود و او برگشت و عذرخواهی کرد. آن حضرت به افرادی که در خدمتشان بودند، رو کرد و فرمود:

أيما كان خيراً؟ ما أردتم؟ أم ما أردت؟... ۲

کدام یک بهتر بود؟ آن چه شما می‌خواستید؟ یا آن چه من انجام دادم؟ ...

آری! آن بزرگواران هر فردی را به گونه‌ای هدایت می‌کنند، هر کسی را با بیانی و شکل خاصی هدایت کردند. اگر جاهل است از راهی و اگر عالم است از راه دیگر و اگر از علمای کفار و ملل دیگر است، با اسلوب دیگری با او سخن می‌گویند.

به راستی این‌ها چه حقایق و دقایقی در زندگی ائمه علیهم السلام است که ما از آن‌ها غافل هستیم؟
زندیقی از حضرتش می‌پرسد: انصافاً این چه کاری است که شما انجام می‌دهید؟ در این هوای گرم با این وضعیتی به مکه می‌روید و دور یک چهار دیواری طواف می‌کنید و...؟

حضرت فرمود: تو تا کنون به مسافرت رفته‌ای؟ اگر احتمال بدهی در مسیر از تشنگی خواهی مرد و آب پیدا نخواهد شد، چه می‌کنی؟ اگر کسی به تو گوید: در این جاده آب نیست، چه احتمال راست یا دروغ بدهی، جز این نیست که کوزه آبی با خود حمل خواهی کرد. اگر در بین مسیر آب نبود و به مقصد رسیدی، مشکلی نیست؛ تو آب برده بودی و اگر آب بود، تو فقط مشقت و زحمت حمل کوزه را داشتی و آن را تحمل کرده‌ای و اگر احتمال ضعیف است، محتمل قوی است؛ چرا که بحث مرگ و زندگی است.

با این پاسخ آن فرد زندیق مجاب شد. ۳

در کتاب اصول کافی آمده است: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: ای پسر رسول خدا! به من بگو خدا کجاست؟ چرا که مجادله‌کنندگان در این باره بسیار سخن گفته‌اند و من حیران شده‌ام.
حضرت در پاسخ فرمود: تو تا کنون به کشتی سوار شده‌ای؟
گفت: آری!

فرمود: آیا تا حال اتفاق افتاده که دریا توفانی شود و امواج آب متلاطم باشد و احساس خطر بکنی و بدانی که غرق خواهی شد؟
گفت: آری!

فرمود: آیا در آن لحظات شده که دلت به جایی توجه کند؟

گفت: آری، چنین اتفاقی برای من رخ داده است و در دلم کسی را صدا زدم.

فرمود: این همان خداوند متعال است. ۴

ائمه علیهم السلام هر کسی را به بیانی پاسخ می‌دهند. کتاب توحید شیخ صدوق، اصول کافی، احتجاج طبرسی و منابع دیگر سرشار از احتجاجات آن بزرگواران است.

وظیفه ائمه علیهم السلام این بود که داعی و فراخوان به سوی خدا باشند؛ اما هر فردی را با مناسب حالش.

بنابراین، مقام و شأن ائمه علیهم السلام در این جامعه دعوت به سوی خدا و هدایت به او بوده است.

البته خداوند بی‌جهت کسانی را برای امامت نصب نمی‌کند و این مقام را بی‌جهت به کسانی نمی‌دهد. آنان با صبر و تحمل این همه فحش و ناسزا و با حکمت و درایت و هر کسی را به اسلوبی هدایت کردن، به این مقام راه یافته‌اند.

امام صادق علیه السلام با تأسیس مدرسه‌ای امت‌هایی را - نه افرادی را - باعث هدایت شدند، حداقل - آن گونه که در تاریخ ضبط شده - چهار هزار نفر در درس آن حضرت شرکت می‌کردند؛ اگر همه اینان آن طور که حضرت می‌خواستند تربیت می‌شدند و به شهر و دیار خود باز می‌گشتند و تعالیم اهل بیت را پخش می‌نمودند چه می‌شد؟

ولی به هر حال تعالیم آن بزرگواران از این طریق باقی مانده است و یکی از راه‌های دعوت همین تشکیل جلسه‌ها و تأسیس مدرسه‌ها در تاریخ اسلام بوده است.

خلاصه آن که ائمه علیهم السلام همه شئون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دارا بوده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید:

(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا) ۵

ای پیامبر! ما تو را گواه، بشارت گر و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خداوند به فرمان او فرستادیم و تو را چراغی روشن بخش قرار دادیم.

و بنابراین چه پیش تر بیان شد، ائمه علیهم السلام از هر جهت وارث پیامبر خدا بوده اند. آن بزرگواران افرادی را که دعوت می کردند، موجب هدایت آنان می شدند. در جای مناسب، بعضی از وقایع درباره نجات یافتن اسلام و امت به دست ائمه مانند داستان استسقاء، بیان خواهد شد.

۱. ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب: ۳ / ۱۸۴، بحار الانوار: ۴۳ / ۳۴۴.

۲. الارشاد: ۲ / ۲۳۳، بحار الانوار: ۴۸ / ۱۰۳، حدیث ۷، تاریخ بغداد: ۱۳ / ۳۰ و منابع دیگر.

۳. علل الشرایع: ۲ / ۴۰۳، حدیث ۴.

۴. التوحید، شیخ صدوق: ۲۳۱، معانی الاخبار: ۴، حدیث ۲، بحار الانوار: ۳ / ۴۱، حدیث ۱۶.

۵. سوره احزاب (۳۳): آیه ۴۵ و ۴۶.

روش های دعوت مردم

روش های دعوت مردم

راه ها و روش های دعوت مردم با استفاده از قرآن کریم خلاصه می شود در:

۱. حکمت؛

۲. موعظه؛

۳. جدال احسن.

خداوند متعال می فرماید: (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). ۱

ائمه علیهم السلام در هر سه طریق برای هدایت جامعه و دعوت مردم از پیامبر اکرم پیروی کردند و در این مسیر هر یک از سه راه را در جای خود اجرا کردند. از این رو در ذیل این آیه کریمه که می فرماید: (ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي) ۲ «من و پیروانم با بصیرت و بینش کامل به سوی خدا فرا می خوانیم» جمله «ومن اتبعنی» به ائمه تفسیر شده است، ۳ زیرا وقتی دعوت به سوی خدا بایستی از روی بصیرت باشد پس دعوت کننده بایستی خود دارای بصیرت و بینش باشد تا وسیله بصیرت دیگران گردد و این از خصایص ائمه علیهم السلام می باشد.

و پیش تر در توضیح واژه های «وارث» و «وصی» بیان شد که ائمه علیهم السلام در همه شئون، جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ادامه دهنده خط آن حضرت بودند. بنابراین هر هدایتی که در عالم وجود دارد، هر دعوت و فراخوانی از هر دانشمند و عالم به حقی، هدایت حقیقی و صحیحی صورت پذیرفته، به ائمه علیهم السلام منتهی می شود یعنی هر کس در این مسیر کار مثبتی انجام داده و موفق بوده، از آن بزرگواران یاد گرفته و از آنان پیروی کرده است.

البته ما با کسانی که خودشان را به عنوان امام نصب کردند و مردم را به سوی خودشان فرا خواندند کاری نداریم زولی همه افرادی که مردم را واقعاً به سوی خدا دعوت کردند و در این امر راست گفتند، شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند. هر چند بعضی از کسانی مردم را به سوی خدا دعوت می کنند، خودشان متوجه نباشند که این هدایت گری از ائمه علیهم السلام سرچشمه گرفته است.

در تاریخ آمده است: روزی حجاج به چهار تن از بزرگان علمای عصرش نامه نوشت و در مورد جبر و تفویض پرسید. این چهار تن

- که ارتباطی با اهل بیت نداشتند - وقتی پاسخ دادند هر چهار تن پاسخشان کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. ۴.
۱. سوره نحل (۱۶): آیه ۱۲۵.
 ۲. سوره یوسف (۱۲): آیه ۱۰۸.
 ۳. ر.ک: الکافی: ۱ / ۳۸۴، حدیث ۸، تفسیر العیاشی: ۲ / ۲۰۱، شواهد التنزیل: ۱ / ۳۷۲.
 ۴. ر.ک: بحار الانوار: ۵ / ۵۸، حدیث ۱۰۸.

رسانندگان به مرضات خدا

رسانندگان به مرضات خدا

وَالْأَدِلَّةَ عَلَى مَرْضَاتِ اللَّهِ

و (سلام بر) رسانندگان به مرضات خدا.

ائمه عليهم السلام رسانندگان به مرضات خدا هستند.

واژه «ادلاء» جمع دلیل، مانند «اخلاء» جمع خلیل و «اجلاء» جمع جلیل است.

در ابتدای امر به نظر می رسد که معنای دلیل در زبان فارسی به معنای راهنما است. ولی چنین نیست بلکه معنای دلیل از معنای راهنما دقیق تر است و مطلق راهنما نیست. از این رو، راغب اصفهانی گوید: «الدلالة ما يُتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى مَعْرِفَةِ الشَّيْءِ كَدَلَالَةِ الْأَلْفَاظِ عَلَى الْمَعْنَى» ۱.

و واژه «مرضات» مصدر است از «رضی یرضی»، و رضایت خداوند در این است که انسان در اوامر و نواهی او مطیع فرمان باشد.

پس ائمه عليهم السلام رسانندگان بشر به رضایت خداوند متعال هستند که اگر انسان ها بر تعلیم و تربیت و ارشاد آن بزرگواران ترتیب اثر دهند، موجبات رضای خداوند را به جا آورده اند و خود مورد رضای او خواهند بود.

رضای خداوند متعال در قرآن کریم عنوان و به تحصیل آن امر شده است. در آیه ای آمده است:

﴿وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾ ۲

و در حالی که اگر ایمان دارند شایسته تر است که خدا و پیامبرش را راضی و خشنود کنند.

اگر انسان بخواهد مؤمن باشد، باید رضای خدا و رسول او را به دست آورد و ائمه عليهم السلام دلیل رسیدن مؤمنان به رضای خدا و رسول هستند.

این مقام کمی نیست. قرآن کریم آن گاه که ورود به بهشت و نعمت ها و امتیازات آن را برای مؤمنان و اهل بیت عليهم السلام شرح می دهد، می فرماید:

﴿وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ ۳

و رضای خدا (از همه این موارد) برتر است.

رضوان خدا در کجاست؟ هر جا باشد این ائمه عليهم السلام هستند که مردم را به آن می رسانند. در آیه دیگری می فرماید:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ ۴

خداوند از آنان راضی است و آن ها نیز از او راضی خشنودند. این همان رستگاری بزرگ است.

رضوان چیست؟ رضوان همان فوز عظیم است که ائمه عليهم السلام برای رسیدن به چنین مقام و جایگاهی دلیل هستند. در آیه دیگری می فرماید:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ ۵

خداوند از آنان راضی است و آن‌ها نیز از او راضی هستند. اینان حزب خدا هستند، همان که حزب خدا همان رستگارانند. برای رسیدن به آن مقام چه چیزی لازم است و چه کنیم تا به آن جا برسیم؟ ائمه علیهم السلام در وجود ما چه تأثیری می‌گذارند؟ در آیه ای دیگر آمده است:

(فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ) ۶

پس به راستی خداوند از گروه فاسقان راضی نخواهد شد.

با توجه به این آیه، نقش ائمه علیهم السلام روشن می‌شود. آن بزرگواران آمدند تا انسان را از فسق بیرون آورند و او را به راه عدالت بیاورند که اگر در فسق باقی باشند خداوند از فاسقان راضی نخواهد بود، سپس او را مرحله به مرحله بالا ببرند. این همان فوز عظیم و موفقیت بزرگ است. در این زمینه آیاتی است که می‌فرماید:

(فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ) ۷

پس او در یک زندگی رضایت بخش، در بهشتی عالی قرار خواهد داشت.

در آیه دیگری می‌فرماید:

(ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً) ۸

به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.

این‌ها مراحل هستند که باید ائمه علیهم السلام دست انسان را بگیرند.

به راستی آیا می‌توان تصور کرد کسانی که دلیل برای رسیدن به این مراحل هستند، خود به چنین مقاماتی نرسیده‌اند؟ آیا می‌توان چنین چیزی را باور کرد؟ و آیا کسانی را که خود احتیاج به دلیل دارند می‌توان دلیل تصور کرد؟

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۱۷۱.

۲. سوره توبه (۹): آیه ۶۲.

۳. همان: آیه ۷۲.

۴. سوره مائده (۵): آیه ۱۱۹.

۵. سوره مجادله (۵۸): آیه ۲۲.

۶. سوره توبه (۹): آیه ۹۶.

۷. سوره حاقه (۶۹): آیه ۲۱ و ۲۲.

۸. سوره فجر (۸۹): آیه ۲۸.

خوابیدن حضرت علی به جای حضرت رسول

خوابیدن حضرت علی به جای حضرت رسول «ابتغاء مرضات الله» بوده

امیر مؤمنان علی علیه السلام در شب هجرت در بستر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خوابید، قرآن مجید در این باره چنین می‌فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) ۱

و برخی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشد.

این چه مقامی است که خداوند متعال به این قضیه مباحث می‌کند. این جریان در کتاب‌های اهل تسنن نیز نقل شده است. آن‌ها

در کتاب‌های تفسیری در ذیل این آیه نوشته‌اند که ابوسعید خدری گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در ضمن حدیثی فرمود:

وجبرئیل یقول: بَخَّ بَخَّ مِنْ مَثَلِكِ يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ! وَاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَبَاهِي بِكَ الْمَلَائِكَةُ ۲

جبرئیل گفت: آفرین! آفرین! بر تو ای پسر ابی طالب! چه کسی همچو توست؟ خداوند عزوجل به وسیله تو به فرشتگان مباحث می کند.

طبیعی است که آن بزرگواران برای رساندن انسان‌ها به مقام رضای ربوبی بایستی بیانات، تعلیمات و ارشاداتی داشته باشند. آنان باید آن چه را که موجب رضای خداوند متعال است بدانند و آن را بیان کنند و آن چه را که موجب دوری انسان از خداوند متعال است بدانند و بیان نمایند و انسان را بر حذر دارند.

آری! فقط ابلاغ صرف نیست، اگر چنین بود عنوان دلیل بر آنان اطلاق نمی شد و پیش تر بیان شد که دلیل به معنای راهنما استعمال شده، ولی از آن اخصّ و ادقّ است و صرف راهنما نیست.

در ادبیات می گوئیم: این لفظ دلالت بر این معنا می کند؛ یعنی باید لفظ به گونه ای باشد که برای معنا قالبیت داشته باشد تا به محض شنیدن لفظ، آن معنا به ذهن انسان بیاید، و این همان ظهور است که در اصطلاح گفته می شود: فلان لفظ در فلان معنا ظاهر است که بدون شک و شبهه به ذهن می آید.

۱. سوره بقره (۲): آیه ۲۰۷.

۲. ر.ک: الامالی، شیخ صدوق: ۴۶۹، الدرّ النظیم: ۳۰۹، سیره حلبیه: ۲ / ۱۹۲، مجمع الزوائد: ۹ / ۳۳۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱ / ۲۲۱، و ۱۳ / ۲۷۶، نظم درر السمطین: ۹۰، اسباب النزول: ۵۸، شواهد التنزیل: ۱ / ۱۲۳، زاد المسیر: ۱ / ۲۸۶، الدرّ المنثور: ۱ / ۳۶۳، تفسیر ثعلبی: ۲ / ۱۲۶، تفسیر الکشاف: ۵ / ۲۲۴، اسد الغابه: ۴ / ۲۵.

فرق دلیل با هادی

فرق دلیل با هادی

از آن چه گفتیم، فرق کلمه «دلیل» با کلمه های «هادی»، «مرشد» و «داعی» معلوم می شود. دلیل، آن است که انسان فردی را به جایی برساند، به گونه ای که با رسیدنش در آن جا به طور کامل آرامش داشته باشد و هیچ گونه شک و شبهه ای وجود نداشته باشد. از این رو، گاهی دلالت بر قصد و جعل متوقف است. و گاهی دلالت بدون قصد نیز صورت می گیرد.

راغب اصفهانی در این زمینه می نویسد:

الدلالة ما يتوصل به إلى معرفة الشيء... وسواء كان ذلك بقصد ممن يجعله دلالة أو لم يكن بقصد كمن يرى حركة إنسان فيعلم أنه حيّ.

مثال عدم توقف دلالت بر قصد دلالت حرکت انسانی بر حیات اوست که وقتی به فردی که خوابیده و بی آن که قصدی داشته باشد پهلو به پهلو می شود، به ما می فهماند که زنده است.

این، معنای دلالت است، ولی امام علیه السلام اصل وجودش دلالت دارد، گرچه ساکت یا زندان یا غایب از انظار باشد.

کسی که بخواهد به چنین مقامی برسد، باید سه چیز را دارا باشد که هر سه در ائمه علیهم السلام موجود است و در غیر آنان نیست:

۱. باید امام خصوصیات «مرضاة الله» را بداند؛ چرا که می خواهد دلیل باشد و در غیر این صورت نمی تواند به چیزی که نمی داند، دلیل و راهنما شود؛

۲. بایستی همه آن مراتب را دارا باشد تا بتواند به دیگران اعطا کند و باید خودش به آن مقامات برسد تا به دیگران دلیل و راهنما باشد؛

۳. وقتی می خواهد دلیل و راهنما باشد، نباید اشتباه کند، سهو نماید و نسیان داشته باشد. نمی تواند بگوید: یادم رفت؛ مثلاً کسی بپرسد: آقا! این قضیه چگونه است؟ آیا «مرضات الله» است یا نه؟ و پاسخ دهد: نمی دانم و....

دلّال‌های خانه‌ها چه کار می‌کنند. دست مشتری را می‌گیرند و به خانه می‌برند و تمام زوایای آن را نشان می‌دهند، چون طرف می‌خواهد عمری در آن جا زندگی کند.

آری، فقط ائمه اهل بیت علیهم السلام «الأدلاء علی مرضات الله»، مصدر ملکات عالیّه و اعمال صالحه، رساننده بشر به خدا و مظاهر اسمای حسنی هستند که قهراً رهبران خطّ مقابلشان مظهر ضلالت و تاریکی هستند. از این رو، در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَكْرَمَ خَلْقَنَا وَفَضَّلَنَا وَجَعَلَنَا أَمْنَاءَ وَحَفِظْتَهُ وَخَزَّانَهُ عَلَيَّ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ. وَجَعَلَ لَنَا أَضْدَادًا وَأَعْدَاءًا، فَسَمَّانَا فِي كِتَابِهِ وَكَتَبَ عَنْ أَسْمَائِنَا بِأَحْسَنِ الْأَسْمَاءِ وَأَحَبِّهَا إِلَيْهِ، وَسَمَّى أَضْدَادَنَا وَأَعْدَاءَنَا فِي كِتَابِهِ وَكَتَبَ عَنْ أَسْمَائِهِمْ وَضَرَبَ لَهُمُ الْأَمْثَالَ فِي كِتَابِهِ فِي أَبْغَضِ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ وَإِلَى عِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ ۲

به راستی که خداوند ما را آفرید و آفرینش ما را گرامی داشت و ما را برتری داد و امین، حافظ و خزانه داران آن چه در آسمان‌ها و زمین است قرار داد و برای ما ضد و دشمن قرار داد. ما را در کتاب خود به بهترین و محبوب‌ترین نام‌ها در نزد خود نام برد و با بهترین کنایه‌ها به نام‌های ما در کتابش اشاره نمود و اصداد و دشمنان ما را در کتاب خود نام برد و با کنایه به نام آنان به بدترین نام‌ها اشاره کرد و برای آنان در قرآن با مبعوض‌ترین اسمی در نزد خود و بندگان پرهیزکارش مثل زد.

آن حضرت در روایتی دیگر می‌فرماید:

نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ، وَمِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ، وَمَنْ الْبِرُّ التَّوْحِيدَ وَالصَّلَاةَ وَالصِّيَامَ وَكُظْمَ الْغِيْظِ وَالْعَفْوَ عَنِ الْمَسِيءِ وَرَحْمَةَ الْفَقِيرِ وَتَعَاهِدَ الْجَارِ وَالْإِقْرَارَ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ؛ وَوَعْدُونَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ، وَمِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيْحٍ وَفَاحِشَةٍ ۳...

ما اصل و ریشه هر خیر و نیکی هستیم و هر نیکی از ما منشعب می‌شود. توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، بخشش از گناه کار، مهرورزی به فقیر و نادار، رفتار خوب با همسایه و اعتراف به فضیلت اهل فضل از موارد نیکی است و دشمن ما اصل و ریشه هر شرّ و بدی است و هر عمل قبیح و زشت و فساد فحشاء... از آنان منشعب می‌شود.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۱۷۱.

۲. بحار الانوار: ۲۴ / ۳۰۲، حدیث ۱۴، تفسیر کنز الدقائق: ۱ / ۶۱۲.

۳. همان: ۲۴ / ۳۰۲، حدیث ۱۴.

استواران در امر خدا

استواران در امر خدا

وَالْمُسْتَقْرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ ۲

و (سلام بر) استواران در امر خدا.

ائمه علیهم السلام استواران در امر خدا هستند. واژه «مستقر» از استقرار و به معنای قرار گرفتن، آرام شدن و در یک جا ثابت ماندن است. انصافاً راغب اصفهانی در این مورد معنای زیبایی دارد. وی در واژه «قر» می‌نویسد:

قَرَّ فِي مَكَانٍ إِذَا ثَبَتَ ثَبُوتًا جَامِدًا ۲

یعنی به گونه‌ای در آن مکان قرار دارد که از آن جا به جای دیگری منتقل نمی‌شود. واژه «جامد»، فقط خودش است و مانند مشتق نیست که تغییر پذیرد و از هیئتی به هیئت دیگر درآید. استقرار انسان نیز چنین است که در جایی بماند و در آن جا قرار گیرد.

از این رو، در قرآن مجید از آخرت به «دار القرار» تعبیر شده چون اهل بهشت هرگز از بهشت خارج نمی‌شوند بلکه (هم‌فیها خالدون) و هم چنین اهل دوزخ که از دوزخ به «بئس القرار» تعبیر شده است. خداوند متعال درباره جهان آخرت می‌فرماید:

(يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِيَ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ) ۲

(مؤمن از قوم فرعون گفت:) ای قوم من! این زندگی دنیا فقط کالای زودگذر است و به راستی که جهان آخرت سرای پایدار است.

و درباره دوزخ می فرماید:

(جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيَنْسَوْنَ الْقَرَارِ) ۳

دوزخی که در آتش آن وارد می شوند و چه بدجایگاهی است.

پس چیز مستقر در مقابل چیز متحرکی است که قرار ندارد. از این روست که ایمان دو نوع است:

۱. ایمان ثابت که در قرآن مجید آمده است:

(يُؤْتِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ) ۴

خداوند کسانی را که به سبب گفتار و اعتقاد راستین ایمان آورده اند در زندگی دنیا و جهان آخرت ثابت قدم می دارد.

۲. ایمان غیر ثابت که در روایات از آن به «مستودع» - ودیعه گذاشته شده - تعبیر شده است. در روایتی فرمودند: «کسانی هستند که

صبح می کنند در حالی که مؤمن هستند و در شب هنگام از ایمان خارج می شوند». ۵

از طرفی قرار گرفتن نیز دوگونه است:

۱. استقرار جسمی: این نوع قرار گرفتن در رابطه با حرکت بدن است، مانند این که انسان از جایی حرکت می کند و به وطن و جایگاه خود می رسد و در آن جا آرام و قرار می گیرد و دیگر حرکت تمام می شود.

۲. استقرار روحی: در این نوع قرار گرفتن، فکر انسان، روح انسان در برابر فردی یا چیزی یا حادثه ای آرام می گیرد، نه عَوْض می شود و نه تغییر می یابد.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۳۹۷.

۲. سوره غافر (۴۰): آیه ۳۹.

۳. سوره ابراهیم (۱۴): آیه ۲۹.

۴. همان: آیه ۲۷.

۵. ر.ک: الغیبه، نعمانی: ۲۱۴، مسند احمد بن حنبل: ۳ / ۴۵۳، صحیح مسلم: ۱ / ۷۶.

معنای «امر الله»

معنای «امر الله»

برای واژه «امر» در کتب لغت و غیر لغت معانی متعددی ذکر شده، مثلاً در کتاب کفایه الاصول در آغاز بحث اوامر به آن ها اشاره شده است. آن چه در این جا می توان گفت یکی از دو معناست:

۱. امر، همان معنایی که مقابل «نهی» است؛

۲. اراده.

ممکن است منظور از «امر» در عبارت «المستقرین فی امر الله» همان معنای نخست باشد یعنی ائمه علیهم السلام کسانی هستند که در برابر حکم و فرمان خداوند متعال بدون چون و چرا تسلیم و مطیع هستند و اطاعت آنان مستقر است و هیچ گونه تزلزل ندارند.

وقتی گفته می شود: زید در برابر اوامر پدرش تسلیم است یعنی هیچ گونه تزلزل در اطاعت ندارد، حرکتی بر خلاف دستور او انجام نمی دهد و از اوامر او سرپیچی نمی کند و این معنا در مورد ائمه علیهم السلام درباره اوامر خداوند متعال صادق است. چون

آنان در همه افعال و تروک مظاهر اوامر و نواهی خداوند متعال هستند که در شرح عبارت «والمظهرین لأمر الله ونهیه» خواهد آمد. اما باید دقت کرد که کلمه «استقرار» در این جا با حرف «فی» تعدیه شده و ما می دانیم این حرف مفید ظرفیت است، پس باید «أمر» را بر معنای دوم حمل کنیم، یعنی «اراده». ائمه علیهم السلام در «اراده» خدا «مستقر» هستند، گویی اراده او ظرفی است که ائمه در آن قرار گرفته اند و از آن جا جدا نمی شوند.

به تعبیر زیبایی امروزی: ائمه علیهم السلام در اراده خداوند متعال محو و ذوب شده اند.

از این تعبیر زیبا دو معنا به دست می آید:

۱. ائمه علیهم السلام در مقابل اراده خداوند متعال هیچ اراده ای ندارند؛

۲. ائمه علیهم السلام در اراده خداوند متعال محو و ذوب شده اند به طوری که هر چه اراده کنند خدا اراده است.

این تعبیر به جایی است و با حرف «فی» مناسبت دارد که هر جا اراده خداوند متعال است، ائمه علیهم السلام همان جا هستند و جایگاه اراده آن بزرگواران، اراده خداوند متعال است.

برای این مطلب در روایات، دعاها، زیارات و موارد دیگر شواهد بسیاری داریم. در زیارت جامعه می فرماید: «العاملون یارادته».

در زیارت آل یاسین، در وصف امام زمان علیه السلام می گوئیم: «ودلیل إرادته».

جایگاه امام علیه السلام کجاست؟ همان جایی که اراده خداوند متعال باشد که پیش تر در عبارت «والأدلاء علی مرضات الله» در مورد واژه «دلیل» مطالبی بیان شد.

کوتاه سخن این که حرکات، سکنت، گفتارها و کردارهای ائمه علیهم السلام مظهر اراده خداوند متعال است که مجرای اراده خداوند متعال آن بزرگواران هستند. پس در همان جایی که اراده خداوند متعال است، ائمه علیهم السلام در همان جا استقرار دارند.

این معنا از معنای نخست دقیق تر است. البته آن بزرگواران در برابر امر و نهی خداوند متعال تسلیم هستند. اما معنای دوم امتیاز ائمه علیهم السلام می رساند و گرنه ممکن است در بین بندگان خدا، افراد صالح و شایسته ای باشند که در برابر اراده خدا - اوامر و نواهی او - تسلیم باشند در حالی که آن چه بیان شد، جزء امتیازها و مقام های ائمه علیهم السلام است.

گفتنی است که شرح بیشتر این معنا در ذیل عبارت «والمظهرین لأمر الله ونهیه» خواهد آمد.

۱. عبارت «العاملون یارادته» شاهد مطلب است. این عبارت در بحار الانوار: ۹۹ / ۱۷۷ در بخش «زیارت های جامعه» زیارت هفتم نیز آمده است.

۲. المزار، محمد بن مشهدی: ۵۶۹، بحار الانوار: ۹۱ / ۲، حدیث ۲.

کاملان در محبت خدا

کاملان در محبت خدا

والتَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ

و (سلام بر) کاملان در دوستی خدا.

ائمه علیهم السلام کاملان در دوستی خدا هستند. آن بزرگواران در محبت خداوند متعال به مرحله تمام رسیده اند و در این محبت تام هستند.

واژه «تمام» در مقابل نقصان است. برای مثال، اگر ظرفی از آب پر باشد، می گویند: تمامش آب است ولی اگر پر نباشد می گویند: این ظرف ناقص است بایستی دوباره آب بریزیم تا نقص برطرف گردد.

راغب اصفهانی در معنای واژه «تمام» کلام دقیقی دارد. وی می نویسد:

تمام الشيء انتهاءه إلى حد لا يحتاج إلى شيء خارج عنه؛^۱

تمام بودن چیزی به این است که به اندازه ای برسد که دیگر به چیز مازادی نیاز نباشد.

از همین جا فرق بین دو واژه «تمام» و «کمال» روشن می شود، که تمام یعنی مثلاً این ظرف به حدی رسید که به چیزی دیگری نیاز نیست و خودش است و مازاد بر آن دیگر جا ندارد و کمال یعنی رسیدن، مثلاً این سیب تا وقتی نرسیده و کال است ناقص است. وقتی آماده بهره برداری شد می گویند: رسیده، لذا گویند: کمال الشيء حصول ما فيه الغرض منه.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۷۵. معنای محبت خداوند

محبت به زبان فارسی به معنای دوست داشتن و مهرورزیدن است. محبت خداوند متعال چگونه است؟

اشخاصی یک دیگر را دوست می دارند و به هم دیگر با سلام کردن، هدیه دادن و مهمانی رفتن ابراز محبت می کنند. به راستی محبت خداوند متعال چگونه است؟ تمام محبت خداوند متعال که محبت به حد تمام رسیده باشد، یعنی چه؟ محبت مفهومی است که دو طرف دارد: محب و محبوب و تا هر دو نباشند محبت تحقق ندارد.

به تعبیر دیگر، محبت همانند نردبان برای رسیدن به محبوب است. فرض کنید شما در پایین نردبان هستید و محبوب شما در بالای آن. در این جا محبت وسط قرار می گیرد. همان گونه که این نردبان چند پله دارد، محبت نیز دارای درجاتی است. ائمه علیهم السلام در مسیر محبت به خداوند متعال در پایانی ترین درجه و آخرین مراحل آن هستند. از طرفی، محبت را اسباب مختلف و به جهاتی صورت می پذیرد:

گاهی انسان به دلیل جمال کسی به او محبت پیدا می کند و به جهت بهره بری از جمالش و تماشای آن، خود را به او می رساند.

گاهی انسان به دلیل مال کسی به او مهر میورزد تا به او برسد و از مال و دنیایش بهره بگیرد و چیزی نصیبش شود.

گاهی انسان به دلیل کمال کسی به او علاقه مند می شود تا به او نزدیک شود و از کمالاتش استفاده کند.

و گاهی انسان محب به کسی می گردد نه به دلیل جمال، مال و کمال او؛ بلکه افتخار دارد که محب و دوست دار فلانی است و این، نوعی عزت برای انسان است که شخصی را فقط به دلیل خودش دوست داشته باشد، نه این که به خاطر چیزی مادی یا معنوی، و این نوع محبت چون معمول نیست به راحتی قابل درک برای ما نیست و در ذهن جا نمی افتد.

بدیهی است که هر کدام از این محبت ها در جای خود خوب است؛ ولی آن چه امتیاز دارد، همین محبتی است که به دلیل چیزی نباشد؛ بلکه دوست داشتن محبوب فقط به خاطر خودش باشد و این نوع محبت به خداوند متعال که از روی ترس از عذاب و طمع به ثواب نباشد، آثار دنیایی و معنوی دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام به خداوند متعال این گونه محبت داشتند. آن حضرت در سخنی می فرماید:

ما عبدتك خوفاً من نارک ولا طمعاً فی جنتک بل وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتک؛^۱

من تو را نه از ترس آتش تو و نه از طمع بهشت عبادت می کنم؛ بلکه ذات تو را شایسته پرستش یافتم، از این رو تو را پرستیدم.

نکته دیگر این که محبت و مهرورزی آن گاه ارزشمند می شود که از طرف محبوب، اقبالی باشد و گرنه اگر انسان در راه محبوب به هر مقصدی مادی یا معنوی، بلکه به قصد خودش گام بردارد و زحمت بکشد؛ اما از طرف او نه تنها هیچ توجهی نباشد، بلکه بی توجه باشد، چنین محبتی بی فایده است و نتیجه ای نخواهد داشت.

بنابراین، وقتی محبت ثمره می دهد که از طرف محبوب نیز اقبال و محبتی باشد. این که شخصی بگوید: «من فلانی را دوست دارم» کافی نیست؛ چرا که هر کسی می تواند ادعا کند. این ادعا آن گاه واقعیت پیدا می کند که محبوب نیز در مقابل به آن فرد محبت داشته باشد و این محبت را با دادن مقداری مال، اگر به دلیل مال باشد و با بهره بری از کمال، اگر برای کمال باشد، ابراز کند و

اگر بی توجه باشد، اثری بر این دوستی نخواهد بود و نتیجه‌ای نخواهد داشت.

داستان لطیفی نقل می‌کنند که فردی گفت: من از دختر پادشاه خواستگاری کردم و پنجاه درصد قضیه حل شده است؟ گفتند: چطور؟

گفت: تحقیق این ازدواج به این است که هم من راضی باشم و هم او. وقتی هر دو راضی باشیم، ازدواج سر می‌گیرد. فعلاً من راضی شده‌ام و پنجاه درصد قضیه حل شده است!

روشن است که بر چنین محبتی اثری مترتب نیست. انسان از شب تا صبح بگوید: من داماد فلانی هستم، نمی‌شود. آری بایستی از آن طرف اقبالی باشد تا اثری مترتب گردد.

در روایتی آمده است: «اگر کسی را دوست داری اظهار کن که من تو را دوست می‌دارم».

بدیهی است که این اظهار دوستی شما به او محبت می‌آورد و دست کم او را به این فکر می‌اندازد که ببیند او نیز دوست می‌دارد یا نه.

در روایتی آمده است: شخصی به امیر مؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: من شما را دوست می‌دارم!

حضرت اندکی تأمل کرد و فرمود: راست می‌گویی.

از آن حضرت پرسیدند: این تأمل برای چه بود؟

فرمود: به دلم برگشتم دیدم راست می‌گوید، از طرف من نیز اقبالی است.

آری! چنین محبتی ارزش دارد و گرنه همه سنّی‌های غیر ناصبی ادعای محبت اهل بیت علیهم السلام دارند. ناصبی‌ها ادعای محبت خدا دارند. آن گاه که به نماز می‌ایستند، چنان وانمود می‌کنند که اگر یک عوام شیعی آن منظره را ببیند، واقعاً برایش چشم گیر

است و به فکر می‌افتد که عجب! آیا می‌شود خداوند همه این میلیون‌ها آدم را که این گونه نماز می‌خوانند به جهنم ببرد؟

آری! می‌شود! چرا که همه این‌ها در مرحله ادعاست و باید به اثبات برسد. باید دید که ادعای محبت چگونه به اثبات و تصدیق می‌رسد؟ این که گفتیم تا اقبالی از محبوب نباشد، فایده ندارد، اقبال او چه شرطی دارد و راه تحصیلش چیست؟

از این رو، انسانی که می‌خواهد در محبتش راست گو باشد، بایستی در این مسیر گام بردارد و همواره ثابت قدم باشد و به لوازم آن ملتزم شود و در این خانه را آن قدر بزند تا سرانجام به درون خانه برسد و جایی برای خود بیابد و مستقر بشود.

ائمه علیهم السلام این گونه بودند که به پایانی‌ترین درجه محبت به خداوند متعال رسیدند که دیگر حالت منتظره‌ای نماند یعنی ظرفشان از محبت خدای واحد احد پر شده و هیچ جای خالی ندارد. وقتی به این مرحله رسیدند، دیگر محبوب تمام وجودشان را

گرفته و در آن جا جز محبوب وجود ندارد.

از این رو، در دعاها و مناجات‌ها امامان علیهم السلام آمده است که خدایا! در هر حال یا جایی که باشم قلب من از حب تو سرشار است. در دعایی می‌خوانیم:

إلهی، لو قرنتنی بالأصفاد، ومنعتنی سبیک من بین الأَشهاد، ودللت علی فضائی عیون العباد، وأمرت بی إلی النار، وحلت بینی و بین الأبرار، ما قطع رجائی منک، وما صرفت تأملی للعفو عنک، ولا خرج حبک من قلبی.

خدایا! اگر با بندها در بندم کشی و آشکارا لطف خود را از من باز داری و رسوایی‌هایم را در برابر دیدگان بندگان قرار دهی و مرا به سوی آتش فرمان دهی و میان من و نیکان حائل شوی، من امیدم را از تو نخواهم برید و آرزویم را از گذشت و عفو تو نخواهم گرداند و مهر و محبت تو از قلبم بیرون نخواهد شد.

وقتی محبت به این مرحله رسید، ناگزیر از آن طرف نیز همین‌طور خواهد بود که محبوب‌ترین موجودات در همه عوالم نزد خدای سبحان ائمه اطهار علیهم السلام هستند.

۱. بحار الانوار: ۶۷ / ۱۸۶.
۲. المحاسن: ۱ / ۲۶۶، حدیث ۳۴۹، بحار الانوار: ۷۱ / ۱۸۲، حدیث ۳. «عن عبدالله بن القاسم الجعفری عن ابي عبدالله عليه السلام عن ابيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا أحب أحدكم صاحبه أو أخا فليعلمه».
۳. ر.ك: بحار الانوار: ۲۵ / ۱۴.
۴. مصباح المتهدج: ۵۹۱، اقبال الاعمال: ۱ / ۱۶۷.

محبوب خدا و پیامبرش

محبوب خدا و پیامبرش

در تاریخ معتبر آمده است آن گاه که در خیبر ابوبکر و عمر حاضر به جنگ نشدند و با ذلت فرار کردند و باز گشتند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَّارٍ غَيْرِ فَرَّارٍ، لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَدَيْهِ ﴿٢﴾

فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند و پیامبرش را دوست می دارد و خداوند و پیامبرش نیز او را دوست می دارند و او باز نمی گردد مگر این که خدای تعالی فتح و پیروزی را به دست او به انجام خواهد رسانید.

حضرت علی علیه السلام به جایی رسیده که محبت او یک طرفه نیست بلکه محبوب نیز او را دوست می دارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان علی علیه السلام را در جنگ خیبر این گونه معرفی می نماید که من فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول او را دوست می دارند. این یک طرف قضیه و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند، این هم طرف دوم قضیه است، پس این کار - فتح خیبر - از دست چنین کسی بر می آید و کار ابوبکر و عمر و دیگر اشخاص نیست. آری، ائمه علیهم السلام محبت خدا را به سرحد تمام رسانیده اند. وقتی محبت به سرحد تمام رسید، این وجود از محبت محبوب پر می شود و این وجود چیزی جز محبوب نیست، اصلاً با غیر محبوب کاری ندارد و جز او چیزی نمی بیند. پس محبوب این جاست و او از محبوب جدا نیست. آن وقت چنین می شود که خدا و رسول او را دوست می دارند و او نیز به خدا و رسول مهر میورزد.

از این رو، خداوند متعال می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٢﴾)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از دین خود باز گردد (ضرری به خدا نمی رساند) پس در زمان نه چندان دور خداوند گروهی را می آورد که آن ها را دوست می دارد و آن ها نیز او را دوست می دارند، در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کفرورزان عزیزند.

بعضی علمای اهل تسنن ادعا دارند که این آیه درباره ابوبکر نازل شده است چرا که او بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اهل ارتداد جنگید. ۳

ما در حاشیه شرح مواقف و دیگر کتاب ها آورده ایم ۴ که در این آیه جز امیر مؤمنان علی و ائمه اطهار علیهم السلام و اصحاب خاص آن بزرگوار کسی نمی تواند منظور و مقصود باشد چرا که مصداق «یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله» امیر مؤمنان علی علیه السلام است، نه ابوبکر و این امر در جنگ خیبر روشن شد.

و در حدیث «طیر مشوی» نیز که با سند صحیح نقل شده، چنین آمده است: آن گاه که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرغ بریانی آوردند و حضرتش خواستند میل نمایند، دعا کردند:

اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ وَإِلِيَّ، يَا كُلَّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّائِرِ ﴿٢﴾

خدایا! محبوب ترین شخص را نزد خود و رسولت بفرست تا با من در این غذا شریک شود و با هم غذا بخوریم.
حضرت در خانه بود و در خانه بسته بود. ابوبکر آمد و برگشت و عمر آمد و برگشت. انس بن مالک برای اذیت علی علیه السلام و اعمال غرض خویش وقتی علی علیه السلام آمد در زد، در را باز نکرد زولی امیر مؤمنان علیه السلام برگشت و انس ناچار شد، در را باز کند. حضرت وارد شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جا برخاست و با علی علیه السلام معانقه کرد و او را بغل نمود و بدین ترتیب، یگانه مصداق بودن آن حضرت برای «احب الخلق إلى الله ورسوله» معلوم گردید. ۵.

روشن است که احب بودن دلیل افضل بودن است و افضل بودن دلیل امامت.

۱. روضه الکافی: ۳۵۱، الامالی، شیخ صدوق: ۶۰۳، حدیث ۱۰، بحار الانوار: ۲۱ / ۲۷، حدیث ۲۷، صحیح بخاری: ۴ / ۵، ۱۲، ۲۰ و ۲۰۷، ۷۶ / ۵، صحیح مسلم: ۵ / ۱۹۵، ۷ / ۱۲۰ و ۱۲۲، سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۵، سنن ترمذی: ۵ / ۳۰۲، مسند احمد بن حنبل: ۱ / ۹۹ و ۱۸۵، ۴ / ۵۲، فضائل الصحابه نسائی: ۱۶ و منابع دیگر.

۲. سوره مائده (۵): آیه ۵۴.

۳. ر.ک: تفسیر فخر رازی: ۱۲ / ۱۸، تفسیر قرطبی: ۶ / ۲۲۰ و تفسیر جامع البیان: ۶ / ۳۸۲.

۴. ر.ک: الامامه فی أهمّ الكتب الکلامیه.

۵. ر.ک: الامالی، شیخ صدوق: ۳۵۷، الامالی شیخ طوسی: ۳۵۳ و ۴۵۴، روضه الواعظین: ۱۳۰، بحار الانوار: ۳۸ / ۳۵۵، سنن ترمذی: ۵ / ۳۰۰، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۰، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۶، السنن الکبری: ۵ / ۱۰۷، خصائص امیرالمؤمنین: ۵۱، المعجم الأوسط: ۲ / ۲۰۷ و ۶ / ۹۰، المعجم الکبیر: ۱ / ۲۵۳، نظم درر السمطین: ۱۰ و منابع دیگر.

چرا محبت خدا؟

چرا نفرمود: «التامین فی محبته الرحمان»، یا «الرحیم» بلکه فرمود: «التامین فی محبته الله»، این عبارت چه نکته ای دارد؟
لفظ جلاله «الله» - چنان که در جای خود بیان شده و همه علمای اسلام در علوم مختلف گفته اند - علم برای ذاتی است که مستجمع
جميع کمالات است. ۱.

اکنون می گوئیم: ائمه علیهم السلام «التامین» در محبت محبوبی هستند که مستجمع جميع کمالات است. در این صورت با توجه به
آن چه ذکر شد، جميع کمالات در ذات ائمه علیهم السلام جمع هستند.

۱. در تاج العروس: ۱۹ / ۶ در ماده «أله» می نویسد: «إنه علم للذات الواجب الوجود المستجمع لجميع صفات الكمال غیر مشتق».

خالصان در توحید خدا

خالصان در توحید خدا

وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ

و (سلام بر) خالصان در توحید خدا.

ائمه علیهم السلام خالصان در توحید خداوند متعال هستند.

کلمه «مخلصین» را هم به فتح «لام» و هم به کسر آن می توان خواند و هر دو مورد در قرآن مجید شاهدهی دارد:

۱. (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) ۱

و به آن ها دستوری داده نشده، جز این که خدا را پرستند و دین خود را برای او خالص کنند.

۲. (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ) ۲

جز بندگان خالص خدا.

در هر دو مورد سخن از عبادت است. انسان باید عبادت را از روی اخلاص به جا آورد و او از طریق عبادت به آن جا می‌رسد که مخلص می‌شود که این عبادت باید خالص و از هر شائبه‌ای به دور باشد. به وسیله چنین عبادتی، انسان به آن جا می‌رسد که خداوند او را فقط برای خود قرار می‌دهد و خالص برای خداوند متعال می‌گردد.

۱. سوره بینه (۹۸): آیه ۵.

۲. سوره صافات: (۳۷): آیات ۴۰ و ۷۴ و ۱۲۸ و ۱۶۰.

معرفت خدا

پرواضح است که عبادت مسبوق به معرفت است و معرفت اساس دین است که حضرت علی علیه السلام فرمودند:

أول الدین معرفته؛^۱

آغاز دین معرفت و شناخت اوست.

چه کسی در معرفت خداوند متعال به رسول الله و اهل بیت اطهار علیهم السلام می‌رسد؟ آن گاه امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

وكمال معرفته التصدیق به؛^۲

و کمال شناخت خدا تصدیق اوست.

ایمان قطعی و تصدیق جزمی نیز از خصایص آنان است. آن گاه می‌افزاید:

وكمال التصدیق به توحیده؛^۲

و کمال تصدیق خدا توحید و یگانگی اوست.

و کمال ایمان و تصدیق به وجود باری تعالی توحید اوست. آن حضرت در ادامه می‌فرماید:

وكمال توحیده الإخلاص له وكمال الإخلاص له نفی الصفات عنه؛^۳

و کمال توحید خدا اخلاص برای اوست و کمال اخلاص او صفات را از او دور دانستن است.

۱. نهج البلاغه: ۱۴ / ۲، خطبه ۱.

۲. همان. اخلاص در عبادت

بنابر آن چه بیان شد ما بایستی عمل را خالص برای خدا انجام دهیم تا خالص برای خدا باشیم. از این رو، در کتاب های فقهی در اوایل مباحث عبادات بحث نیت مطرح می‌شود و به این آیه استدلال می‌نمایند که خداوند متعال می‌فرماید:

(وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ)؛^۱

و به آن ها دستوری داده نشده جز این که خدا را پرستند و دین خود را برای او خالص کنند.

یعنی نیت انسان در انجام اعمال بایستی فقط برای خدا باشد و باید قصد ریا نکند؛ بلکه اخلاص کامل داشته و عمل بی شائبه باشد و به طور مطلق غیر خدایی در کار نباشد. اگر چنین شد، خداوند متعال آن بنده عابد مخلص را خالص برای خودش قرار می‌دهد.

با توجه به آن چه بیان شد، اگر کسی بخواهد «مخلصین» را با فتح «لام» بخواند، باید حرف «فی» را سببیه بگیرد که یکی از معانی آن است - گرچه حرف «فی» معروف برای ظرفیت است - در کتاب های ادبیات آمده است: «إِنَّ امْرَأَةً دَخَلَتْ النَّارَ فِي هَرَّةٍ قَتَلْتَهَا».

ولی معروف این است که «مخلصین» به کسر «لام» است. به هر صورت، اخلاص در مقابل شرک و اشراک است.

۱. سوره بینه (۹۸): آیه ۵.

۲. جامع المقدمات / عوامل ملا محسن: ۴۹۹ / ۱.

اخلاص در توحید

ائمه علیهم السلام در توحید خداوند متعال مخلص بودند، یعنی در توحید خداوند متعال به اعلا درجه خلوص و اخلاص رسیده بودند.

از طرفی، عبادت ائمه علیهم السلام و اطاعت آن‌ها از خداوند متعال و پیش از این، شناخت و معرفت آن بزرگواران به خداوند متعال به گونه‌ای و در حدی بوده که فقط به خودشان اختصاص داشته و خداوند متعال به چنین افرادی که در توحیدش مخلص و در عبودیت در اعلا درجه آن باشند، وعده‌هایی داده است.

البته مراتب پایین تر اخلاص هم آثار و برکاتی دارد که هر چه انسان در این مسیر گام بردارد و به هر درجه‌ای که برسد، آن درجه برای خود آثار و برکاتی دارد. چنان که در حدیث قدسی آمده است، حماد بن بشیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال الله عز وجل: من أهان لي ولياً فقد أصد لمحاربتي وما تقرب إلي عبد بشيء أحب إلي مما افترضت عليه وإنه ليقرب إلي بالنافله حتى أحبه، فإذا أحبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ویده التي يبطش بها، إن دعاني أجبه وإن سألتني أعطيته، وما ترددت عن شيء أنا فاعله كترددی عن موت المؤمن، يكره الموت وأكره مساءته؛^۱

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خدای عزوجل می‌فرماید: هر که به دوستی از دوستان من اهانت کند، همانا برای جنگ با من کمین کرده است و هیچ بنده‌ای به چیزی به من تقرب نجوید که نزد من محبوب تر از آن چه بر او واجب کرده‌ام باشد و همانا او به وسیله نماز نافله به من نزدیک می‌شود تا آن جا که من او را دوست بدارم و هنگامی که او را دوست بدارم، گوش او شوم؛ همان گوشی که با آن می‌شنود و چشم او گردم؛ همان چشمی که با آن ببیند و زبانش شوم؛ همان زبانی که با آن سخن گوید و دست او گردم؛ همان دستی که با آن بگیرد. اگر مرا بخواند اجابتش کنم و اگر از من خواهشی کند به او پاسخ بدهم و من در کاری که انجام دهم، هیچ گاه تردید نداشته‌ام، مانند تردیدی که در مرگ مؤمن دارم (ترزیرا) او از مرگ کراهت دارد و من از ناراحت کردن او ناخرسندم.

این یک واقعیت است و از اموری است که به سند نیاز ندارد. در حالات کسانی که در این مسیر گام برداشته‌اند، ائمه علیهم السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در رأس هستند.

گفتنی است این حدیث قدسی در کتاب‌های اهل تسنن نیز آمده است. ۲. شارح صحیح مسلم بر اساس این حدیث بحث کرده و آن را مبنا قرار داده و از آن استفاده‌هایی کرده است. او به نقل از قاضی عیاض مالکی چنین می‌نویسد:

ومحبه الله تعالى لعبده تمكينه من طاعته وعصمته وتوفيقه وتيسير ألطافه وهدايته وإفاضة رحمته عليه هذه مبادئها وأما غايتها فكشف الحجب عن قلبه حتى يراه بصيرته فيكون كما قال في الحديث الصحيح «فإذا أحبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به».^۳

آری، انسان به رغم بندگی، به جایی می‌رسد که خداوند سبحان می‌فرماید:

كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به؛

من گوش او شوم؛ همان گوشی که با آن می‌شنود و چشم او گردم؛ همان چشمی که با آن ببیند.

و کسی که به این مرحله برسد، چیزی از خودش ندارد؛ بلکه تمام برکات از عبادت و خلوص در آن است.

ائمه علیهم السلام به تمام معنا برای خداوند متعال بودند. آن بزرگواران به تمام معنا در مقام توحید باری تعالی و به تمام جهات توحید - ذاتی، صفاتی، افعالی و عبادی - با اخلاص بودند. از این رو، آنان «صفوة الله» شدند که خداوند متعال آنان را برای خود اصطفا کرد و برگزید و آنان را وارث پیامبران و خلیفه خود در زمین قرار داد.

این واقعیتی است که ائمه علیهم السلام به برکت اخلاص و خلوص در بندگی خداوند متعال بعد از معرفت و شناخت خدا، به این مقامات می‌رسند.

۱. الکافی: ۲ / ۳۵۲، حدیث ۷، المحاسن: ۱ / ۲۹۱، حدیث ۴۴۳، وسائل الشیعه: ۴ / ۷۲، حدیث ۴۵۴۴، بحار الانوار: ۶۷ / ۲۲، حدیث ۲۱.

۲. صحیح بخاری: ۷ / ۱۹۰، السنن الکبری: ۱۰ / ۲۱۹.

۳. شرح صحیح مسلم، نووی: ۱۵ / ۱۵۱.

آشکار کنندگان امر و نهی الهی

آشکار کنندگان امر و نهی الهی

وَالْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ

و (سلام بر) آشکار کنندگان امر و نهی الهی.

ائمه علیهم السلام واسطه ظهور احکام الهی هستند؛ یعنی حلال، حرام و... به توسط ائمه ظهور پیدا می‌کند. ظهور در مقابل خفاست و غیبت در مقابل شهود. و این که در دعا برای ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام می‌گوییم: «عَجِّلْ عَلَيَّ ظَهْرَكَ» به جهت آن است که هر دو معنا بر آن حضرت صادق است.

در هر صورت، احکام الهی به توسط ائمه علیهم السلام از حالت خفا بیرون می‌آیند و آنان مظهر آن احکام هستند. منظور از حالت خفا بیرون آمدن، معلوم شدن است. تا وقتی که چیزی مخفی است، انسان از آن آگاهی ندارد و از حکم آن بی‌اطلاع است. وقتی از حالت خفا بیرون آید، ناگزیر برای انسان معلوم می‌شود. بنابراین ائمه واسطه ظهور احکام الهی هستند. راه‌های معلوم شدن احکام

احکام مخفی یعنی چه و چگونه ائمه علیهم السلام مظهر آن‌ها هستند؟

احکام الهی از حلال و حرام و... در کتاب و سنت موجود است و آن بزرگواران مظهر و بیرون آورنده آن‌ها از خفا هستند. اما معلوم شدن حکمی از احکام به توسط ائمه علیهم السلام سه راه دارد:

راه نخست: حکمی را به طور مستقیم از ائمه علیهم السلام بشنویم؛ یعنی از امام درباره حکمی پرسند و آن حضرت پاسخ دهد، یا آن حضرت در ابتدا حکمی را بیان فرماید و ما بشنویم. البته شنیدن نیز اعم از این است که به لفظ باشد یا به کتابت. برای مثال، نامه ای از امام کاظم یا امام هادی علیهما السلام بخوانیم که در پاسخ کسی بنویسد و بدین وسیله، حکم آن مسئله برای ما معلوم شود.

راه دوم: امام علیه السلام کاری از امور عبادی را به طور عملی انجام بدهد و ما شاهد آن باشیم. برای مثال حضرتش طواف نماید و ما چگونگی طواف آن حضرت را مشاهده کنیم و از حکم آن آگاه شویم.

راه سوم: ما عملی را در برابر دیدگان حضرتش انجام دهیم و آن حضرت از کیفیت عمل ما مطلع شوند و اگر ایرادی داشته باشد، بتوانند تذکر دهند و مانعی از تذکر دادن وجود نداشته باشد. در این صورت، حکم شرعی آن عمل معلوم می‌شود.

به همین جهت، در علم فقه و اصول نیز می‌گویند: سنت یا قول معصوم است، یا فعل او و یا تقریر او. پس ظهور احکام به توسط امام علیه السلام برای ما یکی از این سه راه، یا هر سه راه است.

اکنون می‌گوییم: خود امام علیه السلام احکام الهی را از کجا کسب می‌کند؟ به حسب ظاهر امام علیه السلام از دو طریق اساسی احکام را کسب می‌کند:

یکم. امام علیه السلام از طریق الهام یا غیر الهام، حکمی را از خداوند متعال اخذ می‌کند.

دوم. امام علیه السلام حکم را از طریق پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، یا از طریق پدران گرامی اش که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله منتهی می شود، از جبرئیل و او از خدای سبحان، اخذ می کند.

با توجه به این دو راه اخذ احکام، امام علیه السلام به هر ترتیبی که حکم الهی را اخذ کند، بین خداوند متعال و مردم واسطه می شود یعنی از جانب خداوند متعال اخذ می کند و به ما می رساند. در نتیجه، امام علیه السلام معلم، مبین و به تعبیر برخی، ناقل می شود و به طور کلی، حکایت کننده است.

در عبارت زیارت جامعه چنین نیامده است که «السلام علی الناقلین لأمر الله ونهیه»، «الراوین لأمر الله ونهیه» و «المبلغین لأمر الله ونهیه». گرچه هر کدام از این موارد درست است، متن این است: «المظهرین لأمر الله ونهیه». در واقع امام علیه السلام کسی است که حکم الهی را از حالت خفا و پنهانی درمی آورد و به مرحله ظهور می رساند و این رسیدن به مرحله ظهور به توسط امام صورت می پذیرد.

بدیهی است احکام کتاب و سنت، به شرح و توضیح نیاز دارد. برای نمونه، خداوند متعال می فرماید:

(أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ) ۱

نماز را از زوال آفتاب تا پایان تاریکی شب برپا دار.

این حکم بایستی روشن شود و کیفیت نمازهای پنجگانه بیان گردد. این موارد را بایستی امام علیه السلام که مبین احکام الهی است، بیان کند. هم چنین اگر اجمالی در سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باشد، بایستی امام علیه السلام آن را بیان نماید. اگر چنین باشد ائمه علیهم السلام «شارحین لأمر الله ونهیه» خواهند بود.

ممکن است که مواردی از احکام الهی در کتاب و سنت وجود نداشته باشند. این ها مواردی هستند که از ناحیه امام علیه السلام به ما می رسند همان مواردی که آن بزرگواران از عالم خفا بیرون آورده اند و در واقع مظهر این حکم شده اند که نه در کتاب بوده و نه در سنت.

بنابراین، معلوم می شود که امام معصوم علیه السلام چنین مقامی دارد که حکمی را بیاورد که نه در کتاب باشد و نه در سنت. این حکم از ناحیه امام علیه السلام به ما می رسد و البته حکم شرعی و الهی است.

شکی نیست که شارع مقدس در درجه نخست خداوند متعال است. قرآن کریم می فرماید:

(لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا) ۲

ما برای هر کدام از شما آیین و راه روشنی قرار دادیم.

پس بدون تردید شارع مقدس خداوند سبحان است. چگونه می شود که برخی از احکام از ناحیه امام علیه السلام به ما رسیده است در کتاب و سنت نباشد و حال آن که قرآن مجید می فرماید:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا) ۳

امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پذیرفتم.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز در غدیر خم و پیش از آن، این موضوع را بیان فرمودند. آن حضرت در خطبه غدیر فرمود:

يا أيها الناس! والله ما من شيء يقربكم من الجنة ويباعدكم عن النار إلا وقد أمرتكم به، وما من شيء يقربكم من النار ويباعدكم من الجنة إلا وقد نهيتكم عنه ۴

ای مردم! به خدا سوگند، هر چیزی که شما را به بهشت برساند و هر چیزی که شما را از دوزخ دور کند برای شما بیان کردم.

آری! امام علیه السلام مظهر حکم خداوند است، به معنایی غیر از شارح، حاکی، ناقل و مبین بودن، و توضیح مطلب این است که:

از قدیم الایام بین علمای ما در کتاب های اعتقادی، حدیثی، فقهی و اصولی بحث شده که آیا خداوند متعال به معصوم علیه السلام

ولایت به معنای اذن در تصرف، داده است یا نه؟ آیا ولایت تکوینی، به این معنا که امام علیه السلام از جانب خداوند متعال مأذون باشد که در کون و تکوینات تصرف کند، دارد یا نه؟ آیا ولایت تشریحی، به این معنا که معصوم علیه السلام از ناحیه خداوند متعال مأذون باشد که در اموال و انفس مردم تصرف کند، دارد یا نه؟ آیا خداوند متعال اذن به امام یا معصوم داده است که در احکام شرعی تصرف کند یا نه؟

اگر به این پرسش‌ها، پاسخ داده شود و به اثبات برسند، به خوبی معنای «والمظهرین لأمر الله ونهی» روشن خواهد شد. بخشی با عنوان «باب التفویض إلی رسول الله و إلی الأئمة علیهم السلام فی أمر الدین» در کتاب اصول کافی آمده است که روایاتی چند در ذیل آن نقل شده است. ۵. منظور از طرح این بخش این است که خداوند متعال احکام شرعی را به پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام واگذار کرده است. علما و دانشمندان در شرح این روایات نوشته اند که منظور از «تفویض احکام» واگذار کردن احکام به معصوم و در اختیار او قرار دادن و به عبارت دیگر: اذن تصرف کردن اوست. ۶.

چگونه می شود که معصوم علیه السلام به اذن خداوند متعال در کل کون تصرف کند و در اموال و انفس تصرف نماید، ولی در احکام شرعی که سلسله امور اعتباری هستند، از ناحیه شارح مقدس اذن در تصرف نداشته باشد؟ بنابر بررسی ها، هیچ فردی در این مورد درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشکال نکرده است که حلال و حرام و سایر احکام شرعی به دست آن حضرت صلی الله علیه و آله سپرده شده و آن بزرگوار می تواند در احکام شرعی کم یا زیاد نماید. به همین جهت، مواردی هم در این باره نقل شده است. از جمله عدد رکعات نمازهای فریضه و نافله و اجناس زکات

آری! زیارت جامعه مقامات و منازل ائمه علیهم السلام را بیان می کند که آن گاه که انسان می خواهد معصوم را زیارت کند اعتقاداتش را و بالخصوص ایمان خود را به مقاماتشان بر امام علیه السلام عرضه می دارد و می گوید:

أشهد الله وأشهدکم أتی مؤمن بکم وبما آمنتکم به کافر بعدوکم وبما کفرتم به؛
خدا و شما را گواه می گیرم که به شما و به آن چه شما ایمان دارید، ایمان دارم و به دشمن شما و به آن چه شما به آن کفر میورزید، کفر میورزم.

۱. سوره اسراء (۱۷): آیه ۷۸.

۲. سوره مائده (۵): آیه ۴۸.

۳. همان: آیه ۳.

۴. الکافی: ۲ / ۷۴، حدیث ۲، وسائل الشیعه: ۱۷ / ۴۵، حدیث ۲۱۹۳۹، بحار الانوار: ۶۷ / ۹۶، حدیث ۳.

۵. الکافی: ۱ / ۲۶۵، باب التفویض إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و إلی الائمة علیهم السلام فی أمر الدین.

۶. گفتنی است که کتابی با عنوان عموم ولایة المعصوم نوشته ام که شامل ولایت تکوینی و تشریحی و ولایت بر احکام است و خلاصه ولایت سوم را به مناسبتی در کتاب تحقیق الاصول: ۲ / ۵۹ - ۶۴ ذکر نموده ام.

ولایت ائمه بر احکام شرعی

ولایت ائمه بر احکام شرعی

به نظر می رسد بهترین جا برای ارائه این قسم از ولایت همین جاست که امام علیه السلام مظهر احکام الهی است، نه فقط ناقل یا راوی باشند. به عبارت دیگر، امام علیه السلام فقط مسئله گو نیست.

همان گونه که پیش تر گفتیم، ولایت ها در مورد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ثابت شده و هیچ گونه خدشه ای در آن وارد نشده است و از جمله دلایل روایتی به سند صحیح است. این روایت را به دقت بررسی می کنیم تا معرفت و شناختمان به پیامبر اکرم صلی

اللّه علیه وآله بیشتر شود، گرچه زیارت جامعه، زیارت ائمه علیهم السلام است، ولی آن چه ائمه علیهم السلام دارند، همه از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله است.

در این روایت امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ، فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) ۱ ثم فَوَضَّ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَةَ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) ۲ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ مَسَدِّدًا مَوْفِقًا وَمُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدْسِ لَا يَزِلُّ وَلَا يَخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ... ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الصَّلَاةَ رَكَعَتَيْنِ، رَكَعَتَيْنِ، عَشْرَ رَكَعَاتٍ، فَأَضَافَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الرَّكَعَتَيْنِ رَكَعَتَيْنِ... فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ ۳.

خلاصه معنای این روایت را این گونه ترجمه می کنیم.

آن گاه که خداوند متعال پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله را تربیت کرد چه خوب تربیت نمود. پس از این که او را به سرحد کمال مطلوب رساند به او خطاب کرد که: «به راستی تو دارای خلق و خوی عظیم هستی».

آن گاه امر دین و امت را به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله تفویض کرد سپس فرمود: «و آن چه پیامبر برای شما آورده، انجام دهید و از آن چه شما را باز داشته خودداری کنید» چرا که از ابتدای خلقت پیامبر اکرم روح القدس همراهش بود. این روح القدس همراه پیامبر بوده و در جمیع شئون حضرتش را تسدید و استوار می نمود.

پس کسی که خدا او را مؤدب کرده باشد و از ابتدا روح القدس همراه او قرار داده تا او را تسدید کند، مواظبت و مراقبت نماید و به تعبیر ما در همه شئون هوای او را داشته باشد هیچ لغزشی از او حاصل نمی شود و واگذار کردن امر دین و اداره امور خلاق به چنین کسی چه مانعی دارد؟

به عبارت دیگر طبق این روایت حالات پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله خدایی شده. آن وقت اگر به چنین کسی بگویند: نماز و سایر احکام خدا و اداره امور بندگان خدا و سرپرستی آنان را به تو سپردیم آیا جای تعجب است؟

سند این روایت بلا اشکال صحیح است و البته در این باب روایات دیگری نیز وجود دارد، و در ذیل آیه مبارکه (ما آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ) ۴ «آن چه پیامبر برای شما آورده انجام دهید» در تفاسیر شیعه و سنی روایاتی آمده است ۵ که همه مفسرین تصریح دارند به این که تمام دستوراتی که از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله صادر شده است - نه دستوراتی که خداوند فرموده و پیامبر ابلاغ کرده که بین این دو مورد فرق است - واجب الاطاعه است، چرا که خداوند متعال اوامر و نواهی آن حضرت را امضا کرده است.

آن چه بیان شد، در مورد ولایت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله از دیدگاه شیعه و سنی از نظر دلیل قرآنی و حدیثی بود. اکنون می گوئیم: امام که هم چون پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله ساخته شده خدا و تربیت یافته او تا سرحد کمال است دقیقاً همین مقام و منزلت را دارا است.

این مقام و منزلت از دو راه برای ائمه علیهم السلام نیز به اثبات می رسد:

۱. دلایل عمومی بر این که ائمه علیهم السلام به منزله پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله هستند مگر در نبوت؛

طبق این ادله جمیع مناصب و منازل، مقام ها و ولایت هایی که خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله عطا کرده در نزد ائمه علیهم السلام است.

در این باره از طرق عامه و خاصه روایات فراوانی وجود دارد که به یقین، برخی از آن ها لفظاً متواترند و بقیه روی هم رفته تواتر معنوی و اجمالی دارند. یکی از آن احادیث «حدیث منزلت» است که خود بحث جداگانه ای می طلبد. پیامبر خدا در سخنی به علی علیه السلام فرمود:

أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي ۶

تو برای من به سان هارون نسبت به موسی هستی جز آن که پس از من پیامبری نخواهد بود.

این حدیث تواتر لفظی دارد. عجیب این که در زمان های گذشته علما و محدثان اهل تسنن برای جمع آوری سندهای این حدیث از علمای شیعه بیشتر می کوشیدند. شاید علمای ما نیز در این زمینه زحمت کشیده اند و به دست ما نرسیده است.

یکی از محدثان بزرگ اهل تسنن که شخصیت بزرگی است و اهل گزاره گویی نیست، می گوید: من پنج هزار سند برای «حدیث منزلت» دارم. ۷. به راستی که پنج هزار سند خیلی حرف است!

کوتاه سخن این که این حدیث به طور واضح و آشکار بیان می کند که همه مراتب و منازل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امیر مؤمنان علی علیه السلام ثابت بوده، مگر نبوت و پیامبری.

از طرفی در وجوب اطاعت نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار علیهم السلام مساوی و برابر با آن حضرت هستند.

نتیجه این که برای اثبات این امر دلیل های عمومی داریم.

۲. روایاتی که در خصوص تفویض احکام آمده است که ائمه علیهم السلام نازل منزله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این جهت می باشند.

افزون براین روایاتی در کتاب بصائر الدرجات آمده است که ائمه علیهم السلام در جمیع جهات وارثان پیامبر هستند مگر در نبوت. ۸. و در کتاب کافی آمده است که امام باقر علیه السلام در ضمن روایتی می فرماید: *إِنَّ طَاعَتَنَا مَفْتَرَضَةٌ عَلَيْهِمْ كَطَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ* ۹.

در روایات خاصه ای نیز این معنا آمده است که برخی از بزرگان هم چون علامه مجلسی رحمه الله تصریح دارد که این روایات مستفیض هستند، مانند روایتی که سندش صحیح است که امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهَ عَلِيَّ مَحَبَّتَهُ فَقَالَ: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ)، ۱۰ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: (مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) ۱۱ وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) ۱۲ ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوَّضَ إِلَيَّ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاتَّمَنَنَهُ فَسَلَّمْتُمْ وَجَعَدَ النَّاسُ. فَوَاللَّهِ لَنَحْبِكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا، وَتَصَمْتُوا إِذَا صَمْتْنَا وَنَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافِ أَمْرِنَا ۱۳

به راستی خدای عزوجل پیامبرش را بر محبت خود تربیت نمود و پس از آن فرمود: «تو خلق و خوی برجسته و بزرگی داری». سپس تشریح را به او تفویض کرد و فرمود: «آن چه را که رسول خدا برای شما آورده است انجام دهید و از آن چه شما را نهی کرده است دوری گزینید». هم چنین فرمود: «کسی که از رسول خدا اطاعت نماید، همانا خدا را اطاعت نموده است».

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن چه خداوند متعال به او تفویض کرده بود به امیر مؤمنان علی علیه السلام تفویض و واگذار کرد و آن حضرت را (در جمیع این مقامات، منازل و حیثیات) امین قرار داد. پس شما (شیعیان) این امر را پذیرفتید و تسلیم شدید، ولی مردم نپذیرفتند و انکار کردند. به خدا سوگند! ما شما را دوست داریم که هر گاه بگوییم بگویید و هر گاه سکوت کنیم سکوت کنید و ما واسطه میان شما و خدای عز وجل هستیم. خدا برای هیچ کس در مخالفت امر ما خیری قرار نداده است.

واژه «جحد» یعنی انسان در قلب ایمان دارد، ولی به زبان انکار می کند.

با توجه به مطالب مذکور، معلوم شد که: ائمه علیهم السلام از خداوند متعال اذن دارند که حکمی را خود تشریح کنند، نه فقط حکم الهی را به عنوان «قال الله» و «يقول الله» بیان کنند و یا به عنوان «قال رسول الله» یا از آبا و اجدادشان نقل کنند و بفرمایند: «سمعت أبي يقول».

و این نکته آن است که در این جا فرمودند: «والمظهرین لأمر الله» و فرمودند: «والراویین لأمر الله» یا «والناقلین لأمر الله».

و نیز معلوم شد که اوامر و نواهی ائمه علیهم السلام احکام الهیه هستند که ارشادی، و حکم آن ها حکم مسأله گو نیست.

و اگر لفظ «أمر» را در این جا اعم از تکوین و تشریح بگیریم باز هم درست است، چنان که در بحث ولایت تکوینی خواهد آمد، ۱۴ که امام علیه السلام به اذن خداوند متعال، در عالم کون می تواند تصرف کند. این تصرف به استقلال و شراکت نیست بلکه به برکت عبودیت و بندگی در درگاه خداوند متعال است که امام در این مسیر پیشرفت می کند و تقرب می یابد تا می رسد بدان جا که خداوند متعال چنین اذنی به او عطا می فرماید.

البته این موضوع عجیب و غریب نیست چرا که در زندگی عادی انسان نیز گاهی اتفاق می افتد. گاهی یک نوکر و خادم به ارباب خود به خوبی خوش خدمتی می نماید و امور را چنان به دست می گیرد و تمام وظایف و خواسته های او را در نظر دارد، در کارها، اوقات، حالات معین تمام وظایف را با دقت و ظرافت انجام می دهد. نه تنها اربابش او را بیرون نمی کند بلکه بر اثر این عملکرد مقرب می گردد و کلیدهای اتاق مخصوص و صندوق اموالش را به او می سپارد و اسرار بیت خود را در اختیار او می نهد و کوچک ترین خیانتی از او تا پایان عمرش سر نمی زند.

چنین مقامی برای امام علیه السلام نیز از ناحیه خداوند متعال بوده.

و خدای سبحان چنین اذنی را در مورد احکامش به امام علیه السلام داده است.

قبلاً بیان شد که این شأن و مقام و این اذن الهی به طور قطع برای پیامبر خدا ثابت است چرا که از قرآن و سنت دلیل داریم و هم چنین اتفاق نظر مسلمانان و علمای شیعه و اهل تسنن بر این معناست، به گونه ای که انسان یقین پیدا می کند. افزون بر وجودش، این امر واقع نیز شده است زیرا «ادلّ دلیل علی إمكان الشیء وقوعه».

از این رو، این امر برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت و تمام شده و ما در مورد اهل بیت علیهم السلام برای این معنا نیز قطع و یقین داریم چرا که دلیل های بسیاری در این زمینه ارائه شده است.

گرچه برای برخی قابل تحمل نباشد ولی اگر اندکی مطالب را بررسی کنند و در این مورد گفت و گو شود، روشن خواهد شد که تمام منازل و مقاماتی که از ناحیه خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده شده، جز نبوت، برای امیر مؤمنان علی و ائمه اطهار علیهم السلام ثابت است.

آری، اینان خلفا و نایبان پیامبر اکرم هستند. پیامبر اکرم خاتم پیامبران است و باب نبوت و پیامبری به وسیله آن حضرت بسته شد ولی تمام مناصب و مقامات آن حضرت که از ناحیه خداوند متعال بوده، برای ائمه ثابت است.

۱. سوره قلم (۶۸): آیه ۴.

۲. سوره حشر (۵۹): آیه ۷.

۳. الکافی: ۱ / ۲۶۷، حدیث ۴، بحار الانوار: ۱۷ / ۴، حدیث ۳. در انتهای حدیث چنین آمده است: «ولم یرخص رسول الله صلی الله علیه و آله لأحد تقصیر الرکعتین اللتین ضمّهما إلی ما فرض الله عز وجل، بل ألزمهم ذلك إلزاماً واجباً، لم یرخص لأحد فی شیء من ذلك إلاّ للمسافر، ولس لأحد أن یرخص [شیئاً] ما لم یرخصه رسول الله صلی الله علیه و آله، فوافق أمر رسول الله صلی الله علیه و آله أمر الله عز وجل ونهیه نهی الله عز وجل ووجب علی العباد التسلیم له کالتسلیم لله تبارک وتعالی».

۴. سوره حشر (۵۹): آیه ۷.

۵. برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک: تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۲۲۶، تفسیر الصافی: ۵ / ۱۵۶، تفسیر المیزان: ۱۹ / ۲۰۴، تفسیر نور الثقلین: ۱ / ۵۲۰، حدیث ۴۱۹، تفسیر کنز الدقائق: ۲ / ۵۴۴، تفسیر الکشاف: ۴ / ۵۰۳، تفسیر قرطبی: ۱۸ / ۱۷، تفسیر فخر رازی:

۲۹ / ۲۸۶، تفسیر نیشابوری (چاپ شده با تفسیر جامع البیان): ۲۸ / ۳۹.

۶. این حدیث شریف در منابع بسیاری از شیعه و سنی نقل شده است. از جمله: الامالی، شیخ مفید: ۵۷، الامالی، شیخ طوسی: ۱۷۰، حدیث ۲۸۷، کنز الفوائد: ۲۷۴، کشف الغمه: ۱ / ۶۳، بشاره المصطفی: ۲۴۶، تفسیر نور الثقلین: ۱ / ۴۹، بحار الانوار: ۱ / ۸، حدیث ۱، صحیح بخاری: ۴ / ۲۰۸ و ۵ / ۱۲۹، صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۰، مسند احمد بن حنبل: ۱ / ۱۷۰، سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۲، حدیث ۵۱۱، سنن ترمذی: ۵ / ۳۰۲، حلیه الاولیاء: ۷ / ۱۹۴، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۰، السنن الکبری: ۹ / ۴۰، شواهد التنزیل: ۱ / ۱۹۰، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۸ و ۱۳۳، الطبقات الکبری: ۳ / ۲۳، کنز العمال: ۱۱ / ۵۹۹، اسد الغابه: ۴ / ۲۷، شرح مسلم نووی: ۱ / ۱۹۵.

۷. در شواهد التنزیل: ۱ / ۱۹۵ آمده است: «وهذا حدیث المنزله المذی کان شیخنا أبو حازم الحافظ یقول: خرّجه بخمسه آلاف إسناده».

۸. بصائر الدرجات: ۱۶۸، باب فی الأئمة أنهم ورثوا علم أولى العزم من الرسل وجميع الأنبياء... .

۹. الکافی: ۱ / ۲۱۶، حدیث ۴.

۱۰. سوره قلم (۶۸): آیه ۴.

۱۱. سوره حشر: آیه ۷.

۱۲. سوره نساء (۴): آیه ۸۰.

۱۳. الکافی: ۱ / ۲۶۵، حدیث ۱، فصول المهمه فی أصول الأئمة: ۱ / ۶۴۵ و ۶۴۶، حدیث ۱، بحار الانوار: ۱۷ / ۲، حدیث ۱.

۱۴. ر.ک: شرح: «وبکم ينزل الغيث وبکم يمسك السماء أن تقع على الأرض».

دیدگاه بزرگان و دانشمندان

دیدگاه بزرگان و دانشمندان

پس از ذکر ادله مساوات بین رسول الله صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام در همه منازل و مقامات - مگر نبوت - و این که وقتی رسول الله صلی الله علیه وآله بر تشریح ولایت دارند، پس ائمه علیهم السلام نیز دارای این ولایت هستند، باید دید که بزرگان علما و دانشمندان در این باره چه گفته اند. چرا که پس از استشهاد به کلام قدما و علمای بزرگ شبهه ای باقی نمی ماند. پیش تر بیان شد که این بحث در کتاب های حدیثی، رجالی، اعتقادی و اصولی مطرح شده است. هدایه المسترشدين از کتاب های تحقیقی در علم اصول است. نویسنده این کتاب عالم محقق شیخ محمد تقی اصفهانی رحمه الله است که این اثر را در شرح معالم الاصول که یکی از کتاب های مهم علم اصول به شمار می رود، نگاشته است. مطالب این کتاب علمی و فهم عبارات آن اندکی سنگین است. وی در بحث حقیقت شرعی این قضیه را تحت این عنوان مطرح می کند که در اصل، «شارع» خداوند متعال است، چنان که می فرماید:

(لِكُلِّ جَعَلْنَا شِرْعَةً وَمِنْهَا جَارٌ) ۱

ما برای هر کدام از شما آیین و راه روشنی قرار دادیم.

و به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز شارع گفته می شود. ۲.

آیا عنوان شارع بر امام علیه السلام نیز صادق یا نه؟

۱. سوره مائده (۵): آیه ۴۸.

۲. در هدایه المسترشدين: ۱ / ۴۰۸ و ۴۰۹ این گونه آمده است: «وحيث إنّ الحقيقة الشرعية منسوبة إلى وضع الشارع - كما هو قضيه حدها المذكور وغيرها - أو ما هو أعم منه حسب ما مرّ في البحري أن نشير إلى معناه. فنقول: قد نصّ بعضهم بأنّ الشارع هو النبي (صلى الله عليه وآله). بل عزی ذلك بعض الأفاضل إلى ظاهر كلام القوم، وهو قضيه ما ذكره في المقام وغيره، فإن ثبت كونه حقيقة عرفية

فيه (صلى الله عليه وآله) كما ادّعا بعضهم فلا كلام، وإلا فإن أخذ اللفظ على مقتضى وضعه اللغوي فصدقه عليه (صلى الله عليه وآله) لا- يخلو عن إشكال، إذ ظاهر معناه بحسب اللغة: هو جاعل الشرع وواضعه، كما هو المتبادر منه، فيختص به تعالى، وقد قال تعالى: (لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا). وقال: (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...) [سوره شوری (۱۳): آیه ۱۳]. دیدگاه وحید بهبهانی

مرحوم وحید بهبهانی در کتاب رجالی خود برای تفویض چند معنا ذکر کرده، ایشان می فرماید:

الرابع: تفویض الأحكام والأفعال بأن یثبت ما رآه حسناً ویراه قبیحاً فیجیز الله تعالى إثباته وردّه مثل إطعام الجذّ السدس وإضافة الرکعتین فی الرباعیات والواحدة فی المغرب وفي النوافل أربعاً وثلاثین سنةً وتحريم كل مسکر عند تحريم الخمر إلى غير ذلك؛ رسول خدا و امام می تواند حکمی را که صلاح بداند مقرر کند و حکمی را که صلاح ندارد بردارد و خدای تعالی هم حکم او را امضا می نماید.

این است خلاصه فرمایش ایشان سپس مواردی را ذکر می کنند. ۱.

محقق بهبهانی در شرحی که بر کتاب مجمع الفائدة والبرهان نوشته مقدّس اردبیلی رحمه الله دارد می نویسد:

وقد حقّقنا فی تعلیقنا علی رجال المیرزا ضعف تضعیفات القمیین، فإنّهم كانوا یعتقدون - بسبب اجتهادهم - اعتقادات من تعدّی عنها نسبه إلى الغلوّ مثل نفی السهو عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم أو إلى التفویض مثل تفویض بعض الأحكام إليه؛ این گفتار در ردّ محدّثان قمی است که در قدیم الأيام برخی از احادیث یا راویان را به دلیل قول به تفویض تضعیف می کردند.

۱. الفوائد الرجالیة: ۳۹ و ۴۰، تعلیقه علی منهج المقال: ۲۲.

۲. حاشیة علی مجمع الفائدة والبرهان: ۷۰۰.

دیدگاه شیخ بحرانی

شیخ بحرانی نویسنده کتاب الحدائق الناضرة فقیهی ارزشمند و محدّثی بزرگ است. او در بحث منزوحات بئر می نویسد:

احتمل بعض محقّقی المحدثین من المتأخّرين کون هذا الاختلاف من باب تفویض الخصوصیات لهم علیهم السلام لتضمّن کثیر من الأخبار أنّ خصوصیات کثیر من الأحكام مفوّضة إلیهم علیهم السلام كما كانت مفوّضة إلیه صلی الله علیه وآله؛ خلاصه ترجمه: بعضی از محدّثین احتمال داده اند که اختلاف روایات در منزوحات بئر از باب تفویض احکام به ائمه علیهم السلام بوده باشد.

۱. الحدائق الناضرة: ۱ / ۳۶۵. دیدگاه سید عبدالله شبر

سید عبدالله شبر رحمه الله فقیه و محدّث بزرگی بوده. وی در یکی از کتاب های خود به نام مصابیح الانوار می نویسد:

والأخبار بهذه المضمونة کثیرة رواه المحدثون فی کتبهم کالکلینی فی الکافی والصفّار فی البصائر وغيرهما: أنّ الله سبحانه فوّض أحكام الشریعة إلی نبيه بعد أن أیّده واجتبه وسدّده وأکمل له محامده وأبلغه إلی غاية إکمال؛ روایات تفویض احکام شریعت به نبی اکرم فراوان است...

۱. مصابیح الانوار: ۱ / ۳۶۹. دیدگاه شیخ محمد حسن نجفی

شیخ محمد حسن نجفی نویسنده جواهر الکلام و فقیه عظیم الشأن می نویسد:

بل فی المسالک روى العامیة والخاصیة أنّ النبی صلی الله علیه وآله کان یضرب الشارب بالأیدی والنعال ولم یقدّره بعدد، فلما کان فی زمن عمر استشار أمير المؤمنین علیه السلام فی حدّه فأشار علیه بأن یضربه ثمانین معللاً له... وكان التقدير المزبور عن أمير المؤمنین علیه السلام من التفویض الجائر لهم؛

شهید ثانی در مسالک فرموده که خاصه و عامه روایت کرده اند که حدّ شرب خمر در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله معین

نشده بود، در زمان عمر به توسط امیرالمؤمنین علیه السلام معین شد و آن از باب تفویض احکام به ائمه بوده است.

۱. جواهر الکلام: ۴۱ / ۴۵۷. دیدگاه مجلسی اول و دوم

مجلسی اول رحمه الله نیز در این مورد می فرماید: كما يظهر من الأخبار الكثيرة الواردة في التفويض إلى النبي والأئمة عليهم السلام. علامه مجلسی دوم رحمه الله نیز می نویسد:

وألزم على جميع الأشياء طاعتهم حتى الجمادات من السماويات والأرضيات كشق القمر وإقبال الشجر وتسيح الحصى وأمثالها مما لا يحصى وفوض أمورها إليهم من التحليل والتحریم والعطاء والمنع. ۱.

۱. بحار الانوار: ۲۵ / ۳۴۲ و ۳۴۳. دیدگاه مرحوم آقای گلپایگانی

استاد ما مرحوم آقای گلپایگانی قدس سره در کتاب حدود در بحث «حد شارب الخمر» مطلب شهید ثانی و صاحب جواهر الکلام را متعرض شدند و قبول فرمودند.

آری اهل بیت علیهم السلام اظهار کنندگان خواسته ها یا اوامر و نواهی خداوند متعال هستند. ما معتقدیم که آن بزرگواران تربیت شده مکتب خداوند متعال هستند و او خودش تربیت ائمه علیهم السلام را به عهده گرفته است. پیش تر در روایتی خواندیم که آنان مربی و تربیت شده خداوند سبحان هستند. کسانی که آن گاه که به سرحد کمال می رسند، روح القدس به امر خداوند متعال ملازم آن هاست و در جمیع امور متوجه آن بزرگواران است و آن ها را تسدید می نماید.

سپس امام علیه السلام با حرف «ثم» می فرماید:

ثم فوض إليه؛

آن گاه امور را به آنان تفویض می کند.

به چنین وجودی اذن تصرف در کون داده می شود که همان ولایت تکوینی است و به چنین شخصیتی اذن تصرف در اموال و آنفس داده می شود که در اصطلاح، به آن ولایت تشریعی می گویند و به چنین فردی تصرف در احکام می دهند که همان ولایت بر احکام است.

مطالب یاد شده، درباره مراحل بالای شناخت و معرفت است که بایستی بکوشیم تا شناختمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام بیشتر شود و اگر کسی در آن حد نبود و آن ظرفیت را نداشت و نتوانست این معنا را خوب دریابد، معذور است ولی نباید انکار کند.

۱. ر.ک: بصائر الدرجات: ۴۰۵، الکافی: ۱ / ۲۶۵.

بندگان گرامی خدا

بندگان گرامی خدا

وَعِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ؛

و (سلام بر) بندگان گرامی او که در گفتار بر او پیشی نگیرند و به امر او عمل کنند.

واژه «عباد» جمع عبد است؛ یعنی ائمه علیهم السلام بنده حق تعالی هستند، اما عباد مکرمین، عبادی که «لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون».

پیش تر در توضیح عبارت «وأصول الكرم» معنای کرم بیان شد.

وقتی واژه «کرم» به معنای جود و بخشش و سخاوت و در مقابل بخل به کار می رود. اما در لغت و استعمالات قرآن مجید و سنت، معنایی بهتر و وسیع تر دارد که معنای مذکور یکی از افراد و مصادیق آن می شود.

اکنون برخی از موارد استعمال واژه کرم، در قرآن مجید را بیان می‌نماییم.
گاهی واژه «کریم» برای خود قرآن به کار رفته است، آن جا که می‌فرماید:
(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ) ۱

به راستی که آن قرآن گرامی و پرارزش است.

گاهی برای برخی از فرشتگان به کار رفته است، آن جا که می‌خوانیم:
(كِرَامًا كَاتِبِينَ) ۲

(فرشتگان) گرامی و نویسنده.

در مورد دیگری می‌فرماید:

(بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ) ۳

به دست سفیرانی والا مقام و نیکوکار.

و گاهی برای برخی از مخلوقات آمده است، آن جا که می‌فرماید:

(أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ) ۴

آیا آنان به زمین ننگریستند که چه قدر از گیاهان پرارزش در آن رویانیدیم؟

و گاهی در مورد برخی از مقامات به کار رفته است، آن جا که می‌فرماید:

(وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ) ۵

و از گنج‌ها و قصرهای باشکوه.

با توجه به این آیات و با کمک کتاب المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی و برخی دیگر از کتاب‌های لغوی در این زمینه،

می‌فهمیم که واژه «کرم» به معنای شرافت، جلالت و عظمت است. راغب اصفهانی می‌نویسد:

وكلّ شيء شرف في بابه فإنه يوصف بالكرم) ۶

هر چیزی که در باب خودش باشرف، جلالت و عظمت باشد به «کرم» موصوف می‌شود.

به سنگ‌های قیمتی مثل زبرجد، زمرد و... احجار کریمه می‌گویند چون این‌ها در بین سنگ‌ها شرافت و قیمت دارند. به دست

آوردن این‌ها آسان نیست و بایستی آن‌ها را با پرداخت هزینه و کند و کاو و سختی به دست آورد. در برخی از کشورها این

سنگ‌ها را از اعماق کوه‌ها به دست می‌آورند چرا که کم‌یاب هستند و در دسترس عموم مردم نیستند. از این رو، هم قیمت و

شرافت دارند و هم به کسانی که این‌ها را می‌پوشند و همراه دارند، شرافت و زینت می‌بخشند.

در برخی کتاب‌ها حدیثی نقل شده که:

من أحب کریمتاه لم یکتب بعد العصر) ۷

کسی که چشمان خود را دوست بدارد، بعد از عصر نمی‌نویسد.

و حسن بن علی بن فضال گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «ما سلب أحد کریمته إلا عوضه الله منه الجنة». ۷

و در روایت دیگری آمده است که حضرت فرمود: من زوج کریمته من شارب الخمر فقد قطع رحمتها) ۸

منظور از «کریمه» در این روایت دختر انسان است که عزیز اوست و برای او زحمت کشیده، تربیتش نموده و برای او ارزش دارد. از

این رو، نباید دخترش را به شراب‌خوار بدهد.

بنابراین، استعمال ماده «کرم» در موارد مختلف بیان‌گر ارزش، شرف، مقام و جلالت است.

واژه «کرم» به همان تعبیری است که صاحب المفردات گفته که به معنای شرافت، عظمت و جلالت است. تشکیک پذیر است و

مراتب دارد. برای مثال، مرتبه شرافت احجار کریمه با مرتبه شرافت چشم انسان یا دختر او و یا با فرشتگانی که «کرام برره» هستند، فرق دارد و دارای مراتب است.

این واژه در زیارت جامعه درباره ائمه علیهم السلام به کار رفته، آن جا که می فرماید: «و عباده المکرمین». روشن است که این عبارت از آیه ای در قرآن مجید اقتباس شده است، آن جا که می فرماید:

(وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ يَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا- يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ * وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿۹﴾) و آن ها گفتند: خدای رحمان فرزندی برای خود برگزیده است! او منزّه است بلکه فرشتگان بندگان شایسته او هستند که هیچ گاه در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و به امر او عمل می کنند. او آن چه را پیش رو و پشت سر آن هاست، می داند و آن ها جز برای کسی که خدا راضی است، شفاعت نمی کنند و هر که از آنان بگوید: من معبود جز او هستم، او را با دوزخ کیفر می دهیم و این گونه ستمگران را کیفر خواهیم داد.

این ها آیاتی هستند که واژه «کرم» را در بر گرفته اند. شأن نزول این آیات در ردّ یهود و نصاری است. در تفاسیر، ذیل این آیات این گونه آمده است:

یهودیان برخی از پیامبران بنی اسرائیل را فرزند خداوند می خواندند که قرآن می فرماید:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ ﴿۱۰﴾)

یهود گفتند: عزیر پسر خداوند است.

مسیحیان نیز همین ادعا را درباره حضرت عیسی علیه السلام داشتند که در این هنگام این آیات مبارکه نازل شد: (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ).

در این آیات ولدیت پیامبران برای خداوند متعال نفی شد چرا که خداوند منزّه است از این که فرزندی داشته باشد. آن گاه می فرماید: پیامبرانی که شما فرزند بودن آن ها را برای خداوند متعال ادعا کردید، اینان بندگان مکرم و شایسته خداوند هستند و هر چه دارند از خداوند متعال است و خدا به آنان شرف، مقام، عزت و عظمت داده است.

این حقیقت را با واژه «عباد» بیان کرد تا بفهماند که آن چه اینان به آن دست یافته اند، از طریق عبودیت بوده که به این درجات رسیده اند. بنابراین، سخن شما درست نیست که اینان فرزند خدا هستند بلکه اینان بندگان خدا و مخلوق او هستند. اما به برکت عبادت، خداوند متعال به آن ها شرف داد و شما خیال کردید که اینان برای خدا فرزند شدند و این تقرب در نزد خدا دلیل بر فرزند بودن نخواهد شد.

۱. سوره واقعه (۵۶): آیه ۷۷.

۲. سوره انفطار (۸۲): آیه ۱۱.

۳. سوره عبس (۸۰): آیه ۱۵ و ۱۶.

۴. سوره شعراء (۲۶): آیه ۷.

۵. همان: آیه ۵۸.

۶. المفردات فی غریب القرآن: ۴۲۹.

۷. قرب الاسناد: ۳۸۹، حدیث ۱۳۶۶، بحار الانوار: ۸۱ / ۱۸۲، حدیث ۳۰.

۸. الکافی: ۵ / ۳۴۷، حدیث ۱.

۹. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۶ - ۲۹.

۱۰. سوره توبه (۹): آیه ۳۰.

اندیشه ای در آیه

با توجه به آیه و معنای واژه «کرم»، در زیارت جامعه برای حضرات ائمه علیهم السلام شرافت و مقاماتی اراده شده که برخی از آن ها عبارت است از:

۱. عصمت ائمه

جمله ای که از آیه مبارکه (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿۱﴾ «آنان در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و همواره فرمان او را انجام می دهند» اقتباس شده در برگزیده عصمت آن بزرگواران است، بدین معنا که آنان هرگز در گفتار بر خداوند متعال پیشی نمی گیرند و این همان معصوم بودن آن هاست که تمام آن چه را می گویند از ناحیه خداوند متعال است و چیزی را از خودشان به او نسبت نمی دهند. ۲.

گفتنی است پس از پایان این بحث درباره این آیه، خطبه ای را از امیر مؤمنان علی علیه السلام ۳ خواهیم آورد که این مطلب را روشن تر خواهد کرد.

۱. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۷.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره عصمت ر.ک: محاضرات فی الاعتقادات: ۲ / ۴۹۷ از همین نگارنده.

۳. ر.ک: صفحه ۳۹۰ از همین کتاب.

۲. علم ائمه

در این آیه می فرماید:

(وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿۱﴾)

و آنان همواره فرمان او را انجام می دهند.

این عبارت از آیه علم ائمه علیهم السلام را می رساند چون آن بزرگواران به امر خداوند متعال عمل می کنند که در این صورت باید به امر خداوند آگاه باشند تا طبق آن عمل کنند. آن ها باید بدانند که خداوند متعال چه چیزهایی را اراده کرده تا به مرحله عمل برسانند.

بدیهی است که ائمه علیهم السلام پیش کسی شاگردی نکرده اند و در مکتب احدی نبوده اند، آن چه دانستند و عمل کردند همه را در مکتب خداوند متعال یافته اند و این از خصایص و شرافت های ائمه علیهم السلام خواهد بود.

۱. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۷. ۳. عمل و کردار ائمه

عمل ائمه علیهم السلام یکی دیگر از موضوعاتی به شمار می رود که از این آیه استفاده می شود. این آیه بیان گر عمل و کردار آن بزرگواران است.

به نظر می رسد که «امر» در این جا مقابل نهی نیست بلکه منظور اراده خداوند متعال است که در نتیجه ائمه به اراده خداوند متعال عالم و آگاه هستند و در مرحله بعد عامل به اراده او هستند. این موضوع با تأمل در این عبارت از آیه به دست می آید.

به تعبیر دیگر، جبرئیل مأموری از مأموران خدا و عضو دستگاه ربوبی و تشکیلات الهی است. اگر او کاری انجام دهد، شما آن را به خداوند متعال نسبت می دهید. اگر کاری را میکائیل انجام دهد، آن را نیز به خدا نسبت می دهید.

واضح تر این که مأموریت حضرت عزرائیل قبض ارواح است، این عمل هم به خودش نسبت داده می شود، چنان که قرآن می فرماید:

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ ﴿۱﴾)

بگو فرشته مرگ که بر شما مأمور شده روح شما را می‌گیرد؛

و هم به طور مستقیم به خداوند نسبت داده می‌شود که قرآن می‌فرماید:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) ۲

خداوند به هنگام مرگ ارواح را قبض می‌کند.

پس فعل عزرائیل فعل خدا است. اگر خداوند متعال اراده کند، اراده او در عمل عزرائیل تبلور می‌کند و ائمه علیهم السلام نیز چنین هستند.

۱. سوره سجده (۳۲): آیه ۱۱.

۲. سوره زمر (۳۹): آیه ۴۲. ۴. شفاعت ائمه

از مطالبی که از این آیه استفاده می‌شود و خود موضوعیت دارد و می‌تواند توضیح مطلب قبلی باشد، شفاعت است که به ائمه علیهم السلام این جلالت و مقام و منصب نیز داده شده است، چنان که می‌فرماید:

(لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) ۱

آنان جز برای کسی که خدا راضی است، شفاعت نمی‌کنند.

اگر انسان بخواهد در موضوعی کسی را نزد بزرگی شفیع قرار دهد، باید فردی باشد که نزد او عزیز و متناسب با آن موضوع باشد و گرنه نمی‌توان برای هر کاری هر فردی را نزد امیر، رئیس و وزیر شفیع قرار داد. بایستی تناسب‌ها مراعات شود. پس کسی که با خداوند متعال سر و کار دارد و نیاز به شفیع دارد، باید فردی را شفیع قرار دهد که با او در ارتباط باشد.

با توجه به این مطلب، کلمه «مکرمون» در زیارت جامعه دلالت دارد بر این که پیامبر اکرم، امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام شفیعان به سوی خدای سبحان هستند.

حال آیا اینان باید پیش از شفاعت کردنشان به خداوند متعال مراجعه کنند که خدایا! در فلان مورد شفاعت بکنم تا حرفم زمین نیفتد یا نه؟

اینان چنین هستند که «جز برای کسی که خدا راضی است شفاعت نمی‌کنند»، به این معنا که این بزرگواران با اراده‌های خداوند متعال ارتباطی دارند و آگاه هستند. پس اگر در جایی شفاعت نکردند، رضایت خدا در آن جا نیست، نه این که پیش تر از خداوند متعال در هر مورد کسب تکلیف کنند.

آری هر چه بیشتر شرافت به آن بزرگواران داده شد، بیشتر بندگی کردند و مقامات به آنان عطا شد و هم چنان (مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ) ۲ هستند.

کسی نگوید: پس اینان خدا هستند، چرا که جای همین توهم هست و گرنه آیه به این شدت و حدت یهود و نصاری را رد نمی‌کرد، چرا که آنان وقتی از حضرت عیسی کارهای خدایی دیدند، چنین توهم کردند. البته از ائمه علیهم السلام و حضرت عیسی کارهایی سر زده که از عهده بشر عادی خارج بوده و لکن به «اذن الله» و به برکت عبودیت سر زده و صادر گشته و هیچ یک ادعای الوهیت نکرده و نمی‌کند. قرآن کریم نیز به این مطلب اشاره می‌کند و می‌فرماید:

(وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكُمْ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ) ۳

و هر کس از آن‌ها بگوید من معبودی جز او هستم، او را با دوزخ کیفر می‌دهیم.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز غدیر خم در کوفه خطبه‌ای ایراد فرمود. شیخ طوسی رحمه الله راوی این خطبه می‌گوید:

اتَّفَقَ فِي بَعْضِ سَنَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْجُمُعَةَ وَالْغَدِيرَ، فَصَعِدَ الْمَنْبِرَ عَلَى خَمْسِ سَاعَاتٍ مِنْ نَهَارِ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَحَمِدَ اللَّهَ...^۴

در دوران حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام روز جمعه با روز غدیر مصادف شد که ایشان در وسط روز بر بالای منبر رفتند و به

سخنرانی و خطابه پرداختند.

از نظر نگارنده این خطبه از امیر مؤمنان علیه السلام قطعی الصدور است. هزار سال پیش شیخ طوسی رحمه الله این خطبه را در مصباح المتهجد نقل کرده است. حضرتش در آن خطبه زیبا این گونه فرمود:

وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَصَّ لِنَفْسِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ بَرِيَّتِهِ خَاصَّةً، وَعَلَاهُمْ بِتَعْلِيْتِهِ وَسَمَا بِهِمْ إِلَى رَتْبَتِهِ، وَجَعَلَهُمُ الدُّعَاءَ بِالْحَقِّ إِلَيْهِ وَالْأَدْلَاءَ بِالْإِرْشَادِ عَلَيْهِ، لِقَرْنِ قَرْنٍ وَزَمَنِ زَمَنِ.

أَنْشَأَهُمْ فِي الْقَدَمِ قَبْلَ كُلِّ مَذْرُومٍ، وَأَنْوَاراً أَنْطَقَهَا بِتَحْمِيدِهِ، وَأَلْهَمَهَا شُكْرَهُ وَتَمْجِيدَهُ، وَجَعَلَهَا الْحَجَجَ عَلَى كُلِّ مُعْتَرِفٍ لَهُ بِمَلَكَةِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَسُلْطَانَ الْعِبَادِيَّةِ، وَاسْتَنْطَقَ بِهَا الْخُرْسَاتُ بِأَنْوَاعِ اللُّغَاتِ، بِخَوْعاً لَهُ فَإِنَّهُ فَاطِرُ الْأَرْضِينَ وَالسَّمَاوَاتِ.

وَأَشْهَدُهُمْ خَلْقَهُ وَوَلَّاهُمْ مَا شَاءَ مِنْ أَمْرِهِ، جَعَلَهُمْ تَرَاجِمَ مَشِيَّتِهِ وَأَلْسِنَ إِرَادَتِهِ، عَيْدَافاً لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ، وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى، وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مَشْفُقُونَ ۴۶

و به راستی که خدای تعالی بعد از رسولش صلی الله علیه و آله از بین بندگانش، عده ای را مخصوص به خود گردانید. گروهی که آن ها را رفعت مقام و علو درجه عطا فرمود و آنان را در قرون متمادی فراخوانان به سوی خود ودلالت کنندگان بر خویش بدون هیچ نقصانی قرار داد. انوار آن ها را پیش از آفرینش جمیع موجودات آفرید و آن انوار مقدس را به حمد خودش ناطق فرمود. مقام شکر و بزرگ داشتش را به آنان الهام نمود و آن ها را بر هر بنده ای که سر تعظیم در مقابل ملکیت حق تبارک و تعالی فرود آورده باشد، حجت قرار داد.

به وسیله این انوار با موجوداتی که به خودی خود قادر به تکلم نبودند، به انواع لغت ها سخن گفت تا همه در مقابل این حقیقت که او تبارک و تعالی آفریننده زمین ها و آسمان هاست، معترف و مقر باشند. آن بندگان خاص را بر مخلوقاتش شاهد قرار داد و آن چه از تصرفاتش را که می خواست، به آنان واگذار نمود.

آنان را بیان گر مرادهای خویش و زبان گویای خواسته هایش از خلق قرار داد، در حالی که اینان - با همه این مقامات - بندگان او بوده و در گفتارشان از خدا پیشی نمی گیرند و فقط بر طبق امر حق تبارک و تعالی عمل می کنند. خداوند متعال آن چه را در پیش روی آنان و ورای آنان است، می داند و آنان شفیع نمی شوند، مگر به کسانی که خدای تعالی راضی است و آنان به دلیل ترس عالمانه ای که از حق تعالی دارند، در مقام خائفین هستند.

این خطبه به شرح و توضیح نیاز دارد و باید در سرفصل جداگانه ای مطرح شود. امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز غدیر بر فراز منبر این خطابه را برای عموم مردم ایراد فرمود. شاید معرفت ما به ائمه علیهم السلام از خیلی کسانی که در آن تاریخ پای منبر آن حضرت در کوفه بودند، بیشتر باشد.

آن حضرت می فرماید: «بعد از آن که خداوند از مخلوقاتش این ها را برگزید شرافتی به اینان داد، آنان را بالا برد و فراخوانان به حق قرار داد تا کسانی که به طرف او می روند راه را بشناسند. زبان آن ها را گویا ساخت تا حمدش کنند و شکر و سپاس را بر آنان الهام کرد که بر زبانشان جاری گردد و آن ها را ترجمان مشیت خود قرار داد.

استاد ما میرزا کاظم تبریزی رحمه الله که هم فقیه، هم اصولی و هم معقولی بود و انصافاً در معارف شخصیتی بود. وی به مناسبتی در جلسه درس فرمود: حلقوم ائمه علیهم السلام بلندگوی خداوند متعال است. ترجمان وحی یعنی بلندگو.

پس وقتی از این حلقوم کلام خداوند متعال بیرون می آید، آیا این جز عصمت است؟ جز این است که آنان زبان اراده خداوند متعال هستند و با وجود این، عبد هستند که در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و فرمان او را عمل می کنند. و «یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم» بر اینان احاطه دارد.

۱. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۸.

۲. همان.

۳. همان: آیه ۲۹.

۴. مصباح المتعجب: ۷۵۳، المصباح، کفعمی: ۶۹۶، بحار الانوار: ۹۴ / ۱۱۳. وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛
و رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

یعنی: پس از سلام بر آنان که دارای مقامات یاد شده هستند از خدا خواهان رحمت و برکات برایشان می شویم، و این معنا از قرآن مجید اخذ شده که (رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ) ۱.
۱. سوره هود (۱۱): آیه ۷۶.

مناقبی دیگر

مناقبی دیگر

السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الدُّعَاءِ وَالْقَادَةِ الْهُدَاةِ وَالسَّادَةِ الْوُلَاةِ وَالذَّادَةَ الْخُمَاءِ وَأَهْلِ الذُّكْرِ وَأُولَى الْأَمْرِ وَبَقِيَّةِ اللَّهِ وَخَيْرَتِهِ وَحَزْبِهِ وَعَيْتِهِ عَلَيْهِ
وَحُجَّتِهِ وَصِرَاطِهِ وَنُورِهِ وَبُرْهَانِهِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛

سلام بر امامان دعوت گر، پیشوایان راهنما، سروران سرپرست، حامیان دین خدا، اهل ذکر، صاحبان امر، آیات باقی مانده خدا، برگزیده و حزب او، جایگاه دانش و حجت او راه، نور و برهان او و رحمت و برکات خدا بر شما باد.
طبق تنظیم و دسته بندی که انجام یافته، این فراز از زیارت جامعه آخرین تسلیم از محورهای سلام هاست. این فراز چهارده جمله است که هر یک به منقبتی از مناقب ائمه علیهم السلام اشاره دارد، به خصوص آن چه که در قرآن مجید آمده است که اکنون به اختصار بیان می نمایم.

امامان دعوت گر

السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الدُّعَاءِ؛

سلام بر امامان دعوت گر.

پیش تر بیان شد که واژه «دعاه» جمع «داعی» همانند واژه «قضاة» جمع «قاضی» است.

چنان که پیداست، «الدعاه» مطلق است و معلوم است که تحقق مفهوم «دعوت» به داعی و مدعو و مورد دعوت است، داعی ائمه علیهم السلام هستند. اما مدعو همه بشر و مطلق انسان ها و مورد دعوت نیز مطلق است که مقصود سعادت بشر در جهات مادی و معنوی می باشد.

ائمه همه وظایف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را بعد از آن حضرت به عهده داشته و همه مسئولیت ها را متحمل شده اند. پس ناگزیر همه مقامات آن حضرت را دارا هستند.

به عبارت دیگر، وجود ائمه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله امتداد و استمرار وجودشان است. وقتی خداوند متعال در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

(وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا) ۱

و تو را فراخوان به سوی خدا به فرمان او و چراغی روشنی بخش قرار دادیم.

همین مقام پس از آن حضرت، برای ائمه است. لازمه این که پیامبر اکرم یا امام علیه السلام فراخوان و دعوت کننده به سوی معرفت خداوند متعال و عبادت و اطاعت او باشند، این است که معرفتشان در حدّ اعلا باشد و بهترین بندگان خدا و اعلم افراد بشر به همه نیازمندی های جوامع بشری برای سعادت به شمار روند؛ از این رو وجود ائمه علیهم السلام پس از پیامبر استمرار وجود آن حضرت

است و هم چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جامع جمیع کمالات انبیای سلف و افضل خلائق من الأولین و الآخرین بود، ناگزیر ائمه علیهم السلام در اعلا درجه افضلیت هستند و وارث خصائص همه پیامبران خواهند بود.

در قرآن مجید می خوانیم که یکی از پیامبران الهی می فرماید:

(يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ) ۲

ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات فرا می خوانم، اما شما مرا به سوی آتش فرا می خوانید؟

و این است لسان حال ائمه علیهم السلام آن ها دعوت کننده به سوی خدا، نجات، رهایی، خیر و بهشت و در زمان هر یک کسی یا کسانی که داعی به سوی گمراهی بوده وجود داشته، و همیشه در طول تاریخ همین گونه بوده که دو دعوت گر در مقابل هم بوده اند.

۱. سوره احزاب (۳۳): آیه ۴۶.

۲. سوره غافر (۴۰): آیه ۴۱.

پیشوایان هدایت گر

پیشوایان هدایت گر

وَالْقَادَةَ الْهُدَاةِ

و (سلام بر) پیشوایان هدایت گر.

رهبری عنوان و لقب دیگری برای ائمه علیهم السلام است. واژه «قاده» جمع «قائد» است و پیش تر گذشت که در لغت عرب هم واژه «قائد» داریم و هم واژه «سائق». ائمه پیشاپیش اُمت قرار می گیرند و مردم را هدایت می کنند و آنان را رهبری می کنند. و واژه «هداء» جمع هادی است.

و این عبارت اطلاق دارد. ائمه علیهم السلام حتی برای غیر بشر قائد و هادی هستند یعنی به برکت وجود ائمه علیهم السلام جمیع کائنات به پیش می روند و حرکتشان به سوی کمال و به سوی قیام به وظایف، به هدایت آن بزرگواران است. هر نقشی که هر کائناتی از کائنات در این عالم دارد، به برکت ائمه به آن نقش قیام می کند.

ائمه علیهم السلام نسبت به بشر و بشریت پیشوایان هدایت گرند، نه فقط برای این اُمت، بلکه برای همه بشریت و برای همه اُمت ها؛ چرا که «القاده الهداء» اطلاق دارد.

پس این عبارت از دو جهت اطلاق دارد:

۱. نسبت به بشر؛

۲. نسبت به غیر بشر.

بلکه اطلاق سومی نیز وجود دارد؛ ائمه علیهم السلام در هر عالمی از عوالم از جنبه هدایت، نظارت و وساطت برکاتی داشته اند.

معلوم است تا آن گاه که فردی خود نیازمند به هادی است، نمی تواند هادی باشد. قرآن کریم می فرماید:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) ۱

آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، برای پیروی شایسته تر است یا کسی که هدایت نمی شود مگر این که هدایتش کنند؟

آیا مقایسه ائمه هدایت گر با ائمه ضلال و گمراه کننده در این اُمت صحیح است؟ آیا می توان این دو را با هم سنجید، یا اصلاً چنین ادعایی غلط است؟

ائمه علیهم السلام هادی و هدایت گرند. قرآن کریم می فرماید:

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) ۲

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند.

توضیح جنبه هدایتی پیش تر به طور مفصل گذشت و در ذیل آیه دیگری نیز توضیح دادیم، آن جا که می فرماید:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) ۳

تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت گری است.

گفتیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ذیل آیه فرمود:

یا علی! بک یهتدی المهتدون من بعدی ۴

ای علی به واسطه تو پس از من هدایت شوندگان راه می یابند.

بنابراین، ائمه علیهم السلام پیشوایان و رهبران هدایت هستند، حتی نسبت به انبیا و اولیا سلام الله علیهم اجمعین.

۱. سوره یونس (۱۰): آیه ۳۵.

۲. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳.

۳. سوره رعد (۱۳): آیه ۷.

۴. الطرائف: ۷۹، کنز العمال: ۱۱ / ۶۲۰، حدیث ۳۳۰۱۲.

سروران صاحب اختیار

وَالسَّادَةُ الْوَلَاةُ

و (سلام) بر سروران صاحب اختیار.

واژه «ساده» جمع سید و واژه «ولاء» جمع والی است که به ترجمه فارسی می شود: بزرگان صاحب اختیار. واژه «سید» در لغت عرب چنین معنا شده است:

السَّيِّدُ الرَّئِيسُ الْكَبِيرُ فِي قَوْمِهِ الْمَطَاعِ فِي عَشِيرَتِهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هَاشِمِيًّا وَعَلَوِيًّا ۱

سید همان بزرگ و آن شخص یا شخصیتی است که در گروه، قبیله، جامعه و شهر خود مورد احترام و اطاعت آن هاست گرچه هاشمی و علوی نباشد.

به نظر می رسد که از همین رو، مسلمانان به ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله «سید» می گویند که چنین امتیازی بر دیگر مسلمانان دارند و بدین جهت، باید به آنان احترام گزارد.

بنابراین، مورد احترام بودن، شاخص بودن و مطاع در بین مردم بودن همان سیادت و آقایی است. از طرفی، ولایت ائمه علیهم السلام اختیارداری آنان است از این رو، آنان سروران صاحب اختیار هستند.

از سوی دیگر، واژه «السَّادَةُ» اطلاق و عموم دارد یعنی آنان سروران همه ائمت ها و سادات همه خلائق هستند. چنان که «ولایت» نیز اطلاق دارد یعنی آنان در همه امور و شئون ولایت دارند تکوینی باشد یا تشریحی.

و به عبارت دیگر مطاع بودن در معنای «سید» از نظر لغوی و عرفی وجود دارد، اما مطاع بودن در چه؟ و مطیع کیست؟ و هم چنین در طرف «الولاء» ولایت در چه؟ و بر که؟ متعلق محذوف است و حذف المتعلق يدل على العموم، بنابراین هر دو طرف اطلاق پیدا می کند.

آری، خداوند متعال چنین مقامی را به ائمه اطهار علیهم السلام داده است و این مطاع بودن و ولایت به اذن خداوند متعال است، هر چند آنان عبد و مخلوق خدای سبحان هستند. در آیه ای از قرآن کریم می فرماید:

(أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) ۲

یا این که به مردم [ائمه علیهم السلام] نسبت به آن چه خداوند از فضلش به آنان بخشیده حسد میورزند! ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی برای آنان عطا کردیم.

بنابر روایتی که ذیل آن وارد شده، مراد از «ملک عظیم» ولایت تکوینی است.

اما در ولایت تشریحی رسول الله، استدلال می شود به آیه مبارکه:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) ۳

پیامبر به مؤمنان، از خودشان اولی و شایسته تر است؛

و با استناد به قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ؟... فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ۴

آیا من اولی به شما از شما نیستم؟ گفتند: چرا، فرمود: پس هر که من مولا- و سرپرست او هستم پس این علی مولا و سرپرست اوست؛

ولایت تشریحی ائمه علیهم السلام ثابت می شود که در جای خود بحث خواهیم کرد.

و ولایت آن بزرگواران بر احکام شرعیّه را در گذشته به اختصار بیان کردیم.

۱. مجمع البحرین: ۲ / ۴۴۸.

۲. سوره نساء (۴): آیه ۵۴.

۳. سوره احزاب (۳۳): آیه ۶.

۴. الکافی: ۱ / ۴۲۰، حدیث ۴۲، الامالی، شیخ طوسی: ۲۵۴، حدیث ۴۵۶، بحار الانوار: ۲۹ / ۸۲، حدیث ۲، مسند احمد بن حنبل: ۴

/ ۳۷۰، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۹، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۴.

مدافعان حمایت گر

وَالذَّادَةُ الْحَمَاءُ؛

و (سلام بر) مدافعان حمایت گر.

واژه «الذَّادَةُ» جمع «ذائد» است. ۱. به نظر می رسد معنای فارسی آن: به قصد حفظ چیزی، چیزی را دفع کردن و کنار زدن بوده باشد.

واژه «الحماء» مفرد «حامی» است؛ یعنی حمایت کننده.

هر یک از این دو مفهوم از مفاهیم ذات اضافه است، پس سه طرف وجود دارد:

زائد، مذود، مذود عنه؛ دفع کننده، دفع شده، چیزی که از او دفع می شود.

حامی، محمی، محمی عنه؛ حمایت کننده، حمایت شده، آن چیزی که از او حمایت می شود.

وقتی روشن شد که ائمه علیهم السلام دفع کننده و حامی هستند، این سؤال مطرح می شود که دفع کننده چه چیزی از چه چیزی و

حامی چه چیزی از چه چیزی هستند؟

نخستین کاری که آنان بر عهده دارند، این است که دین را از بدعت ها و تحریفات و بازیگری ها حفظ می کنند آنان امت را از

تاریکی ها، گمراهی ها و اشتباه کاری ها حمایت می کنند.

آری، آنان حمایت گر از دین و امت هستند و آن چه را برای دین و معارف دینی و دنیا و آخرت امت مضر است، کنار می زنند.

در روایتی آمده است: عبدالله بن اجاره بن قیس گوید: من از امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیدم که بر فراز منبر می فرمود:

أنا أذود عن حوض رسول الله صلى الله عليه وآله بیدی هاتین القصیرتین الکفّار والمنافقین کما تذود السقاء غریبة الإبل عن

حیاضهم؛ ۲

من با دو دست خود کافران و منافقان را از کنار حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می‌کنم آن سان که شترچرانان شترهای غریبه و ناشناس را از حوض خود دور می‌نماید.

به راستی آثار اعمال این عالم، در آن عالم ظاهر و آشکار می‌شود. امیر مؤمنان علی علیه السلام هم در این عالم و هم در آن عالم میزان است و اثر واقعی آن، در آن عالم ظاهر می‌شود که کنار حوض می‌ایستد و کافران و منافقان را کنار می‌زند و کسی که از آن مکان کنار زده شود، راه نجات ندارد. این قضیه در روایات شیعه و اهل تسنن آمده است. ۳.

ائمه علیهم السلام برای تربیت و هدایت این امت آمده‌اند. اگر شما بخواهید کسی را تربیت کنید، ناگزیر او را از آن چه بر او مضر است بر حذر می‌دارید و هر چه را برای هدایت و رستگاری او ضرر دارد، دفع می‌کنید و کنار می‌زنید و از او حمایت می‌کنید. بنابراین، تربیت یک شخص با سه جهت تکمیل می‌شود تا آن فرد کامل گردد:

۱. جنبه فکری: از او حمایت شود تا دچار انحرافات فکری نگردد.

۲. جنبه بدنی: یعنی عبادات و اطاعات او از احکام الهی برای او روشن شود تا طبق دستور انجام دهد.

۳. جنبه اخلاقی: این جنبه مربوط به نفس او می‌شود که با صفات حسنه و صفات سیئه آشنا شود تا به صفات حسنه متصف گردد و صفات سیئه کنار زده شود و چنین تربیت گردد.

اگر این سه جهت در فردی تکمیل شود، او فردی کامل خواهد شد. روشن است سراسر زندگی ائمه علیهم السلام، در همه اقوال و افعالشان اهتمام به این جهات و همواره در جهت دفع و حمایت از اسلام و امت بوده است که قضایا و شواهد بر این معنا فراوان وجود دارد.

۱. در لسان العرب: ۳ / ۱۶۷ و النهایه فی غریب الحدیث: ۲ / ۱۷۲ آمده است: «الذاده جمع ذاند وهو الحامی المدافع».

۲. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۵.

۳. ر.ک: المعجم الأوسط: ۵ / ۲۲۵، الامالی، شیخ طوسی: ۲۴۸، المسترشد: ۲۶۵، بحار الانوار: ۸ / ۱۹ حدیث ۶.

اهل الذکر

اهل الذکر

وَأَهْلِ الذُّكْرِ؛

و (سلام بر) اهل ذکر.

این تعبیر در قرآن کریم در دو جا آمده است: در سوره انبیا می‌فرماید:

(فَسَلُّوا أَهْلَ الذُّكْرِ) ۱

اگر نمی‌دانید از اهل ذکر و آگاهان بپرسید.

در این مورد محتمل است که مراد از «اهل ذکر» علمای اهل کتاب باشد. ولی در جای دوم در سوره نحل می‌فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) ۲

و ما پیش از تو جز مردانی را که به آنان وحی می‌نمودیم نفرستادیم، اگر نمی‌دانید از اهل ذکر و آگاهان بپرسید.

در این مورد به یقین منظور از «اهل ذکر» ائمه علیهم السلام هستند و در این باره روایاتی هم نقل شده است. ۳ این معنا به خوبی از خود قرآن فهمیده می‌شود چون واژه «ذکر» در قرآن مجید دو اطلاق دارد:

۱. قرآن، آن جا که می‌فرماید: (وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ الذُّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ) ۴.

در جای دیگری می‌فرماید: (أَأَلْقَى الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ) ۵.

۲. رسول الله صلی الله علیه وآله، آن جا که می فرماید: (قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ). ۶.

پرواضح است که ائمه علیهم السلام هم اهل قرآن هستند و هم اهل رسول الله؛ بلکه انحصار قرآن در ائمه از خود قرآن فهمیده می شود. شما آیه مبارکه (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) ۷ را به آیه تطهیر (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) ۸ ضمیمه کنید و ببینید نتیجه چه می شود؟
از این رو، در ذیل آیات یاد شده، این روایات آمده است:

الذکر القرآن و آل رسول الله صلی الله علیه وآله اهل الذکر وهم المسؤولون؛
منظور از ذکر، قرآن و اهل ذکر آل محمد علیهم السلام هستند و آنانند سؤال شدگان.

فالذکر رسول الله صلی الله علیه وآله ونحن أهله؛ ۱۰

منظور از ذکر رسول خدا صلی الله علیه وآله و ما اهل او هستیم.

أما ائمه علیهم السلام درباره آیه (فَسْتَلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ) فرموده اند:

أهل بيته المسؤولون وهم أهل الذکر؛ ۱۱

سؤال شدگان همان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله و همان ها اهل ذکر هستند.

پس باید امت بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله به ائمه علیهم السلام رجوع کنند و هر چه را لازم داشتند، از آن ها بگیرند و هر چه را فرمودند، قبول و اطاعت نمایند و از این امر دو نتیجه مهم گرفته می شود:

۱. عصمت ائمه علیهم السلام؛

۲. اعلمیت ائمه علیهم السلام.

چون به پرسش از اهل ذکر امر شده، این امر اطلاق دارد. امر به پرسش، امر به پذیرش پاسخ را در پی دارد و گرنه امر باطل خواهد شد. وقتی شما به زید امر می کنید که از عمرو پرس، لازمه اش این است که هر چه عمرو گفت زید آن را بپذیرد.
در آیه مبارکه به طور اطلاق امر شده که از ائمه علیهم السلام پرسند. پس به طور مطلق واجب است سخن آنان پذیرفته شود. و همین بیان گر عصمت آن بزرگواران است؛ چرا که اگر احتمال خطا، سهو، نسیان و... داده شود، امر به قبول به طور اطلاق صحیح نخواهد بود.

درباره اعلم بودن امامان علیهم السلام نیز باید گفت که وقتی خداوند به سؤال امر می کند، آیا ممکن است به پرسش از جاهلان امر کند؟ امام علیه السلام فرموده اند:

أمر الله عزوجل بسؤالهم ولم يؤمروا بسؤال الجهال؛ ۱۲

خداوند مردم را به پرسش از آنان فرمان داده است و به پرسش از نادانان دستور داده نشده اند.

درباره جلب رضایت و اطاعت از دیگران، از والدین و اساتید، قید داریم که اگر آنان چیزی را بر خلاف رضای خدا گفتند، نباید پذیرفت. امّا ائمه علیهم السلام چیزی بر خلاف رضایت خدا نمی گویند؛ از این رو ناگزیر بایستی از آنان پذیرفت و به صورت اطلاق باید گفته های آنان را امثال کرد و به سخن آنان ترتیب اثر داد؛ و در غیر این صورت تناقض و لغویت به وجود می آید.
امر به پذیرش علی الاطلاق کاشف از عصمت و اعلمیت است.

از طرفی، تاریخ زندگانی ائمه علیهم السلام، عصمت و اعلمیت آن ها را نشان می دهد که حتی دشمنانشان نیز به این واقعیت اعتراف کرده اند. هرگز نشده که از آنان چیزی پرسند و نتوانند پاسخ دهند و هیچ زمانی دیده نشده که چیزی را بر خلاف بگویند.
به راستی آیا دیگران نیز این گونه بوده اند؟ آیا افرادی که در جامعه به عنوان امام علم شدند این چنین بودند؟

و در صورتی که واژه «ذکر» اسم نبوده، بلکه مقصود مطلق یاد خدا باشد، ائمه اتمّ مصادیق «اهل الذکر» هستند و هر کس هر چه را

یاد گرفته و به هر جا به برکت ذکر رسیده باشد، از مکتب رسول الله و اهل بیت اطهار برگرفته است. آنانند که هم چون جد بزرگوارشان به آیه مبارکه (وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ) ۱۳ عمل کردند و مصداق (الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) ۱۴ شدند و آن‌ها صاحبان نفس مطمئنیه و قلب مطمئن هستند که (أَلَا - بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) ۱۵ و اساساً زندگی آن بزرگواران ذکر بوده که فرمودند:

بذکرک عاش قلبی ۱۶؛

با یاد تو قلبم زیست.

۱. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷.

۲. سوره نحل (۱۶): آیه ۴۳.

۳. ر.ک: الکافی: ۱ / ۲۱۰، تأویل الآیات: ۱ / ۲۵۵، تفسیر جامع البیان: ۱۴ / ۱۴۴.

۴. سوره حجر (۱۵): آیه ۶.

۵. سوره قمر (۵۴): آیه ۲۵.

۶. سوره طلاق (۶۵): آیه ۱۰ و ۱۱.

۷. سوره واقعه (۵۶): آیه ۷۷ - ۷۹.

۸. سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۳.

۹. بصائر الدرجات: ۶۲، حدیث ۲۲ و ۲۳.

۱۰. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۲۱۶، الامالی، شیخ صدوق: ۶۲۵.

۱۱. الکافی: ۱ / ۲۱۱، حدیث ۴، بحار الانوار: ۲۳ / ۱۷۶، حدیث ۱۱.

۱۲. الکافی: ۱ / ۲۹۵، وسائل الشیعه: ۲۷ / ۶۶، حدیث ۳۳۲۱۵.

۱۳. سوره اعراف (۷): آیه ۲۰۵ «پروردگارت را با تضرع و خوف، آهسته و آرام و در درون خود در صبح و شام یاد کن و از غافلان نباش.»

۱۴. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۱ «آنان که خدای تعالی را ایستاده و نشسته و آن گاه که پهلو خوابیده اند یاد می کنند و در اسرار آسمان‌ها و زمین تفکر می کنند.»

۱۵. سوره رعد (۱۳): آیه ۲۸ «هآن که با یاد خدا قلب‌ها آرامش می یابند.»

۱۶. مصباح المتهجد: ۵۹۱، المصباح، کفعمی: ۵۹۶. صاحبان امر

وَأُولَى الْأَمْرِ؛

و (سلام بر) صاحبان امر.

شاید این عبارت از زیارت جامعه اشاره به آیه ای از قرآن باشد، آن جا که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ۱

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید.

تعیین «أولی الامر» با توجه به آیه کریمه از دو نظر اثبات شدنی است:

۱. از دیدگاه روایات؛

۲. قطع نظر از روایات.

از نظر روایی، در ذیل این آیه روایات بسیاری وارد شده که «أولی الأمر» را بیان می‌نمایند. در کتاب الاحتجاج حضرت علی علیه السلام در ضمن خطبه ای می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ لَمَا خَلَقَ الْخَلْقَ وَاخْتَارَ خَيْرَهُ مِنْ خَلْقِهِ وَاصْطَفَى صَفْوَةً مِنْ عِبَادِهِ أَرْسَلَ رَسُولًا مِنْهُمْ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابَهُ وَشَرَعَ لَهُ دِينَهُ وَفَرَضَ فَرَائِضَهُ فَكَانَتْ الْجُمْلَةُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) فَهُوَ لَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ خَاصَّةً دُونَ غَيْرِنَا فَانْقَلِبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَارْتَدَدْتُمْ وَنَقَضْتُمْ الْأَمْرَ وَنَكَثْتُمْ الْعَهْدَ وَلَمْ تَضُرُوا اللَّهَ شَيْئًا وَقَدْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَرُدُّوا الْأَمْرَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ الْمُسْتَنْبِطِينَ لِلْعِلْمِ فَأَقْرَرْتُمْ ثُمَّ جَحَدْتُمْ ۲۱

همانا خداوند با عظمت و کریم آن هنگام که مخلوقات را خلق نمود و بهترین از خلقش را اختیار کرد و او را از برگزیدگان بندگانش برگزید، رسولش را بر آنان فرستاد، کتابش را بر آنان نازل فرمود، دین را بر آنان تشریح نمود و فرائض خود را بر آنان واجب و حتمی نمود. از این رو فرمود: «از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید» پس این مقام اطاعت برای ماست و به ما اهل بیت اختصاص دارد نه غیر ما. پس شما به گذشته خود باز گشتید و از دین برگشتید و امر الهی را نقض کردید و عهد الهی را شکستید. البته این عمل شما هیچ ضرری به خدای تعالی نمی‌رساند. خدای تعالی به شما در برگرداندن امورتان به خدا و رسول او و به صاحبان امرتان که کاوشگران در علم اند دستور داد. شما در اجابت به این دستور الهی اقرار کردید. اما پس از آن، این امر را منکر شدید.

امّا با چشم پوشی از روایات نیز «أولی الأمر» را می‌توان تعیین کرد. چرا که در این آیه امر به اطاعت اطلاق دارد و همراه اطاعت خدا و رسول اوست. همین موضوع بر عصمت دلالت می‌نماید. این دلالت به قدری روشن است که حتی مخالف متعصبی مانند فخر رازی نیز به آن اعتراف می‌کند. ولی در ادامه این بحث گیر می‌افتد. چرا که آنان به عصمت کسی حتی ابوبکر معتقد نیستند و نمی‌توانند باشند. از این رو در بحث به بن بست می‌افتد. زیرا به مقتضای آیه مبارکه اطاعت مطلقه این غیر معصوم جایز نیست و آیه بر عصمت «أولی الامر» دلالت دارد و از طرف دیگر، «أولی الامر» های آنان معصوم نیستند.

فخر رازی مدّعی است که منظور از «أولی الامر» در این جا خود اُمت هستند، پس اُمت مثل خدا و رسول واجب الاطاعه است، و چون نصیب امام به دست امت می‌باشد و اُمت نیز طبق روایت «إِنَّ أُمَّتِي لَا تَجْتَمِعُ عَلَيَّ خَطَأً» ۳ خطا نمی‌کنند، پس هر که را نصب کردند او امام است.

بنابراین مبنای خطاب «اطيعوا» در این آیه متوجه اُمت است و باید خود اُمت مطاع باشند. پس معنای آیه چنین می‌شود که خداوند متعال بفرماید: ای اُمت! از خدا، از رسول و از خودتان اطاعت کنید!

آیا چنین بیانی از مثل فخر رازی درست است؟

و از طرف دیگر اگر بنا باشد که مراد از اولی الامر خود اُمت باشند، آیا همه اُمت مراد است، یا برخی از افراد اُمت؟ اگر برخی از افراد اُمت مراد است، این افراد چه کسانی هستند؟ اگر این افراد معین هستند، وجه تعیین آنان چیست؟ تعیین کننده آن‌ها کیست؟ و اینان باید چه صفاتی را دارا باشند؟

استدلال فخر رازی مشکلات بسیاری دارد و آنان چاره‌ای ندارند جز آن که به استدلال اهل حق برگردند و به آن اعتراف کنند که «أولی الأمر» اشخاص معینی از جانب خداوند سبحان هستند و چون آیه بر عصمت دلالت دارد این اشخاص باید معصوم باشند و چنین استدلالی دیگر شامل ابوبکر نخواهد شد تا چه رسد به حکام دیگرشان تا به امروز.

و شاید این جمله از زیارت جامعه اشاره ای باشد به آیه مبارکه (قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ)، همان «أمر» که فرموده: (أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ) ۵ و این معنا هم کاملاً صحیح است و دلایل آن از قرآن، روایات و عقل بسیار.

۲. تفسیر کنز الدقائق: ۲ / ۲۵۱، المسترشد: ۳۹۷، الاحتجاج: ۱ / ۲۳۴.

۳. تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه: ۲۵.

۴. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۴.

۵. سوره روم (۳۰): آیه ۲۵.

ذخیره الهی

ذخیره الهی

وَبَقِيَّةِ اللَّهِ

و (سلام بر) بقیه الله.

«بقیه الله» یعنی باقی گذاشته خدا. شاید این عبارت از زیارت جامعه نیز اشاره به آیه شریفه قرآن کریم باشد، آن جا که می فرماید:

(بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ) ۱

باقی مانده الهی برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید.

به یقین ائمه علیهم السلام بقیه الله هستند یعنی خداوند متعال پس از آن که همه پیامبران را برای هدایت جامعه بشری فرستاد و

آنان با مشکلات و مخالفت های شدیدی از جانب امت هایشان مواجه شدند تا این که آخرین سفیر الهی حضرت محمد بن عبدالله

صلی الله علیه و آله برای هدایت همه جوامع بشری مبعوث شد و آن حضرت در این راه آزارها و سختی های فراوان دید که فرمود:

ما أودى نبي مثل ما أوديت ۲

هیچ پیامبری به سان من مورد آزار قرار نگرفت.

ولی در مجموع می توان گفت که اهداف و مقاصد خداوند متعال از آفرینش این بشر، ارسال رسل و انزال کتب آسمانی آن چنان

که شاید و باید حاصل نشده است. امّا چون وعده الهی بایستی حاصل شود ناگزیر خداوند متعال برای تحقق آن، ائمه را ذخیره

کرده است و از آن ها تعبیر به «بقیه الله» نموده تا به توسه‌طشان به ویژه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در همین

جهان هستی تحقق یابد که فرمود: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ يَخْلُفْنَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ

قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ

هُمُ الْفَاسِقُونَ) ۳.

و نیز بعید نیست که این عبارت از زیارت اشاره به آیه دیگری باشد، آن جا که می فرماید:

(وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) ۴

و او آن کلمه را کلمه پایداری در نسل های بعد از خود قرار داد، شاید باز گردند.

به هر حال، در روایت آمده که امام زمان علیه السلام خود را به عنوان «بقیه الله» معرفی خواهد کرد و به آیه مبارکه پیشین استشهاد

خواهد نمود:

أول ما ينطق به [القائم عليه السلام] هذه الآية: (بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ) ثم يقول: أنا بقية الله وخليفته وحجته عليكم، فلا

يسلم عليه مسلم إلا قال: السلام عليكم يا بقية الله في أرضه ۵

نخستین کلامی که امام زمان علیه السلام (به هنگام خروج) می فرمایند، این آیه است که «باقی مانده الهی برای شما بهتر است، اگر

ایمان داشته باشید». آن گاه می فرماید: من بقیه الله، حجّت و خلیفه او بر شما هستم. هر که از شما بر من سلام می دهد بگوید:

سلام بر تو ای باقی مانده الهی در روی زمین.

و از این جا می توان فهمید که پس از امام زمان عجل الله فرجه عالم دنیا به آخر خواهد رسید، چنان که در زیارت خواهیم خواند:

«بکم فتح الله وبکم یختم» والله العالم.

۱. سوره هود (۱۱): آیه ۸۶.

۲. مناقب ابن شهر آشوب: ۳ / ۴۲، بحار الانوار: ۱۹ / ۵۶، کنز العمال: ۱۱ / ۴۶۱، حدیث ۳۲۱۶۱ با اندکی تفاوت.

۳. سوره نور (۲۴): آیه ۵۴.

۴. سوره زخرف (۴۳): آیه ۲۸.

۵. کمال الدین: ۳۳۱، حدیث ۱۶. برگزیدگان الهی

وَخَيْرَتِهِ

و (سلام بر) برگزیدگان الهی.

ائمه عليهم السلام برگزیدگان خدا هستند. در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که بهترین برگزیده خداوند متعال است، روایات جالب، معتبر و بسیاری در کتاب های اهل تسنن آمده است. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ بَنِي إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي قُرَيْشٍ كِنَانَةَ قُرَيْشًا وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ
خداوند متعال کنانه را از فرزندان اسماعیل برگزید و قریش را از کنانه و از قریش نیز بنی هاشم را انتخاب کرد و مرا از بنی هاشم برگزید.

پر واضح است که ائمه عليهم السلام نیز که فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هستند، برگزیده و انتخاب شده خداوند متعال پس از رسول خدا و ادامه دهنده راه آن حضرت خواهند بود.

آنان بقیه رسول الله صلی الله علیه وآله و ذریه آن حضرت هستند که خطبه امیر مؤمنان علی علیه السلام - پیش تر بیان شد - به این جهت اشاره دارد.

۱. مسند احمد بن حنبل: ۴ / ۱۰۷، صحیح مسلم: ۷ / ۵۸، سنن ترمذی: ۵ / ۲۴۴ و ۲۴۵، السنن الکبری: ۶ / ۳۶۵. حزب الله

وَحِزْبِهِ

و (سلام بر) حزب خدا.

واژه «حزب» که در چند جای قرآن آمده، به گروهی گویند که بر قولی متفق و در پی نصرت آن هستند. ۱ در قرآن مجید گروهی به عنوان «حزب الله» و گروهی به عنوان «حزب الشیطان» معرفی شده اند. عنوان «حزب الله» در دو جای قرآن آمده است:

۱. سوره مائده که می فرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ۲

سرپرست و ولی شما فقط خدا، پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده اند! آن هایی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند و کسانی که ولایت خدا و رسول او و مؤمنان را بپذیرند (پیروزند) که به راستی حزب خدا پیروزند.

۲. سوره مجادله که می فرماید:

(لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۳)

هیچ گروهی را که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، گرچه پدران یا پسران

یا خواهران و یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را در دل هایشان نوشته و با روحی از جانب خودش تأیید کرده است و آن‌ها را در باغ‌های بهشت وارد می‌کند که جوی‌ها از پای درختانش روان است، در آن جاودانه می‌مانند. خدا از آنان خشنود است و آنان از او خشنودند، آنان حزب الله هستند. هان که به راستی حزب الله همان رستگارانند.

قرآن در عنوان «حزب الشیطان» نیز می‌فرماید:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ... اسْتَخْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ) ۴

آیا ندیدی کسانی را که با گروهی که مورد خشم خدا بودند دوستی نمودند، نه آن‌ها از شما هستند و شما از آنان و سوگند دروغ یاد می‌کنند که خود می‌دانند... شیطان بر آنان چیره شده و یاد خدا را از خاطر آن‌ها برده است، آنان حزب شیطان هستند، هان که به راستی حزب شیطان همان زیانکارانند.

چنان که پیداست، «حزب الشیطان» در مقابل «حزب الله» قرار گرفته است که این‌ها «الغالبون» و آن‌ها «الخاسرون» هستند. وصف اساسی «حزب الله» ولایت (اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) و وصف عمده «حزب الشیطان» ولایت (قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) است. و عمده کسانی که در قرآن مجید مورد «غضب» خدا قرار گرفته‌اند، مشرکان و منافقان هستند. کافی است به این آیه توجه شود که می‌فرماید:

(وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا) ۵

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدای تعالی گمان بد می‌برند مجازات کند. بدی و حوادث زیانبار بر آنان وارد می‌شود و خدای تعالی بر آنان غضب کرده و آنان را از رحمت خود دور نموده است و جهنم را برای آن‌ها آماده ساخته است و چه سرانجام بدی است.

بنابراین، «حزب الشیطان» به اعوان و انصار مشرکان و منافقان گفته می‌شود.

آری «حزب الله» کسانی هستند که به ولایت خدا و رسول و (الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) قائل هستند که این آیه در شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام در داستان تصدق آن حضرت در حال رکوع نازل شده است. ۶

پس امیر مؤمنان علی و ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیانشان که به ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام معتقدند. «حزب الله» هستند، یعنی آنانی که برای نصرت خدا در مقابل شرک و نفاق کوشش می‌کنند و در مقابل «حزب الشیطان» قرار دارند.

تا این جا، از خود قرآن مجید مفهوم «حزب» و هم چنین مصداق «حزب الله» مشخص شد. فکر و راه «حزب الله» دقیقاً در مقابل «حزب الشیطان» قرار دارد که راه حزب الله ادامه راه رسول الله و راه حزب الشیطان ادامه راه مشرکان و منافقان قریش است.

اما با توجه به روایات ذیل آیه مبارکه «حزب الله»، مطلب روشن تر خواهد بود:

ابن عباس در روایتی ذیل این آیه گوید:

(وَمِنْ يَتَوَلَّى اللَّهَ) یعنی يحب الله (وَرَسُولَهُ) یعنی محمداً (وَالَّذِينَ آمَنُوا) یعنی ويحب على بن ابي طالب (فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) یعنی شيعه الله وشيعه محمد وشيعه على هم الغالبون يعني العالون على جميع العباد الظاهرون على المخالفين لهم.

قال ابن عباس: فبدأ الله في هذه الآية بنفسه، ثم نبي بمحمد، ثم ثلث بعلي.

[ثم قال:] فلما نزلت هذه الآية قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: رحم الله علياً اللهم أدر الحق معه حيث الدار.

قال ابن مؤمن: لا خلاف بين المفسرين أن هذه الآية نزلت في أمير المؤمنين علي عليه السلام ۷

«و کسانی که ولایت خدا» یعنی دوستی او «و پیامبرش» یعنی حضرت محمد صلی الله علیه وآله «و افراد باایمان» یعنی علی بن ابی

طالب علیه السلام «را بپذیرند و آن حضرت را دوست بدارند پیروز و رستگارانند» به راستی که حزب خدا پیروزند» یعنی شیعه خدا، شیعه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و شیعه علی علیه السلام پیروز هستند؛ یعنی آنان بر تمامی بندگان خدا برتری دارند و بر مخالفانشان غالب هستند.

ابن عباس گوید: پس خدای تعالی در این آیه نخست از خود آغاز کرد، سپس در مرحله دوم حضرت محمد صلی الله علیه و آله را نام برد در مرحله سوم سخن از علی علیه السلام به میان آورد.

ابن عباس در ادامه گوید: آن گاه که این آیه نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت: خداوند علی را رحمت کند، خدایا! حق را در مدار علی بگردان.

ابن مؤمن گوید: هیچ اختلافی میان مفسران نیست که این آیه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است.

در روایت دیگری ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

یا علی! شیعتک هم الفائزون یوم القیامه، فمن أهان واحداً منهم فقد أهانک، ومن أهانک فقد أهاننی، ومن أهاننی أدخله الله نار جهنم خالداً فیها وبئس المصیر.

یا علی! أنت منی وأنا منک، روحک من روحی، وطینتک من طینتی، وشیعتک خلقوا من فضل طینتنا، فمن أحبهم فقد أحبنا، ومن أبغضهم فقد أبغضنا، ومن عاداهم فقد عادانا، ومن ودهم فقد ودنا.

یا علی! إن شیعتک مغفور لهم علی ما کان فیهم من ذنوب وعیوب.

یا علی! أنا الشفیع لشیعتک غداً إذا قمت المقام المحمود، فبشرهم بذلك.

یا علی! شیعتک شیعه الله، وأنصارک أنصار الله، وأولیاءک أولیاء الله وحزبک حزب الله.

یا علی! سعد من تولّاک، وشقی من عاداک.

یا علی! لک کنز فی الجنّه، وأنت ذو قرنیها، ۸۷

ای علی! شیعیان تو در روز قیامت رستگارانند، کسی که به آنان توهین کند به تو توهین کرده است و آن کس که به تو توهین کند به من توهین کرده است و آن کس که به من توهین کند خداوند برای همیشه او را در آتش دوزخ گرفتار می نماید و آن بدجایگاهی است.

ای علی! تو از من هستی و من از تو روح تو روح من و طینت تو طینت من و شیعیان تو از باقی مانده طینت ما خلق شده اند پس آن کس که آنان را دوست داشته باشد همانا ما را دوست داشته است و آن کس بر آنان بغض بورزد همانا به ما بغض ورزیده است و آن کس که با آنان دشمنی ورزد با ما دشمنی ورزیده است و هر کس که به آنان اظهار دوستی نماید به ما اظهار دوستی نموده است.

ای علی! شیعیان تو از تمامی گناهان و عیوبی که در آنان است بخشیده شده اند.

ای علی! آن گاه که در مقام شفاعت در روز قیامت قرار می گیرم، من شفیع شیعیان تو خواهم بود. پس آنان را به این شفاعت بشارت ده.

ای علی! شیعیان و پیروان تو همان پیروان خدا، و یاوران تو یاوران خدا، دوست داران تو دوست داران خدا و حزب تو حزب خدا هستند.

ای علی! آن کس که محبت تو را در دل داشت خوشبخت است و آن کس که تو را دشمن داشت شقی و بدبخت است.

ای علی! برای تو گنجی در بهشت است و تو صاحب دو طرف آن هستی.

در روایت دیگری که شیخ مفید رحمه الله نقل می کند، آمده است: امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا صلی الله

علیه وآله به من فرمود:

یا علی! بکم یفتح هذا الأمر، وبکم یختم، علیکم بالصبر، فإنّ العاقبة للمتقین، أنتم حزب الله، وأعداؤکم حزب الشیطان. طوبی لمن أطاعکم، وویل لمن عصاکم، أنتم حِیةُ الله علی خلقه، والعروة الوثقی، من تمسّک بها اهتدی، ومن ترکها ضلّ. أسأل الله لکم الجَنَّةَ، لا یسبِقکم أحدٌ إلى طاعة الله، فأنتم أولى بها؛ ۹

ای علی! این امر با شما آغاز شده و با شما پایان می یابد، بر شما باد صبر و شکیبایی؛ چرا که عاقبت از آن پرهیزکاران است، شما حزب الله هستید و دشمنان شما حزب شیطان. خوشا به حال کسی که از شما اعطا کند و وای بر حال کسی که از فرمان شما سرپیچی نماید. شما حجت خدا بر خلق او و دستگیره محکم الهی هستید، و هر که بدان چنگ زند هدایت یابد و هر که آن را رها کند گم راه خواهد شد. از خداوند برای شما بهشت را خواهانم، کسی در اطاعت خدا از شما پیشی نخواهد گرفت و شما بدان سزاوارید.

شیخ طوسی رحمه الله روایت دیگری را چنین نقل می کند: حبه عرنی گوید: از حضرت علی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

نحن النجباء وأفراتنا أفرات الأنبياء، حزبنا حزب الله، والفئة الباغية حزب الشیطان، من ساوی بیننا و بین عدونا فلیس منا؛ ۱۰
ما همان نجیبان و برگزیدگان هستیم و پیش گامان ما پیش گامان انبیا هستند، حزب ما همان حزب خداست و گروه ستمکار همان حزب شیطانند. آن کس که ما را با دشمنان ما برابر بداند از ما نیست.

۱. راغب اصفهانی گوید: »

۲. سوره مائده (۵): آیات ۵۵ و ۵۶.

۳. سوره مجادله (۵۸): ۲۳.

۴. همان: ۱۵ - ۲۰.

۵. سوره فتح (۴۸): آیه ۶.

۶. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: نگاهی به آیه ولایت از همین نگارنده.

۷. شواهد التنزیل: ۱ / ۲۴۶، حدیث ۲۴۱.

۸. الامالی، شیخ صدوق: ۶۶ و ۶۷، بشاره المصطفی: ۴۲، حدیث ۳۱.

۹. الامالی، شیخ مفید: ۱۰۹ و ۱۱۰، مجلس ۱۲، حدیث ۹، بحار الانوار: ۲۳ / ۱۴۲، حدیث ۹۳.

۱۰. الامالی، شیخ طوسی: ۲۷۰، حدیث ۵۰۲، بحار الانوار: ۲۳ / ۱۰۶، حدیث ۵.

جایگاه علم خدا

جایگاه علم خدا

وَعِیْبَةُ عِلْمِهِ؛

و (سلام بر) جایگاه دانش الهی.

ائمه علیهم السلام جایگاه علم و دانش خدا هستند. واژه «عیبه» در زبان عربی بر مکان یا وسیله ای اطلاق می شود که برای نگه داری چیزی تهیه می شود. برای مثال، جامه دان، یا به اصطلاح امروز چمدان که به مرور زمان چنین تلفظ شده، برای نگه داری لباس درست شده است.

این که ائمه علیهم السلام «عیبه علم الله» هستند کنایه از این است که آن حضرات مکان مناسب و شایسته برای حفظ علم خدا هستند و این به دلیل شدت ارتباطی است که بین خدا و آنان است که این ارتباط را دیگران ندارند؛ از این رو علوم الهی فقط از

ائمه اهل بیت علیهم السلام منتشر شده و تنها خدا مقدار آن چه نزد آنان باقی است و به دیگران نرسیده می‌داند. گاهی در تعبیرات دیگر «مستودعه» نیز آمده است؛ یعنی به اذن خداوند متعال علم الهی در ائمه علیهم السلام به ودیعت نهاده شده است. اگر بنا شود که مورد استفاده قرار بگیرد، نشر شود و به کسانی منتقل گردد، مرکز علم همین جاست و باید از همین جا برداشته شود.

بنابراین، علم خدا و حقایق همه امور به اذن خداوند متعال نزد ائمه علیهم السلام است و کسی که نیاز دارد، باید به همین جا مراجعه کند. اسرار و رموز قرآن، حقایق احکام و معارف دین در همه ابعاد نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد، در این باره شواهد بسیاری از روایات می‌توان برشمرد که در موارد دیگر این شرح ذکر شده است.

حجّت های الهی

حجّت های الهی

وَحُجَّتِهِ؛

و (سلام بر) حجّت الهی.

ائمه علیهم السلام حجّت های الهی هستند. حجّت از دو نگاه بررسی شدنی است:

۱. حجّت از ناحیه خدا نسبت به بندگان؛

۲. حجّت از طرف مردم نسبت به خداوند متعال.

قسم دوم این گونه می‌شود که در روز رستاخیز آن گاه که به بنده ای بگویند: چرا به وظیفه ات عمل نکردی؟ و چرا فلان تکلیف را انجام ندادی؟ پاسخ گوید: نمی‌دانستم.

می‌گویند: چرا نرفتی یاد بگیری؟

می‌گوید: کسی را برای من معین نکردید که به من یاد دهد و برای من راهنمایی نفرستادید تا مرا راهنمایی کند.

در این صورت حجّت این بنده تمام است و او معذور خواهد بود.

روشن است که همواره حجّت از ناحیه خداوند متعال است و حضرت باری تعالی حجّت هایی برای بندگان خدا می‌فرستد و آنان

را معین می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید:

(وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا) ۱

و ما هرگز گروهی را مجازات نخواهیم کرد، مگر آن که پیامبری برانگیزیم.

وقتی خداوند در چنان روزی به بنده ای بفرماید: چرا یاد نگرفتی و به چنین وظیفه عمل ننمودی، دیگر بنده نمی‌تواند بگوید: کسی

نبود که به من یاد دهد.

به راستی مقصّر کیست؟

در آیه دیگری می‌فرماید:

(قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ) ۲

بگو! پس دلیل و حجّت از آن خداوند است.

روایتی در ذیل این آیه نقل شده است. مسعد بن صدقه گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدند، شنیدم که حضرتش

چنین پاسخ داد:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: عَبْدِي أَكُنْتُ عَالِمًا؟

فإن قال: نعم.

قال له: أفلا عملت بما علمت؟

وإن قال: كنت جاهلاً.

قال له: أفلا تعلمت حتى تعمل؟

فيخصمه وذلك الحجّة البالغة. ۳

مضمون روایت این است که آن گاه که خداوند متعال در روز رستاخیز به بنده ای می گوید: چرا فلان تکلیف را انجام ندادی؟ می گوید: نمی دانستم.

می گویند: چرا نرفتی یاد بگیری، ما که گفته بودیم فلانی را فرستاده ایم. در محله شما فلان عالم، مسجد بود، فلانی درس داشت؟ چرا نرفتی؟ چرا از او بهره نبردی؟

در این هنگام بنده زبانش کوتاه می آید و چیزی نمی تواند بگوید و سرش را پایین می اندازد و این جاست که باید عفو خداوند متعال به دانش برسد. به همین دلیل، خداوند متعال می فرماید:

(رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) ۴

پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از آمدن این پیامبران حجّتی برای مردم در برابر خداوند نباشد.

خداوند همواره حجّت می فرستد، پیامبری پس از پیامبر دیگری نصب می کند و در زمان غیبت علما را قرار می دهد تا زمین از حجّت خالی نباشد، هر چند حجّتی که معصوم نیست و آن مقامات را دارا نیست زولی در هر صورت باید در هر زمان حجّت تمام شود.

گفتنی است که خداوند متعال دو نوع حجّت دارد:

۱. حجّت درونی که همان عقل انسان است؛

۲. حجّت بیرونی که همان پیامبر و امام علیه السلام است.

این معنا در روایتی از امام کاظم علیه السلام بیان شده است. هشام بن حکم گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود:

یا هشام! إنَّ لله على الناس حجّتين: حجّة ظاهرة وحجّة باطنة. فأما الظاهرة فالرسل والأنبياء والأئمة عليهم السلام وأما الباطنة فالعقول؛ ۶
ای هشام! همانا حجّت های الهی بر مردم دو حجّت است: حجّتی ظاهری و حجّتی باطنی. اما حجّت ظاهری همان انبیا، رسولان و ائمه علیهم السلام هستند و حجّت باطنی عقل های مردمان است.

پس ائمه علیهم السلام حجّت های الهی هستند تا کسی نتواند عذری بیاورد. آنان حجّت خدا بر همه مخلوقات و در همه عوالم هستند. البته محل ابتلای ما عالم دنیا است که عالم تکلیف ماست و روایات بسیاری داریم که هرگز زمین از حجّت خدا خالی نخواهد بود. ۷

برخی از اهل تسنّن به شیعیان ایراد می کنند که شما می گویند: زمین از حجّت خدا خالی نخواهد ماند و غرض از نصب امام نیز هدایت مردم است. پس خداوند متعال در زمان غیبت حضرت حجّت که مردم به او دست رسی ندارند، چگونه احتجاج خواهد کرد و چه کسی مقصّر خواهد بود؟

به طور خلاصه در پاسخ این اشکال، بر اساس یک محاسبه منطقی تا قضیه برهانی شود می گوئیم: یا خداوند متعال مقصّر خواهد بود، یا خود امام و یا مردم.

اما خدا که فرموده: (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) ۸ «هرگز قومی را مجازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری مبعوث کنیم» و فرموده: (وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ) ۹ «و هر امتی در گذشته انذار کننده ای داشته است». اگر امام نصب نکند، تناقض لازم

می آید و محال است زیرا اگر امام نصب نکند، یا باید عاجز باشد یا بخیل که هر دو بر خدا محال است.

امام نیز مقصّر نیست زیرا طبق ادله نزد همه زمین نباید از حجت خالی باشد و امام علیه السلام این مسئولیت را بنا بر ادله قطعی پذیرفته است. پس غایب بودن او یا باید از روی عجز از اداره امور و پاسخ گویی بوده باشد، یا از روی بخل، و امام از هر دو وصف پاک و منزّه است چون نقص است و امام در حدّ کمال. بنابراین، غیبت امام مستند به خدا و خود امام نیست.

در نتیجه مقصّر خود مردم خواهند بود چرا که امام برای هدایت مردم نصب شده و به سان چراغی روشن است. کار چراغ نورپردازی است. اگر بنده ای از نور این چراغ استفاده نکند، پای آن ننشیند و در روشنایی آن مطالعه نکند، قرآن نخواند، از کتاب های علمی بهره نبرد و در تاریکی بماند کسی جز خودش مقصّر نیست؟

هم چنین حکم امام علیه السلام همانند حکم آب جاری و روان است. آبی که از وسط شهر عبور می کند. اگر کسی از این آب استفاده ننماید، شست و شو نکند و نیاشامد، کسی مقصّر نیست جز خود او. البته جهات دیگر و آثار و برکات دیگری نیز بر وجود امام علیه السلام حتی در دوران غیبت مترتب می شود.

۱. سوره اسراء (۱۷): آیه ۱۵.

۲. سوره انعام (۶): آیه ۱۴۹.

۳. الامالی، شیخ مفید: ۲۲۸، بحار الانوار: ۲ / ۲۹، حدیث ۱۰.

۴. سوره نساء (۴): آیه ۱۶۵.

۵. در الاحتجاج: ۲ / ۲۸۲ و بحار الانوار: ۵۳ / ۱۸۰، حدیث ۱۰ این گونه آمده است:

عن إسحاق بن یعقوب قال: سألت محمّد بن عثمان العمری رحمه الله أن یوصل لی کتاباً قد سألت فیہ عن مسائل أشکلت علی. فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام:

... وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلى رواة حدیثنا، فإنهم حجّتی علیکم وأنا حجّة الله.

۶. الکافی: ۱ / ۱۶، وسائل الشیعه: ۱۵ / ۲۰۷، حدیث ۲۰۲۹۱، بحار الانوار: ۱ / ۱۳۷.

۷. ر.ک: الکافی: ۱ / ۱۷۹، حدیث ۱۰ و ۱۲.

۸. سوره اسراء (۱۷): آیه ۱۵.

۹. سوره فاطر (۳۵): آیه ۲۴.

راه خدا

راه خدا

وَصِرَاطِهِ

و (سلام بر) راه خدا.

«صراط» مطلق راه نیست بلکه خصوص راه مستقیم را «صراط» گویند.

ائمه علیهم السلام راه مستقیم خدا هستند. بنابراین، برای رسیدن به خداوند متعال، درک حق، رهایی و نجات در جهان آخرت و روسفید شدن در دنیا و آخرت راه مستقیم را باید پیمود. خداوند متعال می فرماید: (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ) که شاید این جمله اشاره به همین آیه باشد.

آیا راه ائمه علیهم السلام غیر از راه رسول الله صلی الله علیه و آله است؟ آیا شکی هست در این که راه رسول الله همان راه خدا است؟ پس راهی که مأمور هستیم برویم (فَاتَّبِعُوهُ) راه رسول الله و ائمه علیهم السلام است که همان راه خداست.

بنابر روایتی مفضل گوید: از امام صادق علیه السلام درباره صراط پرسیدم، فرمود:

هو الطريق إلى معرفة الله عز وجل، وهما صراطان: صراط في الدنيا وصراف في الآخرة، فأما الصراط الذي في الدنيا فهو الإمام المفترض الطاعة، من عرفه في الدنيا واقتدى بهداه مر على الصراط الذي هو جسر جهنم في الآخرة، ومن لم يعرفه في الدنيا زلت قدمه على الصراط في الآخرة فتردى في نار جهنم ۲

صراط، راه به سوی معرفت خداوند متعال است، و آن دو صراط است: صراطی در دنیا و صراطی در آخرت. صراط در دنیا امامی است که اطاعتش واجب است، هر که او را در دنیا شناخت و از هدایت او پیروی کرد، از پل صراطی که در آخرت روی دوزخ کشیده شده می گذرد، و هر که در دنیا او را نشناخت، قدمش از صراط در آخرت می لغزد و در آتش دوزخ سرنگون می گردد. اهل تسنن حدیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کنند. آنان روی این حدیث خیلی کار کرده اند و ما نیز آن را بررسی و نقد کرده ایم. آنان می گویند: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده:

أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم ۳

یاران من به سان ستارگان هستند. به هر کدام از آنان اقتدا کنید، هدایت خواهید شد.

در زمان های گذشته جاده ها نبودند و مردم در تاریکی های شب در بیابان ها راه را گم می کردند و از این رو، از ستاره ها راهنمایی می گرفتند که در قرآن نیز این حقیقت آمده است، آن جا که فرموده: (وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ). ۴ این حدیث، اصحاب را به ستارگان راهنما تشبیه کرده و هر یک از صحابه را راهنمای راهی معرفی نموده است. ما اگر این حدیث را از نظر سند بپذیریم، نخست می پرسیم: آیا همه ستارگان آسمان مورد نظر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بوده که در نتیجه یکایک اصحاب باید مورد اقتدا قرار گیرند؟ روشن است که همه ستارگان در آسمان راهنما نیستند و ستارگان خاصی را باید در نظر گرفت و به مقصد رسید.

با این حال، آیا هر یک از صحابه چنین هستند؟ آیا راه همه آنان به یک راه منتهی می شود و همه آنان به یک راه هادی هستند؟ با توجه به اختلافاتی که با انواع و اقسام آن میان صحابه وجود داشته، ثابت کردیم که این حدیث یا از اصل دروغ است، یا منظور از صحابه، ائمه علیهم السلام هستند.

امّا طبق تحقیقی که انجام یافته، از زمان احمد بن حنبل تا زمان ما بیش از سی نفر از بزرگان اهل سنت اعتراف کرده اند که این حدیث دروغ است.

اگر بگوییم این حدیث دروغ نیست، باید گفت که مراد از اصحاب، خصوص ائمه علیهم السلام هستند که آنان می فرمایند: کلام من، کلام پدرم، کلام پدرم، کلام جد من است و همه ما یک سخن می گوئیم و به یک راه، راهنمایی می کنیم و یک راه را ارائه می نماییم.

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

حدیثی حدیث ابي، و حدیث ابي حدیث جدی، و حدیث جدی حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث امیر المؤمنین، و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله، و حدیث رسول الله قول الله عز وجل ۵

حدیث من حدیث پدرم، حدیث پدرم حدیث جدّم و حدیث جدّم حدیث امام حسین علیه السلام و حدیث امام حسین علیه السلام حدیث امام حسن علیه السلام و حدیث او حدیث امیر مؤمنان علی علیه السلام و حدیث آن حضرت حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و حدیث آن بزرگوار گفتار خداوند متعال است.

پس باید از نظر برهانی مراد از اصحاب در حدیث مذکور ائمه علیهم السلام باشند و نه دیگران و در غیر این صورت حدیث دروغ خواهد بود.

اما مطلب بالاتر از این است. ائمه علیهم السلام خودشان صراط خدا هستند و چون هر چه گویند از یک جا برگرفته اند و هرگز بین آنان اختلافی نیست پس صراط یکی است و مقصد یکی. این که در نماز می خوانیم:

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۶)

ما را به راه مستقیم هدایت فرما.

این گونه تفسیر شده است: ما را بر صراط مستقیم ثابت و باقی بدار. و در روایاتی آمده که مراد از «الصراط المستقیم» امیر مؤمنان علی علیه السلام است. خطیب خوارزمی در المناقب با سند خود چنین نقل می کند:

امام صادق علیه السلام فرمود:

أوحى الله تعالى إلى نبيه: «فاستمسك بالذی أوحى إليك إنك على صراط مستقیم».

فقال: إلهی ما الصراط المستقیم؟

قال: ولایه علی بن ابی طالب. فعلی هو الصراط المستقیم ۷

خداوند متعال به پیامبر خود چنین وحی فرمود: «به آن که به تو وحی می کند تمسک کن که به راستی بر صراط مستقیم هستی».

عرضه داشت: خدای من! صراط مستقیم چیست؟

فرمود: ولایت علی بن ابی طالب. پس علی، همان صراط مستقیم است.

هیچ مسلمانی تردید ندارد که پیروی از امیر مؤمنان علی علیه السلام - به معنای صحیح پیروی - موجب نجات در آخرت و سعادت دنیوی است. پس به یقین آن حضرت راه خداوند است. در این صورت، اگر شخص عاقل امرش دائر باشد بین راهی که به یقین به مقصد می رسد، یا راهی که شک دارد به مقصد برسد، کدام را باید انتخاب کند؟ از این رو، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

علی مع الحق والحق مع علی لا یفترقان ۸

علی با حق است و حق با علی است و از هم جدا نخواهند شد.

آن حضرت در جای دیگری می فرماید:

علی مع القرآن والقرآن مع علی ۹

علی با قرآن است و قرآن با علی.

آن حضرت در سخن دیگری می فرماید:

من أطاع علیاً فقد أطاعنی ومن أطاعنی فقد أطاع الله ۱۰

هر که از علی اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هر که از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.

مگر سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله غیر از سخن خداوند متعال است؟ از این رو، در قرآن کریم می فرماید:

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ۱۱)

هر که از پیامبر اطاعت کند، در واقع از خدا اطاعت کرده است.

روی همین جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مردم توصیه می کند و می فرماید:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا ۱۲

همانا من بین شما دو چیز گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم، مادامی که به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد.

آری، قرآن و عترت یکی هستند و سخن قرآن، همان سخن عترت است و سخن عترت همان سخن قرآن.

آن گاه آن حضرت فرمود: اینان از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض نزد من آیند و آن جا من از شما خواهم پرسید. چرا در کنار حوض؟ چون امیر مؤمنان علی علیه السلام صاحب حوض است که در این زمینه روایات بسیاری وجود دارد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

یا علی! أنت أخی ووزیری وصاحب لوائی فی الدنیا والآخرة وأنت صاحب حوضی، من أحبک أحبنی ومن أبغضک أبغضنی؛ ۱۳
ای علی! تو برادر و وزیر منی. تو در دنیا و آخرت صاحب پرچم منی و تو صاحب حوض من هستی. هر که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.

از طرفی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ائمه و اهل بیتش را به سفینه و کشتی نوح علیه السلام تشبیه کرده است. در داستان حضرت نوح علیه السلام دقایق و لطایفی نهفته است، در آن شرایط چه وضعیتی بود که حتی فرزند نوح نیز گرفتار شد و پدر هم واسطه شد، خداوند نپذیرفت و فرمود:

(قال یا نوح إنَّه لیس من أهلك إنَّه عملٌ صالحٌ)؛ ۱۴

فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست... .

بنابراین قاطعیت است، هر که بر این کشتی سوار شد، نجات یافت و دیگران هلاک شدند. علامه حلی رحمه الله نکته جالبی را از خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله نقل می کند. وی می گوید: وقتی از مرحوم خواجه پرسیدند: کدام مذهب از بین مذاهب موجود در اسلام، حق است؟

خواجه رحمه الله این گونه استدلال کرد که ما و شما از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیث داریم که آن حضرت فرمود:

ستفترق أمتی علی ثلاث وسبعین فرقة، فرقة منها ناجیه والباقی فی النار هالکة؛ ۱۵

پس از من به زودی اُمتم به ۷۳ فرقه و گروه پراکنده خواهند شد که یک گروه نجات یافته و دیگر گروه ها در آتش خواهند بود. ۱۶.

در حدیث دیگری داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مثل أهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلك؛ ۱۷

مثل اهل بیت و خاندان من به سان مثل کشتی نوح است، هر که به آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف کرد هلاک گشت. وقتی این دو حدیث را با هم ملاحظه کنیم می یابیم که شخص پیامبر اکرم یگانه فرقه نجات یابنده را معین کرده و راه را به امت نشان داده و مردم را همین طور بلا تکلیف رها نکرده است.

بنابراین، آیا می توان گفت برای رسیدن به بهشت و نجات در جهان آخرت و تحصیل رضای خداوند متعال هم راه ابوبکر درست است و هم راه علی؟

چه کسی می تواند چنین ادعا کند؟

اگر کسی بگوید: راه عمر، ابوموسی اشعری، زبیر، طلحه، عایشه، معاویه و... همه درست است و آنان نیز مثل امیر مؤمنان علی علیه السلام مردم را نجات می دهند، باید مدّعی خود را اثبات کند.

در روایتی که از مفضّل نقل شده حضرت فرمودند که اگر کسی صراط را در این عالم نشناسد، از صراط در جهان آخرت عبور نخواهد کرد و در روایات اهل سنت آمده که احدی از صراط عبور نمی کند مگر با مجوزی از علی. در حدیثی ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إذا کان یوم القیامة أمرنی الله عز وجل وجبرئیل فنقف علی الصراط، فلا یجوز أحدٌ إلا بجواز من علی علیه السلام؛ ۱۸

آن گاه که روز قیامت فرا رسد، خدای تعالی به من و جبرئیل امر می کند که بر پل صراط بایستیم، در آن هنگام کسی جواز عبور

از پل صراط را ندارد مگر با جوازی از جانب علی علیه السلام.

روایت دیگری را ابن بطریق در عمده نقل می کند که ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

علی يوم القيامة على الحوض، لا يدخل الجنة إلا من جاء بجواز من علي بن أبي طالب؛ ۱۹

علی، روز قیامت در کنار حوض خواهد بود، به بهشت کسی وارد نمی شود مگر کسی که جوازی از جانب علی بن ابی طالب علیهما السلام آورده باشد.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۲۸۰، در این منبع آمده است: «الصراط: الطريق المستقیم».

۲. معانی الاخبار: ۳۲، حدیث ۱، باب معنی الصراط، بحار الانوار: ۲۴ / ۱۱، حدیث ۳.

۳. میزان الاعتدال: ۱ / ۸۳، لسان المیزان: ۲ / ۱۳۷. برای آگاهی بیشتر ر.ک: حدیث اصحابی کالنجوم از همین نگارنده.

۴. سوره نحل (۱۶): آیه ۱۶.

۵. الکافی: ۱ / ۵۳، حدیث ۱۴، الارشاد: ۲ / ۱۸۶، بحار الانوار: ۲ / ۱۷۹، حدیث ۲۸.

۶. سوره فاتحه (۱): آیه ۶.

۷. الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین: ۱۰۲، حدیث ۸۹، المناقب، خوارزمی: ۶۲، شواهد التنزیل: ۱ / ۷۶، تفسیر الثعلبی: ۱ / ۱۲۰، بحار

الانوار: ۳۵ / ۲۶۷، حدیث ۹.

۸. این حدیث در منابع شیعه و سنی نقل شده است. برای نمونه ر.ک: الخصال: ۴۹۶، الامالی، شیخ صدوق: ۱۵۰، کفایة الاثر: ۲۰،

الاحتجاج: ۱ / ۹۷، بحار الانوار: ۱۰ / ۴۳۲، شرح الاخبار: ۲ / ۶۰، فصول المختاره: ۹۷ و ۱۳۵، مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۵، تاریخ بغداد:

۱۴ / ۳۲۲، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۴۹، ینابیع الموده: ۱ / ۱۷۳، المعیار والموازنه: ۱۱۹، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲ /

۲۹۷.

۹. این حدیث نیز در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است: از جمله: الامالی، شیخ طوسی: ۴۶۰، الطرائف: ۱۰۳، الاربعون حدیثا: ۷۳،

الصراط المستقیم: ۳ / ۱۶۳، بحار الانوار: ۲۲ / ۴۷۶، المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۱۲۴، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۴، المعجم الأوسط:

۵ / ۱۳۵، المعجم الصغیر: ۱ / ۲۵۵، کنز العمال: ۱۱ / ۶۰۳، فیض القدر: ۴ / ۴۷۰، المناقب، خوارزمی: ۱۷۷، الجامع الصغیر: ۲ / ۱۷۷،

سبل الهدی والرشاد: ۱۱ / ۲۹۷، ینابیع الموده: ۱ / ۱۲۴.

۱۰. ر.ک: معانی الاخبار: ۳۷۳، حدیث ۱، بحار الانوار: ۳۸ / ۱۳۹، حدیث ۸۱، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۱، کنز العمال:

۱۱ / ۶۱۴.

۱۱. سوره نساء (۴): آیه ۸۰.

۱۲. این حدیث شریف با مضامین گوناگونی در منابع معتبر شیعه و سنی نقل شده است از جمله: بصائر الدرجات: ۴۳۳، حدیث ۱،

کمال الدین: ۲۳۶ و ۲۳۸، العمده: ۷۱، الطرائف: ۱۱۴ و ۱۱۶، کفایة الاثر: ۱۳۷، وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۹، حدیث ۹، بحار الانوار: ۳۶ /

۳۳۱، حدیث ۱۹۱، فضائل الصحابه: ۱۵، مسند احمد بن حنبل: ۳ / ۲۶، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۹، مجمع الزوائد: ۹ /

۱۶۳، مسند ابی یعلی: ۲ / ۲۹۷، سبل الهدی والرشاد: ۱۱ / ۶، السنن الکبری: ۵ / ۴۵، البدایة والنهایه: ۵ / ۲۲۸، ینابیع الموده: ۱ / ۱۰۵

و ۱۱۵، کنز العمال: ۱ / ۱۸۶.

۱۳. الامالی، شیخ صدوق: ۱۱۶، حدیث ۱۰۱، عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۲۶۴، حدیث ۴۷، بحار الانوار: ۳۹ / ۲۱۱، حدیث

۱.

۱۴. سوره هود (۱۱): آیه ۴۶.

۱۵. کفایة الاثر: ۱۵۵، وسائل الشیعه: ۲۷ / ۵۰، اندکی تفاوت، مناقب ابن شهر آشوب: ۲ / ۲۷۰، الصراط المستقیم: ۲ / ۹۶، ر.ک:

عمده القاری: ۱۸ / ۲۲۴.

۱۶. ر.ک: منهاج الکرامه: ۴۹.

۱۷. این حدیث شریف در منابع شیعه و سنی نقل شده است، از جمله: بصائر الدرجات: ۳۱۷، قرب الاسناد: ۸، الامالی، شیخ صدوق: ۳۴۲، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۳۰، حدیث ۱۰، خصائص الائمة: ۷۷، مناقب امیرالمؤمنین: ۱ / ۲۹۶ و ۲ / ۱۴۶، المسترشد: ۲۶۰، مائه منقبة: ۴۱، التعجب: ۱۵۱، الامالی، شیخ طوسی: ۶۰، الاحتجاج: ۱ / ۲۲۹، الثاقب فی المناقب: ۱۳۵، الاربعون حدیثاً: ۲۲، العمدة: ۳۰۶، بحار الانوار: ۲۳ / ۱۱۹ ح ۳۸، المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۳۴۳ و ۳ / ۱۵۱، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۸، المعجم الأوسط: ۴ / ۱۰، المعجم الصغیر: ۱ / ۱۳۹ و ۲ / ۲۲، المعجم الکبیر: ۳ / ۴۵ و ۱۲ / ۲۷، مسند الشهاب: ۲ / ۲۷۳، نظم الدرر السمطین: ۲۳۵، الجامع الصغیر: ۱ / ۳۷۳ و ۲ / ۵۳۲، فیض القدیر: ۲ / ۶۵۸، کنز العمال: ۱۲ / ۹۴، تفسیر سمعانی: ۳ / ۴۷۲، تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۱۲۳، الدر المنثور: ۳ / ۳۲۴.

۱۸. بشاره المصطفی: ۳۱۱، حدیث ۱۸.

۱۹. العمدة: ۳۷۳ - ۳۷۴.

نور خدا

نور خدا

وَنُورِهِ

و (سلام بر) نور خدا.

ائمه عليهم السلام نور خدا هستند. نور چیزی است که ذاتاً روشن است و روشنائی می بخشد. آن بزرگواران در طول تاریخ نور و روشنی بخش بوده اند.

آیا به واقع، ائمه عليهم السلام در ظلمات و تاریکی های جهل و جهالت، فتنه ها و ضلالت و اختلافات نور نبودند؟ بنابراین، اگر افرادی در پی آن انوار نرفتند و از آن ها استفاده نکردند - به بیانی که گذشت - چه کسی مقصر است؟ ائمه عليهم السلام در همه زمان ها، در همه زمینه ها، برای همه عوالم و همه اُمت ها نور هستند.

به راستی، چه کسی به خانه آنان مراجعه کرد و دست خالی برگشت؟

ابوخالد کابلی می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره تفسیر این آیه که می فرماید: (فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا) ۱ به خدا و رسول او و نوری که فرستادیم ایمان بیاورید پرسیدم. فرمود:

يا أبا خالد! النور - واللّه - الأئمة من آل محمد عليهم السلام إلى يوم القيامة، وهم واللّه نور الله الذي أنزل، وهم واللّه نور الله في السماوات وفي الأرض.

واللّه يا أبا خالد! لنور الإمام في قلوب المؤمنين أنور من الشمس المضيئة بالنهار، وهم - واللّه - ينورون قلوب المؤمنين، ويحجب الله عز وجل نورهم عمّن يشاء فتظلم قلوبهم.

واللّه، يا أبا خالد! لا يحبنا عبد ويتولانا حتى يطهر الله قلبه، ولا يطهر الله قلب عبد حتى يسلم لنا ويكون مسلماً لنا، وإذا كان مسلماً لنا سلمه الله من شديد الحساب وآمنه من فزع يوم القيامة الأكبر ۲

ای ابوخالد! به خدا سوگند که مقصود از نور، ائمه از آل محمد تا روز قیامت هستند. به خدا سوگند که اینان همان نور خدا که فرو فرستاده است. به خدا که اینان نور خدا در آسمان ها و زمین هستند.

ای ابوخالد! به خدا سوگند، نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید تابان در روز، روشن تر است. به خدا که ائمه دل های مؤمنان را

نورانی می سازند و خدا هر کس را که بخواهد از نور آنان پنهان می دارد تا دل آن ها تاریک گردد. به خدا ای ابوخالد! بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نمی کند تا این که خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده ای را پاکیزه نمی کند تا این که تسلیم ما باشد و از در آشتی با ما وارد شده باشد و آن گاه که با ما صلح و آشتی کرد، خدا او را از حساب سخت روز قیامت نگاهش داشته و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش سازد.

۱. سوره تغابن (۶۴): آیه ۸.

۲. الکافی: ۱ / ۱۹۴، باب أن الأئمة نور الله، حدیث ۱.

برهان های الهی

برهان های الهی

وَبُرْهَانِهِ

و (سلام بر) برهان خدا و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

ائمه عليهم السلام برهان خدا هستند. راغب اصفهانی در عبارتی دقیق درباره برهان می نویسد:

البرهان أو كد الأدلة وهو الذي يقتضى الصدق أبداً لا محالة

برهان محکم ترین دلیلی است که برای همیشه صدق را اقتضا می کند.

چند کلمه تأکید در این عبارت وجود دارد: «أو كد» فعل التفضیل از تأکید، «الصدق»، «أبداً» و «لا محاله». از آن جا که راغب اصفهانی در فهم الفاظ قرآن و حدیث جامعیت داشته و از فلاسفه و حکما نیز به شمار می رفته و از فرق بین برهان و دلیل در منطق نیز آگاه بوده، چنین عبارتی قوی را در مورد برهان بیان می کند.

بنابراین معنا، ائمه عليهم السلام برای خداوند متعال چنین هستند که سر تا پا صدقند و وجودشان، کلامشان، فعلشان، تعلیمشان صدق است، آن هم صدق ابدی و قطعی که هرگز منقلب و عوض نمی گردد. تمام حرکات، سکنتات و افعالشان برای خداوند متعال برهان است و واقع تاریخ زندگانی آن بزرگواران این معنا را به خوبی اثبات می کند و اگر کسی تردید دارد، به روایات ما مراجعه کند و منابع مخالفان را بررسی کند تا ببیند آنان درباره ائمه عليهم السلام چه می گویند. باید دید که متوکل عباسی با آن همه ناصبی بودنش درباره امام هادی علیه السلام چه سخنانی گفته؟ پیش از او مأمون و... تا عمر بن خطاب درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام چه سخنانی اظهار کرده اند؟ این نیست جز آن که ائمه عليهم السلام برهان خداوند متعال هستند.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۴۵. برهان های الهی

وَبُرْهَانِهِ

و (سلام بر) برهان خدا و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

ائمه عليهم السلام برهان خدا هستند. راغب اصفهانی در عبارتی دقیق درباره برهان می نویسد:

البرهان أو كد الأدلة وهو الذي يقتضى الصدق أبداً لا محالة

برهان محکم ترین دلیلی است که برای همیشه صدق را اقتضا می کند.

چند کلمه تأکید در این عبارت وجود دارد: «أو كد» فعل التفضیل از تأکید، «الصدق»، «أبداً» و «لا محاله». از آن جا که راغب اصفهانی در فهم الفاظ قرآن و حدیث جامعیت داشته و از فلاسفه و حکما نیز به شمار می رفته و از فرق بین برهان و دلیل در منطق نیز آگاه بوده، چنین عبارتی قوی را در مورد برهان بیان می کند.

بنابراین معنا، ائمه عليهم السلام برای خداوند متعال چنین هستند که سر تا پا صدقند و وجودشان، کلامشان، فعلشان، تعلیمشان صدق

است، آن هم صدق ابدی و قطعی که هرگز منقلب و عوض نمی‌گردد. تمام حرکات، سکانات و افعالشان برای خداوند متعال برهان است و واقع تاریخ زندگانی آن بزرگواران این معنا را به خوبی اثبات می‌کند و اگر کسی تردید دارد، به روایات ما مراجعه کند و منابع مخالفان را بررسی کند تا ببیند آنان درباره ائمه علیهم السلام چه می‌گویند. باید دید که متوکل عباسی با آن همه ناصبی بودنش درباره امام هادی علیه السلام چه سخنانی گفته؟ پیش از او مأمون و... تا عمر بن خطاب درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام چه سخنانی اظهار کرده اند؟ این نیست جز آن که ائمه علیهم السلام برهان خداوند متعال هستند.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۴۵.

بخش سوم: گواهی و شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر او

در محضر معصوم

بخش سوم

گواهی و شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر او

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَشَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُتَّجِبُ وَرَسُولُهُ الْمُرْتَضَى أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست؛ یگانه‌ای که شریکی ندارد، آن سان که خداوند به یکتایی خویش گواهی داده است و فرشتگان و صاحبان علم از آفریدگانش نیز گواهی داده‌اند که معبودی جز او نیست و او عزیز و حکیم است.

و گواهی می‌دهم که محمد بنده برگزیده و رسول پسندیده اوست که او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه دین‌ها چیره گرداند، گرچه شرک‌ورزان را ناگوار باشد. در محضر معصوم

اگر کسی بخواهد به حضور بزرگی برود، نخست اذن دخول می‌گیرد، آن گاه سلام می‌کند؛ سپس سخن می‌گوید و مطلب خود را بیان می‌نماید. کوشش می‌کند تا عواطف او را جلب و او را آماده گوش دادن به سخنان خود نماید.

به هنگام قرائت زیارت جامعه کبیره وقتی نخست سلام و شهادتین را می‌گوییم؛ می‌خواهیم بگوییم: ما مسلمان هستیم. ما را راه بدهید، به سخنان ما گوش فرا دهید، ببینید ما چه می‌گوییم و چه می‌خواهیم.

و چون زائر شهادت سوم را آغاز می‌کند و ائمه علیهم السلام را به اوصافی یاد می‌نماید، نباید کسی درباره او شبهه غلو کند؛ چرا که او پیش‌تر شهادتین را بر زبان جاری ساخته و به خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهادت داده و هم‌اکنون اظهار می‌کند که ائمه علیهم السلام جانشینان رسول خدا هستند. آنان خدا و شریک خدا نیستند، خدا در آنان حلول نکرده و با خداوند متعال متحد نیستند.

با ذکر شهادتین این شبهات دفع می‌شوند تا مبادا کسی به این توهم بیفتد.

شهادت نخست

شهادت نخست

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ؛

گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست؛ یگانه‌ای که شریکی ندارد، آن سان که خداوند به یکتایی خویش گواهی داده است.

ابن فارس در معنای واژه «شهد» می‌گوید:

الشین والهاء والبدال، أصل يدل على حضور وعلم وإعلام، لا- يخرج شيء من فروعه عن الّذى ذكرناه، من ذلك الشهادة يجمع الأصول الّتى ذكرناها من الحضور والعلم والإعلام يقال: شهد يشهد شهادة؛^۱

بنابراین، شهادت در هر جا به کار رود و در همه مشتقاتش از این اصل خارج نخواهد شد که بیان گر حضور، علم و اعلام است. وقتی انسان می خواهد به چیزی شهادت بدهد، باید شاهد آن باشد و به آن علم و آگاهی پیدا کند؛ سپس آن را اعلام یا اعلان نماید.

برای نمونه، اگر شما بخواهید در مورد واقعه ای شهادت بدهید، نخست باید خودتان شاهد آن واقعه باشید و در آن جا حضور یابید و علم پیدا کنید، آن گاه آن را در محکمه داوری اعلان کنید تا نزاع از بین برود.

پس حضور شاهد خیلی مهم است. قرآن مجید درباره ماه مبارک رمضان می فرماید:

(فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ)^۲

پس هر کس از شما در ماه رمضان حضور داشته باشد (و در سفر نباشد) باید آن را روزه بگیرد.

آن چه در شهادت اهمیت دارد، همان حضور است و اگر حضور نباشد، شهادت تحقق نمی یابد. از این رو، در کتاب الشهادت بحث شده که آیا شهادت دادن کسی به شهادت دادن دیگری - الشهادة بالشهادة - پذیرفته است یا نه؟ پس حضور در شهادت رکن است.

از طرفی حضور دو نوع است:

۱. حضور بدنی و به اصطلاح امروزی فیزیکی و با رؤیت چشم؛

۲. حضور قلبی و رؤیت باطنی.

به عبارت دیگر، حضور گاهی بصری است و گاهی بصیرتی. از این رو، سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه می فرماید:

عمیت عین لا تراک علیها رقیباً؛^۳

کور باد آن دیده ای که تو را دیده بان خود نبیند.

منظور از دیدن در این سخن زیبا چشم بصیرت است. عبدالله بن سنان در روایت دیگری از پدرش نقل می کند که گوید: خدمت امام باقر علیه السلام بودم که یکی از خوارج وارد شد و پرسید: ای ابوجعفر! چه کسی را عبادت می کنی؟ فرمود: خدای متعال را.

گفت: آیا خدا را دیده ای؟

امام باقر علیه السلام فرمود:

لم تره العیون بمشاهدة الأبصار ولكن رأته القلوب بحقائق الإیمان؛^۴

چشم ها او را به صورت دیدن ظاهری ندیده اند؛ بلکه دل ها او را با حقایق ایمان (با دیده بصیرت) دیده اند.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن در معنای لغوی واژه «شهد»، هر دو قسم حضور را با استفاده از قرآن آورده است. وی می نویسد:

الشهود والشهادة: الحضور، مع المشاهدة إمّا بالبصر أو بالبصيرة؛

شهود و شهادت، همان حضور است یا با بصر و چشم و یا با بصیرت و بینش.

آن گاه راغب اصفهانی عبارت لطیف و دقیقی را مطرح می کند و می گوید:

لكن الشهود بالحضور المجرد أولى والشهادة مع المشاهدة أولى.^۵

اگر بخواهیم حضور مجرد از مشاهده را اراده کنیم، این کاربرد با کلمه «شهود» بهتر خواهد بود و آن گاه که حضور قلبی و مشاهده

با بصیرت باشد، بهتر است از واژه «شهادة» استفاده کنیم.

بنابراین، وقتی حضور و مشاهده باشد، این شهادت اخبار نخواهد بود؛ بلکه اعلام است و اخبار با اعلام تفاوت دارد. روشن است که این دقت‌ها خیلی مفیدند و ثمره دارند.

وقتی من شهادت می‌دهم و می‌گویم: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله وأشهد أن علياً ولي الله؛ این شهادت اخبار است و احتمال صدق و کذب دارد، یا آن چه را یافته‌ام اعلام می‌کنم.

به سخن دیگر، آیا در واقع این شهادت‌ها اخبار هستند یا انشا؟

از این رو استاد ما آقای گلپایگانی رحمه الله می‌فرمود: «بعید نیست که ما شهادت را از سنخ انشا قرار دهیم نه اخبار».

البته این نکته مفیدی است که انسان با گفتن شهادتین این واقعیت را اعلام می‌کند. شاید آیه ای از قرآن مجید مؤید این معنا باشد، آن جا که می‌فرماید:

(لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ) ۶

و نگویند (خدا) سه گانه است. از این سخن، خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا فقط معبود یگانه است.

خداوند متعال در این آیه از سه گانه گفتن درباره خویش نهی می‌کند و به اعتقاد به خدای یگانه امر می‌کند. واقعیت این است که در این جا نهی و امری در کار نیست؛ بلکه انشا است.

البته شواهد دیگری بر این معنا در قرآن مجید می‌توان یافت که شهادت در این موارد به خصوص انشا است، نه اخبار. ماده شهادت در این موارد بدون حرف تعدیه بر معمول خود وارد می‌شود؛ چرا که:

گاهی می‌گویند: شهد به؛

گاهی می‌گویند: شهد له؛

و گاهی می‌گویند: شهد علیه.

و هر کدام از این‌ها خصوصیتی دارد.

روشن است که شهادت مورد بحث ما بدون حرف تعدیه است، آن جا که می‌خوانیم: شهد الله أنه لا إله إلا الله... این‌ها مواردی است که باید دقت کرد.

پس وقتی می‌گوییم: أشهد أن لا إله إلا الله، این واقعیت را اعلان و آشکار می‌کنیم. وقتی مؤذن این عبارت را می‌گوید، در واقع این واقعیت را اعلان می‌کند؛ چرا که اذان به معنای اعلان است، چنان که در قرآن می‌خوانیم:

(وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ) ۷

و مردم را به حج فراخوان تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند.

مؤذن اخبار نمی‌کند که خدا یکی است و محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله رسول خداوند است تا احتمال صدق و کذب در آن راه یابد و این نکته مهمی است.

البته این واقعیت که وحدانیت خداوند متعال از چه راهی ثابت شده است بحث دیگری است و باید در مباحث توحید مطرح شود که شرح کلمه توحید (لا إله إلا الله) چیست.

۱. معجم مقاییس اللغة: ۳ / ۲۲۰ - ۲۲۱.

۲. سوره بقره (۲): آیه ۱۸۵.

۳. بحار الانوار: ۹۵ / ۲۲۵.

۴. الکافی: ۱ / ۹۷، حدیث ۵، الامالی، شیخ صدوق: ۳۵۲، حدیث ۴۲۷، التوحید، شیخ صدوق: ۲۶۱.

۵. المفردات فی غریب القرآن: ۲۶۷ و ۲۶۸.

۶. سوره نساء (۴): آیه ۱۷۱.

۷. سوره حج (۲۲): آیه ۲۷.

کلمه «وحده»

کلمه «وحده»

«لا إله إلا الله» کلمه توحید است، پس کلمه «وحده» برای چیست؟

این «وحدت» و وحدت ذاتیه است که نمی شود چیزی را همراه او فرض نمود.

و «الواحد» از اسماء حسنی است و معنای آن این است که خداوند متعالی ازلی است و ابدی یعنی موجودی که عدم ندارد، نه از

اول و نه از آخر؛ همانی که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده:

سبِقُ الْأَوْقَاتِ كُونَهُ وَالْعَدَمُ وَجُودُهُ وَالْإِبْتِدَاءُ أَزْلُهُ؛^۱

او بر اوقات پیشی گرفته و هم چنین وجودش بر عدمش و ازلیتش بر آغاز.

و «الأحد» نیز از اسماء حسنی است یعنی صفات کمالیه او عین ذات است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی فرمودند: هو

الَّذِي لَمْ يَتَفَاوَتْ فِي ذَاتِهِ وَلَمْ يَتَبَعَضْ بِتَجْزِئَةِ الْعَدَدِ فِي كَمَالِهِ؛^۲

این گونه نیست که مثلاً «علم» او غیر از «قدرت» او باشد؛ بلکه «علم» کله و قدره کله و وجود کله» چنان که در بعضی روایات اشاره

شده و بزرگان علما تصریح کرده اند.^۳

۱. نهج البلاغه: ۲ / ۱۱۹، الکافی: ۱ / ۱۳۹، حدیث ۴، التوحید، شیخ صدوق: ۳۷.

۲. روضه الکافی: ۱۸، الامالی، شیخ صدوق: ۳۹۹، التوحید، شیخ صدوق: ۷۳.

۳. شرح الأسماء الحسنی: ۱۷، نهایه الدراییه فی حاشیه الکفایه: ۱ / ۲۴۱، محاضرات فی الأصول: ۱ / ۳۰۷.

کلمه «لا شریک له»

کلمه «لا شریک له»

چرا پس از گواهی به وحدانیت خداوند متعال می گوئیم: «لا شریک له»؟

این عبارت توحید را تأکید می نماید.

اما چرا در این جا می گوئیم: «لا شریک له»؟

یعنی هر چند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام عزیزترین و مقرب ترین موجودات نزد خدا هستند ولی

هرگز شریک خدا نیستند؛ چرا که خداوند متعال در ذات، صفات، افعال و عبادت شریک ندارد.

شهادت فرشتگان

شهادت فرشتگان

وَشَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ؛

و فرشتگان و صاحبان علم از آفریدگانش گواهی می دهند.

این فراز اقتباس از آیه مبارکه سوره آل عمران است، آن جا که می فرماید:

(شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) ۱

خداوند گواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان علم نیز گواهی می دهند، در حالی که قیام به قسط و عدل دارند. معبودی جز او نیست و او توانا و حکیم است.

به راستی حرف «کاف» در «کما شهد الله» به چه معنا است؟

شاید گفته شود که «کاف تشبیه» است و ولی باید تأمل کرد.

چنین به نظر می رسد - و پیش از آن که مراجعه کنم تا بدانم گفته شده یا نه - که اگر مورد قبول باشد، مفید خواهد بود که: گاهی شهادت خود را به شهادت خداوند متعال تشبیه می کنید و یعنی شهادتی که من به وحدانیت خدا می دهم، شبیه شهادت خداوند متعال به وحدانیت خودش است. در این صورت کاف تشبیه خواهد بود.

گاهی می گویند که من شهادت می دهم آن گونه که خداوند متعال شهادت می دهد. به نظر نگارنده، تعبیر دوم درست است.

به سخن دیگر، باید گفت که حرف «کاف» به معنای مثل است و شبیه با مثل تفاوت دارد و یعنی «مشهود به» من، همان «مشهود به» خداوند متعال است و خود اوست نه شبیه او «مشهود به» من که وحدانیت خداوند متعال است، مطابق همان واقعیتی که «مشهود به» خداوند متعال است.

آن چه خداوند متعال شهادت می دهد و وحدانیت خود را اعلان می کند، همان را من اعلان می کنم. از این رو، چنین بیانی تمثیل می شود نه تشبیه.

پس از اتخاذ این مطلب احتیاطاً به کتاب المفردات راغب اصفهانی نگاه کردم و دریافتم که او نیز همین معنا را برای کاف بیان کرده است. او در ذیل عنوان «الکاف» می نویسد:

الکاف للتشبيه والتمثيل... وقوله: (كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ) الآيه، فَإِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِتَشْبِيهِ وَإِنَّمَا هُوَ تَمَثِيلٌ، كما يقول النحويون مثلاً: فالاسم كقولك زيد، أي مثاله قولك زيد، والتمثيل أكثر من التشبيه، لأنَّ كُلَّ تَمَثِيلٍ تَشْبِيهِ وَلَيْسَ كُلُّ تَشْبِيهِ تَمَثِيلاً ۲
با توجه به این متن حرف «کاف» برای دو معنا می آید: تشبیه و تمثیل.

در معنی الیب ابن هشام نیز به این دو معنا اشاره شده است. ۳

واقع مطلب این است که همه موجودات، ادله و برهان های وجود خداوند متعال هستند که آفریدگاری حکیم برای جهانیان است. خداوند از این طریق وحدانیت خود را اعلان می کند. چنین وحدانیتی نزد من ثابت و محقق است و این تحقق را اعلان می کنم و معنای این فراز همین است.

از این رو همین آیه در المفردات فی غریب القرآن و معجم المقایس اللغه مطرح شده است که (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ) یعنی چه؟ ۴
راغب اصفهانی می نویسد:

فشهادة الله تعالى بوحدانيته هي إيجاد ما يدل على وحدانيته في العالم وفي نفوسنا ۵

پس شهادت خدای تعالی به یگانگی خویش، همان پدید آوردن چیزهایی است که در جهان هستی و در وجود ما نشان گر یگانگی اوست.

ابن فارس نیز در معجم مقایس اللغه می نویسد:

فَأَمَّا قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) فَقَالَ أَهْلُ الْعِلْمِ مَعْنَاهُ أَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَ اللَّهِ ۶

اما درباره معنای سخن خدای تعالی که «خداوند گواهی می دهد که معبودی جز او نیست» اهل علم می گویند: یعنی خداوند اعلام

نمود و روشن ساخت.

شهادت ملائکه یعنی چه؟ این عبارت، هم در قرآن بود و هم در زیارت جامعه. راغب اصفهانی می نویسد:

وشهادة الملائكة بذلك هو إظهارهم أفعالاً يؤمرون بها وهي المدلول عليها بقوله: (فَالْمَدْبُرَاتِ أَمْرًا) ۸:۷

شهادت ملائکه به وحدانیت و یگانگی خدای یگانه همان انجام اوامر الهی است که به آن امر شده اند و این همان مدلول این آیه شریفه است که: «و آنان که اوامر الهی را تدبیر می کنند».

شهادت فرشتگان اخبار نیست، بلکه اظهار است. آن ها افعالی را که مأمور به انجام آن ها هستند اظهار می کنند یعنی چون از طرفی فرشتگان مأموران خداوند متعال هستند - دقت کنید! - و از طرف دیگر افعال آن ها کاملاً مطابق حق و حکمت و مصلحت است یعنی آنان به اعمال و افعالشان بر وجود خداوند متعال و وحدانیت او شهادت می دهند و این واقعیت را اظهار می کنند. پس این اظهار واقعیت اخبار نیست که محتمل کذب و صدق باشد بلکه آنان با اعمالشان حکمت، عدل، حقایق و وحدانیت خداوند متعال را اظهار می کنند.

و به نظر می رسد که در تکرار کلمه شهادت «وشهدت له الملائكة» به اختلاف کیفیت شهادت اشاره شده باشد.

۱. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸.

۲. المفردات فی غریب القرآن: ۴۴۵.

۳. مغنی اللیب: ۱ / ۲۳۳.

۴. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸.

۵. المفردات فی غریب القرآن: ۲۶۸.

۶. معجم مقائیس اللغة: ۳ / ۲۲۲.

۷. سوره نازعات (۷۹): آیه ۵.

۸. المفردات فی غریب القرآن: ۲۶۸.

صاحبان علم

صاحبان علم

اولوا العلم چه کسانی هستند و شهادت آنان چگونه است؟ با نگاه به روایاتی که در تفسیر آیه مبارکه سوره آل عمران رسیده می یابیم که مراد از «اولوا العلم» انبیا و اوصیا هستند. ۱ پس حرف «من» تبعیضیه است.

بنابراین، انبیا و اوصیا نیز در سیاق فرشتگان و خداوند متعال، وحدانیت خداوند متعال را به گونه ای بیان و اعلان می کنند که آن گونه بیان از عهده غیر انبیا و اوصیا بر نمی آید چرا که آنان از سایر خلائق اعلم و اعرف هستند و خدا را از همه بهتر می شناسند. بلکه اگر دقیق تر نظر کنیم، همان معنایی که برای شهادت ملائکه ذکر شد، برای «اولوا العلم» نیز ثابت می شود، اگر فراتر نباشد چون انبیا و اوصیا نیز مأموران خداوند متعال هستند که «لا یفعلون إلا بما یؤمرون». این مطلب پیش تر بیان شد و با تفصیل بیشتری و از کتاب های اهل تسنن نیز حدیث نقل خواهیم کرد که ائمه هم مثل انبیا و فرشتگان «لا یفعلون إلا بما یؤمرون».

بنابراین ائمه، انبیا و اوصیا مأموران خداوند متعال هستند. افعالشان حاکی و مظهر اراده خداوند متعال خواهد بود و اراده خدا عین حکمت، حقایق و عدالت است. آنان کاری بر خلاف اراده خداوند متعال انجام نمی دهند. از این رو تصوّر نگارنده این است - واللّه العالم - که عدم تکرار کلمه شهادت بین «ملائکه» و «اولوا العلم» اشاره به همین جهت است که سنخ شهادت «اولوا العلم» - بنابراین که انبیا و اوصیا باشند - از سنخ شهادت ملائکه است.

ولی اگر از روایات چشم پوشیم و «اولوا العلم» را به معنای انبیا و اوصیا ندانیم، مطلق اهل علم در هر رشته‌ای به خصوص رشته‌های علمی در زمینه خدا و خداشناسی منظور خواهد بود و ناگزیر هر علمی به اندازه خودش مثبت است و هر عالمی در هر علمی از علوم به قدر طاقت و قدرتش درباره وجود خداوند متعال و وحدانیت او اقامه دلیل می‌تواند کند و این معنا را بیان نماید. در این صورت، حرف «من» بی‌ایه خواهد بود که «اولوا العلم» بیان از خلق باشد.

مطلب دیگر این که چرا شهادت ملائکه در آیه شریفه و عبارت زیارت جامعه بر شهادت «اولوا العلم» مقدم شده است؟ اگر توانستیم از روایات و غیر روایات وجه پذیرفتنی که بیان کننده این نکته باشد بیابیم، چه بهتر و گرنه سکوت می‌کنیم؛ چرا که بنا نیست مطلبی را از خود بگوییم - و نعوذ بالله - فهم خودمان را به قرآن مجید و کلمات معصومین تحکیم کنیم. بنا بر آن چه گذشت، روشن شد که کسی که در حضور امام علیه السلام به وحدانیت خداوند متعال با این خصوصیات شهادت می‌دهد، واقعیتی را اعلان و اظهار می‌کند که خداوند متعال، فرشتگان و انبیا و اوصیا آن را اعلان می‌کنند، او به آن واقعیت معتقد است. در نتیجه، انشا خواهد بود و نه اخبار.

۱. ر.ک: تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۶۵، تفسیر فرات کوفی: ۷۷، حدیث ۵۱.

خدای عزیز و حکیم

خدای عزیز و حکیم
لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
معبودی جز او نیست و او عزیز و حکیم است.

در پایان عبارت، کلمه «لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» تکرار شده؛ شاید به دلیل این است که این عبارت از آیه ذیل اقتباس شده است. در آیه این گونه آمده است:

(قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) ۱

خداوند به قسط و عدالت قیام دارد. معبودی جز او نیست، او عزیز و حکیم است.

پس هر معنایی که در قرآن مجید اراده شده، همان معنا در این جا نیز اراده شده است. شاید این عبارت تکرار شده تا وحدانیت همراه با این دو وصف و یا این دو اسم «العزیز الحکیم» اعلان شود.

راغب اصفهانی درباره واژه «العزیز» می‌نویسد.

العزیز الذی یقهر ولا یقهر ۲

عزیز کسی است که غالب می‌شود، ولی مغلوب نمی‌گردد.

شاید از مصادیق عدم مقهوریت خداوند متعال، عدم معرفت به ذات خداوند متعال است؛ یعنی هیچ علمی از هیچ کسی قاهر و غالب نمی‌شود که بتواند به ذات خداوند متعال برسد.

در مورد واژه «الحکیم» نوشته اند: «الموجد للأشیاء علی غایة الإحکام» ۳.

۱. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸.

۲. المفردات فی غریب القرآن: ۳۳۳.

۳. ر.ک: تاج العروس: ۱۶ / ۱۶۱، در این منبع در معنای حکمت چنین آمده است: «فالحکمة من اللّٰه: معرفة الأشياء وإيجادها علی غایة الإحکام».

شهادت دوم

شهادت دوم

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَرَسُولُهُ الْمُرْتَضَى أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۚ

و گواهی می‌دهم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده برگزیده و رسول پسندیده اوست که او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه دین‌ها چیره گرداند، گرچه بر شرک و رزان ناگوار باشد.

پیامبر بنده خداست

پیامبر بنده خداست

این فراز را از چند محور می‌توان بررسی کرد:

محور یکم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنده خداوند متعال هستند. به نظر می‌رسد که شاید تقدیم عبودیت بر رسالت اشاره به چند مطلب باشد:

۱. این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر چه از مقامات، کمالات و ملکات دارند، از مولای خود خداوند متعال است و چیزی از خود ندارند.

۲. این که ابتدای رسیدن به هر مقام و منزلتی در پیشگاه خداوند متعال عبودیت است و این حقیقتی است که از روایات استفاده می‌شود و ما در مباحث پیشین برخی از آن روایات را ذکر کردیم. از جمله روایتی بود که از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمودند:

این مقامی که امیر مؤمنان عندالله پیدا کردند و کرامتی که عندالله داشتند، به برکت عبودیت بوده است.

۳. این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خدا نیست. چون همان طوری که در مورد ائمه علیهم السلام کسانی پیدا شدند و غلو کردند، در مورد شخص پیامبر اکرم نیز کسانی بودند که آن حضرت را خدا می‌دانستند. این مطلب نیز در روایات آمده است.

بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنده خداوند متعال است، نه این که خدا نیست. بلکه شریک خدا هم نیست. فرزند خدا و متحد با خدا هم نیست و هیچ حولی در این جا صورت نگرفته است. بلکه عبد خدا هستند.

محور دوم. حضرت محمد صلی الله علیه و آله عبد و بنده منتجب خداوند است. واژه «منتجب» یعنی مختار، ممتاز و جدا شده. وقتی کسی مختار و منتجب و از بین دیگران انتخاب می‌شود که خصایص و ویژگی‌هایی داشته باشد. ممتاز شدن نزد خدا خصایص و ویژگی‌هایی را لازم دارد. خصایصی که از نظر خداوند متعال خصایص باشد و در ادامه، جدا شدن، انتخاب و اختیار خدا را در پی داشته باشد. پیامبر اکرم دارای خصایصی بودند که آن خصوصیات از نظر خداوند باعث شد که آن حضرت منتجب و منتخب عندالله شدند.

محور سوم. رسالت و رسول بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صفت «المرتضی» موصوف شد. یعنی آن حضرت رسول خداوند متعال است و مورد رضایت و پسند خداوند هستند. شاید این عبارت به این آیه مبارکه اشاره باشد که می‌فرماید:

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ) ۱

دانای غیب اوست. پس هیچ کس را بر رازهای غیب خود آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که برگزیده است.

پس رسولی که مرتضی شد، چنین مقاماتی به او داده می‌شود. از طرفی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد پسند خداوند متعال

بودند، آن جا که می فرماید:

(وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا) ۲

و او پیوسته مورد رضایت پروردگارش بود.

پس وقتی پسند کننده خداوند باشد و خدا کسی را بپسندد، این فرد چه مقاماتی را پیدا می کند! به راستی ملاکات مورد پسند خداوند متعال برای گزینش یک فرد چیست؟

پسند خداوند متعال در هر مرتبه، آن مرتبه عالی‌ه ای است که پیامبر اکرم دارند که اشرف مخلوقات هستند. آن حضرت به مقامی رسید که مرتضای خداوند علی الاطلاق به جمیع معانی کلمه بودند و وقتی مرتضای خداوند واقع شدند، به او گفتند:

(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) ۳

و به زودی پروردگار تو آن قدر به تو عطا خواهد کرد که راضی شوی.

به تعبیری خدای متعال می فرماید: شما کاری کنید که مرتضای من باشید، آن وقت من به شما به گونه ای عطا می کنم که شما راضی باشید.

تذکر یک نکته قرآنی لازم است که قرآن مجید هر گاه سخن از عطا فرموده، آن را به واژه «رب» اضافه کرده است همان گونه که این آیه بدان اشاره دارد. در آیه دیگری می فرماید:

(إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ) ۴

به راستی ما به تو کوثر عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.

در آیه دیگری آمده است:

(وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا) ۵

و عطای پروردگار تو منع شده نیست.

در مورد دیگری می فرماید:

(كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ) ۳

هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت بهره می دهیم.

در آیه دیگری آمده است:

(جِزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا) ۶

این پاداشی از جانب پروردگارت و عطایی حساب شده است.

در مورد دیگری می فرماید:

(رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْفَهُ ثُمَّ هَدَى) ۷

پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی، آن چه برای آفرینش آن لازم بوده عطا کرده، آن گاه هدایت کرده است.

وقتی کسی رشد و تربیت کسی را بر عهده گرفت، تمام مستلزمات رسیدن به آن کمال و هدف را عطا می کند و در غیر این صورت خلف و نقض غرض خواهد بود. از این رو در دعای ابوحمزه آمده است: ربّ بما أعطيتني.

پس چون عطاست باید ربّ هم باشد. کار خداوند متعال به لحاظ ربوبیتش و به مقتضای آن مقام، عطا است. عطاء ربّ، مطلق است. از این رو حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

(رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) ۸

پروردگارا! به هر خیر و نیکی که تو بر من فرو فرستی نیازمندم.

۱. سوره جن (۷۲): آیات ۲۶ و ۲۷.

۲. سوره مریم (۱۹): آیه ۵۵.

۳. سوره ضحی (۹۳): آیه ۵.

۴. سوره کوثر (۱۰۸): آیات ۱ و ۲.

۵ و ۳. سوره اسراء (۱۷): آیه ۲۰.

۶. سوره نبأ (۷۸): آیه ۳۶.

۷. سوره طه (۲۰): آیه ۵۰.

۸. سوره قصص (۲۸): آیه ۲۴.

رسالت هدایت گر

رسالت هدایت گر

أَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ

پیامبری که او را با هدایت و دین حق فرستاد.

بنابراین وقتی به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهادت می دهیم، این شهادت، با مقامات، اوصاف و منازلی برای آن حضرت توأم است. رسالتی که به پیامبر اکرم عطا شده، رسالت هدی و هدایت است.

چنان که پیش تر گذشت، واژه «هدایت» به تمام معنا، همه کسان - ذوی العقول - یا چیزها - اعم از ذوی العقول یا غیر ذوی العقول - را که به هدایت نیاز دارند، شامل می شود. دین اسلام، برای بشر بالخصوص، دین هدایت و حق است.

حق یعنی چه؟ یعنی هرگز در دین اسلام باطل و بطلانی وجود ندارد. منظور از باطل در این جا بالمعنی الاعم است، نه فقط باطل در مقابل حق که معمولاً به کار می بریم بلکه شامل نقص، سهو، خطا و اشتباه می شود که هر کدام نوعی از بطلان هستند و همه این موارد در دین اسلام منتفی است. از این رو، درباره قرآن این گونه آمده است:

(وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) ۱

و همانا این کتابی است شکست ناپذیر که هیچ باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر بر آن راه ندارد؛ چرا که از جانب خداوند حکیم و ستوده نازل شده است.

پس در این جا باطل به جمیع معانی کلمه مورد نظر است و هیچ نقص، اشتباه و خطایی در قرآن نیست. «لا یأتیه» از هیچ طرف نه اکنون، نه در آینده، نه از پیش رو و نه از پشت سر. این همان دین حق است.

به نظر می رسد که برهان این مطلب در قرآن مجید است، آن جا که می فرماید:

(أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) ۲

آیا کسی که موجودات را آفریده از حال آنان آگاه نیست، با این که او بسیار باخبر و آگاه است؟

چون خداوند متعال که خالق بشر است و حکمت و هدف از خلقت این بشر، هدایت و رسیدن به کمال است. او که خالق است، بشر را برای رسیدن به کمال خلق کرده است. خبیر است به این که چه چیزی بشر را برای رسیدن به کمال، کمک می کند و چه چیزی مانع رسیدن او به کمال می شود؛ یعنی از همه مقتضیات و تمام موانع آگاه است. از این رو، بایستی به مقتضای قاعده لطف کاری کند که مقتضیات رسیدن به این هدف و حکمت فراهم شود و موانع در این راه برطرف گردد؛ یعنی برنامه ای که به تعبیر ما شریعت است ارائه کند. بنابراین، ناگزیر باید دین و شریعتی بیاید که حق باشد؛ حق در مقابل باطل به جمیع معانی آن. از این رو

کسی حق ندارد به این دین اشکالی کند که مثلاً: فلان جا چرا چنین؟ فلان حکم چرا فلان؟ چرا این طور؟ این چراها را نباید کرد زیرا که کسی این شریعت را مقرر کرده که ما را آفریده و به حالات، حقایق احوال، واقعیات ما و به آن چه ما را به غرض از خلقت می‌رساند و آن چه مانع می‌شود، آگاه است.

پس اگر گفت: فلان چیز حرام است یعنی برای تو مانعیت دارد و اگر گفت: انجام فلان عمل مستحب است، انجام بده یعنی تو را در رسیدن و حرکت به سوی کمال یاری می‌کند.

به راستی چنین دینی را بایستی به دست چه کسی بسپارند و چه کسی باید آن را به مردم برساند؟ آری باید رسول باشد که مرتضی به جمیع جهات باشد یعنی به مناسبت حکم و موضوع، وقتی دین چنین بود، مبلغ دین هم باید با این دین متناسب باشد و از خطا، نسیان، غرض، غرائز شهوانی به دور باشد و چیزی را از دین کم نکند یا چیزی را به دین، مطابق هوای نفسش اضافه نکند.

پس هر کسی از افراد بشر و مکلفان به این دین، هر مقدار ارتباطشان با این دین بیشتر باشد، علاوه بر این که به هدف از خلقت نزدیک تر هستند، همان کاشف از مرضی بودن عندالله می‌شود. چنان که گذشت، به مقتضای آیه مبارکه «نُفِرَ» که می‌فرماید:

(لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ) ۳

تا در دین آگاهی یابند.

کلمه دین اعم از اصول اعتقادات، احکام شرعی و جهات اخلاقی است و کمال انسان در این است که در هر سه بُعد کار کند و در مسیر صحیح رسیدن به کمال قدم بردارد زیرا که انسان فکر است و بدن و نفس و هر یک از این ابعاد وظیفه خاص خود را دارد، از نظر فکر و اعتقاد مستقیم باشد و هم چنین در احکام شرعی که مربوط به اعضا و جوارح بدن است و در جهات اخلاقی که مربوط به نفس است و کسی که در این سه بعد کار کند، در مسیر دین حق حرکت کرده است. حالا اگر به جایی رسید - و نخواهد رسید - که بخواهد رسول مرتضی شود، آن جا که حضرتش می‌فرماید:

ألا وإن إمامكم قد اکتفی من دنياه بطمریه ومن طعمه بقرصیه، ألا وإنکم لا تقدرون علی ذلك ولكن أعینونی بورع واجتهاد... ۴

امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان کفایت کرده است. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید، اما با پارسایی و تلاش فراوان... مرا یاری کنید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

کونوا دعاء للناس بغير ألسنتکم لیروا منکم الورع والاجتهاد والصلاه والخیر، فإن ذلك داعیه ۵

مردم را با غیر زبان هایتان [به مذهب خویش] دعوت کنید تا از شما پارسایی، تلاش، نماز و نیکی را ببینند که همین دعوت کننده است.

انسان بایستی در این مسیر جدّ و اجتهاد داشته باشد. این همان معنای «ارسله بالهدی و دین الحق» است.

۱. سوره فصلت (۴۱): آیه ۴۱ و ۴۲.

۲. سوره ملک (۶۷): آیه ۱۴.

۳. سوره توبه (۹): آیه ۱۲۲.

۴. نهج البلاغه: نامه ۴۵، بحار الانوار: ۳۳ / ۴۷۴.

۵. الکافی: ۲ / ۷۸، حدیث ۱۴.

آیین همگانی

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛

تا بر همه دین‌ها چیره گرداند، گرچه شرک و رزاق ناخشنود باشند.

در این عبارت لام «لیظهره» برای علت و غایت است؛ یعنی دین اسلام باید بر همه ادیان، ملل و تمامی اهل زمین غلبه پیدا کند و بر آنان ظاهر شود، گرچه شرک‌ورزان کراهت داشته باشند.

این آیه از ادله مهدویت و از آیات متعلق به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و از وعده‌های الهی است.

چون هنوز این امر تحقق نیافته است، پس ناگزیر باید در آینده باشد و زمانی فرا رسد که این حقیقت و واقعیت تحقق پیدا کند و چون امامی به غیر از حضرت ولی عصر علیه السلام نداریم، پس باید در زمان آن حضرت این واقعیت محقق شود.

این شهادت در قرآن مجید ریشه دارد، آن جا که خداوند متعال می‌فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ ۱)

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها پیروز گرداند، گرچه شرک و رزاق ناخشنود باشند. در مجمع البیان در ذیل این آیه آمده که امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقْرَبَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ ۲

همانا غلبه دین حق بر همه دین‌ها به هنگام خروج مهدی آل محمد است؛ پس در زمین کسی باقی نمی‌ماند مگر آن که به رسالت محمد صلی الله علیه و آله اقرار می‌کند.

این آیه در هنگام خروج مهدی آل محمد علیهم السلام محقق خواهد شد که همه به پیامبری و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله اقرار خواهند کرد، ان شاء الله. Along with Guiding Leaders A New Glance At Commentary on

– Zyarate Jameh Kabireh

(۱) ۱. سوره توبه (۹): آیه ۳۳.

۲. مجمع البیان: ۴۵ / ۵.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره

الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

